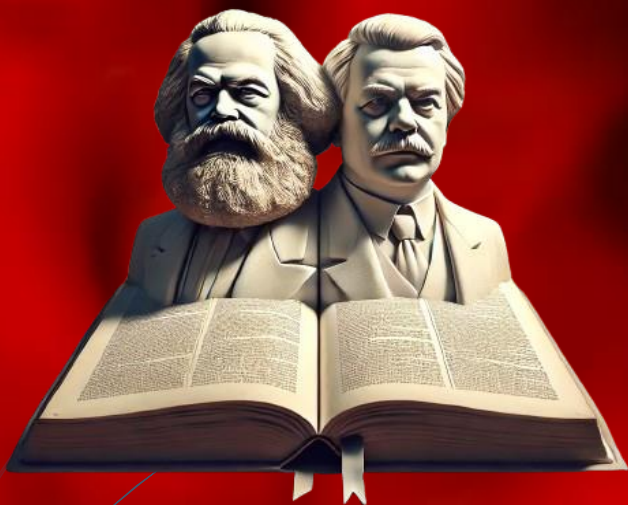


حقیقت در پیشگاه جنگ طبقاتی (تریدنی والکا)



در دفاع از کمونیست چاپ

صدای انترناسیونالیستی

آدرس‌های صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر است:

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

کانال تلگرام:

<http://t.me/intvoice>

ایکس (توییتر سابق):

http://x.com/int_voice

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید!

رکن اساسی کار انقلابی، دخالت سیستماتیک و ارائه چشم‌انداز برای تکامل مبارزه طبقه کارگر است. وجود یک گرایش انقلابی هر چند بسیار ضعیف مظهر آنتاگونیسم میان دو طبقه اجتماعی است. یک گرایش انقلابی بارومتر مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی که از منابع سرشاری برخوردارند، یک گرایش انقلابی تنها توسط کسانی که علیه نظام سرمایه‌داری، استثمار، بردگی مزدی و غیره هستند، حمایت می‌شود. صدای انترناسیونالیستی حقیقتاً انترناسیونالیست است و هیچ توهمی به ملت، دموکراسی، چپ دستگاه سیاسی سرمایه ندارد و از سنت کمونیست چپ دفاع می‌کند. صدای انترناسیونالیستی برای تحقق امر انقلاب کمونیستی می‌رزد و در مبارزه خود و در دفاعش از ارزش‌ها و پرنسپ‌های پرولتری به حمایت شما نیاز دارد. از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید.

جهت اطلاع خوانندگان:

- تمامی پیوندها (لینک‌ها) معتبر و قابل کلیک هستند؛ با این حال، به‌منظور هماهنگی با رنگ متن کتاب، رنگ آن‌ها به سیاه تغییر یافته است.
- ترجمه‌های استفاده‌شده در متن کتاب از زبان‌های مختلف انجام گرفته‌اند و مسئولیت صحت تمامی ترجمه‌ها و ارجاعات به عهده صدای انترناسیونالیستی است.

هم‌زنجیران!

انترناسیونالیست‌ها!

مخالفان بردگی مزدی!

مخالفان توحش سرمایه داری!

کمونیسم صرفاً مجموعه‌ای از تئوری‌های مبارزاتی نیست، بلکه تعهد به ارزش‌های پرولتری و کمونیستی نیز هست. کینه، خشم، و همبستگی کمونیست‌ها ریشه در مبارزه‌ی طبقاتی دارد؛ مبارزه‌ای که از بیگانگی انسان در نظام توحش سرمایه‌داری نشأت گرفته است. تهمت، توهین، دروغ و در یک کلام بی‌اعتبارسازی کمونیست‌ها قدمت طولانی دارد.

گروه تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) از آنجائی که قادر نبوده است مبانی پایه‌ای و عملکرد صد ساله کمونیسم چپ را به چالش بکشد، لذا در تلاشی مذبح‌خانه با زبانی سطحی و مبتذل به ادبیات نازل متوسل شده است، توهین و تهمت‌های سخیفی را علیه لنین، بلشویکها، رزا لوکزامبورگ و از همه مهم‌تر کمونیسم چپ و جریانات آن نثار کرده است.

در دفاع از تاریخ و عملکرد پر افتخار کمونیسم چپ و در مقابل تحریفات، جعلیات و وارونه‌سازی جنبش کمونیستی و همچنین در مقابل به لجن کشیدن نبردهای کارگری و کمونیستی با نام کمونیسم، توسط گروه تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) صدای انترناسیونالیستی کتاب «حقیقت در پیشگاه جنگ طبقاتی (تریدنی والکا)» را در دفاع از کمونیست چپ به زبان‌های فارسی و انگلیسی همزمان منتشر کرد.

در دفاع از اهداف و آرمان‌های پرولتری به بند بند تهمت‌ها، جعلیات، وارونه‌سازی‌ها و غیره با مستندات و استدلال‌های محکم پاسخ داده شده است. ما در دفاع از کمونیست چپ

ماسک کمونیستی گروه را کنار کشیدیم و ماهیت این گروه را که ملغمه‌ای از آنارشیسم مبتدل (نه آنارشیسم انترناسیونالیستی) و چیگرایی است در معرض دید عموم قرار داده و نشان دادیم، زبان مبتدل و تهمت‌های سخیف تریدنی والکا (جنگ طبقاتی)، یک عصبانیت آنی یا یک خطا نیست که هر گروهی ممکن است مرتکب شود بلکه زبان متداول، عملکرد و نگرش فکری چنین گروه‌هایی انعکاسی از تعلق سیاسی و طبقاتی آنهاست.

تمامی بوق و کرناها و جنجال‌های تبلیغاتی چنین گروه‌ها و گرایشاتی سوای از این که از کجای این کره خاکی هستند و به چه زبانی سخن می‌گویند یا حتی فقط گویش‌های متفاوتی دارند، عملکردشان تنها در راستای ایجاد اغتشاش فکری و سردرگمی در فضای سیاسی است.

در جهانی که سرمایه‌داری با تمام ابزارهای خود تلاش می‌کند تا افکار عمومی را در راستای منافع خود مهندسی کند. در جهانی که گروه‌هایی حقیقت را در سایه‌ای از جعلیات، تحریف‌ها و تهمت‌ها پنهان می‌کنند. دفاع از کمونیسم چپ و تاریخ پرافتخار آن از اهمیت حیاتی برخوردار است.

در هر کجای این کره خاکی، هر نسخه‌ای از این کتاب که به دست یک کارگر، یک انقلابی، یک معترض به نظم سرمایه‌داری یا یک جوینده حقیقت برسد، گامی مؤثر در روشن‌تر کردن فضای سیاسی و آگاهی طبقاتی برداشته شده است. بیایید با همت و تلاش، این کتاب را هرچه گسترده‌تر توزیع کنیم. آن را پخش کنید، درباره‌اش بحث کنید تا حقیقت قدرتمندتر از همیشه در برابر جعلیات، تحریف‌ها، تهمت‌ها و توهین‌ها قد علم کند.

زنده باد کمونیست چپ!

فهرست مطالب:

۹	مقدمه
۱۳	هفته اقدام پراگ
۲۰	ریتوریک‌های جنگ طبقاتی
۲۶	پروپاگاندا مبتذل
۳۵	مبارزات مردمی یا مبارزه طبقاتی
۸۴	نبردهای پرولتری و سکوت تریدنی والکا
۱۰۰	جنبش دانشجویی تجلی بخش پیشرفته پرولتاریا
۱۰۷	خشونت طبقاتی یا ماجراجویی
۱۲۱	اعتراضات مردمی یا تلاش پرولتاریا برای سرنگونی سرمایه‌داری
۱۳۷	مبارزات مردمی تجلی قیام پرولتاریا در کنیا، پاکستان و بنگلادش
۱۶۴	مبارزه علیه اشغالگران تجلی جنگ طبقاتی
۱۸۴	شورش اخوان‌المسلمین یا روزهای کمون پاریس؟
۲۰۶	غارت مقر اصلی شورای ملی انتقالی توسط پرولتاریا
۲۱۴	گارد سرخ یا باندهای جنایتکار
۲۲۸	نظام طبقاتی ریشه ستم بر زنان
۲۴۳	بی باوری به پرولتاریا به عنوان طبقه اجتماعی
۲۴۹	مدیریت کارگری یعنی سازماندهی استثمار کارگرانی
۲۵۹	مارکسیسم در مقابل آنارشیسم
۲۶۸	نقش انقلابیون

- ۲۷۴.....کنفرانس زیمروالد
- ۲۸۷.....تغییر نام از سوسیال دموکراسی به کمونیسم
- ۲۹۲.....استالینیسم دشمن خونی بلشویسم
- ۳۰۵.....مفهوم انقلاب جهانی
- ۳۲۲.....برنامه حداقل ادعائی
- ۳۲۶.....قرارداد برست-لیتوفسک
- ۳۳۳.....رزا لوکزامبورگ و تلاش برای انقلاب کمونیستی
- ۳۳۹.....چه کسانی انترناسیونالیست هستند؟
- ۳۴۶.....کمونیست چه
- ۳۵۷.....ضمیمه آ:
- ۳۶۰.....ضمیمه ب:
- ۳۶۷.....خطوط اصلی مواضع:

"می‌بینید، او [باکونین] چه کاریکاتوری از

آموزه‌های من ساخته است!" مارکس^۱

مقدمه

بین ۲۰ تا ۲۶ ماه مه ۲۰۲۴ یک برنامه یک هفته‌ای به نام "هفته اقدام" در پراگ برگزار شد. جریانات شرکت کننده بعد از برگزاری "هفته اقدام"، گزارشی از "هفته اقدام" ارائه دادند. قطعاً در راستای شفافیت فضای سیاسی میتوان گزارش هر یک از جریانات را مورد مباحثه قرار داد و یا حتی به نقد کشید. متأسفانه گروه تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) از کشور چک، گزارش خود از هفته اقدام را تحت عنوان «گزارشی از پراگ» به شکل مبتدلی ارائه داد که به نوعی به بی‌اعتبارسازی و تهمت‌زنی سخیف علیه کمونیست چپ، بلشویک‌ها، کنفرانس زیمروالد، معاهده برست-لیتوفسک، لنین، رزا لوکزامبورگ و غیره تبدیل کرده است.

تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) در گزارش خود نه مبانی پایه‌ای کمونیست چپ و نه عملکرد صد ساله کمونیست چپ را به چالش کشیده است بلکه بسیار سطحی و با زبان مبتذل گزارش نویسی کرده و در گزارش خود به ادبیات نازل متوسل شده است، کلماتی همچون: «تورکمادا»^۲، «غده‌ی چرکین»، «پارانویید»، «بوی متعفن واعظان درس دهنده»،

^۱ نامه مارکس به پاول و لاورا لافارگ، ۱۹ آوریل ۱۸۷۰

^۲ **تورکمادا** برگرفته از نام توماس دو تورکمادا، بازرس اعظم در جریان تفتیش عقاید اسپانیا در اواخر قرن پانزدهم است. او به دلیل تعصب شدید در اجرای اصول ارتدکس کاتولیکی و (بقیه در صفحه بعد)

«لاشخورها»، «کرکس‌ها»، «کفتارها»، «صفرای سمی»، «کاپوهای مرگبار»^۳، «خیانتکار»، «جاسوسان لعنتی» و... واژگانی هستند که تکرار شده‌اند.

تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) ادعا می‌کند که یک گروه کمونیستی و انترناسیونالیستی است و در راستای ادعای خود یک سری مواضع نظری نیز مطرح کرده است^۴ که واقعا انترناسیونالیستی هستند. متأسفانه بخش زیادی از این مواضع فقط روی کاغذ است و عملکرد تریدنی والکا در واقعیت خلاف آن مواضع پایه‌ای است. با وجود آنکه این گروه در بعضی مقاطع توانسته موضع درست و انترناسیونالیستی ایفا کند برای مثال در رابطه با روژاوا و جنگ اوکراین اما به خاطر اغتشاشات نظری که ملغمه‌ای از آنارشیزم و چپگرایی است و باعث شده در حوادث اجتماعی عملکردی همچون چپ سرمایه را ایفا

پیگرد بدعت‌گذاران، به ویژه یهودیان و مسلمانانی که به مسیحیت گرویده بودند اما مضمون به حفظ ایمان پیشین خود بودند، شناخته می‌شود.

^۳ اصطلاح **کاپو** به زندانیانی در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها در طول جنگ جهانی دوم اشاره دارد که توسط نیروهای **اس‌اس (Schutzstaffel)** برای نظارت بر کار اجباری یا انجام وظایف اداری منصوب می‌شدند. این زندانیان که اغلب از میان مجرمان عادی یا زندانیان سیاسی انتخاب می‌شدند، در ازای حفظ نظم میان سایر زندانیان، امتیازات خاصی دریافت می‌کردند. بسیاری از کاپوها به دلیل خشونت و بی‌رحمی نسبت به سایر زندانیان بدنام بودند و به عنوان مجریان دستورات نازی‌ها عمل می‌کردند. با گذشت زمان، اصطلاح کاپو معنای تعمیم‌یافته‌تر و تحقیرآمیزتری پیدا کرده است که برای توصیف کسی به کار می‌رود که با یک رژیم سرکوبگر همکاری می‌کند یا برای منافع شخصی نسبت به مردم خود ظالمانه رفتار می‌کند، دلالت بر احساس خیانت و همدستی در نظام‌های ظالمانه دارد.

^۴ مواضع برنامه‌ای گروه جنگ طبقاتی

کرده و نظرات چپگرایی توسط خطوط اصلی مواضع پوشیده مانده و به اغتشاشات فکری در درون فضای سیاسی دامن می‌زند.

بدنبال هفته اقدام جریان کمونیست بین‌المللی گزارش خود را تحت عنوان «پراگ "هفته اقدام": اکتیویسم مانعی برای شفاف سازی سیاسی است» منتشر کرد، جهت گیری کلی مقاله مورد تأیید ما است. اکتیویسم نه تنها مانعی برای شفاف سازی فضای سیاسی است بلکه مانعی برای رشد مبارزه طبقاتی پرولتری نیز هست، ما به این مسئله بارها در متن این کتاب باز خواهیم گشت. چیزی که واکنش هستریک تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) را برانگیخته، ظاهراً پارگراف زیر از مقاله است:

"با توجه به موضع کمیته رسمی، در خصوص امنیت، باید همچنین به این نکته اشاره کنیم که تریدنی والکا ادعا می‌کند که نوعی پیوستگی با گروه کمونیست انترناسیونالیست دارد، هرچند که در گذشته برخی اختلافات غیر رسمی میان آن‌ها وجود داشته است و خود گروه کمونیست انترناسیونالیست دیگر وجود ندارد. اما گروه کمونیست انترناسیونالیست گروهی بود که مسیری بسیار خطرناک و مخرب داشت - از جمله تمایل به تروریسم که خطری جدی برای کل جنبش انقلابی به شمار میرفت. این شامل نوعی رویکرد مخفیانه بود که به نظر می‌رسد تریدنی والکا آن را پذیرفته باشد و مطمئناً به بی‌نظمی هفته و بی‌اعتمادی بسیاری از شرکت کنندگان به آن‌ها کمک کرد."^۵

^۵ پراگ "هفته اقدام": اکتیویسم مانعی برای شفاف سازی سیاسی است

ما در دفاع از کمونیست چپ ماسک کمونیستی گروه را کنار خواهیم کشید و ملغمه‌ای از آنارشیسم و چپگرایی آن را در معرض دید عموم قرار خواهیم داد. نشان خواهیم داد، زبان مبتذل و تهمت‌های سخیف تریدنی والکا (جنگ طبقاتی)، یک عصبانیت آنی یا یک خطا نیست که هر گروهی ممکن است مرتکب شود بلکه زبان متداول و عملکرد نگرش فکری انعکاسی از تعلق سیاسی آن است.

نشان خواهیم داد، تهمت‌های تریدنی والکا مانند بعضی از ادعاهای آنها همچون وفاداری به ارزش‌ها و آرمان‌های پرولتری بی اساس هستند. هدف این کتاب نه نقد تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) و بررسی یکایک عملکرد آن بلکه در دفاع از کمونیسم چپ، نشان دادن مواضع و عملکرد کسانی است که کمونیسم چپ را نه مورد نقد بلکه با تهمت‌های سخیف خود هدف قرار می‌دهند.

این بررسی بدون تکیه بر تجربیات و دستاوردهای تاریخی کمونیسم چپ ممکن نمی‌شد. کمونیسم چپی که بخصوص در دوران سیاه تسلط ضد انقلاب اگر چه در انزوای مطلق و در سخت‌ترین شرایط، در تمامی حوادث اجتماعی به مواضع پرولتری وفادار بوده و در مقابل به لجن کشیده شدن کمونیسم ایستاده و به دفاع از مارکسیسم برخاسته است. سنت سیاسی که در دفاع از مارکسیسم نه تنها علیه گرایش‌های راست و چپ سرمایه بلکه حتی علیه گرایش‌های بینابینی مبارزه کرده است، همچنان به مبارزه خود ادامه می‌دهد.

هفته اقدام پراگ

صدای انترناسیونالیستی قرار بود در هفته اقدام پراگ حضور فیزیکی داشته باشد، متأسفانه به دلیل مشکلاتی این امر ممکن نشد. عدم حضور فیزیکی به مفهوم عدم اظهار نظر و یا دنبال کردن حوادث اجتماعی نمی‌تواند باشد. صدای انترناسیونالیستی می‌خواست با حضور خود هم از مواضع دیگر گروه‌های ضد جنگ که موضع انترناسیونالیستی دارند آشنا شود و همچنین با ایجاد امکان تماس با دیگر فعالین انترناسیونالیستی، مواضع آنها را بشنود و همچنین از مواضع انترناسیونالیستی خود دفاع کند. صدای انترناسیونالیستی از حضور گروه‌های کمونیست چپ در هفته اقدام پراگ حمایت می‌کرد و همچنان می‌کند که با حفظ استقلال خود برای دفاع از مواضع کمونیست چپ در راستای شفافیت فضای سیاسی و دفاع از سنت مارکسیستی در مبارزات طبقه کارگر تلاش می‌کردند.

تمامی شرکت کنندگان سازماندهی هفته اقدام را فاجعه بار توصیف کرده‌اند، چنانچه خود تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) نیز آن را یک فاجعه کامل و شکست ارزیابی کرده و چنین می‌نویسد:

"می‌خواهیم به‌طور کامل روشن کنیم که از دیدگاه ما و بسیاری دیگر از رفقا، «هفته اقدام» از نظر سازماندهی رویدادها یک فاجعه کامل و شکست بود. سازمان‌دهندگان، یا بهتر است بگوییم «کمیته سازماندهی» که به اشتباه [کمیته سازماندهی] نامیده شده بود، عملکرد ضعیفی داشتند و به واقع قادر به عهده‌گرفتن

مسئولیت‌های خود نبودند. در حال حاضر، ما بر احتمال بزرگ‌نمایی از توانایی‌های واقعی رفقایی که به خودشان انتظاراتی داده بودند که قادر به برعهده‌گرفتنشان نبودند، تمرکز خواهیم کرد.^۶

تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) توضیح می‌دهد که در رابطه با «کنگره‌ی ضد جنگ»، برگزارکنندگان نظر این گروه را جویا می‌شوند و تصمیم گرفته می‌شود که گروه‌های کمونیست چپ به جلسه‌ی غیرعلنی «کنگره‌ی ضد جنگ» دعوت نشوند و می‌نویسد:

"چه کسانی را دعوت کنیم و چه کسانی را دعوت نکنیم؟"

در اینجا مایلیم به موضوعی با اهمیت نسبی پردازیم. در فرآیند آماده‌سازی «هفته‌ی اقدام» به‌طور کلی و به‌ویژه در بخش ما، یعنی جلسه‌ی غیرعلنی «کنگره‌ی ضد جنگ»، این سوال مطرح شد که چه کسانی را دعوت کنیم و چه کسانی را دعوت نکنیم؟ برگزارکنندگان اغلب از ما می‌پرسیدند که نظرم‌ان درباره‌ی گروه‌ها و سازمان‌های خاص چیست و آیا دعوت آنها به این سطح از رویداد ارزش دارد یا نه. موردی که از ما انتقاد شد، این بود که چرا ساختارها و سازمان‌های «بزرگ» موسوم به «کمونیسم چپ» در «هفته‌ی اقدام» مورد استقبال قرار نگرفتند و اصلاً دعوت نشدند؟^۷

^۶ گزارشی از پراگ

^۷ منبع ۶

سوالی که مطرح می‌شود این است، استدلال تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) برای عدم دعوت از گروه‌های کمونیست چه بوده است؟ تریدنی والکا یک مصاحبه‌ای با کمیته سازمانده هفته اقدام پراگ در سایت خود منتشر کرده که در آن چنین آمده است:

"با این حال، درست است که ما هیچ‌یک از سازمان‌های بزرگ به اصطلاح «چپ کمونیست» که دهه‌هاست وجود دارند و اغلب خود را به عنوان «محیط انقلابی» معرفی می‌کنند، دعوت نکردیم. برای ما این موضوع نه از سر فرقه‌گرایی، بلکه به دلیل تعیین معیارهایی برای فراهم کردن زمینه‌ای برای بحث سازنده و پیشبرد وظیفه ترویج شکست‌طلبی انقلابی و تشویق به توسعه آن به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از جنبش پرولتری است. ما بر این نکته تأکید داریم که به یک بحث واقعی نیاز داریم، نه صرفاً گوش دادن به مشارکت‌های یکدیگر بدون توانایی رسیدن به هیچ نقطه مشترکی.^۸"

اولا تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) بدون ارجاع به نمونه تاریخی به گروه‌های کمونیست چه تهمت می‌زند که گروه‌های کمونیست چه صرفاً به حرف‌های دیگران گوش می‌دهند بدون اینکه توانایی رسیدن به نقطه مشترکی داشته باشند.

^۸ مصاحبه با کمیته سازمانده

ثانیا دوستان مباحثات جلسه را در خلا کامل تصور می کنند، تو گویی این مباحثات هیچ انعکاسی در فضای سیاسی و جامعه ندارد.

ثالثا این اظهارات فرق نگرش مارکسیستی را با آنارشیسم را نشان می دهد. مارکسیست ها به بحث و گفتگو و مجامع عمومی در مقابل اکتویسم محض تاکید می کنند. در جریان مبارزه دخالت هر چه بیشتر کارگران در مباحثات و از طریق مجمع عمومی، مبارزه بیشتر مفهوم جمعی پیدا می کند، همین مسئله در مباحثات در فضای سیاسی نیز صادق است.

رابعا به این دلیل است که خواهیم دید، وحشت تریدنی ولکا و گروه های شبیه آن از حضور گروه های کمونیست چپ به خاطر مواضع شفاف گروه های کمونیست چپ است که سر می تابانند. در جریان مباحث اصولی و مستند، مواضع مغشوش گروه هایی چون تریدنی ولکا در معرض دید عموم قرار می گیرد.

هفته اقدام فقط به گروه های دعوت شده محدود نشده بود بلکه انترناسیونالیست های مختلف با گرایشات متفاوت در آن شرکت کرده بودند که با وجود بی نظمی و هرج و مرج، مباحثی نیز صورت می گیرد و حتی منجر به برگزاری ۲ کنگره می شود، یکی کنگره غیر رسمی خودسازمان یافته و در کنار آن کنگره رسمی است. جریان کمونیست بین المللی چنین می نویسد:

"کمیته برگزار کننده این رویداد - که به نظر می رسد شامل دو گروه عمدتاً مستقر در جمهوری چک، «جنگ طبقاتی» و «ابتکار ضد نظامی گری» می باشد - در

مصاحبه‌ای اظهار داشت که آن‌ها به عمد گروه‌های اصلی چپ کمونیستی را دعوت نکرده‌اند، زیرا معتقدند این گروه‌ها علاقه‌ای به بحث ندارند و فقط به دنبال ایجاد یک «حزب توده‌ای» به سبک بلشویکی هستند. با این حال، جریان کمونیست بین‌المللی هیئتی را فرستاد، همانطور که گرایش کمونیست انترناسیونالیست نیز هیئتی اعزام کرد؛ همچنین رفقای نزدیک به گروه بوردگیست که نشریه «برنامه کمونیستی» را منتشر می‌کنند نیز حضور داشتند. همه رویدادهای هفته محدود به افراد دعوت شده نبود و از دید ما ظهور این مخالفت با جنگ امپریالیستی بیانگر اتفاقی عمیق‌تر در طبقه کارگر است و کمونیست‌ها وظیفه روشنی دارند که در این فرآیند شرکت کرده و هدف‌های آن را روشن کنند و با توهّمات آن مبارزه کنند.^۹

یکی از موضوعاتی که تریدنی ولکا زیاد تکرار می‌کند، شکست طلبی انقلابی است، البته درک درستی از مفهوم شکست طلبی انقلابی ندارد، ابتدا بینیم تریدنی ولکا در این رابطه چه می‌گوید:

"ایده اصلی برگزارکنندگان این بود که شکست‌گرایی انقلابی را بیشتر قابل مشاهده کنند، با آثارشیست‌های طرفدار جنگ رقابت کنند و خود را به‌عنوان یک «قطب جذب نیرو برای تردیدکنندگان» معرفی کنند. اما همه اینها توهم‌آمیز و از همه مهم‌تر، با توجه به ضعف نیروهای ما، نتیجه معکوس داشت.^{۱۰}

^۹ پراگ "هفته اقدام": اکتویسم مانعی برای شفاف‌سازی سیاسی است

^{۱۰} گزارشی از پراگ.

بدنبال جنگ امپریالیستی جهانی اول که اکثریت قریب به اتفاق سوسیالیست‌ها به منافع طبقه کارگر خیانت کردند و به دفاع از بورژوازی خودی پرداختند، تنها اقلیت ناچیزی به انترناسیونالیسم وفادار ماندند. سوسیالیست‌های مخالف جنگ، کنفرانس زیمروالد را در سال ۱۹۱۵ برگزار کردند، اکثریت کنفرانس را صلح‌طلبان تشکیل می‌دادند. تنها اقلیت ناچیزی یعنی بلشویک‌ها با حمایت چپ برمن و چپ هلندی، شکست‌طلبی انقلابی را مطرح کردند. به عبارت بهتر **جناح چپ کنفرانس زیمروالد با رد هر گونه توهمات صلح‌طلبانه، طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی را تنها نیرویی ارزیابی کرد که می‌تواند با جنگ مقابله کند.** در جریان اعتراضات مردمی سال ۱۴۰۱ که با مسابقات فوتبال هم‌زمان جریان داشت، عده‌ای از معترضان تیم مقابل ایران را تبلیغ می‌کردند، برای مثال تیم آمریکا و یا به‌دنبال شکست تیم فوتبال ایران جشن به پا می‌کردند و آن را شکست‌طلبی عنوان می‌کردند. جمعی از چپگرایان شکست‌طلبی را اینگونه تحریف کردند:

"مردم با شکست‌طلبی «تیم ملی» فوتبال در این مسابقات، نقشه حکومت را خنثی کردند. حرکتی از خود نشان دادند که تاریخ نمونه آن را در عرصه مسابقات جهانی ندیده و یا حداقل خیلی کم دیده است. مردم با خواست باخت و شادی از باخت تیم فوتبالی که عملاً تیم جمهوری اسلامی نام گرفت در این خیزش انقلابی تاریخ

دیگری را ساختند... این حرکت مردم در جریان خیزش انقلابی را می توان حرکتی «خلاف جریان» ارزیابی کرد.^{۱۱}

بر خلاف این چپگرایان، کلاشان و شارلاتان‌های سیاسی که تنها فرق‌شان با بورژوازی ننگین اسلامی این است که هنوز مانند «خمرهای سرخ» به قدرت نرسیده‌اند تا به نام صدر مائو قتل‌عام براه بیندازند و از کله‌های «مردم» پشته سازند، شکست طلبی انقلابی یعنی تاکید بر اینکه دشمن در خانه خود است و تاکید بر اینکه **مبارزه طبقاتی** تنها نیرویی است که میتواند با بورژوازی خودی مقابله کند. درک و تصور تریدنی ولکا را از شکست طلبی انقلابی را در بطن حوادث اجتماعی و به شکل واقعی خواهیم دید.

اگر بخواهیم از تمامی بی‌نظمی‌ها و هرج مرج و دیگر حواشی هفته اقدام بگذریم و از نظر سیاسی آن را جمع بندی کنیم، دو نگرش در هفته اقدام برجسته بود، نگرشی که به دنبال راه حل‌های فوری برای توقف جنگ بود و به تبع آن خواستار یکسری اقدامات اکتیوستی بود و نگرشی که مبارزه طبقاتی و مبارزه گسترده کارگران را مد نظر داشت.

^{۱۱} جمعی از کمونیست‌های انقلابی - ایران

ریتوریک‌های جنگ طبقاتی

یک گرایش سیاسی نه آن طور که ادعا می‌کند، بلکه از طریق عملکرد واقعی آن جریان در جریان حوادث تاریخی شناخته می‌شود، لذا با توصیف دوستان توافق داریم زمانی که می‌نویسند:

"تعریف اصطلاح «کمونیست»، همان‌طور که مارکس گفت، نه توسط آنچه یک مبارز درباره خود می‌گوید، بلکه توسط آنچه که انجام می‌دهد، یعنی عمل کمونیستی واقعی او در چشم‌اندازهای تاریخی تعیین می‌شود."^{۱۲}

تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) و گروه‌هایی نظیر آن با رادیکالیسم کلامی، فراز یافت خشونت و پرولتری قلمداد کردن هر چیزی و هر اقدامی نوعی سردرگمی را در فضای سیاسی ایجاد می‌کنند. نوعی ریتوریک که ملغمه‌ای از آنارشیزم و چپگرایی با کلام رادیکال ارائه می‌دهند و این مسئله برای کسانی که به دنبال شفافیت سیاسی در راستای گذر و خروج از آنارشیزم هستند، نسخه جدیدی از کمونیسم ارائه می‌شود و شفاف‌سازی را با بن بست مواجه می‌سازد. البته کمونیست‌های واقعی از بی اعتبارسازی و تهمت اینها بی‌امان نبوده‌اند.

^{۱۲} گزارشی از پراگ

پیش از ادامه بحث نگاهی بیندازیم به اشتراکات ادبیاتی یا نوعی پیوستگی تریدنی والکا با گروه کمونیست انترناسیونالیست^{۱۳}، البته داشتن اشتراک مواضع و ادبیاتی مطلقا مشکل ساز نیست و کاملا طبیعی است، همانطور که اشتراکات ادبیاتی صدای انترناسیونالیستی را با دیگر گروه‌های کمونیست چپ به وضوح میتوان دید. مساله اینجا فقط نشان دادن ادبیات مشترک است. گروه کمونیست انترناسیونالیست قبل از اینکه از صحنه روزگار محو شود در رابطه با حوادث ایران اظهار نظر کرده بود. به این مسائل بعدا باز خواهیم گشت ولی در این جا روی مفهوم سوسیال دموکراسی تمرکز می کنیم. به باور این گروه مرحوم همه سوسیال دموکرات هستند و متوجه می شویم که روحانیت نه تنها سوسیال دموکراسی را تشکیل می داد و احتمالا همچنان می دهد بلکه جناح رادیکال سوسیال دموکراسی را نیز روحانیت تشکیل می داد و می دهد:

"بدون اینکه خیلی به گذشته برگردیم، می توانیم چرخه‌ای از مبارزات را تشخیص دهیم که در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و در سال ۱۹۷۹ به اوج خود رسید - با قیام

^{۱۳} در سال ۱۳۵۷ تعدادی از اعضای واحد بلژیک جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با بحران اقتصادی، نقش حزب و رابطه آن با طبقه، ماهیت تروریسم، مبارزات پرولتری با جریان کمونیست بین‌المللی اختلاف نظر پیدا کردند، آن را به شوراگرایی متهم کرده و جریان را ترک کردند و گروه کمونیست انترناسیونالیست را تشکیل دادند. اعضای اصلی آن از آنارشیسیم آمده بودند، پس از ترک ابتدا موضع جانشین‌گرایانه (قدرت گرفتن حزب به جای طبقه) گرفتند ولی به زودی به اصل خود، آنارشیسیم مبتدل برگشتند که ملغمه‌های از آنارشیسیم و چپگرایی بود. مطلقا یک گروه انترناسیونالیست نبود و مدتی است که از صحنه سیاسی ناپدید شده است. به برخی از مواضع ارتجاعی آن را در فصول مختلف اشاره خواهد شد.

عمومی پرولتاریا که در ایران توانست در یک ضربه چهارمین ارتش جهان، شاه و سازمان مخوف اطلاعاتی او را از میان بردارد. مهار این مبارزه، طبقه حاکم را خسته کرد. آنها به سمت مدعیان مختلف تاج و تخت روی آوردند. اما برای شکستن و سرکوب این جنبش قدرتمند، مجبور شدند به یک جناح رادیکال از سوسیال دموکراسی متوسل شوند که در لباس عمامه‌های آیت‌الله‌ها ظاهر شده بود.^{۱۴}

تریدنی ولکا همچون گروه کمونیست انترناسیونالیست مرحوم نیز معتقد است همه سوسیال دموکرات هستند، برای مثال «اسلام‌گرا»، «چپ اسلامی»، «لنینیست»، «سوسیالیست آزادی‌خواه»، «ملی‌گرا»، «لیبرال» و غیره سوسیال دموکرات هستند و احتمالاً همه کسانی که سوسیال دموکرات نیستند، پرولتر هستند:

"در حالی که پرولتاریا در بخشی از جهان که رسانه‌های بورژوا و استراتژیست‌های ژئوپلیتیک آن را «خاورمیانه»، «جهان مسلمان»، «کشورهای عربی» و غیره می‌نامند، همچنان یکی از قطب‌های فشرده مبارزه طبقاتی جهانی را نمایندگی می‌کند، با اعتصاب‌های خودجوش روزانه، شورش‌ها، غارت‌ها و بی‌شمار تلاش‌های سازمان‌دهی طبقاتی خارج از چارچوب و علیه سوسیال دموکراسی، برای جنبش جهانی کمونیستی بسیار مهم است که ماهیت واقعی این مبارزات را برجسته کند؛ نه تنها در برابر تمامی پیش‌داوری‌هایی که پرولتاریا در سایر نقاط جهان در رابطه با

^{۱۴} آتش به انبار باروت، صفحه ۴۶

آنها دارد، بلکه همچنین در برابر تمام تلاش‌های سوسیال دموکراسی محلی (اسلام‌گرا، چپ اسلامی، لنینیست، «سوسیالیست آزادی‌خواه»، ملی‌گرا، لیبرال و غیره) برای بهره‌برداری از تناقضات موجود در این مبارزات، با هدف همسو کردن و هدایت آن‌ها به یک جنبش دموکراتیک، اصلاح‌طلب و طرفدار سرمایه‌داری، تأکید کند.^{۱۵}

بر مبنای ادعای تریدنی ولکا، تبعیض جنسیتی یک استراتژی سوسیال دموکراتیک توسط «شورای انقلاب اسلامی» برای منحرف کردن، مهار کردن و در نهایت سرکوب قیام پرولتری اهمیت داشته است:

"چرا این بیان خاص از نقش‌های جنسیتی برای ثبات رژیم بورژوایی موجود در سرزمین ایران اینقدر مهم است؟ نه تنها به این دلیل که ایدئولوژی اصلی خود را از اخلاق ابراهیمی (اسلامی) و قوانین سنتی پدرسالارانه می‌گیرد، بلکه به دلیل اینکه این قوانین چقدر برای استراتژی سوسیال دموکراتیک «شورای انقلاب اسلامی» - پیش درآمد رژیم کنونی - برای منحرف کردن، مهار کردن و در نهایت سرکوب کردن قیام پرولتری ۱۹۷۸-۱۹۷۹ اهمیت داشتند.^{۱۶}

^{۱۵} جنگ طبقاتی شماره ۶

^{۱۶} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

تریدنی ولکا فقط ادعا کرده است و قادر نیست این ادعای خود را ثابت کند، چون کوچکترین آشنائی با حوادث آن مقطع ندارد و فقط انتزاعی، آن هم وارونه حرف می‌زند. اصلا در سال ۱۹۷۸ شورای انقلاب اسلامی وجود نداشت، شورای انقلاب اسلامی در ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹ بنیان نهاده شد. واقعیت عکس ادعای تریدونی ولکا است، بورژوازی ننگین اسلامی با سرکوب گام به گام مبارزات طبقاتی بود که توانست گام به گام تبعیض جنسیتی را اعمال کند و تنها با سرکوب کامل مبارزه طبقاتی بود که تبعیض جنسیتی قانونی ابقاء شد.

تریدونی ولکا در نوشته اش به بوردیگا، باکونین، پلخانف و غیره ارجاع می‌دهد و اعتراف می‌کند که «ارجاعات تاریخی برنامه‌ای» آن آش شله قلمکاری است که در تمام گروه‌ها و سازمان‌ها که از سوسیال دموکراسی انشقاق‌ها کرده‌اند، یافت می‌شود:

"مرجع‌های تاریخی برنامه‌ای ما به وضوح در تمام مبارزان، گروه‌ها، سازمان‌ها و ساختارهایی یافت می‌شود که مصمم‌ترین گسست‌ها با ایدئولوژی و رویه سوسیال دموکراسی، از جمله «افراطی‌های» آن، ایجاد کرده‌اند. خواه این گسست‌ها به عنوان «کمونیسم چپ» یا «آنارشسیسم انقلابی» یا هر چیز دیگری نام‌گذاری شود."^{۱۷}

در صفحات قبلی مشاهده کردیم که برای تریدونی ولکا «اسلام‌گرا»، «چپ اسلامی»، «لنینیست»، «سوسیالیست آزادی‌خواه»، «ملی‌گرا»، «لیبرال» و غیره اشکالی از سوسیال دموکراسی هستند. سوالی که مطرح می‌شود این است، آیا ارجاعات تاریخی

^{۱۷} گزارشی از پراگ

برنامه‌ای تریدنی ولکا را می‌توان در گسست افراطی از اسلام‌گرایان نیز یافت؟ برای مثال در نوعی گسست افراطی از اسلام‌گرایان تحت عنوان «اسلام انقلابی». بعضی ارجاعات تریدونی ولکا به «کمونیسم چپ» را روی کاغذ می‌توان پیدا کرد ولی عملکرد آن را ملغمه‌ای از آنارشیسم و چپگرایی تشکیل می‌دهد که در صفحات آتی مشاهده خواهیم کرد.

پروپاگاندا مبتذل

مارکسیسم برای مارکسیست‌ها تنها یک سری تئوری‌های مبارزاتی نیست بلکه تعهد به ارزش‌های پرولتری و کمونیستی نیز هست. اخلاقیات، پرنسپ‌ها و ارزش‌ها در جامعه طبقاتی تحت تاثیر جوامع طبقاتی بوده‌اند و اخلاق شایسته انسانی تنها در جامعه‌ای امکان پذیر است که زمینه مادی تناقضات طبقاتی، یعنی طبقات اجتماعی از بین رفته باشند، به عبارت بهتر تنها در یک جامعه سوسیالیستی امکان پذیر است. با این وجود، مارکسیسم نشان داده است تاریخ ارزش‌های انسانی، تنها تاریخ اخلاقیات و ارزش‌های طبقه حاکم نبوده است. طبقات استثمار شده، در طول تاریخ ارزش‌های اخلاقی و پرنسپ‌های خود را داشته‌اند. اتفاقاً همین ارزش‌های اخلاقی طبقات استثمار شده، نقش مرقی و انقلابی در تاریخ ایفا کرده‌اند.

سرمایه‌داری طبقه‌ای را در تاریخ بشریت بوجود آورده است که همبستگی طبقاتی آن نه بر مبنای هویت‌های کاذب چون ملی، مذهبی و غیره بلکه بر مبنای هویت طبقاتی است. هیچوقت در تاریخ، یک طبقه استثمار شده، هرگز تا حد طبقه کارگر، منشاء عالی‌ترین فرهنگ و اخلاق انسانی نبوده است. فرهنگ و اخلاق پرولتری انعکاسی از مبارزه طبقاتی است، به همین خاطر است که در دوران شدت‌یابی مبارزه طبقاتی و در جریان نبردهای طبقاتی شاهد عالی‌ترین شکلی از همبستگی طبقاتی هستیم، در صورتیکه در جریان افت مبارزه طبقاتی، شاهد افت همبستگی طبقاتی نیز هستیم.

قبلا ارزش‌های پرولتری از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شد، متأسفانه بدنبال پیروزی ضدانقلاب در پی شکست موج انقلاب جهانی ۱۹۲۳-۱۹۱۷ در تداوم ارزش‌های پرولتری نیز شکاف افتاد. ضدانقلاب پیروز، روایت وارونه‌ای از کمونیسم ارائه نمود. بی اعتبار کردن کمونیسم، بی اعتبار کردن ارزش‌های پرولتری را نیز در پی داشت و این مسئله بی‌اعتمادی نسل‌های بعدی از ارزش‌های پرولتری را در پی داشت.

اگر چه در دوران ضد انقلاب، در انزوای مطلق کمونیست چپ به دفاع از ارزش‌های پرولتری پرداخت، منتها با خروج از انزوای کمونیست چپ، دفاع از ارزش‌ها و پرنسپ‌های پرولتری اهمیت بیشتری پیدا کرد. با فروپاشی بلوک شرق، ایدئولوگ‌های بورژوازی دمکرات، در راستای منافع طبقاتی خود تمام تلاش خود را به کار بردند تا جنایات استالینیسیم را به نام کمونیسم بنویسند.

بحث را پی می‌گیریم که چطور پروفیسورها، ژورنالیست‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوایی با توسل به کثیف‌ترین روش‌ها سعی کردند تا مارکس را بی اعتبار کنند و چطور دو تن از مارکسیت‌ها یعنی انگلس و اله‌آنور مارکس (دختر مارکس) نه تنها به دفاع از شرافت و حقانیت مارکس پرداختند بلکه پوزۀ آنها را به خاک نیز مالیدند. این سنت باید ادامه یابد. گزارش مفصل آن را انگلس در پیشگفتاری برای چاپ چهارم کاپیتال به تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۸۹۰ نوشته است.

سوال اساسی این است که تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) چقدر به ارزش‌های پرولتری و انقلابی وفادار است؟ ژورنالیست‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوایی تنها یک نقل و

قول از مارکس را زیر سوال برده بودند و دو تن از مارکسیست‌ها یعنی انگلس و اله‌آنور مارکس (دختر مارکس) زمین و زمان را به هم ریختند تا حقانیت مارکس را نشان دهند. تریدنی والکا(جنگ طبقاتی) ادعا می‌کند رهبران مسلمان مخالف رژیم شاه نیز از مبارزه طبقاتی صحبت می‌کردند تا بهتر بتوانند جنبشی را که به مرحله شورشی وارد می‌شد منحرف کنند و چنین می‌نویسد:

"برای مقایسه، در ایران در سال ۱۹۷۹، حتی رهبران مسلمان مخالف رژیم شاه نیز از مبارزه طبقاتی صحبت می‌کردند، که به وضوح برای دفن کردن بهتر جنبشی بود که داشت به یک مرحله شورشی وارد می‌شد."^{۱۸}

چنین ادعائی بیگانگی تریدنی والکا(جنگ طبقاتی) را نه تنها با شرایط آن دوره ایران بلکه با ادبیات شیعی را نیز می‌رساند. تریدنی والکا(جنگ طبقاتی) در راستای ادعای خود حتی به یکی از این رهبران مسلمان مخالف رژیم شاه ارجاع نداده تا بررسی موضوع راحت باشد. یکی از همین رهبران مسلمان مخالف رژیم شاه، جنایتکاری است که به خمینی معروف است، تمام بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، نامه‌ها و نوشته‌های او را جمع کرده‌اند که یک مجموعه ۲۲ جلدی تحت عنوان «صحیفه امام» شده. در زیر تکه‌ای از سخنرانی آن جنایتکار را که به اعتراضات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منتهی شد و به تبع آن به عراق تبعید شد، آورده می‌شود تا ادبیات و نگرش او بهتر مشخص شود:

^{۱۸} تأثیرات ویرانگر شر کوچکتر و ضد امپریالیسم در محافل آنارشیستی

"ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی؛ همه شکر کنند... این قدر با ملت بازی نکن! این قدر با روحانیت مخالفت نکن... آقا، یک حقایقی در کار است... شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهائی‌ها مراجعه کنید؛ در آنجا می‌نویسد: تساوی حقوق زن و مرد، رأی عبدالبهاء است؛ آقایان از او تبعیت می‌کنند. آقای شاه هم نفهمیده می‌رود بالای آنجا، می‌گوید: تساوی حقوق زن و مرد. آقا! این را به تو تزریق کردند که بگویند بهایی هستی، که من بگویم کافر است؛ بیرونت کنند. نکن این طور؛ بدبخت! نکن این طور."^{۱۹}

بر خلاف ادعای تریدنی والکا(جنگ طبقاتی) رهبران مسلمان مخالف رژیم شاه به شدت به کمونیسم و چپگرایی و حتی واژه‌های مصطلح در آن همچون «مبارزه طبقاتی» حساسیت منفی داشتند و این حساسیت تا آن حد بود که همین رهبران مسلمان مخالف رژیم شاه در خرداد ۱۳۵۵ فتوا صادر کردند که مارکسیست‌ها نجس هستند و زندانیان مسلمان نبایستی با مارکسیست‌ها تماسی داشته باشند تا نجس نشوند. کسانی که این فتوا را صادر کردند خودشان بعداً از مسئولین ارشد بورژوازی کثیف اسلامی شدند. فتوا به قرار زیر است:

^{۱۹} صحیفه خمینی، جلد اول، صفحات ۲۴۵-۲۴۷.

"بأسمه تعالی، با توجه به زیان‌های ناشی از زندگی جمعی مسلمان‌ها با مارکسیست‌ها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آن‌ها به دست می‌آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیست‌ها، جدایی مسلمان‌ها از مارکسیست‌ها در زندان لازم و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیان‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد."^{۲۰}

اصولا خمینی و دیگر رهبران مسلمان مخالف شاه خطر جدی برای رژیم شاه نبودند. برای مثال حتی اواخر حکومت شاه یعنی در شهریور ۱۳۵۷ صدام به شاه پیشنهاد می‌کند اگر شاه بخواهد، صدام می‌تواند خمینی را حذف کند که شاه موافقت نمی‌کند.^{۲۱}

قطعا بررسی قدرت‌گیری بورژوازی اسلامی نیاز به تحلیل جامع دارد ولی اگر بخواهیم آن را بسیار خلاصه و در چند سطر توضیح دهیم چنین می‌شود. ایران قبل از بهمن ۱۳۵۷ مهمترین متحد غرب در خاورمیانه بود، موقعیت جغرافیایی آن و همچنین نفت آن اهمیت آن را بیشتر می‌کرد. از همه مهمتر ایران به عنوان سپر دفاعی غرب در مقابل شوروی آن زمان نقش ایفا می‌کرد. درآمد سرشار نفت صنعتی شدن ایران را در دستور بورژوازی قرار داده بود که تحقق آن نیازمند اصلاحات ارضی بود. با آزاد شدن میلیون‌ها دهقان و سرازیر شدن آنها به سوی شهرها، طبقه کارگر به شدت در حال رشد بود. همزمان نوعی چپگرایی هم در جامعه داشت رشد می‌کرد، دانشگاه‌ها در حال تبدیل شدن به مرکز

^{۲۰} مرکز بررسی اسناد تاریخی

^{۲۱} بالاترین

چپگرایی بودند. این خطر وجود داشت که در ایران نوعی رژیم چپگرایی شبیه اروپای شرقی شکل بگیرد، این مسئله با توجه به اهمیت ایران برای غرب در آن مقطع غیر قابل قبول بود. برای مقابله با چپگرایی در حال رشد، بورژوازی دست به تقویت اسلامگرایی زد. در حالیکه داشتن یک کتاب با مضمون چپگرایی با زندان و شکنجه معادل بود، دکتر شریعتی آزادانه در حسینیه ارشاد سخنرانی می کرد و یا ساواک رساله خمینی را در چاپخانه ساواک در هزاران نسخه چاپ می کرد و توسط انتشاراتی ها توزیع می کرد. زمانی که غرب متوجه شد، شرایط بدتر شده است، بیشترین نقش را در جا انداختن خمینی به عنوان رهبر اعتراضات ایفا کرد. نقش عمده را در این رابطه بریتانیا و بی بی سی ایفا کرد. به همین خاطر بی بی سی در فضای سیاسی ایران به «آیت الله بی بی سی» معروف است. سرانجام در ژانویه ۱۹۷۹ کنترل داشت از دست بورژوازی خارج می شد، آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی در کنفرانس گوادلوپ تصمیم گرفتند که شاه برود و خمینی بیاید. خمینی تنها آلترناتیو غرب برای مقابله با رادیکال شدن اعتراضات در ایران بود.

تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) به «انقلاب ایران» و همچنین جنگ ایران و عراق نیز پرداخته است.^{۲۲} ما به مسئله انقلاب بعدا باز خواهیم گشت، فعلا به یک ادعای بی اساس آن در رابطه با جنگ ایران عراق نظری بیندازیم:

^{۲۲} دلایل شکل گیری جنگ ایران و عراق به تفصیل در کتاب «کمونیسم کارگری وجدان رادیکال چپ سرمایه» مورد بررسی قرار گرفته است.

"باید «انقلاب ایران از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹» را به یاد بیاوریم و این که چگونه به جنگ میان بورژوازی، یعنی بین عراق و ایران تبدیل شد که منجر به کشتن حدود یک میلیون قربانی در طول هشت سال شد؛ همچنین باید به مبارزه علیه این جنگ نیز اشاره کنیم؛ مانند خرابکاری‌ها، شکست‌های انقلابی، مانند فرار دسته‌های ارتشی دو کشور جنگی که از اردوگاه‌های خود فرار کرده و با هم متحد شدند تا علیه بورژوازی خودشان و علیه دولت‌ها اقدام کنند."^{۲۳}

ما متوجه می‌شویم که نظامیان ارتشی به شکل دسته جمعی از هر دو کشور از اردوگاه‌های خود فرار می‌کنند، سپس با هم متحد می‌شوند تا علیه بورژوازی خودشان و علیه دولت‌های خود اقدام کنند. این دوستان بسیار عزیز برای ادعای خود به هیچ منبعی ارجاع نداده‌اند و قطعاً هم نمی‌توانستند بدهند، چون کذب محض هستند. احتمالاً این عزیزان بعد از دیدن یک فیلم جنگی هالیوودی تصمیم گرفته‌اند، یک مقاله بنویسند، چون فکر نمی‌کردند کسانی که به شرایط منطقه آشنائی دارند شاید این مسائل را بخوانند، از این رو سناریو را بر مبنای اهداف خود نوشته‌اند.

بگذارید مسئله را کمی مورد بررسی قرار دهیم. در مقطع شکل‌گیری جنگ ایران و عراق فضای سیاسی در ایران کمی بهتر از فضای سیاسی عراق برای مخالفت با جنگ بود. جنگ زمانی شکل گرفت که بورژوازی اسلامی در حال خاموش کردن آخرین

^{۲۳} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی)

سوسوهای مبارزه طبقاتی بود. وقتی جنگ شکل گرفت حتی اکثریت گروه‌های چپگرا تحت عنوان دفاع از انقلاب به دفاع از جنگ برخاستند. تنها اقلیت ناچیزی از گروه‌های چپگرا مخالف جنگ بودند و حتی خواستار تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی شدند. منتها ۹ ماه بعد از جنگ بورژوازی اسلامی اتفاقاً به میمنت جنگ یک سرکوب تاریخی براه انداخت و آخرین سوسوهای مخالفت با جنگ نیز به خاموشی گرائید.

سربازی در ایران اجباری است و بدون مدرک سربازی هیچ کاری نمیتوان انجام داد، لذا بخشی از جوانان خانواده‌های متوسط در زمان جنگ برای فرار از رفتن به سربازی به کشورهای دیگر فرار کردند و پناهندگی گرفتند. این مسئله در بین فرزندان طبقه کارگر بسیار نادر بود بخاطر اینکه توانائی مالی قاجاق کردن فرزند خود و سپس تامین مالی فرزندان خود تا روی پای خود ایستادن را نداشتند. این مسئله در طرف دیگر یعنی کشور عراق بدتر از ایران بود. با گذشت زمان از یک سو داوطلبان (غیر سربازان) اعزام به جبهه کم می‌شدند و از سوی دیگر تعداد کسانی که از رفتن به سربازی فرار می‌کردند رو به افزایش بود.

جمعیت ایران در سال ۱۹۸۰ حدود ۳۸,۶ میلیون و جمعیت عراق حدود ۱۳,۱۶ میلیون نفر بود، به عبارت دیگر جمعیت ایران حدود ۳ برابر عراق بود^{۲۴}، در حالیکه در سال ۱۹۸۸ نیروهای رزم عراق به ۳ برابر نیروهای ایرانی رسیده بود:

^{۲۴} هرم جمعیتی

"در پایان جنگ هشت ساله، تعداد نیروهای آماده رزم عراق - با یک سوم جمعیت ایران - به حدود سه برابر نیروهای ایرانی رسیده بود." ۲۵

به عبارت بهتر، عراق بهتر از ایران می‌توانست کارگران را برای گوشت دم توپ شدن بسیج کند، در حالی که در ایران بسیج برای گوشت دم توپ شدن، سخت‌تر شده بود. به سخن دیگر در اواخر جنگ، در سمت عراق مخالفت جدی با جنگ وجود نداشت ولی در سمت ایران حداقل سربازان از رفتن به جبهه خوداری کرده و مخالفت خود را نشان می‌دادند.

عملکرد این دوستان بسیار عزیز در پروپاگاندا مبتذل خلاصه شده است. سطحی بودن اظهارات بدون تحلیل طبقاتی و با تکیه بر داده‌های دقیق، استفاده از کلیشه‌ها و پیش داوری‌های پیش پا افتاده، بی‌اهمیتی به حقایق تاریخی، هیجان‌زدگی سطحی، اغراق تا حد جعل واقعیت‌ها و حوادث اجتماعی و غیره عملکرد چنین گروه‌هایی است، صرف‌نظر از این که به زبان‌های متفاوتی گویش می‌کنند.

بسیار خلاصه، این عزیزان بر عکس ارجاعی که به باکونین داشته‌اند، خلبانان مرئی توفان هستند، منتها در فنجان توفان بر پا می‌کنند. خوانندگان خود قضاوت خواهند کرد به گفته بوردیگا چه کسانی «ورشکستگان انقلاب» هستند و چه کسانی همچون «کرکس‌هایی» هستند که اطراف پرولتاریای سلاخی شده می‌چرخند. برای اینکه این مسئله را بهتر نشان دهیم، بگذارید حوادث را در زمینه تاریخی آنها مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم.

مبارزات مردمی یا مبارزه طبقاتی

در دی ماه ۱۳۹۶ موجی از اعتراضات خیابانی و مردمی سراسر ایران را در بر گرفت. تریدنی والکا (جنگ طبقاتی) بولتن شماره ۶ خود را به اعتراضات ایران تحت عنوان «از غزه تا ایران تا تمام دنیا، مرگ بر استثمارگران!» اختصاص داد و اظهار داشت که می‌خواهد این اعتراضات را مورد تجزیه و تحلیل طبقاتی قرار دهد و چنین نوشت:

"در این متن، قصد داریم به رویدادهایی که در چند هفته گذشته ایران را تکان داده‌اند بپردازیم؛ رویدادهایی که فراتر از مرزهای این کشور می‌روند و در چارچوب منطقه‌ای رخ می‌دهند که به طور مداوم و برای مدتی طولانی در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی قرار داشته است، با وجود (و در مخالفت با) تمرکز عظیم توانایی‌های مرگبار سرمایه‌داری که در این منطقه اعمال شده است. ما می‌خواهیم به ماهیت طبقاتی این مبارزات و اهمیت شکاف‌ها و گسست‌های ایجاد شده از نظم سرمایه‌داری که رفقای ما در ایران بیان می‌کنند، تأکید کنیم!... طبقه کارگر در این منطقه دوباره سر بر افراشته است!"^{۲۶}

ما متوجه شدیم که بر مبنای استدلال تریدنی والکا طبقه کارگر در این منطقه دوباره سر بر افراشته است و برای مدتی طولانی است که در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی قرار

^{۲۶} جنگ طبقاتی شماره ۶

داشته است. حال می‌خواهیم بدانیم زمینه مادی که باعث شده تا پرولتاریای این منطقه در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی قرار گیرد را این دوستان چگونه توضیح می‌دهند:

"در ۲۸ دسامبر، در مشهد و شمال ایران، اعتراضاتی علیه افزایش قیمت کالاهای اساسی و شورش گرسنگان آغاز شد که بعداً به بزرگترین موج مبارزه طبقاتی در ایران از زمان جنبش ۲۰۰۹ تبدیل شد...مانند هر جنبش کارگری، این شورش نیز ناگهانی به وجود نیامده است، بلکه بیانگر ماه‌ها خشم و تشدید مبارزه علیه شرایط زندگی در سرمایه‌داری است...هزینه‌های نظامی ایران در سال‌های اخیر افزایش یافته است، با استقرار ارتش، خرید سلاح‌های مدرن روسی برای تسهیل کشتار طبقه کارگر در سرزمین‌هایی که تحت اداره جناح‌های مخالف بورژوازی جهانی هستند (نقشی که در حال حاضر داعش و «اپوزسیون سوریه» ایفا می‌کنند)، حمایت از متحدانش در رژیم اسد، حزب‌الله و میلیشیا‌های شیعه عراقی، و همچنین سرمایه‌گذاری‌ها در استخراج نفت، گاز و سایر منابع طبیعی و زیرساخت‌های حمل‌ونقل در مناطق «آزادشده» (این پروژه‌ها اغلب توسط شرکت‌هایی که مستقیماً متعلق به ارتش ایران یا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستند، مدیریت و اجرا می‌شوند)." ۲۷

بر خلاف انتظار ما، تریدنی والکا حتی استدلالات جناح چپ سرمایه را تکرار نمی کند بلکه استدلالات جناح های راست سرمایه، گرایشات غرب گرایان، ناسیونالیست ها، سلطنت طلبان و جناح های متفاوت سرمایه ولی بخصوص جناح راست سرمایه که در واقع بخشی از سیاست خارجی غربی ها نیز هست را بازگو می کند. تریدنی والکا اظهار می دارد: علت شرایط نابسامان داخلی این است که دولت تمامی امکانات را صرف هزینه های زیر ساختی و نظامی در کشورهای دیگر و همچنین صرف خرید اسلحه از روسیه می کند. این مسائل باعث می شود که غرب ایران را تحریم کند، در حالی که زمانی پاسپورت ایرانی جزو با اعتبارترین پاسپورت ها بود و غربی ها برای سرمایه گذاری در ایران با همدیگر رقابت می کردند. پیش از ادامه بحث به یک نقل و قول دیگر از تریدنی والکا نگاه کنیم تا ببینیم چگونه استدلالات راست ترین گرایشات بورژوازی را تکرار می کند، البته به شعارها بعدا باز خواهیم گشت، زمانی که می نویسد:

"معترضان رابطه بین دخالت دولت ایران در جنگ عراق و سوریه و مداخله امپریالیستی آن در سیاست کشورهای مشرق را از یک سو و عمیق تر شدن وضعیت فلاکت بار خود را از سوی دیگر درک می کنند. آن ها این موضوع را در شعارهای خود بیان می کنند - اگرچه بیشتر این شعارها متناقض و محدود بوده و تحت تأثیر ایدئولوژی های ملی گرایانه و میهن پرستانه است - مانند «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!». این نقد جزئی از جنگ بیانگر خواست اکثریت این جنبش است که بودجه ها را به جای خدمات اجتماعی، ایجاد اشتغال برای جوانان، و یارانه های

غذایی و نفتی به هزینه‌های جنگی صرف می‌کند... پیشرفته‌ترین بخش‌های طبقه کارگر با شعار قاطعانه و انقلابی شکست‌طلبی «از غزه تا ایران، مرگ بر استعمارگران!» با این موضع مقابله می‌کنند.^{۲۸}

تریدنی والکا برای اظهارات خود به هیچ منبعی ارجاع نداده است. استدلال اینکه افزایش هزینه‌های نظامی ایران در سال‌های اخیر یعنی تا سال ۲۰۱۷ (زمان اعتراضات) با خرید سلاح‌های مدرن روسی افزایش یافته است، کاملاً بی‌اساس است. چون از سال‌های اخیر صحبت شده است، لذا بازده زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در اوایل دهه ۲۰۰۰، ایران تلاش کرد تسلیحات و تجهیزات روسی خود را مدرن‌سازی کند، اما تحریم‌های بین‌المللی حجم خریدها را محدود کرد. در این میان یک قرارداد کلیدی در سال ۲۰۰۷ بود که طی آن روسیه موافقت کرد سامانه پدافند هوایی S-۳۰۰ یعنی مدل قدیمی را به ایران بفروشد، هرچند که تحویل آن به دلیل فشارهای بین‌المللی به تعویق افتاد.^{۲۹} سردار حاجی زاده، فرمانده نیروی هوای سپاه توضیح می‌دهد که بخاطر این خرید بارها سفر کرده است، منتها هر بار یک بهانه واهی می‌آورند.^{۳۰}

روسیه نه تنها سامانه پدافند هوایی S-۳۰۰ که نسخه قدیمی است را به ایران تحویل نمی‌داد اما حتی نوع پیشرفته آن S-۴۰۰ را بعداً به ترکیه تحویل داد و هنوز که هنوز است

^{۲۸} جنگ طبقاتی شماره ۶

^{۲۹} شورای روابط خارجی

^{۳۰} عصر ایران

که نوع پیشرفته آن S-۴۰۰ را به ایران تحویل نمی‌دهد و کوچکترین حمایتی نیز از ایران در سوریه در آن سال‌ها نمی‌کرد و تجهیزاتی نیز برای دفاع ایران تحویل نمی‌داد در چنین شرایطی بود که صدای انترناسیونالیستی در کتابچه‌ای تحت عنوان «آرایش جدید قدرتهای امپریالیستی در شرایط جدید جهانی» در بخشی تحت عنوان «تضعیف موقعیت ایران در سوریه توسط روسیه» نوشت:

"اسرائیل با چراغ سبز آمریکا بارها و بارها حملات گسترده هوایی و موشکی علیه مواضع ایرانیان در سوریه انجام داده است و گانگسترهای ایرانی فقط سکوت می‌کنند و تحقیر می‌شوند. آگاهی از حملات اسرائیل به مواضع ایرانیان در سوریه و یا خود مواضع سوریه و عدم تلاش روسیه برای جلوگیری از آن، اگر زمانی فقط گمانه زنی بود، سال‌ها است که این گمان به یقین تبدیل شده است. سامانه موشکی اس-۳۰۰ تنها برای دفاع از مواضع نظامی و پایگاههای نظامی روسیه است. روسیه ترجیح می‌دهد که منافع امپریالیستی خود را با نوعی توازن و تعادل در روابط خود با ایران و اسرائیل حفظ کند. چراغ سبز روسیه به حملات اسرائیل در سوریه، تشکیل گروه کاری مشترک توسط اسرائیل و روسیه و تلاش برای دور زدن ایران در پروژه‌های بازسازی سوریه، مانع آن شده است که ایران بتواند دست بالا را در سوریه داشته باشد. به عبارت بهتر روسیه نیازمند یک ایران ضعیف در سوریه است. روسیه از ایران بعنوان اهرم فشار استفاده کرده است."^{۳۱}

^{۳۱} آرایش جدید قدرتهای امپریالیستی در شرایط جدید جهانی

تنها پس از اجرای توافق هسته‌ای برجام که برخی از تحریم‌ها برداشته شد، خریدهای تسلیحاتی ایران از روسیه افزایش یافت. در سال ۲۰۱۶، روسیه نهایتاً سامانه S-۳۰۰ را که مدت‌ها معوق مانده بود به ایران تحویل داد. در این سال، واردات تسلیحات ایران از روسیه حدود ۴۱۳ میلیون دلار بود، که یکی از بزرگترین معاملات سالانه در دهه‌های اخیر محسوب می‌شود.^{۳۲}

پس از سال ۲۰۱۶، خریدهای تسلیحاتی ایران مجدداً از روسیه به شدت کاهش یافت. بین سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰، واردات تسلیحات ایران از روسیه به حدود ۳ میلیون دلار در سال رسید^{۳۳}، زیرا ایران بیشتر بر توسعه صنعت تسلیحاتی داخلی خود تمرکز داشت و به تولید پهپادها، موشک‌های بالستیک و تجهیزات دیگر می‌پرداخت.

این یک واقعیت است که ایران همچون دیگر کشورهای امپریالیستی و در راستای منافع امپریالیستی خود، از نیروهای نیابتی خود در منطقه حمایت‌های مالی و نظامی داشته و همچنان نیز دارد ولی این حمایت‌های مالی و نظامی در مقایسه با حمایت غرب از اسرائیل و اوکراین بسیار ناچیز است.

اگر استدلال این دوستان را که در استدلال خود به بلندگوی بورژوازی غرب تبدیل شده‌اند کنار بگذاریم، دلیل اصلی شرایط نابسامان در ایران همچون هر جای دیگر وجود نظام توحش سرمایه‌داری است. در همان سرمایه‌داری پیرامونی طبقه کارگر که زیر خط

^{۳۲} ایران پرایمر

^{۳۳} منبع ۳۲

فقر زندگی می‌کند سالانه میلیاردها دلار ارزش اضافه تولید می‌کند و محلات بورژوا نشین این کشورهای پیرامونی شیک‌تر، مدرن‌تر و حتی افسانه‌ای‌تر از اروپای غربی هستند.

پیش از ادامه بحث اشاره به یک نکته ضروری است که در جریان اعتراضات خیابانی مردمی و نه اعتراضات خیابانی کارگری، تمامی اعتراضات یا اعتصابات کارگری موقتا خاموش می‌شوند. این مسئله در جریان اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و همچنین سال ۱۴۰۱ اتفاق افتاد، منتها فعلا ما به اعتراضات سال ۱۳۹۶ متمرکز خواهیم شد که موضوع بولتن شماره ۶ تریدنی والکا است. تریدنی والکا القاء می‌کند که اعتراضات خیابانی و مردمی ایران همان تداوم و گسترش نبردهای طبقاتی پرولتاریای ایران است که حالا به خیابان‌ها کشیده شده است و به همین خاطر ادعا می‌کند که پرولتاریا در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی قرار گرفته است و در راستای صحت ادعای خود به یکسری اعتراضات و اعتصابات اشاره می‌کند:

"با گسترش روزافزون اعتراضات... کارگران نفت و گاز پارس جنوبی به دلیل دستمزدهای پرداخت نشده دست به اعتصاب زدند، همان‌طور که کارگران کارخانه تراکتورسازی تبریز، رانندگان اتوبوس در تهران، معلمان، رانندگان کارخانه و کارگران مزرعه نیز به اعتصاب پرداختند."^{۳۴}

اگر چه نقل و قول به وضوح توضیح می‌دهد که اعتصابات به خاطر دستمزدهای پرداخت نشده است ولی بگذارید ادعای تریدنی ولکا را بررسی کنیم. اعتصاب کارگران

^{۳۴} جنگ طبقاتی شماره ۶

تراکتورسازی در تابستان ۱۳۹۶ بود و چندین ماه قبل از اعتراضات است و نمی توانست ربطی به اعتراضات داشته باشد. در پارس جنوبی نیز اعتصاب اول یک ماه قبل از اعتراضات مردمی اتفاق افتاده بود و اعتصاب اصلی دو ماه بعد از اعتراضات خیابانی مردمی رخ داد. اعتراض رانندگان اتوبوس نیز در تابستان و چند ماه قبل از اعتراضات خیابانی مردمی رخ داده بود. پس هیچکدام از اعتراضات و اعتصابات کارگری همگام با اعتراضات خیابانی مردمی رخ نداده چه برسد به اینکه بخشی از آن اعتراضات باشد.

به باور تریدنی ولکا پرولتاریا که در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی قرار گرفته بود به مصادره جمعی اموال در شهرهای مختلف و از جمله پایتخت ایران به شکل گسترده دست زد:

"موج عظیمی از تظاهرات و شورش‌ها همراه با مصادره جمعی اموال در شهرهای مختلف کشور، از جمله پایتخت تهران، گسترش یافت." ۳۵۱

متأسفانه تریدنی ولکا برای ادعای خود به هیچ منبعی ارجاع نمی‌دهد. در جریان اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ اگر چه مراکز دولتی، بانکها و غیره تخریب شد منتها ادعای «مصادره جمعی اموال» کذب محض است و بیانگر عدم آشنائی اولیه با اعتراضات ایران است که همگی بر مبنای فاکت‌های غلط، استدلال‌ات اشتباه گرفته شده است و به ایجاد سردرگمی در فضای سیاسی دامن می‌زند. ما روایت خودمان را نه با تکیه بر فاکت‌های

^{۳۵} جنگ طبقاتی شماره ۶

جعلی بلکہ بر مبنای واقعیت توضیح خواهیم داد، منتہا بینیم تریدنی ولکا چگونه به فاکتھا ارجاع می دهد.



عکس مقابل را تریدنی ولکا به عنوان صحنه ای از اعتراضات پرولتاریا که در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی بود در بولتن شماره ۶ خود منتشر کرده است،

معترضانی که با مشت گره کرده فریاد می زنند، نشان می دهد. البته شخص آشنا به مسائل در اولین نگاه متوجه میشود که این عکس متعلق به تظاهرات ضد رژیم نمی باشد. عکس ۵ نکته دارد که ثابت میکند متعلق به تظاهرات ضد رژیم نیست. بسیار ساده تریدنی ولکا واقعیت را جعل کرده است، این عکس مطلقاً ربطی به اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ ندارد. حدود ۲ سال قبل از اعتراضات مردمی و خیابانی ایران در ۱۲ دی ۱۳۹۴ عربستان سعودی شیخ نمر باقر النمر، روحانی شیعه و منتقد حکومت عربستان سعودی را اعدام کرد. ایران در تلاش بود و هست که شیعیان عربستان به اهرم فشار خود در راستای منافع امپریالیستی خود تبدیل کند لذا از قبل به حکم اعدام شیخ نمر اعتراض کرده بود. در راستای منافع امپریالیستی خود هواداران بورژوازی اسلامی یعنی حزب الهی ها به این اعدام اعتراض کردند. این عکس



منتشر شده توسط تریدنی ولکا مربوط به تجمع انصار حزب الله روبروی کنسولگری عربستان در شهر مشهد به تاریخ ۱۳ دی ۱۳۹۴ است. ما ۲ عکس دیگر از همان



تجمع طرفداران رژیم منتها از زاویه دیگر منتشر می کنیم، پلیس برای متفرق کردن تجمع کنندگان نیز به استفاده از آب پاش های فشار قوی متوسل شد. ما

در زیر دو لینک تهیه کرده ایم، یکی به زبان انگلیسی و دیگری به زبان فارسی تا خوانندگان، آلبوم کامل عکس ها را رویت کنند.^{۳۶} سرانجام هواداران رژیم موفق شدند کنسولگری عربستان سعودی را در شهر مشهد اشغال کنند و به آتش بکشند که منجر به قطع ارتباط دیپلماتیک بین ایران و عربستان شد که شماری از کشور حامی عربستان نیز به تبعیت از عربستان ارتباط دیپلماتیک خود را قطع کردند و یا ارتباط را بسیار کاهش دادند. حال که مسئله اولین عکس مشخص شد، ببینیم منبع تریدنی ولکا برای شعاری که در مقاله خود مطرح کرده کجا بوده و چگونه همان ادعاهای غلط را نیز تغییر داده است. سایت لیبکام در ۵ ژانویه ۲۰۱۸ مقاله ای از شخصی منتشر کرد که فقط به زبان انگلیسی آن هم در سایت لیبکام منتشر شده بود، با توجه به اعتراضات جاری در ایران این مقاله می بایست به زبان فارسی نیز منتشر شود، ولی هرگز نشد. بعدا یک سایت دیگر نیز آن را به زبان انگلیسی باز نشر کرد. در مقاله چنین آمده بود:

^{۳۶} لینک ها:

- آژانس خبرگزاری مهر (انگلیسی)
- خبرگزاری دانشجویان ایران (فارسی)

"نقطه‌ی روشن در میان تمام این سردرگمی‌ها دانشجویان بودند. در روز سوم، آنها واقعاً پارادایم این شورش را عمدتاً در تهران تغییر دادند، و این تغییر به بسیاری از نقاط دیگر کشور گسترش یافت. شعارهای واپس‌گرا با «حتی زنان هم به ما پیوسته‌اند، ولی شما مردهای تنبل فقط ایستاده‌اید و تماشا می‌کنید»، آنها شعار پرو-ملی‌گرای «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» را به شعاری عمیق‌تر با مضمون «از غزه تا ایران، مرگ بر استثمارگران» تغییر دادند. همچنین، آنها به شعارها آگاهی طبقاتی اضافه کردند که شوراها را تبلیغ می‌کرد یا مردم را تشویق می‌کرد تا فراتر از دوگانگی ساختگی اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان حرکت کنند. این امر فوراً توسط مقامات به عنوان نقطه شکست شناسایی شد. از آن زمان تاکنون، آنها همه دانشجویان و فعالان مرتبط را بازداشت کرده‌اند. نهادهای اطلاعاتی این وضعیت را به‌عنوان فرصتی مناسب برای سرکوب چپ‌گرایان برای یک دهه دیگر دیدند."

البته شخصی آمده و به عنوان اظهار نظر در زیر مقاله، بخش زیادی از شعارهای مطرح شده را به فارسی نوشته است و شعار «از غزه تا ایران، مرگ بر استثمارگران» در بین آنها نیست. کانون دفاع از حقوق بشر در ایران تمام شعارهای مطرح شده صرفنظر از جهت‌گیری سیاسی را در جریان اعتراضات ۱۳۹۶ جمع‌آوری کرده و در سایت خود منتشر کرده است و شعار ادعایی در مقاله لیبکام در بین آنها نیست.^{۳۷}

^{۳۷} کانون دفاع از حقوق بشر در ایران



در همان مقطع ۲ روز بعد از انتشار

مقاله در سایت لیبکام، صدای انترناسیونالیستی

جریانات کمونیست چپ را در جریان غیر

واقعی بودن نتیجه گیری ها و همچنین

اظهارات ادعا شده در مقاله و اشتباه بودن آن اظهارات قرار داد. عکس ایمیل ارسالی نیز نشان داده می شود. به عبارت بهتر هرگز در جریان اعتراضات شعار «از غزه تا ایران، مرگ بر استثمارگران» مطرح نشده است. به مسئله دانشجویان در فصل مربوط به آن ها باز خواهیم گشت.

حال به بخش مهم نقل قول برسیم زمانی که ادعا کردند:

"اگرچه بیشتر این شعارها متناقض و محدود بوده و تحت تأثیر ایدئولوژی های ملی گرایانه و میهن پرستانه است - مانند «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران... پیشرفته ترین بخش های طبقه کارگر با شعار قاطعانه و انقلابی شکست طلبی «از غزه تا ایران، مرگ بر استثمارگران!» با این موضع مقابله می کنند."^{۳۸}

در نقل و قول بالا، شعار ادعایی و منتسب به دانشجویان توسط تریدنی ولکا با توسل به اخلاق پرولتاری به «پیشرفته ترین بخش های طبقه کارگر» تغییر داده می شود که با شعار قاطعانه و انقلابی خواستار شکست طلبی انقلابی هستند.

تریدنی ولکا در رابطه با اعتراضات به دانشجویان نیز اشاره می کند و عکسی از آن نیز در بولتن شماره ۶ خود منتشر می کند، منتها قبل از بررسی عکس، توضیح کوتاهی در رابطه با دانشجویان حزب الهی ضروری است.

بدنبال تغییر در قدرت سیاسی در سال ۱۳۵۷ و قدرت گرفتن بورژوازی ننگین اسلامی، گروه‌های طرفدار آن بیشترین نقش را در سرکوب اعتراضات ایفا کرده‌اند. گروه‌های حزب الهی را در همه جا می توان پیدا کرد، از مدرسه تا محل کار، از دانشگاه تا محله مسکونی. بخش اعظم سرکوب توسط آنها انجام می گیرد، چرا که نیروی انتظامی از خود سلب مسئولیت می کند. در اینجا ما به گروه‌های حزب الهی دانشجویی تمرکز می کنیم. سابقه اینها به فردای قدرت گیری بورژوازی ننگین اسلامی بر می گردد، منتها بخش اعظم جنایات اینها مربوط به سال ۱۳۵۹ می شود. برای مثال همین آقای پزشکیان، رئیس جمهور کنونی که یک جراح قلب است، در فضای اپوزیون متهم است که در سال ۱۳۵۹ جزو تیمی بوده که ۲ تن از دانشجویان پزشکی مخالف رژیم را دزیده و بعد از شکنجه های فراوان به قتل رسانده اند، چشم‌های یکی از دانشجویان از حدقه در آورده شده بود.^{۳۹} حالا بگذارید عکس منتشر شده توسط تریدنی والکا در رابطه با اعتراضات را که



در واقع از ۲ عکس تشکیل یافته است، بررسی کنیم. عکس سمت راست متعلق به اعتراضات دانشجویی است ولی عکس

^{۳۹} سابقه پزشکیان

سمت چپ متعلق به تظاهرات دانشجویان حزب الهی یا طرفدار بورژوازی اسلامی است. به عبارت بهتر عکس سمت راست واقعی است و مربوط به اعتراضات است ولی عکس سمت چپ مربوط به دانشجویان سرکوبگر است که به عنوان معترضان معرفی شده است.

افراد سمت چپ در تصویر یعنی دانشجویان سرکوبگر فیلم «روایت فتح» خود یعنی چگونگی سرکوب اعتراضات دانشجویان یا همان افراد سمت راست تصویر را منتشر کرده‌اند.^{۴۰} روایت آنها نیازی به تفسیر ندارد، دیدن فیلم توصیه می‌شود. تردیدی و لکا فقط با توسل به اخلاق انقلابی معترض را با سرکوبگر در یک قاب قرار داده است و آن را به عنوان نبرد پرولتاریا در خط مقدم مبارزه طبقاتی جهانی ارائه داده است.

در ۶ دسامبر ۲۰۱۷ یعنی چند هفته قبل از اعتراضات خیابانی ایران، دونالد ترامپ، رئیس جمهور وقت آمریکا، به طور رسمی اورشلیم را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت. این تصمیم با اعتراضات گسترده از جمله مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا قرار گرفت. در همین راستا در ایران نیز طرفداران حکومتی و حزب الهی ها به تصمیم



ترامپ اعتراض کردند و تظاهرات‌های گسترده‌ای برگزار کردند. عکس روبرو یکی از این تظاهرات‌های حکومتی را نشان می‌دهد که یکی از طرفداران حکومتی و یا حزب الهی عکس خامنه‌ای، رهبر

بورژوازی اسلامی را به سینه خود چسبانده و سر دوشی «لیک یا خامنه‌ای» نیز دارد.

^{۴۰} شبکه خبر دانشجو

چاینا نیوز گزارشی از این تظاهرات حکومتی در اعتراض به انتقال پایتخت اسرائیل به زبان انگلیسی دارد که اتفاقاً این عکس نیز در آنجا منتشر شده است.^{۴۱} تریدنی ولکا عکس تظاهرات حکومتی و طرفداران رژیم را برداشته و روی عکس خامنه‌ای را با توسل به اخلاق انقلابی از طریق متن «اعتراضات ایران» پوشانده است و آن را به عنوان اعتراض پرولتری معرفی میکند که در حال سر برافراشتن هستند.



فقط فراموش کرده سردوشی الصاق شده بر دوش حزب‌اللهی یعنی «لیبک یا خامنه‌ای» را نیز ببوشاند که با رنگ قرمز علامتگذاری شده است. احتمالاً تصور نمی‌کردند کسی

که آشنا به زبان فارسی یا عربی است بولتن آنها را مشاهده کند، چون آن موقع متوجه مسئله می‌شد.

قبل از سقوط شاه، مذهبی‌ها احساس می‌کنند، در آبادان یکی از شهرهای جنوبی ایران تظاهراتی علیه رژیم شاه صورت نمی‌گیرد، باید کاری انجام دهند، تا احساسات مردم تحریک شود و به سوی اعتراضات ضد رژیمی کشیده شوند.

^{۴۱} چاینا نیوز



لذا ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان که در حال نمایش فیلم گوزنها بود به آتش کشیده شد و ۶۷۷ انسان در درون شعله های آتش سوختند. آتش سوزی را به

گردن ساواک انداختند. با توجه به حساسیت ساواک به فیلم گوزنها که یک فیلم «رادیکال» قلمداد می شد، روایت این که ساواک سینما را به آتش کشیده است توسط افکار عمومی پذیرفته شد و خشم عمومی را برانگیخت. پس از تحولات سال ۱۳۵۷ مشخص شد نه ساواک بلکه چند مذهبی سینما را آتش زده اند. عملکرد این عزیزان، حادثه سینما رکس را در ذهن ها تداعی می کند. با اخبار و تصاویر جعلی کارگران رابه مبارزه مردمی دعوت می کنند و آن مبارزه مردمی را نیز نبردهای پرولتری قلمداد می کنند در حالی که هم زمان کمونیست های چپ را به «کار کثیف اوخرانا و چکا» متهم می کنند.



حال به روایت کمونیست ها از اعتراضات خیابانی و مردمی دی ماه ۱۳۹۶ برمی گردیم که صدای انترناسیونالیستی ابتدا بیانیه چند زبانه تحت عنوان «اعتراضات خیابانی در بربریت سرمایه داری و مواضع انترناسیونالیستی»^{۴۲} در رابطه با اعتراضات منتشر کرد ولی بعدا یک کتابچه مفصل که یک تجزیه و تحلیل

^{۴۲} اعتراضات خیابانی در بربریت سرمایه داری و مواضع انترناسیونالیستی

مفصل از اعتراضات و شرایط اجتماعی تحت عنوان «اعتراضات اجتماعی، طبقه کارگر و وظایف انترناسیونالیستی» بود، منتشر کرد.^{۴۳} تکه‌هایی از بیانیه صدای انترناسیونالیستی را در زیر می‌آوریم تا روایت کمونیستی نیز مطرح شود.

تظاهرات مشهد در اعتراض به گرانی و تورم لجام گسیخته با حضور عده‌ای از مال باختگان موسسه‌های مالی و اعتباری شروع شد که به فساد گسترده اعتراض داشتند. این اعتراض در روند خود به تهران، کرج، کرمانشاه، رشت، اصفهان و ... گسترش یافت. گمانه زنی‌هایی در جریان است که امام جمعه مشهد، احمد علم‌الهدی به همراه ابراهیم رئیسی، تولیت آستان قدس رضوی که رقیب روحانی در انتخابات ریاست جمهوری بود، ترتیب تجمع هدایت شده را داده بودند تا بشکل کنترل شده دولت روحانی را زیر سوال ببرند، اما تجمع از کنترل آنها خارج می‌شود و روند اعتراضی بخود می‌گیرد و به دیگر شهرها سرایت می‌کند.

اعتراضات نسل جوان، بخصوص لشکر بیکاران که حتی برایشان شانس و فرصت وارد شدن به سیستم بردگی مزدی سرمایه‌داری داده نشده است، بیانگر این است که نسل جوان از این مسئله آگاه است که در این دنیای وارونه سرمایه‌داری هیچ آینده‌ای ندارند. در همان زمان، شرکت دانشجویان در این اعتراضات بیانگر این است که دانشجویان خودشان را پروتئرها‌ی آینده می‌بینند و به استثمار آینده خود اعتراض می‌کنند. نرخ بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی ۳۰ درصد است.

^{۴۳} اعتراضات اجتماعی، طبقه کارگر و وظایف انترناسیونالیستی



برای طبقه کارگر، کمونیست‌ها و انترناسیونالیست‌ها تنها سرازیر شدن به خیابانها و فریاد «مرگ بر خامنه‌ای» کافی نیست. طبقه کارگر نه دنباله رو

حوادث اجتماعی بلکه باید پیشرو حوادث اجتماعی باشد. شعار «مرگ بر خامنه‌ای» تکرار همان شعار «مرگ بر شاه» است. وظیفه انترناسیونالیست‌ها دخالت فعال در مبارزه طبقاتی از طریق تجزیه و تحلیل شرایط و ارائه جهت‌گیری شفاف سیاسی به پرولتاریا است. اعتراضات جاری اگر چه بیانگر شورش گرسنگان است ولی متاثر از روح و تفکر دمکراتیک و ناسیونالیستی نیز هست.

در این اعتراضات طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی فقط نظاره‌گر است و کارگران متمایز شده و بخصوص لشکر بیکاران شرکت کرده‌اند. اگر شرایط مادی برای اعتراضات اجتماعی مهیا باشد ولی معترضان برای اعتراض خود افق یا دورنمایی نداشته باشند، جامعه منفجر خواهد شد و این اعتراضات بیشتر به شکل طغیان‌ها، عصیان‌ها و یا حتی قیام‌ها شکل خواهند گرفت. ماهیت هر جنبش اعتراضی را نیروی تشکیل دهنده آن جنبش، خواست‌ها و اهداف آن جنبش تعیین می‌کند. لذا برای بررسی اعتراضات ابتدا به شعارهای مطرح شده نظری می‌افکنیم. شعارهای مطرح شده را میتوان به سه دسته، دسته‌بندی کرد:

- شعارهای سلطنت طلبانه
- شعارهای ناسیونالیستی
- شعارهای ضد استبدادی



کسانی که حدود چهل سال

پیش با فریاد «مرگ بر شاه» رژیم سلطنتی را به زباله دان تاریخ سپردند، فراموش نکرده‌اند که استدلال می‌شد،

هیچ رژیمی دیکتاتورتر از رژیم شاه نخواهد بود. این تجربه در حافظه تاریخی مردم ایران است. شعار «مرگ بر خامنه‌ای» اگر بخواهد فراتر از بیان خشم باشد، باید یک «زنده باد» بدنبال خودش داشته باشد. «مرگ بر خامنه‌ای» تنها زمانی می‌تواند الهام بخش باشد که خواست‌های طبقاتی کارگران را بدنبال خود بکشد، به عبارت بهتر شعارهایی که نظام طبقاتی را نشانه‌گیری کند. دمکراسی بورژوائی روی دیگر همان سکه دیکتاتوری بورژوائی است لذا شعارهای ما باید علیه بردگی مزدی، استثمار، بیکاری و تورم باشد و هدف ما باید برای نابودی کل سیستم سرمایه داری نشانه‌گیری شود!

سرمایه داری منشأ تمامی نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها در سراسر جهان است. منافع ما در این نیست که فقط طبقه حاکم را عوض کنیم بلکه در نبرد خود مبارزه طبقاتی است. طبقه کارگر در شرایط بسیار سختی بسر می‌برد، برای بقای فیزیکی خود دست و پنجه نرم می‌کند. استاندارد زندگی طبقه کارگر و شرایط اجتماعی این طبقه نه تنها بهبود نیافته بلکه بدتر نیز شده است. امروزه اگر چه مبارزه طبقاتی در حالت تدافعی است با این حال طبقه کارگر اگر نخواهد سیاهی لشکر جنبش‌های مردمی شود باید ابتکار عمل را بدست بگیرد و مهر خودش را بر حوادث تاریخی بزند. طبقه کارگر باید جوانان، بیکاران، دانشجویان و

دیگر لایه های جامعه را با خود همراه سازد و نه اینکه طبقه کارگر بدرون جنبش دمکراسی خواهی کشیده شود.

تمامی نگاه‌ها، تمامی امیدها به غول خفته است. اگر غول خفته بیدار نشود، اگر اعتراضات مسیر مستقل طبقاتی را در پیش نگیرد، اگر طبقه کارگر کمیته های محلات، کارخانه، اعتصاب، مبارزه و دیگر نهادهای مستقل خود را ایجاد نکند، اگر طبقه کارگر مبارزه را از خیابان‌ها به محل های کار در تمامی بخش‌ها گسترش ندهد، طبقه کارگر به شکل متمیزه به سیاهی لشکر جنبش دمکراسی خواهی تبدیل خواهد شد. کشیده شدن طبقه کارگر بدرون جنبش دمکراسی خواهی و سیاهی لشکر شدن در جنبش دمکراسی خواهی، طبقه کارگر را تضعیف و ناتوان خواهد کرد.

شعار ما باید علیه بردگی مزدی، استثمار، بیکاری و غیره باشد، به عبارت بهتر نظام سرمایه‌داری را جهت گیری کند. ما فقط باید بخاطر منافع طبقاتی مان بجنگیم. سرمایه‌داری منشأ تمامی نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها در سراسر جهان است. مبارزه طبقاتی در روند تکاملی خود بخاطر ماهیت ضد سرمایه داری آن، نه تنها به دیگر کشورهای سرمایه‌داری سرایت خواهد کرد بلکه دولت سرمایه را نیز به چالش خواهد کشید. منافع ما در این نیست که فقط طبقه حاکم را عوض کنیم مثل چیزی که در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد بلکه در مبارزه طبقاتی است و هدف ما باید برای نابودی کل سیستم سرمایه داری نشانه گیری شود. طبقه ما تنها طبقه اجتماعی است که می تواند به بربریت و وحشیگری سرمایه داری پایان دهد. این تنها از یک افق انترناسیونالیستی امکان پذیر است. ما چیزی برای از دست ندادیم جز زنجیرهای مان و جهانی که بدست می آوریم!

اعتراضات سال ۱۳۹۸



در قیاس با اعتراضات سال ۱۳۹۶ و همچنین اعتراضات سال ۱۴۰۱ تحت عنوان «زن، زندگی، آزادی»، اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۸ مترقی تر و رادیکال تر از

آنها بود. منتها چون تریدنی والکا در مورد این اعتراضات اظهار نظری نکرده است، لذا تنها توضیح کوتاهی در رابطه با این اعتراضات داده می شود. بدنبال افزایش قیمت بنزین، که نه تنها چنگ انداختن به سفره خالی طبقه کارگر بلکه تمامی اقشار تحتانی جامعه بود، از جمعه ۲۴ آبان ۱۳۹۸ موج جدیدی از اعتراضات خیابانی، سراسر کشور را فرا گرفت. پاسخ بورژوازی اسلامی سرکوب لجام گسیخته دولت پلیسی بود.

"منافع ما در این نیست که فقط طبقه حاکمه را عوض کنیم، منافع طبقاتی ما در این است که نابودی کل سیستم سرمایه داری را نشانه گیری کنیم. تشکیل نهادهای مستقل کارگری چه در محلات، چه در محیط کار و طرح شعارهای طبقاتی که نظام سرمایه داری را نشانه گیری کند، موجب خواهد شد قیام گرسنگان ماهیت ضد سرمایه داری خود را حفظ کند و به سیاهی لشکر طبقات دیگر تبدیل نشود. مبارزه طبقاتی در روند تکاملی خود بخاطر ماهیت ضد سرمایه داری آن، نه تنها به دیگر کشورهای سرمایه داری سرایت خواهد کرد بلکه دولت سرمایه را نیز به چالش خواهد کشید. ما فقط باید بخاطر منافع طبقاتی مان بجنگیم."^{۴۴}

^{۴۴} اعتراضات خیابانی و توحش سرمایه داری، زنده باد مبارزه طبقاتی!

اعتراضات سال ۱۴۰۱

تریدنی والکا بر خلاف اعتراضات سال ۱۳۹۸، در رابطه با اعتراضات سال ۱۴۰۱ معروف به اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» نیز اظهار نظر کرد. صدای انترناسیونالیستی در رابطه با این اعتراضات صدها صفحه به شکل کتابچه، بیانیه، مقاله و غیره منتشر کرده است.



لذا پیش از بررسی مواضع تریدنی والکا در رابطه با این اعتراضات، نگاهی می‌اندازیم به قسمت‌هایی از اولین بیانیه صدای انترناسیونالیستی در رابطه با اعتراضات سال ۱۴۰۱:

جان باختن مهسا امینی جرقه انفجار سیاسی را زد و خشم فروخته توده‌های فرودست را رها کرد. اما همچون اعتراضات سال ۱۳۹۶ و اعتراضات سال ۱۳۹۸ شرایط اسفناکی که سرمایه‌داری در حال اضمحلال برای توده‌های کارگر و اقشار تحتانی جامعه بوجود آورده است، زمینه اعتراضات شهریور ۱۴۰۱ را مهیا کرده است. نسل جوانی که هیچ آینده‌ای برای خود تصور نمی‌کنند و چیزی برای از دست دادن ندارند، نیروی مادی این اعتراضات را تشکیل می‌دهد. شجاعت، فداکاری و روحیه مبارزاتی معترضان بر علیه دولت پلیسی که یک جهنم زمینی برای تک‌تک افراد جامعه بوجود آورده، نشان می‌دهد که می‌شود در مقابل درنده‌ترین دولت پلیسی نیز سر را بلند کرد و اعتراض کرد. پلیس ضد شورش تا دندان مسلحی که تا دیروز قدرت خدایی داشت، نتوانست در مقابل خشم

معترضان مقاومت کند و در شهرهایی چون تبریز، آمل، اردبیل و... با افتضاح فرار بر قرار ترجیح می دهد، پوشالی بودن قدرت سرکوبگران را در مقابل مبارزه متحد نشان می دهد. تمامی گرایشات سیاسی سرمایه از راست تا چپ، از سلطنت طلبان تا چپ های کلام رادیکال، از جریانات ناسیونالیست و قوم پرست تا مجاهدین، پیشروی جنبش مردم را اعلام می کنند، هدف همگی شان نیز یکی است. سیاهی لشکر شدن طبقه کارگر در جنبش های مردمی و تکرار حوادث سال ۱۳۵۷. چیزی که حتی اگر طبق خواسته های آنها پیش رود، تنها به تغییر رژیم (حاکمیت) در چهار چوب نظام سرمایه منجر خواهد شد.

یکی از ویژگی های اساسی اعتراضات خیابانی مردمی این است که در چنین اعتراضاتی انسان های کارگر، اقشار تحتانی و میانی جامعه با هر نوع تفکر و تعلق طبقاتی که دارند در آنها شرکت می کنند، مثل جنبش جلیقه زردهای فرانسه. کارگران در چنین جنبش هایی نه بعنوان یک طبقه اجتماعی بلکه همچون کارگران منفرد شرکت می کنند.

در اعتراضات خیابانی سال ۱۴۰۱ همچون اعتراضات سال ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی ظاهر نشد. در این اعتراضات انسان های کارگر و بخصوص جوانان و لشکر بیکاران در کنار دیگر اقشار جامعه در اعتراضات شرکت کردند. اگر شرایط مادی برای اعتراضات اجتماعی مهیا باشد ولی معترضان برای اعتراض خود افق یا دورنمایی نداشته باشند، جامعه منفجر خواهد شد و این اعتراضات بیشتر شکل طغیان ها، عصیان ها و یا حتی قیام ها خواهند گرفت.

زمانی که جامعه هنوز به موقعیت انقلابی ارتقاء نیافته و قدرت دوگانه در جامعه حاکم نیست و یا اینکه طبقه کارگر بعنوان یک **طبقه اجتماعی** وارد جدال های طبقاتی

نشده است، در چنین شرایطی رهبری اعتراضات مردمی خیابانی در دستان طبقه کارگر نیست. در چنین شرایطی آنچه در پشت سنگربندی خیابان قرار دارد، انواع و اقسام ایدئولوژی‌های سرنگونی طلبانه است. افرادی که در اعتراضات مردمی سنگر خیابان را در تسخیر خود دارند، ماهیت سنگر بندی خیابان را تعریف نمی‌کنند، چنانچه از قبل مواضعی در خیابان موجود است. در اعتراضات مردمی، در خیابان انسان‌های کارگر، جدا شده از طبقه، آن هم در شکل شورش، نمی‌توانند مواضع طبقاتی خود را بیان کنند، بلکه در خیابان به سیاهی لشکر طبقات دیگر تبدیل می‌شوند.

مسئله حائز اهمیت این است که گویا هر اعتراضی، هر چقدر خونین‌تر باشد، همان قدر رادیکال‌تر است. این یک درک اشتباهی است و ربطی به سنت مبارزاتی طبقه کارگر ندارد. چنین نگرش‌هایی ریشه در سنت آنارشیسم دارد که باوری به قدرت جمعی و طبقاتی طبقه کارگر ندارد. از افق طبقاتی، از منظر مبارزه ضد سرمایه‌داری، از دید کمونیستی، اعتراضات کارگری در پائیز ۱۳۹۷ که حتی یک نفر نیز کشته نشد، رادیکال‌تر و ضد سرمایه‌داری‌تر از اعتراضات آبان ماه ۱۳۹۸ بود. اعتراضات کارگری پائیز ۱۳۹۷ توانست خانواده‌ها را به خیابان بیاورد، مردم محلات را به خیابان بکشاند، خیابان به مجامع عمومی تبدیل شده بود. خیابان، محله و کارخانه به محل بحث و گفتگو، حتی جدل تبدیل شده بود. فاکتورهای ذکر شده منجر شد تا معترضین با آگاهی جمعی به اعتراض خود ادامه دهند و این مسئله در روند خود باعث شد تا اعتراضات روز به روز رادیکال‌تر شود. اگر چه اعتراضات شکوهمند پائیز ۱۳۹۷ سرکوب شد اما دستاورد آنها به بخشی از حافظه تاریخی تبدیل شده است. اعتراضات اجتماعی و

مارش خیابانی باید در خدمت جنبش طبقاتی کارگران قرار گیرد، خیابان باید به محل تجمع خانواده‌ها تبدیل شود، خیابان باید به مجمع عمومی معترضین تبدیل شود. در چنین شرایطی است که اعتراضات به جای اعتراض ضد رژیم، شکل ضد سرمایه‌داری بخود می‌گیرد و زمینه‌های شکل‌گیری کمیته‌های کارخانه، اعتصاب، محلات و دیگر نهادهای اعتراضی را مهیا می‌کند.

زنده باد جنگ طبقه علیه طبقه!

حال به تریدنی والکا برگردیم. همان‌طوری که قبلاً اشاره شد، تریدنی والکا در رابطه با اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» اظهار نظر کرد و همچون اعتراضات سال ۱۳۹۶، از خیزش عظیم پرولتاریا که منطقه را به لرزه در آورده است صحبت کرد:

"بار دیگر چشم‌های مبارزان کمونیست در سراسر جهان به ایران دوخته شده است، به‌عنوان میدان نبردی برای خیزش عظیم پرولتاریا، یکی دیگر در سلسله جدال‌های طبقاتی که ایران و منطقه اطراف آن را در دهه گذشته به لرزه در آورده است."^{۴۵}

تریدنی والکا جرقه خیزش عظیم پرولتاریا که منطقه را به لرزه در آورده بود را قتل مهسا امینی قلمداد کرد که باعث قیام زنان پرولتر شد:

^{۴۵} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

"اگر قتل مهسا جرقه‌ای برای این جنبش بود و قیام زنان پرولتر علیه حجاب بادی بود که آن را شعله‌ور ساخت، سوخت آن بیان وحشیانه حاکمیت سرمایه در قلمرو ایران بود - استعمار، فقر، بیگانگی، جنگ... و تاریخ مبارزه طبقه ما علیه آن."^{۴۶}

واقعیت این است که اکثریت شرکت کنندگان در اعتراضات را جوانان تشکیل می‌دادند که هنوز شانس آن را پیدا نکرده بودند که به عنوان برده مزدی وارد بازار کار شوند و یا اینکه به عنوان بیکار عضوی از لشکر کارگران بیکار محسوب شوند. بررسی آمارها ترکیب سنی معترضین و همچنین بازداشتی‌ها این مسئله را تأیید می‌کند، حدود ۴۲ درصد دستگیر شدگان زیر ۲۰ سال، ۱۰ درصد بالای ۳۵ سال و تنها ۲ درصد شغل دولتی داشته‌اند.^{۴۷} بر اساس بررسی‌های دستگاه امنیتی ۹۳ درصد شرکت کنندگان در اعتراضات (نه دستگیر شدگان) زیر ۲۵ سال بودند.^{۴۸}

اگر اهداف و خواسته‌ها و همچنین نیروی طبقاتی اعتراضات را کنار بگذاریم که در بالا به آن اشاره کردیم، با توجه به آمار بالا متوجه می‌شویم که تریدنی والکا غیر مسئولانه اعتراض جوانان و مردمی را **قیام زنان پروتاریا** قلمداد می‌کند. باز هم یک واقعیت است که تعداد بیشتری از دختران جوان در قیاس با اعتراضات قبلی در اعتراضات شرکت کردند ولی آمار جان باخته‌گان و دستگیر شدگان نشان می‌دهد که همچنان تعداد پسران نسبت به دختران بیشتر بوده است.

^{۴۶} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

^{۴۷} آمار

^{۴۸} روزنامه جوان

قبلا مشاهده کردیم که به باور تریدونی والکا «اسلام‌گرا»، «چپ اسلامی»، «لنینیست»، «سوسیالیست آزادی‌خواه»، «ملی‌گرا»، «لیبرال» و غیره همگی سوسیال دموکرات هستند. حالا تریدنی والکا نوید می‌دهد که پرولتاریای مبارز با وجود تمام نیروهای سوسیال دموکراتیک اجازه نخواهد داد که مبارزه عظیم پرولتاریا که منطقه را به لرزه درآورده به مطالبات فوری یا اقتصادی محدود شود و چنین می‌نویسد:

"پرولتاریای مبارز در ایران اجازه نمی‌دهد که به‌سادگی در چارچوب جدایی بورژوایی میان مطالبات «فوری» و «تاریخی» یا «اقتصادی» و «سیاسی» محدود شود، با وجود تمام نیروهای سوسیال دموکراتیک در ایران و خارج از کشور که تلاش می‌کنند با بهره‌برداری از مفاهیم بورژوایی درون جنبش طبقاتی، آن‌ها را بزرگ‌نمایی کرده و برای هدایت جنبش از آن استفاده کنند. آگاهی گسترده‌ای (هرچند سطحی) در خیابان‌ها و میدان‌ها، در کارگاه‌ها، کارخانه‌ها و مزارع ایران وجود دارد که پیوندی میان شرایط سخت روزمره کار و زندگی و ساختارهای دولتی که برای اعمال آن‌ها وجود دارند، برقرار می‌کند."^{۴۹}

اولا اگر از تظاهرات‌های حمایتی در خارج کشور که توسط دموکرات‌ها برای تحت فشار قرار دادن بورژوازی اسلامی حمایت می‌شدند را کنار بگذاریم، اعتراضات مورد حمایت بزرگسالان در داخل کشور قرار نگرفت. سوی از ماهیت طبقاتی آن، ضعف بزرگ آن محدود شدن به نسل جوان بود. این مسئله از روی سن جانباختگان و همچنین

^{۴۹} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

سن دستگیرشدگان کاملاً مشخص است. ثانیاً پرولتاریای ایران هرگز با عزم و اعتصابات مصمم به این اعتراضات نبودند. فقط در یک مورد کارگران با شعار «مرگ بر دیکتاتور!» وارد صحنه اعتراضات شدند که بلافاصله با ترکیب نیروی انتظامی، مدیریت و نیروهای طرفدار رژیم و حاضر در محل کار سرکوب شدند.

ماهیت یک جنبش اجتماعی را سوای از ترکیب طبقاتی نیروهای شرکت کننده، خواست‌ها و اهداف آن جنبش تعیین می‌کند. در چنین زمینه‌ای است که شعارهای مطرح شده اهمیت بسزائی پیدا می‌کنند و جهت‌گیری آن اعتراض را تعیین می‌کنند.

شعار «زن، زندگی، آزادی» ریشه در جنبش ملی دارد و یک شعار فراطبقاتی بوده و هرگز نمی‌تواند جهت‌گیری پرولتاری داشته باشد. به این خاطر است که از راست تا چپ چپ، از سلطنت‌طلبان تا کمونیسم‌کارگری، از اکثریتی‌ها تا تروتسکیست‌ها این شعار را مطرح میکنند و پژواک آن از پارلمان‌های بورژوازی شنیده میشود. میرحسین موسوی «نخست‌وزیر امام»^{۵۰} نیز به جنبش «زن، زندگی، آزادی» پیوست و طی بیانیه‌ای نوشت:

"ایران و ایرانیان نیازمند و مهیای تحولی بنیادین‌اند، که خطوط اصلی‌اش را جنبش پاک زن، زندگی، آزادی ترسیم می‌کند."^{۵۱}

^{۵۰} میرحسین موسوی بین سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ نخست وزیر یکی از هارترین بورژوازی‌ها یعنی بورژوازی اسلامی بود و به تبع آن نخست وزیر اعدام‌های سال‌های سیاه ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ هست. حالا چنین جنایتکاری با چنین سابقه‌ای از جنبش پاک زن، زندگی، آزادی صحبت میکند، بیانگر محتوای جنبش «زن، زندگی، آزادی» است.

^{۵۱} بی بی سی

اجزای شعار «زن، زندگی، آزادی» مفاهیم انتزاعی نیستند بلکه تابعی از روابط تولیدی سرمایه داری هستند. کدام زن؟ کدام زندگی؟ کدام آزادی؟ آزادی فروش نیروی کار؟

برخلاف تریدونی والکا وظیفه کمونیست‌ها و انقلابیون نه خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر بلکه ارائه شفافیت در رابطه با منشاء و محتوای چنین شعارهایی است. باز هم برخلاف تریدونی والکا، فاصله گرفتن از چنین شعارهایی و مطرح کردن مطالبات طبقاتی پرولتری گامی است در راستای پالایش مبارزه طبقاتی.



اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» بی سابقه‌ترین حمایت‌های بین‌المللی را به خود جلب کرد. تمامی دولت‌های دموکراتیک از جنبش «زن، زندگی، آزادی» حمایت کردند، از ستارگان هالیوود^{۵۲} تا «انی ارنو» برنده جایزه نوبل ادبیات^{۵۳}، از کیم کارداشیان تا پاپ فرانسیس از جنبش اعتراضی ایران حمایت کردند. در پارلمان‌های بورژوایی، زنان پارلمنتاریست گیس‌های خود را در صحن

پارلمان و در همبستگی با جنبش اعتراضی بریدند. بی‌بی‌سی در رابطه با حمایت دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی از جنبش اعتراضی چنین می‌نویسد:

^{۵۲} جمعی از ستارگان هالیوود از اعتراضات مردمی در ایران حمایت کردند

^{۵۳} انی ارنو اولین زن فرانسوی برنده نوبل ادبیات از قیام زنان ایران علیه حجاب اجباری حمایت کرد

"در سطح دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز پشتیبانی‌ها از این جنبش در خور توجه است. تا به امروز، ایرانیان هیچ‌گاه در مبارزه با استبداد از چنین پشتیبانی و حمایتی از سوی اتحادیه اروپا، سازمان ملل متحد و دولت‌هائی چنین پرشمار برخوردار نبوده‌اند."^{۵۴}

تاریخ نشان داده است که بورژوازی منافع طبقاتی خود را بر هر منفعت دیگری ترجیح می‌دهد. اتفاقاً حمایت‌های دولت‌ها و نهادهای بورژوایی از این جنبش اعتراضی یک حقیقت انکار ناپذیر را در رابطه با ماهیت جنبش «زن، زندگی، آزادی» روشن می‌کند و آن اینکه جنبش «زن، زندگی، آزادی» در راستای منافع طبقاتی دولت‌ها و نهادهای بورژوایی است.

اگر یک جنبش طبقاتی پرولتری در حال سر برافراشتن بود، خود همین دولت‌ها و نهادهای بورژوایی می‌بایست اولین کسانی بودند که به کمک بورژوازی اسلامی می‌شتافتند. کمون پاریس نشان داد که بورژوازی منافع طبقاتی خود را بر «میهن پرستی» ترجیح می‌دهد و حتی حاضر است بخاطر منافع طبقاتی با دشمن خود که تمامیت ارضی‌اش را از بین برده متحد شود. در راستای تحقق چنین اهدافی بود که بورژوازی فرانسه و پروس برای درهم کوبیدن کمون پاریس عملاً متحد شدند، در این راستا بیسمارک شصت هزار

^{۵۴} صد روزی که «شعار زن، زندگی، آزادی» ایران را لرزاند

نفر از سربازان اسیر فرانسوی را برای کمک به سرکوبی کمون آزاد کرد تا به نیروهای سرکوبگر فرانسوی بپیوندند.

به منظور مهار انقلاب روسیه و جلوگیری از گسترش آن قدرت‌های خارجی از جمله ژاپن، فرانسه، بریتانیا، آمریکا، مجارستان، صربستان، رومانی، ایتالیا، یونان و لهستان ... ارتش سفید را سازماندهی کرده و به روسیه حمله کردند و به سرکوب انقلاب اکتبر پرداختند که به جنگ داخلی معروف است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۹۱۸ برای مهار انقلاب آلمان که به عنوان بخشی از انقلاب جهانی بود، صلح با دشمنان خود را پذیرفت تا مانع پیشروی انقلاب شود. اریش لودندورف، سر فرماندهی و فرمانده کل ارتش آلمان در جریان جنگ جهانی اول بیشترین تلاش خود را کرد تا صلح هر چه زودتر انجام گیرد تا از پیشروی انقلاب جلوگیری شود:

"لودندورف میخواست از یک شکست تمام عیار آلمان ممانعت بعمل آورد و از پیشروی انقلاب جلوگیری نماید... در اول اکتبر ۱۹۱۸: لودندورف و هایندبرگ درخواست پیشنهاد صلح فوری به متحدین کردند."^{۵۵}

در جریان اعتراضات ۱۴۰۱ گرایش‌های راست و چپ سرمایه تمام تلاش خود را کردند تا طبقه کارگر را به سیاهی لشکر مبارزات مردمی تبدیل کنند. در این رابطه تریدنی والکا گوی سبقت را حتی از گرایش‌های راست سرمایه ربود، چرا که حتی گرایش‌های چپ

^{۵۵} کتاب انقلاب آلمان فصل دوم، ترجمه صدای انترناسیونالیستی. کتاب را میتوان از سایت صدای انترناسیونالیستی داوولود کرد.

سرمایه تا این حد به مسموم کردن طبقه کارگر نپرداختند. تنها کمونیست‌های چپ بودند که با شفافیت تمام از استقلال طبقه کارگر در مبارزه‌شان دفاع کردند. در راستای دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی و همچنین در معرض دید عموم قرار دادن مواضع ضد کارگری گرایش‌های راست و چپ سرمایه، صدای انترناسیونالیستی کتابچه‌ای منتشر کرد تحت عنوان «منشور مطالبات حداقلی یا منشور مهار مبارزه طبقاتی». کتابچه نشان داد، هدف منشور نویسان، مهار مبارزه طبقاتی است. در بخشی از مقدمه کتابچه چنین می‌خوانیم:

بیست شکل «صنفی» و «مدنی» موجود و ناموجود منتسب به کارگران، معلمان، مسلمانان، مدافعان حقوق بشر، مدافعان حقوق زنان و... منشوری را منتشر کردند. منشور توانست نه تنها حمایت بخش اعظم جریان‌های چپ سرمایه بلکه بخشی از جریان‌های راست سرمایه همچون جبهه ملی و اتحاد جمهوری خواهان را نیز با خود همراه کند.

سوال اساسی که هر کارگر آگاه و مبارز ضد سرمایه‌داری باید مطرح کند این است: زمینه‌های مادی شکل‌گیری چنین منشوری چیست؟ واقعیت این است که بدنبال اعتراضات اخیر و حمایت دولت‌ها و نهادهای دموکراتیک از این اعتراضات و با توجه به حافظه تاریخی کنفرانس گوادلوپ، راست، چپ، اصلاح‌طلب و... سعی می‌کنند مطالبات خود را برای دوران بعد از جمهوری اسلامی فرموله کرده و مطرح نمایند.

اخیراً، چندین مخالف بورژوازی اسلامی، با حمایت دولت‌های غربی، منشور همبستگی و سازمان‌دهی برای آزادی را ارائه داده‌اند. این سند قرار است به عنوان یک سند

«چتری» باشد که مطالبات اکثریت ایرانیان را پوشش دهد. این منشور راست گرا و طرفدار غرب است که حمایت کشورهای غربی و شرکای منطقه‌ای آنها را به همراه دارد.



در چنین شرایطی جناح چپ سرمایه در تقابل با جناح راست سرمایه و منزوی کردن آن باید منشور مطالبات خود را ارائه دهد و منشور باید بتواند بیشترین نیرو را نیز متحد کند. متأسفانه در جریان بیانیه و منشور نویسی‌ها، صف مستقل کارگران غایب است، بخصوص زمانی که طبقه کارگر در سطح جهانی در حال احیای مبارزه طبقاتی است. اما حقیقت این است که این منشورنویسی‌ها و بیانیه

صادر کردن‌ها برای آن است که طبقه کارگر نتواند با صف مستقل در مبارزه طبقاتی ظاهر شود و برای مهار کردن مبارزه طبقاتی هستند.

با افزایش قدرت مبارزه طبقاتی در سراسر جهان، گرایش‌های مختلف بورژوازی رویکردهای خود را برای مهار آن اتخاذ می‌کنند. بورژوازی متروپل آگاه است که طبقه کارگر غول خفته‌ای است. فراخوان تشکیل اتحادیه‌ها نشان می‌دهد که بورژوازی متروپل در تلاش است تا اعتراضات کارگران را با کانالیزه کردن از طریق اتحادیه‌ها و اعتصابات برنامه‌ریزی شده هدایت کند تا خشم کارگران را فرسوده و مانع از شکل‌گیری مبارزه مستقل کارگری شود. در رژیم‌هایی که ساختار دیکتاتوری دارند، چپ سرمایه مسئولیت مهار مبارزه طبقاتی را در اشکال پیچیده‌تری نسبت به سرمایه‌داری متروپل به عهده دارد.

بندهای موجود در منشور مطالبات حداقلی به منظور جلوگیری از سازمان‌دهی مستقل کارگران تنظیم شده‌اند و در نتیجه، این سند به منظور مهار مبارزه طبقاتی طراحی شده است. برخلاف ملی‌گرایی نویسندگان منشور، طبقه کارگر دارای هویتی جهانی است؛ حملات بورژوازی به طبقه کارگر جهانی هستند و بنابراین، پاسخ طبقه کارگر نیز جهانی است. تلاش‌ها برای سرکوب مبارزه طبقاتی بی‌ثمر هستند زیرا مبارزه طبقاتی همیشه ادامه خواهد داشت.

به دوستان تریدونی والکا برگردیم، انسان نمی‌تواند در یک مقاله این قدر تناقض پیدا کند که در مقاله این دوستان است. در صفحات قبل دیدیم که به ادعای تریدنی والکا «بار دیگر چشم‌های مبارزان کمونیست در سراسر جهان به ایران دوخته شده است»، چرا که ایران در آن مقطع «به‌عنوان میدان نبردی برای خیزش عظیم پرولتاریا، یکی دیگر در سلسله جدال‌های طبقاتی که ایران و منطقه اطراف آن را در دهه گذشته به لرزه درآورده» تبدیل شده بود. چند سطر پائین تر تریدنی والکا اظهار می‌دارد که اولاً این شورش طبقاتی به جغرافیای یک کشور محدود شده است و ثانیاً این شورش یک گسست عمیق و انقلابی با سرمایه‌داری موجود به طور کلی محسوب نمی‌شود و چنین می‌نویسد:

"هدف ما به عنوان کمونیست‌ها، نابودی کامل سرمایه‌داری و دولت آن و جایگزینی آن با جامعه انسانی بدون طبقه از طریق انقلاب کمونیستی جهانی است. البته، شورش طبقاتی اخیر در ایران در خود، محدود به جغرافیای یک کشور و یک گسست عمیق و انقلابی با سرمایه‌داری موجود به طور کلی محسوب نمی‌شود. با

این حال، نه تنها آن را یکی از مهم‌ترین تجلیات مبارزه طبقاتی دوران زندگی مان می‌دانیم، بلکه می‌خواهیم بر این نکته تاکید کنیم که آن را بخشی جدایی‌ناپذیر از جنبش تاریخی پرولتاریا در برابر استثمارش می‌دانیم. در واقع، هر تجلی از طبقه‌مان، حتی اگر ناقص و موقت باشد، که به سمت نابودی روابط اجتماعی سرمایه‌داری می‌رود، به‌طور آگاهانه و بیشتر به‌طور ناخودآگاه راه را به سوی کمونیسم از طریق عمل، درس‌ها و اشتباهات، پیروزی‌ها و شکست‌ها و از طریق بازپس‌گیری برنامه انقلابی باز می‌کند.^{۵۶۱۱}

تریدنی والکا اظهار می‌دارد که مهم‌ترین وظیفه مبارزان طبقاتی در سایر نقاط جهان، روشن ساختن و دفاع از ماهیت پرولتاریایی جنبش در ایران در برابر انواع جعل‌های بورژوایی است. سوالی که مطرح می‌شود این است آیا وظیفه مبارزان در سایر نقاط جهان، روشن ساختن ماهیت این مبارزات، در برابر انواع جعل‌هایی چون تریدنی والکا نیز هست؟ چگونه این روشن‌سازی و دفاع از ماهیت پرولتاریایی انجام خواهد گرفت؟ از طریق کمک به پخش مطالب کارگران ضد سرمایه‌داری:

"مهم‌ترین وظیفه مبارزان طبقاتی در سایر نقاط جهان، روشن ساختن و دفاع از ماهیت پرولتاریایی جنبش در ایران در برابر انواع جعل‌های بورژوایی و کمک به پخش مطالب گروه‌های کمونیستی از ایران، مانند رفقای کارگران ضد سرمایه‌داری

^{۵۶} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

ایران، تا با کمک آنها برای مبارزه در یک فضای جامعه جهانی به بحث و سازماندهی پرداخته شود.^{۵۷}

تریدونی والکا نقل و قولی از کارگران ضد سرمایه‌داری می‌آورد که مورد قبول ما است و صحت مواضع ما را نشان می‌دهد. اما نقل و قول تمام اظهارات تریدنی والکا مبنی بر اینکه خیزش عظیم پرولتاریا که منطقه را به لرزه در آورده است را زیر سوال می‌برد. نقل و قول اظهار می‌دارد که طبقه کارگر وارد اعتراضات نشده و از قدرت طبقاتی خود استفاده نمی‌کند و تظاهرات گسترده خیابانی خطر واقعی برای بورژوازی اسلامی نیست، چون طبقه کارگر وارد اعتراضات نشده است و تریدنی والکا چنین نقل می‌کند:

"با وجود تظاهرات گسترده خیابانی در این چند ماه، رژیم اسلامی سرمایه‌داری خطر واقعی را نه در تظاهرات گسترده خیابانی یا جنجال محافل منزوی اپوزیسیون، بلکه در وجود طبقه کارگر می‌بیند که چرخه کار و تولید سرمایه را به حرکت در می‌آورد. تا زمانی که این طبقه کارگر از قدرت طبقاتی خود استفاده نمی‌کند و تا زمانی که چرخه تولید سرمایه می‌چرخد، بورژوازی از هیچ نیرویی ترسی ندارد."^{۵۸}

واقعیت انکار ناپذیر این است که با اعتراضات خیابانی، اعتراضات دانشجویی و اعتراضات دیگر اقشار جامعه، رژیم سقوط نمی‌کند و بورژوازی کثیف اسلامی می‌تواند با

^{۵۷} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

^{۵۸} منبع ۵۷

سرکوب لجام گسیخته به عمر ننگین خود ادامه دهد، به این امر مهم هم کارگران ضد سرمایه‌داری، هم بورژوازی اسلامی و هم بورژوازی غرب واقف هستند. همگی آنها آگاه هستند که تنها ورود طبقه کارگر به عنوان طبقه اجتماعی است که معادله را عوض میکند. در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ارتش شاهنشاهی ایران تظاهرات ضد سلطنتی را در میدان ژاله به خون کشید و حمام خون براه انداخت که به جمعه سیاه مشهور است. بعد از جمعه سیاه، شاه (بورژوازی کراتی) به حکومت خود ادامه داد. تنها با گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری به صنایع نفت بود که شاه احساس خطر کرد، زمانی که صدور نفت بخاطر اعتصابات کارگری قطع شد.

از آنجائی که طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی وارد اعتراضات ضد دیکتاتوری، اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» نشد این مسئله خشم کارگران ضد سرمایه‌داری را برانگیخت و کارگران ضد سرمایه‌داری خشم خود را با فرهنگ و ادبیات نازلی با تحقیر کارگران به نمایش گذاشتند.

"کارگران ضد سرمایه‌داری می‌خواهند کارگران وارد اعتراضات ضد دیکتاتوری شده، سیاهی لشکر اعتراضات ضد دیکتاتوری شده تا هم جابجایی در روبنای سیاسی ممکن شود و هم اینکه زودتر انجام گیرد. اما از آنجائیکه طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی وارد اعتراضات ضد دیکتاتوری نشد این مسئله خشم کارگران ضد سرمایه‌داری را برانگیخته است که خشم خود را از طریق تحقیر کارگران به نمایش می‌گذارند.

کارگران ضد سرمایه‌داری با فرهنگ و ادبیات نازلی کارگران را تحقیر می‌کند و در مورد کارگران از «سکوت خفت بار»، «سکوت دهشت آور گورستانی»، «زبون»، «فرومانده»، «شرم آور» و... استفاده می‌کنند و توقع دارند در یک روز آفتابی ناگهان کارگران یک کار خارق‌العاده انجام دهند. وقتی شب و روز همچون جناح‌های راست و چپ سرمایه خاکی در چشمان طبقه کارگر می‌پاشید و کارگران را مسموم می‌کنید، ارزش‌ها، آرمان‌ها و ایده‌های پرولتری را به لجن می‌کشید، چطور انتظار معجزه از کارگران دارید؟ واقعا شرم آور است کسانی با چنین اعمالی کارگران را نه نقد بلکه فقط تحقیر می‌کنند؟

بر خلاف خواست کارگران ضد سرمایه‌داری و اظهارات شبیه آن، ما باید بخاطر



منافع طبقاتی خودمان بجنگیم و استقلال خودمان را حفظ کنیم. ما تنها می‌توانیم حملات بورژوازی را از زمین طبقاتی خودمان، دفع کنیم. قدرت واقعی ما نه در ایجاد توقف در انباشت سرمایه، نه در برانداختن دیکتاتورها بلکه در ظاهر شدن بعنوان یک طبقه اجتماعی و آگاه به وظیفه تاریخی خود است.^{۵۹}

صدای انترناسیونالیستی با انتشار کتابی تحت

عنوان «کارگران ضد سرمایه‌داری تجلی بی افقی شوراگرایی» عملکرد کارگران ضد

^{۵۹} کارگران ضد سرمایه‌داری تجلی بی افقی شوراگرایی

سرمایه داری را در پرتو حوادث اجتماعی و اعتراضات سال ۱۴۰۱ مورد بررسی قرار داد و نشان داد که مواضع آن ملغمه‌ای است از آنارشیزم، آنارکوسندیکالیسم، مدرنیسم، آزادیخواهی، آنتی فاشیسم کمی با چاشنی «کمونیسم شورایی». به تبع آن نه به عنوان کارگران ضد سرمایه‌داری بلکه بعنوان کارگران ضد دیکتاتوری در حوادث اجتماعی ظاهر شدند و عملکردی هم راستا با چپی داشتند که ظاهراً خود منتقد آن بوده یا هستند. در آن کتاب تاکید شد:

"اگر این گرامیان فقط یک کلمه، تاکید می‌کنیم فقط یک کلمه را تغییر دهند، مشکلات حل خواهد شد، این کتاب نیز مفهوم خود را از دست می‌دهد و ما هم وقت‌مان را صرف مسائل دیگر می‌کنیم و آن کلمه هم جایگزین کردن کلمه دیکتاتوری به جای کلمه سرمایه‌داری است، «کارگران ضد دیکتاتوری» بیشتر برانزده این گرایش است تا «کارگران ضد سرمایه‌داری»."

شاید سوال پیش آید که پاسخ کارگران ضد سرمایه‌داری به کتاب انتشار یافته چه بود؟ اگر ناچار شویم از ادبیات خودشان استفاده کنیم، «سکوت خفت‌بار» بود. اگر پشت ماسک کمونیسم کارگران ضد دیکتاتوری (کارگران ضد سرمایه‌داری) چپگرایی با چاشنی شوراگرایی است، پشت ماسک کمونیسم تریدنی والکا چپگرایی با چاشنی غلیظ آنارشیزستی است.

مجددا به تریدنی والکا برگردیم. قبلا مشاهده کردیم که تمام ناله کارگران ضد دیکتاتوری (کارگران ضد سرمایه‌داری) این بود که کارگران وارد اعتراضات مردمی نمی‌شوند و حتی مشاهده کردیم که تریدنی والکا به یک نقل و قول از کارگران ضد سرمایه‌داری در این زمینه ارجاع داده بود. تریدنی والکا در تناقضی دیگر بدون ارجاع به فاکتی، مجددا ادعاهای کذب خود را که بیشتر شبیه پروپاگاندای مبتذل است، مطرح می‌کند و ادعا می‌کند که اعتصابات کارگری در واقع از ابتدای حرکت بخشی از این جنبش بوده‌اند و لیستی نیز ارائه می‌دهد:

"اعتصابات کارگری در واقع از ابتدای حرکت بخشی از این جنبش بوده‌اند و بسیاری از بخش‌ها را تحت تأثیر قرار داده‌اند؛ از تولید نفت و گاز (مهمترین بخش برای اقتصاد ایران) گرفته تا تولید شکر (از جمله کارگران مبارز کارخانه نیشکر هفت‌تپه) و همچنین مدارس و دانشگاه‌ها. همچنین رانندگان کامیون دست به اعتصاب زدند و با کامیون‌های خود بزرگراه‌ها را مسدود کردند تا جریان کالاها را مختل کنند. تاکتیک مسدود کردن جاده‌ها نیز بارها توسط توده‌های کارگر از مشاغل غیررسمی مختلف و بیکاران استفاده شده است."^{۶۰}

مجددا تریدنی والکا دچار تناقض‌گویی می‌شود و برای اینکه ادعاهای کذب را موجه جلوه دهد، اظهار می‌دارد البته قبلا تاکید کردیم اعتصابات پیش از اعتراضات به قتل مهسا شروع شده بود و مجددا یک سری ادعاهای کذب دیگر مطرح می‌کند:

^{۶۰} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

"در واقع، حرکت اعتصابی پیش از اعتراضات پس از مرگ مهسا آغاز شده بود و با شدت و گستردگی متفاوتی برای سال‌ها ادامه داشته است. با این حال، تفاوت کیفی در اینجا سطح همگرایی آگاهانه و عملی میان مبارزات خیابانی و محل کار است. در واقع، کارگران در صنعت شکر و نفت این بار به عنوان بیانی از خشم طبقاتی پس از قتل مهسا و در همبستگی با معترضان دستگیر شده و دانشجویان رادیکالی که دانشگاه تهران را اشغال کرده‌اند، دست به اعتصاب زدند. کارگران اعتصابی نفت هیئت‌های نمایندگی خود را برای شرکت در اعتراضات خیابانی و شورش‌ها می‌فرستند، در حالی که دانشجویان و دیگر معترضان به محل‌های اشغالی کار سر می‌زنند. این نوع پیوندهای مبارزاتی به صورت ارگانیک در حال توسعه و تقویت هستند و نسبت به جنبش‌های وسیع کارگری سال‌های گذشته قدرتمندتر شده‌اند."^{۶۱}

ادعاهای بالا کذب محض هستند. کارگران اعتصابی نفت فرستاده‌های کارگری خود را برای شرکت در اعتراضات خیابانی و شورش‌ها نفرستاده‌اند. تریدنی والکا قادر به اثبات این مسئله نخواهد بود. کارگران صنعت شکر نه در همبستگی با جنبش «زن، زندگی، آزادی» بلکه با خواست‌های طبقاتی اعتصاب کردند. میتوان این لیست را ادامه داد.

تریدنی والکا در جریان حوادث اجتماعی نشان می‌دهد که ادعاهای آن نظیر «دفاع از مبارزه مستقل کارگری»، «علیه جبهه متحد»، «علیه بردگی مزدی» و غیره صرفاً روی

^{۶۱} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

کاغذ می ماند و تبلیغاتی بیش نیست و در جریان حوادث اجتماعی همانند چپگرایان نقش ایفا می کند.

ما قبلا گفتیم که تریدنی والکا درک درستی از شکست طلبی انقلابی ندارد، شکست طلبی انقلابی یعنی تاکید بر **مبارزه طبقاتی** و اینکه دشمن در خانه خود است. بینیم تریدنی والکا چگونه می خواهد با اعتراضات همبستگی نشان دهد:

"ما همچنین از همبستگی پرولتاریای بین المللی با برادران و خواهران طبقه مان در ایران دعوت می کنیم. ما می توانیم با حمله به منافع و نمایندگان دولت ایران (چه رژیم و چه اپوزیسیون) در مکان هایی که زندگی می کنیم به آن ها کمک کنیم. بیاید زندگی های قصابان حال و گذشته (و احتمالا آینده) پرولتاریا در ایران را به جهنم تبدیل کنیم!"^{۶۲}

تریدنی والکا مفهوم همبستگی طبقاتی را به لجن می کشد. همبستگی طبقاتی از طریق مبارزه طبقاتی نه از طریق ماجراجویی انجام می گیرد. ضمنا آیا کارگران در اروپا کمتر از خاورمیانه استثمار می شوند؟ آیا بورژوازی اروپا کمتر از بورژوازی خاورمیانه جنایتکار است؟ ترجمان واقعی عملکرد این دوستان، دفاع از دموکراسی بورژوایی در مقابل دیکتاتوری بورژوایی است. برای ما دموکراسی بورژوایی و دیکتاتوری بورژوایی دو روی همان سکه هستند: توحش سرمایه داری.

^{۶۲} صدای خشم از ایران شنیده می شود

با توجه به استدلالاتی که کردیم و اظهار داشتیم کارگران ضد دیکتاتوری بیشتر برانزده کارگران ضد سرمایه داری است، اگر اظهار بداریم که «جنگ تبلیغاتی» بیشتر برانزده تریدنی والکا است، سخنی به گراف نگفته‌ایم. به دنبال اعتراضات مردمی سال ۱۴۰۱ یکی از وارثان گروه مرحوم، گروه کمونیست انترناسیونالیست سایتی راه اندازی کرده البته همچنان خود را گروه کمونیست انترناسیونالیست می‌نامد و تریدنی والکا مقالات آن را قبلا در سایت خود قرار می‌داد برای مثال «از بغداد تا بیروت، ما ادامه خواهیم داد. نه سنی نه شیعه...»^{۶۳}، که چیزی شبیه تریدنی والکا است، نامه ای به صدای انترناسیونالیستی ارسال کرد. پیش از اشاره به نامه توضیح یک مسئله ضروری است، ظاهرا بین وارثان مرحوم گروه کمونیست انترناسیونالیست و تریدنی والکا اخیرا اختلاف افتاده است و تریدنی والکا به ضدانقلابی بودن متهم شده است. ما اخیرا متوجه شدیم سایتی که خود را همچنان گروه کمونیست انترناسیونالیست می‌نامد دنبال جنگ روسیه - اوکراین (ناتو)، فراخوان تریدنی والکا را نه شکست طلبی انقلابی بلکه ضد انقلابی ارزیابی کرده و چنین نوشته:

"با توجه به همه موارد فوق، فراخوان تریدنی والکا شکست طلبی انقلابی نیست، بلکه به طور کامل ضدانقلابی است و به هر نوع دفاع طلبی خدمت می‌کند و امروزه به دولت جهانی و «عادی سازی» محدود کننده، تضعیف کننده و مخربی که در حال تحمیل آن است، کمک می‌کند."^{۶۴}

^{۶۳} از بغداد تا بیروت، ما ادامه خواهیم داد. نه سنی نه شیعه...

^{۶۴} نقدی بر تریدنی والکا

البته این وارث گروه کمونیست انترناسیونالیست نقد به تریدنی والکا را بهانه کرده و همچون تریدنی والکا نوشته‌اش را با ادبیات سخیفی و با توسل به دروغ، تهمت و غیره به بی اعتبار سازی کمونیست‌های واقعی تبدیل کرده است که ما در فصول مربوطه آنها را بررسی خواهیم کرد. حال با انتشار پاسخ آن نامه که به روشن شدن مباحث کمک می‌کند، این بخش را به پایان می‌بریم.

پاسخ به نامه «انترناسیونالیست» ادعائی:

رفیق!

از شما بابت نظراتتان سپاسگزاریم؛ امیدواریم که در آینده نیز با ارائه نظراتتان به ما در انجام وظایفمان کمک کنید. توضیحاتی در مورد نظرات شما ارائه خواهد شد.

مهم‌ترین مسئله‌ای که باعث ایجاد مجموعه‌ای از ابهامات برای شما در مورد مواضع **صدای انترناسیونالیستی** در قبال رویدادهای اخیر ایران شده، نه به این رویدادها بلکه به تفاوت درک ما از موضوعات اساسی مانند سوسیالیسم، انقلاب اجتماعی، مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر و غیره مربوط می‌شود.

اجازه دهید با مفهوم انقلاب اجتماعی شروع کنیم. از نظر ما، انقلاب اجتماعی فرآیندی است که در آن روابط تولید و به تبع آن مجموعه‌ای جدید از روابط اجتماعی تولید جایگزین روابط اجتماعی قدیمی می‌شود. انقلاب کمونیستی نخستین انقلابی در تاریخ بشریت است که مفهوم طبقه را با درک آگاهی طبقاتی مطرح کرد و با شناخت نسبی از

روابط تولید آینده، این انقلابی است که تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید را از بین می‌برد.

انقلاب کمونیستی، یک انقلاب جهانی است. به عبارت دیگر، انقلاب کمونیستی یک زلزله سیاسی است که مرکز آن در یک یا چند کشور قرار دارد، اما شرط پیروزی آن گسترش امواج این زلزله سیاسی به سایر مناطق و کشورها است. اگر این چنین نباشد، همان‌طور که در انقلاب اکتبر رخ داد، علی‌رغم فداکاری‌های پرولتاریای روسیه، انقلاب منزوی شده و در نهایت شکست خواهد خورد.

برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی مفهوم انقلاب اجتماعی، پیشنهاد می‌کنیم فصل «مفهوم مارکسیستی انقلاب اجتماعی» از کتاب «کمونیسم کارگری وجدان رادیکال چپ سرمایه» را مطالعه کنید.

اجازه دهید با نظر شما شروع کنیم؛ شما نوشتید:

"انقلاب هرگز به آن شکل نبود/نیست/و نخواهد بود. ۱۸۵۰-۱۸۴۸ در اروپا، کمون پاریس ۱۸۷۱، انقلاب در روسیه، آلمان ۱۹۲۱-۱۹۱۷، ۱۹۶۸ در فرانسه، ۱۹۷۸ در ایران، ۱۹۹۱ در عراق، ۲۰۱۰-۲۰۱۴ شمال آفریقا و بسیاری از نقاط دیگر جهان".

ما موافقیم که کمون پاریس و انقلاب‌های آلمان و روسیه یک انقلاب بودند. اما نه در ۱۹۶۸ در فرانسه، نه در ۱۹۷۹ در ایران، نه در ۱۹۹۱ در عراق، و نه در ۲۰۱۰-۲۰۱۴ شمال

آفریقا و بسیاری از نقاط دیگر جهان، انقلاب پرولتاریایی در دستور کار نبود. شما توضیح ندادید که این انقلاب‌ها چگونه شکل گرفتند و نتیجه آن‌ها چه بود؟ در تمام مواردی که ذکر کردید، مبارزه‌ای وجود داشت، اما هر مبارزه‌ای انقلاب نیست. با اینکه خود را انترناسیونالیست می‌نامید، به نظر می‌رسد که درک ملی‌گرایانه‌ای از انقلاب دارید، که این یک درک رایج در چپ سرمایه است.

شعار شما «زنده باد انسانیت» شعار انقلاب بورژوایی است که فرضیات درک شما از انقلاب را تقویت می‌کند. پس از انقلاب اکتبر، تنها انقلابی که در دستور کار پرولتاریا است، انقلاب کمونیستی است؛ بنابراین

Down with all of them **Down with their power**
Down with their armies **Down with their war**
Down with the system

برخلاف شما، ما باید فریاد

Long live humanity

بزیم:

گروه کومونیست انترناسیونالیست

ICG Oct 2022

«زنده باد انقلاب کمونیستی!»

<https://kilombo.top> https://in.kilombo.top/IMG/pdf/_-.pdf

در مورد انقلابی که در ایران به آن اشاره کردید:

در سال ۱۹۷۹، تظاهرات، اعتراضات و اعتصابات همراه با ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه، زنگ خطری نه تنها برای بورژوازی ایران بلکه برای بورژوازی جهانی به صدا درآورد. از یک سو، سرکوب گسترده به عنوان راه‌حلی در نظر گرفته شد که خود نیز اعتراضات را رادیکال‌تر می‌کرد؛ و از سوی دیگر، جامعه به حدی متلاطم شده بود که طبقه حاکم دیگر قادر به هدایت و تداوم سرمایه‌داری امپریالیستی نبود، بنابراین بورژوازی باید از رادیکالیزه شدن جلوگیری می‌کرد. ظهور اعتراضات اجتماعی بدیل صرفاً در خدمت

بقای نظام سرمایه داری بود. جمهوری اسلامی، اگرچه آلترناتیو نامناسبی بود، اما تنها راه ممکن برای بورژوازی جهانی در آن زمان بود.

در چنین شرایطی بود که خمینی با حمایت گرایش‌های راست و چپ سرمایه به مرکز صحنه آورده شد و روحانیت ضد امپریالیست شد. چپ سرمایه نقش فعالی در تثبیت رهبری روحانیت و البته ضد امپریالیست به باور آن‌ها، ایفا کرد. اکنون گرایش‌های راست و چپ سرمایه در تلاش هستند تا آنچه ۴۰ سال پیش رخ داد را تکرار کنند، یعنی طبقه کارگر را به یک سیاهی لشکر تبدیل کنند تا در اعتراضات خیابانی و دیگر اعتراضات مردمی شرکت کند، به طوری که توده‌ها نیروی مادی «انقلاب کنونی در ایران» باشند، همان نقشی که در حوادث ۱۹۷۹ ایفا کردند. ظاهراً تنها واژه‌ها تغییر کرده‌اند؛ این بار به جای روحانیت ضد امپریالیست و مبارزه ضد امپریالیستی، از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، حتی با رنگ و لعاب سوسیالیستی، به عنوان جایگزینی برای نخبگان حاکم صحبت می‌شود.

برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی وقایع ایران در سال ۱۹۷۹، پیشنهاد می‌کنیم مقاله‌ای با عنوان «بهمن ۱۳۵۷: زمانی که انترناسیونالیست‌ها اعلام کردند خمینی مترقی تر از ملکه انگلستان یا امپراتور اول بوکاسا نیست» را مطالعه کنید.

در مورد رویدادهای شمال آفریقا که به آن اشاره کردید، پیشنهاد می‌کنیم مقاله‌ای با عنوان «شورش در کشورهای عربی - سرمایه‌داری چیزی جز بربریت برای بشریت نیست» را مطالعه کنید. شما نوشتید:

"ما موافقیم، اما پرولتاریا در ایران بسیار فراتر از اعتراض عمل می‌کند. آن‌ها در جنگی آشکار با دولت سرمایه، جامعه آن و ارتش‌هایش هستند. این حرکت تمام جنبه‌های جامعه طبقاتی را لمس می‌کند: تخریب بانک‌ها، اقتصاد، حمل و نقل، قدرت، رسانه و بسیاری موارد دیگر. آن‌ها جنگ طبقاتی پرولتاریا، جنگ اجتماعی آشکار، علیه جنگ سرمایه، دولت و جامعه طبقاتی اعلام کرده‌اند."

اظهارات بالا نشان می‌دهد که شما باید حداقل اطلاعاتی درباره شرایط و وقایع ایران و آنچه در آنجا رخ می‌دهد کسب کنید؛ ما نمی‌دانیم این «اطلاعات» را از کجا به دست آورده‌اید (متن فارسی شما نیز به سختی قابل فهم بود). به هر حال، توصیف رویدادها به این شکل که شما توصیف کرده‌اید، با سنت کمونیست‌ها و انترناسیونالیست‌ها بیگانه است. بنابراین، اگر به دنبال ماجراجویی نیستید و واقعاً می‌خواهید شرایط طبقه کارگر ایران را درک کنید، مطالعه مقالات زیر پیشنهاد می‌شود:

- تداوم اعتراضات، آلترناتیوسازی سرمایه و دورنمای طبقه کارگر
- تداوم اعتراضات اجتماعی و ورود طبقه کارگر به اعتراضات
- موج جدید اعتراضات خیابانی: افق و دورنمای پرولتری
- اعتراضات توده‌ای، مبارزات کارگری و افق‌های طبقاتی
- موج جدید اعتصابات و اعتراضات کارگری – زنده باد مبارزه مستقل کارگری!
- الغاء بردگی مزدی یا سازماندهی استثمار کارگران؟

شما به ما اشاره کرده و نوشته‌اید:

"به عبارت دیگر، گرایش‌ها راست و چپ سرمایه می‌خواهند که طبقه کارگر با مطالبات دموکراتیک و ضد دیکتاتوری دست به اعتصاب سراسری بزند، تا تغییر در رونمای سیاسی جامعه نه تنها ممکن باشد، بلکه سریع‌تر هم به نتیجه برسد. این کاملاً گیج‌کننده است!

از یک سو، شما خواستار اعتصابات کارگران برای پیوستن به مبارزه هستید، سپس نمی‌خواهید که این اتفاق بیفتد! چون مبارزه فعلی (در سردرگمی شما) یک مبارزه «دموکراتیک و ضد دیکتاتوری» است! این یک موضع دیگر سانتیستی علیه انقلاب است."

ما معتقدیم که مشکل این است که شما فکر می‌کنید تنها یک جنبش در جامعه وجود دارد. در واقع، جنبش‌های طبقاتی مختلفی در جامعه وجود دارند. مشخصاً، جنبش ضد رژیم که یک جنبش دموکراتیک است، و جنبش طبقه کارگر که یک جنبش ضد سرمایه‌داری است. شما می‌خواهید کارگران به سیاهی لشکر در یک جنبش ضد رژیم تبدیل شوند؛ ما می‌خواهیم که کارگران با مطالبات طبقاتی خود مبارزه طبقاتی را پیش ببرند.

با چنین موضعی، این سؤال برای ما مطرح است که چرا خود را انترناسیونالیست نامیده‌اید؟ امیدواریم که دوباره به ما بنویسید.

برادرانه.

صدای انترناسیونالیستی

نبردهای پرولتری و سکوت تریدنی والکا

رهانده برتری در کار نیست،

نه خدا، نه شاه، نه قهرمان

خود به رهائی خویش برخیزیم، ای تولیدگران!^{۶۵}

مشاهده کردیم که در جریان اعتراضات سال ۱۳۹۶ و همچنین اعتراضات سال ۱۴۰۱ تریدنی والکا از خیزش عظیم پرولتاریا صحبت کرده است. سوال اساسی که مطرح می شود این است که در جریان نبردهای پرولتری واقعی که در بین این دو تاریخ اتفاق افتاده است، تریدنی والکا چه موضعی داشته است؟ بسیار ساده، سکوت مطلق.

ما به مبارزه طبقاتی بعد از سال ۱۳۹۶ تمرکز خواهیم کرد، چون بولتن تریدنی والکا

مربوط به آن زمان است. پائیز سال ۱۳۹۷ مقطعی است که

طبقه کارگر بعد از مبارزات پرافتخار سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۵۶ محل های کار و خیابان ها را زیر پاهای خود به لرزه درآورد.

صدای انترناسیونالیستی در همان مقطع کتابچه ای تحت عنوان

«درسهائی از اعتصابات و مبارزات کارگری و وظایف

انترناسیونالیستی»^{۶۶} به زبان های متفاوت انتشار داد که خواندن



^{۶۵} برگرفته از سرود انترناسیونال

^{۶۶} درسهائی از اعتصابات و مبارزات کارگری و وظایف انترناسیونالیستی

آن توصیه می‌شود، در اینجا اشاره کوتاهی خواهیم داشت به آن مبارزات تاریخی. در قسمتی از مقدمه کتابچه چنین می‌خوانیم:

"زمانی شعار کارگران از سر استیصال «مرگ بر کارگر، درود بر ستمگر» بود، زمانی کارگر هیچ افقی برای خود نمی‌دید، به جای نبرد طبقاتی از سر استیصال دست به خودکشی می‌زد. اما در مدت کوتاهی نه تنها شعار کارگران عوض شد و تبدیل به شعار «درود بر کارگر، مرگ بر ستمگر» شد بلکه شعارهای ضد سرمایه داری در اعتراضات و اعتصابات کارگری گسترش پیدا کردند. به عبارت بهتر از شلاق خوردن کارگران بخاطر اعتراض کارگری تا اعتراضات قدرتمند طبقاتی بخشی از این بررسی خواهد بود."

شاید مطرح شود که تریدنی والکا به اعتراضات کارگری که به خیابان کشیده نشود و به درگیری با پلیس نی‌انجامد، نمی‌پردازد. ولی کارگران هیکو، هفته تپه، فولاد و غیره در خیابان‌ها می‌رمزیدند.

کارگران هیکو و آذرآب دست به اعتراض زدند و تظاهرات را به داخل شهر کشاندند تا حمایت دیگر صنایع و مردم را جلب کنند. بورژوازی بیش از هر چیز از گسترش اعتراضات کارگری به دیگر صنایع وحشت دارد. بورژوازی نه تنها به خواست‌های کارگران پاسخی نداد بلکه به حربه پلیس ضد شورش متوسل شد. پلیس ضد شورش با گاز اشک‌آور و باتوم به صفوف کارگران معترض حمله کرد. در این نبرد خیابانی، پلیس ضد



شورش، تنها پس از زخمی کردن تعداد زیادی از کارگران توانست صفوف کارگران معترض را درهم بشکند و فاتح خیابان شود. بدنبال آن دستگاه

قضائی بورژوازی برای ۲۰ تن از کارگران حکم احضار ارسال کرد که در آن کارگران به اخلال در نظم و شرکت در تجمع های غیر قانونی متهم شده بودند و برای کارگران پرونده قضائی تشکیل شد.

از شروع اعتراضات گروه ملی صنعتی فولاد، شهر اهواز همه روزه صحنه پرشکوه اعتراضات کارگری، کارگران گروه ملی صنعتی فولاد بوده است. با پیوستن خانواده های کارگری به اعتراضات کارگری، مبارزات کارگری جلوه پرشکوهی به خود گرفت و تاثیر اعتراضات در جامعه بیشتر از قبل شد.

کارگران قدرت لایزالی دارند اگر متحد شوند قادر به انجام کارهای خارق العاده ای



هستند که قابل تصور نیستند. یکی از صحنه های دیدنی و جالب قدرت کارگران ۳ آذر ۱۳۹۷ است. کارگران معترض فولاد اهواز قصد ورود به خیابان نادری را داشتند که با صفوف پلیس ضد شورش با آن همه تجهیزات مواجه

می‌شوند. پلیس ضد شورش با آن همه ابهت‌اش نتوانست مانع پیشروی کارگران معترض شود. بر عکس صف پلیس ضد شورش در مقابل سیل خروشان و متحدانه کارگران فولاد از هم پاشید و پلیس ضد شورش مجبور به فرار شد و کارگران با گام‌های استوار به پیش رفتند. دیدن صحنه فرار پلیس ضد شورش از مقابل کارگران معترض، چه زیباست.

سنگفرش‌های خیابان‌های اهواز زیر پای پر صلابت کارگران به لرزه درآمده بود، پلیس ضد شورش سرمایه پا بفرار گذاشته بود. برده‌مزدی نه آمریکا را بلکه بورژوازی خودی را، دشمن خود، ارزیابی کرد. ابهت بورژوازی شکسته شد.

تداوم مبارزه بردگان مزدی و بخصوص گسترش اخبار این مبارزات به دیگر بخش‌های طبقه کارگر، برای بورژوازی قابل تحمل نبود. نیمه شب ۲۵ آذر و ۲۶ آذر ۱۳۹۷ نیروهای سرکوبگر و امنیتی سرمایه به خانه کارگران معترض، به خانه سازماندهندگان اعتراضات کارگری وحشیانه حمله کردند. قلدوران مدافع سرمایه با ضرب و شتم کارگران جلوی چشم اعضای خانواده و با مصادره تلفن، موبایل و کامپیوتر، ده‌ها معترض بردگی مزدی را ربوده و به زندان‌های سرمایه منتقل کردند. طی دو شب جنایتکاران بورژوازی اسلامی ۴۳ کارگر، ۴۳ برده‌مزدی گروه ملی فولاد را بازداشت کردند و به زندان اهواز منتقل کردند. بخشی از کارگران برای جلوگیری از بازداشت شب‌ها را در خیابان‌ها گذراندند.

بورژوازی اسلامی تلاش خود را کرد تا با ایجاد رعب و وحشت جلوی اعتراضات کارگری را در داخل شهر بگیرد. علیرغم اینها کارگران با برگزاری اعتراضات کارگری

که با محاصره نیروهای امنیتی همراه بود با شعار "کارگر زندانی آزاد باید گردد" خشم و نفرت خود را از نظام بربر سرمایه ابراز کردند.



دور جدید اعتراضات و اعتصابات کارگری شرکت هفت تپه از ۱۴ آبان ۱۳۹۷ در اعتراض به حقوق های عقب افتاده، مشکلات اقتصادی و

معیشتی و امنیت شغلی (خصوصی سازی) آغاز شد. برای اولین بار پس از حمام خون بورژوازی اسلامی در دهه ۱۳۶۰، رهبر اعتصابی (اسماعیل بخشی) با صدای رسا برای هزاران نفر، نه از کارگران بلکه از طبقه کارگر نام می برد و معضل طبقه کارگر را نه ناشی از شرایط بد اقتصادی کارفرمایان بلکه عملکرد طبقه سرمایه دار ارزیابی می کند. تاکید او بر طبقه خاری در چشمان بورژوازی است. او در سخنرانی خود چنین گفت:

"آن چه مسئولین راجع به شرایط بد اقتصادی کارفرمایان اعلام می کنند؛ به کارگران ارتباطی ندارد. و شرایط امروز به دلیل عملکرد طبقه سرمایه داری بوده است بنابراین دلیلی وجود ندارد تا طبقه کارگر را تحت فشار قرار دهند."^{۶۷}

^{۶۷} از سخنرانی اسماعیل بخشی در جمع کارگران اعتراض مقابل فرمانداری شوش بتاريخ ۲۶ آبان ۱۳۹۷

۲۷ آبان ۱۳۹۷ اعتراضات کارگری به داخل شهر کشیده شده بود. پلیس ضد شورش و یگان ویژه کارگران معترض را در محاصر خود داشت. رهبر اعتصابیون شعار **"نان، کار، آزادی، اداره شورایی"** را مطرح کرد. شنیدن این شعار از بلندگوی



کارگران اعتصابی لرزه بر اندام بورژوازی انداخت. رهبر اعتصابیون رو به کارگران گفت، یک شعار را محکم تکرار کنید تا پلیس ضد شورش که حقوقش از دسترنج ما پرداخت می شود، خوب بفهمد، "نه تهدید، نه زندان، دیگر اثر ندارد".

برای اولین بار پس از حمام خون بورژوازی در دهه ۱۳۶۰، از بلندگوی کارگران اعتصابی، رو به هزاران کارگر معترض، آن هم در وسط شهر، اداره شورائی مطرح می شد. برای بورژوازی این دیگر کفر مطلق بود. اسماعیل عواقب حرفهای خود را خوب می فهمید و می دانست بهائی سنگین بخاطر آنها پرداخت خواهد کرد. لذا سخنان خود را چنین پایان برد:

"تنها وصیتی که دارم، مرگ حق است، اگر اسماعیل بخشی به هر دلیلی مرد، کسی حق ندارد جنازه اش را خاک کند، تابوت اش را می آرید تو اعتصاب، مرده من فریاد می زند."



با رشد مبارزات کارگری، زنان نیز نه تنها نقش فعالی ایفا کردند، بلکه تا حد سازماندهی و سخنران اعتراضات و اعتصابات کارگری ارتقاء یافتند. عکس روبرو یک زن کارگر را در حال

سخنرانی برای کارگران اعتصابی نیشکر هفت تپه نشان می‌دهد. جسارت، توانایی و اعتماد بنفس این زن کارگر در سخنرانی هر چند کوتاه‌اش بیانگر عروج نسلی از کارگران زن مبارز است که برای خواست‌های طبقاتی خود مبارزه می‌کنند. سخنرانی پرشور همراه با تشویق و دست زدن‌های اعتصابیون.



زنان کارگر نه فقط در کارخانه، نه فقط در اعتراضات داخل شهر بلکه بعنوان راننده زن نیز نقش فعالی در اعتراضات ایفا کردند. عکس روبرو زن راننده‌ای را نشان می‌دهد که در

همبستگی با همکاران خود، کامیون خود را در وسط جاده متوقف کرده، جک کامیون را بالا زده و برای همکاران خود سخنرانی همبستگی (ویدئویی) ارسال می‌کند.

در اعتراضات کارگری که کارگران اعتراض خود را به داخل شهر کشانده بودند تا حمایت مردمی و محلات را جلب کنند، دختران کارگران (کارگران آینده) با گام‌های استوار در صف اول تظاهرات حرکت می‌کردند. فرزندان کارگران با پدران و مادران خود



اعلام همبستگی طبقاتی می‌کردند و پلاکاردهائی چون "فرزند کارگرانیم، کنارشان می‌مانیم" در دستان خود داشتند. در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کتابچه

چنین می‌خوانیم:

"اگر در مقطعی بورژوازی به خود اجازه میداد در ملا عام به کارگران معترض شلاق بزند، اگر در مقطعی کارگران از سر استیصال در برابر بربریت سرمایه داری دست به خودکشی می‌زدند اما رشد مبارزه طبقاتی شرایط و جو مبارزاتی را پالایش داده است. امروز به جای شلاق خوردن کارگران در ملا عام شعار " **فان - کار - آزادی - اداره شورائی** " کارگران مرکز شهر را به لرزه در می‌آورد. بورژوازی خود به پتانسیل طبقه ما آگاه است.

بورژوازی توانست اعتصابات شرکت نیشکر هفت تپه و گروه صنعتی فولاد را به شکست بکشد. اما دستاوردهای این مبارزات و اعتصابات بسیار بیشتر از خیلی پیروزی‌های دیگر است. از مهمترین ویژگی‌های اعتراضات و اعتصابات اخیر تکیه به قدرت طبقاتی کارگران بود. کارگران اعتصابی دست به دامان نهادها و ارگان

های بورژوازی برای تحقق خواست‌های خود نشدند بلکه روند انباشت ارزش اضافه و سود سرمایه را قطع کردند. قطعاً این اعتصابات علیرغم تمامی محدودیت‌هایشان، علیرغم شکست موقتی‌شان موجب تقویت اعتماد بنفیس طبقه کارگر شد و امیدواری را به پیروزی در نبردهای آتی تقویت کرد."



از ۲۹ خرداد ۱۴۰۰ هزاران کارگر پیمانی نفت در پالایشگاه‌ها، پتروشیمی‌ها و نیروگاه‌ها دست به اعتصاب زدند. بزودی موج اعتصابات و اعتراضات گسترش پیدا کرد و ابعاد سراسری بخود گرفت،

اعتصابات از غرب تا شرق از شمال تا جنوب را در نوردید. بیش از ۵۰ پالایشگاه، صنایع نفتی، سکوی نفتی، پایانه نفتی، صنایع پتروشیمی و... وارد اعتصاب شدند.

اولین واکنش بورژوازی به اعتصابات کارگری، اخراج جمعی کارگران بوده است. با توجه به ارتش عظیم بیکاران، بورژوازی می‌خواهد از بیکاران بعنوان یک حربه استفاده کند. اول تیر ۷۰۰ نفر از کارگران اعتصابی پالایشگاه تهران، برکه اخراج گرفتند.

در سال‌های اخیر پرولتاریای صنعتی درگیر اعتراضات و اعتصابات کارگری شده است. اعتراضات و اعتصابات صنایع نفت و پتروشیمی اولین اعتراض گسترده کارگران صنعت نفت و پتروشیمی در چنین شکل وسیعی و سراسری بعد از اعتراضات کارگری سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۵۶ است و این مسئله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دیدن اعتصاب

هزاران کارگر آن هم در یکی از کلیدی‌ترین صنایع و اعتراض به توحش سرمایه بسیار باشکوه است. اعتراض به نظم سرمایه شکوهمند است.

در مرداد ۱۴۰۳ پرستاران و کادر درمان که در اعتراض به سطح نازل دستمزدها و



دیگر مطالبات دست به اعتصاب زدند.

اعتصاب بتدریج به دیگر شهرها گسترش

پیدا کرد و عملاً شکل یک اعتصاب

سراسری را گرفت که به بخش اعظم نقاط

کشور گسترش پیدا کرد. شاید به توان گفت بزرگترین اعتصاب کادر درمان در سال‌های اخیر بوده است.

طبقه کارگر در حافظه تاریخی خود، مبارزات پر شکوهی را به ثبت رسانده است،

کادر درمان به جای تکه تکه شدن می‌بایست اعتراضات را نه تنها به دیگر بخش‌های کادر

درمان بلکه به دیگر بخش‌های طبقه کارگر نیز گسترش می‌داد. همچون اعتراضات

کارگری پائیز ۱۳۹۷ می‌توانست خانواده‌ها را به خیابان بیاورد، مردم محلات را به خیابان

بکشاند، خیابان را به مجامع عمومی تبدیل کند. بیمارستان، درمانگاه، خیابان و محله را به

محل بحث و گفتگو در رابطه با مبارزه، حتی جدل تبدیل کند. در چنین شرایطی معترضین

با آگاهی جمعی به اعتراض خود ادامه خواهند داد و این مسئله در روند خود باعث می‌شود

تا اعتراضات نه تنها روز به روز رادیکال‌تر شود بلکه امکان سرکوب نیز پائین بی‌آید.

حمایت از مبارزات کادر درمان و در عین حال اشاره به نکات ضعف و قدرت

مبارزات کادر درمان، حمایت از جنبش طبقاتی کارگران است. کادر درمان و پرستاران به

عنوان گردانی از طبقه کارگر در مبارزه‌شان تنها می‌توانند بر حمایت طبقاتی سایر بخش‌های طبقه کارگر تکیه کنند. گسترش اعتراضات کادر درمان و پرستاران به دیگر اعتراضات کارگری و حتی تعمیم آن به اعتراضات بازنشستگان و کسب حمایت طبقاتی دیگر بخش‌های طبقه کارگر، اعتراضات کادر درمان را از انزوا خارج می‌کرد و بر قدرت طبقاتی آنها می‌افزود. تکیه به قدرت طبقاتی کارگران و **تشدید مبارزه طبقاتی** تنها افقی است که پیش روی طبقه کارگر، کادر درمان به عنوان گردانی از طبقه کارگر، قرار دارد. چرا که همین شبح مبارزه طبقاتی است که بورژوازی بیش از هر چیزی از آن وحشت دارد، بخاطر آن که مبارزه طبقاتی در روند تکاملی خود منجر به انهدام انقلابی نظام سرمایه داری خواهد شد.

بگذارید بعد از اعتراضات کارگری ایران به اعتصاب وحشی در اسکاندیناوی نگاهی بیندازیم.

در ۲۵ فروردین ۱۴۰۲ لوکوموتیورانان قطارهای حومه شهری استکهلم، جلسه ای برگزار کردند و در جلسه اکثر لوکوموتیورانان تصمیم به اعتصاب وحشی گرفتند، خواست لوکوموتیورانان قطارها، «بازگشت میزبانان قطار و انجام وظیفه امنیتی» بود. اعتصابیون اظهار داشتند، ما از امنیت خود و مسافرانمان دفاع می‌کنیم.

لوکوموتیورانان در مبارزه خود مصمم بودند و یک کمیته اعتصاب تشکیل دادند. در ۲۷ فروردین کمیته اعتصاب طی بیانیه‌ای دیدگاه لوکوموتیورانان را نسبت به اعتصاب روزهای آتی اعلام کرد و از ۳ بامداد ۲۸ فروردین دست به اعتصاب وحشی ۳ روزه زدند و بیرون از مرکز راه آهن پیکت اعتصاب گذاشتند.

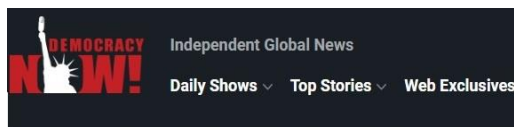
بورژوازی سوئد می‌خواست با توسل به تصمیم‌گیری دموکراتیک توسط سیاستمداران دموکرات، کارگران را وادار به پذیرش شرایط کار ناامن کند، در هر مناسبتی به تصمیم‌گیری دموکراتیک تاکید میکرد. اهمیت این اعتصاب وحشی ۳ روزه در این است که کارگران نه تنها تحت عنوان دفاع از دموکراسی فداکاری نکردند بلکه آن تصمیم دموکراتیک را نیز به چالش کشیدند. این مسئله هم برای بورژوازی سوئد و هم برای اتحادیه‌های کارگری بسیار ناخوشایند است. این اعتصاب وحشی ۳ روزه خاری در چشمان اتحادیه‌ها بود، لذا بعید نیست، اتحادیه‌های کارگری سوئد در آینده نزدیک فراخوان‌های مقطعی و سازماندهی اعتصابات از پیش سازماندهی شده بدهند و با زبان رادیکال سخن بگویند تا مورد قبول کارگران قرار گیرند. اتحادیه‌ها با ارائه تصویر رادیکال از خود راحت‌تر قادر خواهند بود تا خشم نهفته کارگران را کانالیزه کرده و به عبارت بهتر با زبان رادیکال شکست طبقه کارگر را سازماندهی کنند.



با وجود قهرمانی لوکوموتیورانان، تاریخی بودن مبارزات‌شان و الهام‌بخش بودن اعتصاب وحشی که ۳ روز جزیره امن و بهشت سرمایه‌داری را لرزاند، این اعتصاب از یک ضعف جدی نیز برخوردار بود. لوکوموتیورانان با وجود آنکه از حمایت جدی مسافران و افکار عمومی برخوردار بودند، به دیگر هم‌طبقه‌ای‌های خود مراجعه نکردند و یا اعتصاب را به دیگر بخشها گسترش ندادند و از همان اول تصمیم گرفته شده بود که اعتصاب ۳ روزه شود. این در حالی است که اظهار نظرهایی چون «همه باید دست به

اعتصاب همبستگی بز نیم»، «ما مسافران هم باید اعتصاب کنیم و از لوکوموتورانان حمایت کنیم» و.. به وضوح مطرح بود. واقعیت این است که ما تنها با گسترش مبارزه به دیگر صنایع و کسب همبستگی برادران و خواهران طبقاتی خود می‌توانیم خواسته‌های خود را به بورژوازی تحمیل کنیم.

اعتصابات وحشی اگر چه در مقیاس بسیار پائین منتها در اقصی نقاط این کرهٔ خاکی در حال اتفاق افتادن است. از اسکاندیناوی به آمریکا می‌رویم. هزاران داروساز و تکنسین



“Pharmageddon”: Pharmacists and Technician Launch Wildcat Strikes at CVS and Walgreens

HEADLINE NOV 02, 2023

داروخانه در فروشگاه‌های CVS و Walgreens اقدام به اعتصاب

وحشی چند روزه کردند و خواستار استخدام نیروی بیشتر و بهبود شرایط

کاری شدند. قطعاً همه این اعتراضات و اعتصابات کارگری از نکات ضعف برخوردار



18 FEB 2023 | 07:56 AM UTC

Belgium: Flight disruptions ongoing at Brussels Airport as of morning Feb. 18 following wildcat strike

هستند ولی نکته مهم سر برافراشتن و اعتراض کردن کارگران است.

در فرانسه اعتصابات وحشی در بخش انرژی، در آلمان

در بین رانندگان کامیون، در بلژیک حمل‌کنندگان چمدان در فرودگاه بروکسل اعتصاب وحشی را آغاز کردند که منجر به تاخیرها و اختلالات گسترده در پروازها شد.

"بر خلاف اعتراضات و اعتصابات کارگری تابستان گذشته در بریتانیا که بخشی از آنها خارج از اتحادیه‌های کارگری و به شکل اعتصابات مستقل (اعتصاب وحشی) شکل گرفتند، اکثریت قریب به اتفاق اعتصابات کنونی توسط اتحادیه‌های کارگری فراخوان داده شده است و این زنگ خطری برای طبقه کارگر بریتانیا است. بورژوازی بریتانیا به پتانسیل غول خفته، طبقه کارگر بریتانیا آگاه است و فراخوان اتحادیه‌های کارگری بیانگر آن است که بورژوازی بریتانیا تمام تلاش خود را می‌کند تا با کمک اتحادیه‌های کارگری اعتراضات کارگران را کانالیزه کرده و از طریق اعتصابات از پیش برنامه‌ریزی شده، خشم نهفته کارگران را تهی کرده، مانع شکل‌گیری اعتصابات مستقل و مبارزه مستقل کارگری شوند.

اگر چه اعتراضات و اعتصابات در بریتانیا سرآغاز مهمی برای طبقه کارگر بریتانیا است، اما معضل اصلی که در مقابل طبقه کارگر بریتانیا قرار دارد این است که چگونه در مقابل تکه تکه کردن و اتمیزه کردن کارگران توسط اتحادیه‌ها واکنش نشان خواهد داد. در مقابل تکه تکه کردن کارگران توسط اتحادیه‌ها، ما تنها با گسترش مبارزه به دیگر صنایع و کسب همبستگی برادران و خواهران طبقاتی خود می‌توانیم خواسته‌های خود را به بورژوازی تحمیل کنیم. تنها در سایه مبارزه و

همبستگی طبقاتی است که خالقان نعمات بشری می‌توانند نه تنها از سطح معیشت خود دفاع کنند بلکه زمینه را برای محو بردگی مزدی مهیا سازند.^{۶۸۱}

مدت بسیار کوتاهی پس از شکلگیری اعتراضات مردمی سال ۱۴۰۱ در ایران موجی از اعتراضات و اعتصابات کارگری در بریتانیا آغاز شد. سوالی که برای هر جویای حقیقت مطرح می‌شود این است که چرا تریدونی والکا به اعتراضاتی که در بغل گوش خود رخ می‌داد، بی‌اعتنا بود، در عوض در رابطه با اعتراضات مردمی که در آن گوشه جهان رخ می‌داد، اظهار نظر می‌کرد و واکنش نشان می‌داد؟

جواب ساده است. اعتراضات در ایران به زبان دیگری بیان می‌شود و راستی آزمایی حوادث برای کسانی که به زبان منطقه و حوادث آنجا آشنایی ندارند، سخت‌تر می‌شود، لذا به راحتی می‌توان نسخه دیگری از حوادث ارائه داد. از سوی دیگر به خاطر این که غربی‌ها اعتراضات ضد دیکتاتوری را در راستای منافع امپریالیستی خود مورد حمایت قرار می‌دهند، جوامع غربی راحت‌تر پذیرای چنین مبارزاتی است و بهتر می‌توان در رابطه با آنها سر و صدا براه انداخت و تبلیغات کرد. قبلاً نیز اشاره کردیم، «جنگ تبلیغاتی» بیشتر برآزنده این دوستان است تا «جنگ طبقاتی»، لذا این دوستان بسیار عزیز، به راحتی می‌توانند در رابطه با اعتراضات ایران، حوادث را جعل کرده و جنگ تبلیغاتی به راه بیندازند ولی در رابطه با مبارزات کارگری جوامع غربی قادر به انجام چنین کاری نیستند.

^{۶۸۱}اعتراضات و اعتصابات کارگری در بریتانیا، غول خفته تکان می‌خورد

وظیفه کمونیستها نه تبلیغات ساده بلکه دفاع از برنامه کمونیستی تحت هر شرایطی است. یک گروه انقلابی باید نقش پیشقراول را ایفا کند و دخالت فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی پرولتری داشته باشد. آیا با جعل حوادث و عکس‌ها می‌توان سهمی در مشارکت به آگاهی طبقاتی پرولتری ایفا کرد؟ آیا انقلاب کمونیستی محصول «توطئه» است؟ آیا انقلاب کمونیستی محصول مبارزه آگاهانه طبقه کارگر نیست؟

جنبش دانشجویی تجلی بخش پیشرفته پروتاریا

در رابطه با اعتراضات مردمی و خیابانی ایران در سال ۱۴۰۱ تردینی ولکا در رابطه با دخالت دانشجویان در اعتراضات چنین می‌نویسد:

"دانشجویان رادیکالی که دانشگاه تهران را اشغال کرده بودند، دست به اعتصاب زدند"^{۶۹}

بیش از ادامه بحث اشاره به این نکته ضروری است که در تهران حدود ۵۰ دانشگاه و موسسه آموزش عالی وجود دارد، منتها اولین دانشگاه در تهران، دانشگاهی است که تحت عنوان «دانشگاه تهران» شناخته شده است. برخلاف اعتراضات خیابانی و مردمی سال ۱۳۹۶ و همچنین ۱۳۹۸ دانشجویان در اعتراضات سال ۱۴۰۱ دخالت بیشتری داشتند. اگر چه در دانشگاه تهران نیز اعتراضات بود منتها در دانشگاه‌های تربیت مدرس، علامه طباطبایی، الزهرا، صنعتی شریف و غیره اعتراضات شدیدتر از دانشگاه تهران بود. این دانشگاه تربیت مدرس بود که اشغال شده بود و یا دانشگاه صنعتی شریف بود که از هر طرف توسط نیروهای امنیتی محاصره شده بود و با برخوردهای خشونت آمیز شدید چه توسط دانشجویان طرفدار رژیم و چه دستگاه سرکوب رژیم مواجه بود.

^{۶۹} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

دانشگاه در ایران تاریخاً تا قبل از سال ۱۳۵۹ محل تجمع، مباحثه و حمایت از اعتراضات اجتماعی بوده است. به تبع آن تا آن مقطع، دانشگاه محل جذب نیرو برای جریان‌های سیاسی نیز بود. تحمل فضای دانشگاه‌ها برای بورژوازی اسلامی ممکن نبود و بدنبال تعطیلی این فضای پر جنب و جوش بودند. بورژوازی اسلامی با یورش به دانشگاه‌ها در بهار ۱۳۵۹ تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» و با براه انداختن حمام خون توانست دانشگاه‌ها را تسخیر کند و آنها را به تعطیلی بکشانند.

پس از قتل عام گسترده سال ۱۳۶۰ و بدنبال آن پس از بازگشایی دانشگاه‌ها که با اخراج و پاکسازی گسترده دانشجویان و هیئت علمی همراه بود، تحت عنوان اسلامی کردن مراکز آموزش عالی، دانشگاه‌ها دیگر همچون سابق محل تجمع و اعتراض نبودند. در تیر ماه ۱۳۷۸ دانشجویان در اعتراض به بسته شدن روزنامه «سلام»، در خدمت جناح اصلاح طلب بورژوازی اسلامی قرار گرفتند که با سرکوب دانشجویان پایان یافت. سالها پس از آن و با رشد گرایش چپ در بین دانشجویان، فعالیت‌های دانشجویی حول دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ۱۳۸۸ - ۱۳۸۶ شکل گرفت که با برخورد ماجراجویانه حکمتیست‌ها، دانشجویان دستگیر و شکنجه شدند و در روند خود، جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب از هم پاشید. البته در سالهای اخیر دانشگاه گاه‌ها به شکل ضعیفی محل تجمع و اعتراض بوده است.

تریدونی والکا در رابطه با اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۶ و نقش دانشجویان در آن

اعتراضات چنین می‌نویسد:

"یکی از این اقلیت‌های رادیکال بدون شک دانشجویان شورشی در دانشگاه تهران هستند که همچنین مواضع طبقاتی بنیادی علیه تلاش‌های بورژوازی و نسخه‌های مختلف سوسیال دموکراسی تاریخی ("اسلام‌گرا" یا "سکولار") برای تقسیم پرولتاریای مبارز بر اساس خطوط جنسیتی، و همچنین بر اساس جریان‌ات سیاسی بورژوازی ("میان‌رو" یا "بنیادگرا") را فرمول‌بندی می‌کنند. آنان برای ایجاد پیوندهای طبقاتی در خارج از ساختارهای سوسیال دموکراسی و علیه آن‌ها، در قالب شوراهای کارگری (شوراها) مبارزه می‌کنند. دشمن طبقاتی ما به خوبی نقش برنامه‌ای پیشرو را که این رفقا در جنبش ایفا می‌کنند، درک کرده است و نیروهای سرکوبگر دولتی با خشونت فوق‌العاده آن‌ها را هدف قرار داده‌اند."^{۷۰}

در جریان اعتراضات خیابانی دی ماه ۱۳۹۶ دانشجویان نقش بسیار کمرنگی داشتند. بنا به اظهارات پروانه سلحشوری نماینده مجلس، وزارت اطلاعات حدود ۹۰ دانشجو را در



رابطه با اعتراضات دی ۱۳۹۶ در سراسر کشور بازداشت کرده است. از سوی دیگر یکی دیگر از نمایندگان مجلس توییت کرده بود که عموم بازداشتی دانشجویان از جنبه «پیشگیرانه» بازداشت شده‌اند یعنی آن‌ها در

^{۷۰} جنگ طبقاتی شماره ۶

اعتراض نقشی نداشته اند بلکه بیشتر خارج از محیط های دانشگاهی و یا در خانه شان دستگیر شده اند.^{۷۱}

در رابطه با دانشجویان در جریان اعتراضات خیابانی سال ۱۳۹۶ بورژوازی اسلامی برخورد دوگانه داشته است. از یک سو وزارت اطلاعات اقدام به دستگیری دانشجویان کرد، از سوی دیگر وزارت علوم و مسئولین دانشگاهی در ازای آزادی بخش اعظم دانشجویان رایزنی و تلاش کرده اند. هدف از چنین برخورد دوگانه ای، جلوگیری از کشیده شدن دانشجویان بدرون اعتراضات خیابانی بود.

بدنبال اعتراضات پر شکوه کارگری پائیز سال ۱۳۹۷ که خیابانها و محل کار زیر پای کارگران معترض به لرزه درآمده بود، این اعتراضات بر روی دانشجویان نیز تاثیر گذاشت و شاید بهتر بتوان گفت بخشی از فرزندان کارگران و کسانی که کارگران آینده بودند به دفاع از والدین خود برخاستند و شعارهای بسیار رادیکالی دادند، از آن جمله است،



«هفت تپه الگوی زحمتکشان»، «دانشجو، کارگر، معلم، اتحاد اتحاد»، «نان، کار، آزادی، اداره شورایی» و غیره که در عکس قابل مشاهده هستند.

جنبش دانشجویی تنها زمانی که در پیوند با جنبش کارگری و در خدمت جنبش کارگری و در راستای مبارزه طبقاتی باشد، می تواند مثبت و رادیکال باشد. چرا که

^{۷۱} بی بی سی

دانشجویان به شکل موقت (چندین سال) دانشجوی هستند و پس از فارغ التحصیل شدن موقعیت اجتماعی جدیدی را در جامعه اشغال می‌کنند. موقعیت جدید، جهت گیری های سیاسی و اجتماعی جدیدی را از خود ارائه خواهد داد.

در پی سفر **ریچارد نیکسون**، معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به ایران، دانشجویان اعتراضات گسترده‌ای را سازمان دادند و نیروهای امنیتی در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ اعتراضات دانشجویان را به خون کشیدند و در جریان آن سه دانشجوی دانشگاه تهران به نام‌های **مصطفی بزرگ‌نیا، احمد قندچی، و مهدی شریعت‌رضوی** به دست دژخیمان شاهنشاهی کشته شدند. از آن تاریخ ۱۶ آذر **روز دانشجو** نام گرفته و هر سال اعتراضات دانشجویی برگزار میشود.

قبلا استناد کردیم که شخصی در سایت لیبکام ادعا کرده بود که در جریان اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۶ بخشی از دانشجویان شعار «از غزه تا ایران، مرگ بر استثمارگران» را داده بودند و نشان دادیم که صحت نداشت و تریدنی والکا با توسل به اخلاق و پرنسیپ‌های انقلابی آن را به "پیشرفته‌ترین بخش‌های طبقه کارگر با شعار قاطعانه و انقلابی شکست‌طلبی «از غزه تا ایران، مرگ بر استثمارگران!»" تغییر داده بود.



در جریان روز دانشجو در سال ۱۳۹۷

یعنی یک سال بعد از اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۶ و در سایه فشار جنبش کارگری شعار «وحدت زحمتکشان، در همه جای جهان، چه غزه، چه لبنان، چه سوریه، چه

ایران» مطرح شد که با فلش قرمز رنگ مشخص شده است.

بر خلاف ادعای تریدنی والکا حتی یکسال بعد از اعتراضات مردمی دانشجویان نه

«نه مرگ بر استثمارگران» بلکه «وحدت زحمتکشان» را مطرح میکردند.

از آنجائیکه اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۸ هم رادیکالتر از اعتراضات مردمی سال



۱۳۹۶ و سال ۱۴۰۱ بود و هم وحشیانه

سرکوب شد، دخالت دانشجویان در قیاس با

اعتراضات مردمی سال ۱۴۰۱ کم رنگ بود.

با وجود این دانشجویان در جریان اعتراضات

سال ۱۳۹۸ توسط نیروهای امنیتی و بخصوص «لباس شخصی‌ها»، تریدنی والکا آن را به

عنوان معترضان جا زده بود _ عکس سمت چپ در بولتن شماره ۶ جنگ طبقاتی _

سرکوب شدند و حدود ۵۰ دانشجو دستگیر شدند.^{۷۲}

بر خلاف اعتراضات مردمی سال ۱۳۹۶ و سال ۱۳۹۸، دانشجویان در اعتراضات

مردمی سال ۱۴۰۱ تحت عنوان «زن، زندگی، آزادی» دخالت پر رنگی داشتند. سهم

دانشجویان از هزاران دستگیر شده حدود ۶۵۰ نفر بود که بیش از ۷ برابر دستگیرهای سال

۱۳۹۶ بود.^{۷۳} پرولتاریا در سال ۱۳۹۷ قادر شد ابتکار عمل را بدست بگیرد و مهر خودش را

بر حوادث تاریخی بزند، جوانان، دانشجویان و دیگر لایه های جامعه را با خود همراه سازد.

متأسفانه در سال ۱۴۰۱ پرولتاریا قادر به ایفای این نقش نشد و دانشجویان به عنوان سیاهی

^{۷۲} دانشجویان بازداشتی (۱۳۹۸)

^{۷۳} دانشجویان بازداشتی (۱۴۰۱)

لشکر به درون جنبش دمکراسی کشیده شدند. اما به باور تریدنی والکا "بار دیگر چشم‌های مبارزان کمونیست در سراسر جهان به ایران دوخته شده است، به‌عنوان میدان نبردی برای خیزش عظیم پرولتاریا، یکی دیگر در سلسله جدال‌های طبقاتی که ایران و منطقه اطراف آن را در دهه گذشته به لرزه درآورده است."^{۷۴} و شعار این "خیزش عظیم پرولتری" یعنی «زن، زندگی، آزادی» نه تنها از درون پارلمان‌های بورژوایی شنیده شد بلکه جنایتکاران



پرواسرائیلی بر خرابه‌های غزه، بر روی اجساد هزاران زن و بچه کشته شده آن شعار "خیزش عظیم پرولتری" را نوشتند. آیا پارلمان‌های بورژوایی می‌توانستند یک

شعار واقعا پرولتری را در صحن پارلمان‌های بورژوایی فریاد زنند یا یک جنایتکار پرواسرائیلی جسارت می‌کرد آن را بر خرابه‌های غزه و بر روی اجساد هزاران زن و بچه بنویسد؟ تریدنی والکا خوب می‌داند در مورد کدام جنبش سکوت مطلق کند و در مورد کدام جنبش سر و صدا راه بیندازد، این مسئله را تعلق‌های طبقاتی تعیین می‌کند. درک این مسئله برای کارگران، کمونیست‌ها و انسان‌های جویای حقیقت زیاد هم سخت نیست، فقط تعلق طبقاتی می‌خواهد.

^{۷۴} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

خشونت طبقاتی یا ماجراجویی

طبقاتی بودن جامعه به مفهوم این است که جامعه از طبقات اجتماعی تشکیل شده که منافع متضادی دارند و تضادهای طبقات اجتماعی آشتی ناپذیر است. وجود تضادهای اجتماعی آشتی ناپذیر در جامعه طبقاتی به تبع خود واقعیت مبارزه طبقاتی را مطرح می‌سازد. حقیقت انکار ناپذیر این است که خشونت یکی از جنبه‌های ذاتی و اساسی مبارزه طبقاتی است. خشونت طبقه استثمارگر ماهیت ذاتی طبقه حاکم است و فقط با خشونت طبقه استثمار شده، طبقه کارگر می‌تواند متوقف شود و این پیش شرط پیروزی طبقه استثمار شده است.

نیازی به توضیح خشونت طبقه حاکم نیست، خشونت طبقه حاکم، خشونت اقلیت بر علیه اکثریت است در صورتی که پرولتاریا نماینده اکثریت جامعه است. پرولتاریا هر کجا توانسته قدرت را به دست بگیرد، گیوتین‌ها را شکسته و اعدام را فسخ کرده است، به عنوان نمونه کمون پاریس و انقلاب اکتبر^{۷۵}. خشونت پرولتاریا بر خلاف خشونت طبقه حاکم، **خشونت جمعی و بر مبنای آگاهی طبقاتی پرولتری** است. قیام پرولتری، انقلاب پرولتری، درهم شکستن هر گونه مقاومت بورژوازی و... بخش مهمی از خشونت جمعی و طبقاتی، طبقه کارگر هستند. خشونت جمعی و طبقاتی پرولتاریا با تصمیم جمعی پرولتاریا

^{۷۵} اینکه بدنال شکست موج انقلاب جهانی خالقان انقلاب اکتبر، قربانیان اصلی ضد انقلاب استالینی بودند و ضد انقلاب جشن پیروزی خود را بر روی استخوانهای کمونیست‌های بخون تپیده شده، برگزار کرد، از حقانیت انقلاب اکتبر به عنوان بخشی از انقلاب جهانی کمونیستی نمی‌کاهد.

و در راستای اهداف درازمدت پرولتاریا اتخاذ می‌گردد و هیچ‌سختی با خشونت فردی و شخصی تحت لوای هر گونه بلاغت ندارد.

در جریان اعتراضات مردمی و توده‌ای، چون هر شخصی با هر گونه گرایشی می‌تواند شرکت کند، لذا زمینه برای ماجراجویی، ماجراجویان و باندهای سیاه بیش از پیش آماده می‌شود. به عبارت بهتر عرض اندام ماجراجویان، باندهای سیاه با میزان و سطح مبارزه طبقاتی در جامعه نسبت معکوس دارد. هر چقدر مبارزه طبقاتی تدافعی تر باشد، شرایط برای مانور دادن چنین مرتجعینی بیشتر و هر چقدر مبارزه طبقاتی شکل تهاجمی و تکامل یافته به خود بگیرد، ماجراجویان و باندهای سیاه ایزوله شده و امکان عرض اندامشان پائین می‌آید.

در جریان اعتراضات سال ۱۴۰۱ ماجراجویان و باندهای سیاه نیز بدنبال منافع خود بودند. چنین ماجراجویی‌هایی اگر «کوتاه اندیشان» راست و چپ سرمایه را به وجد می‌آورد، اما «دوراندیشان» چپ سرمایه که اهداف درازمدت خود را مد نظر داشتند، هشدار دادند. نوشته حکمتیست‌های (خط رسمی) تحت عنوان «هشدار به مردم کردستان! دست فرقه‌های ماجراجو از مبارزه مردم کوتاه!» بیانگر نگرانی آنها است. سوال اساسی که مطرح می‌شود، این است، نگرش تریدنی والکا در این رابطه چگونه بوده است. پیش از ادامه بحث بینیم تریدنی والکا چه ارزیابی از سطح اعتراضات سال ۱۴۰۱ دارد و به تبع آن پرولتاریا چه وظایفی باید انجام دهد. تریدنی والکا با توجه به ارزیابی خود اظهار می‌دارد پرولتاریا باید همان وظایفی را انجام دهد که باید در مرحله قیام انقلاب جهانی کمونیستی انجام دهد:

"تهران، ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ - مهسا امینی پس از دستگیری و به طرز وحشیانه‌ای توسط پلیس مذهبی ایران مورد ضرب و شتم قرار گرفت و جان خود را از دست داد... شورش متعاقب علیه سیستم آپارتاید جنسیتی ایران و دستگاه دولتی که برای اجرای آن به کار گرفته می‌شود، به‌عنوان یک شکل خاص از خشونت دولتی، جنبش عظیمی از پرولتاریا را به راه انداخت که در سراسر کشور گسترش یافت و به تمام جبهه‌های ایدئولوژیک، اجتماعی و اقتصادی جامعه بورژوازی در قلمرو ایران حمله کرد. برخی از وظایفی که این جنبش، هرچند به شکلی ناکافی و ناقص، بر عهده گرفته است، مانند شناسایی و حمله به نقاط استراتژیک زیرساخت‌های دولتی، خلع سلاح نیروهای سرکوبگر و مسلح کردن خود، از جمله وظایفی است که پرولتاریا باید در مرحله قیام انقلاب جهانی کمونیستی به عهده بگیرد.^{۷۶}"

بر طبق گزارشگر تریدنی والکا متوجه می‌شویم جنبش عظیمی از پرولتاریا به راه افتاده است و وظایفی که پرولتاریا باید در مرحله قیام انقلاب جهانی کمونیستی باید انجام دهد را هر چند به شکلی ناکافی و ناقص مانند شناسایی و حمله به نقاط استراتژیک زیرساخت‌های دولتی، مسلح کردن خود، خلع سلاح نیروهای سرکوبگر و غیره انجام می‌دهد. گزارشگر تریدنی والکا از ما می‌خواهد که در شادی پیروزی‌های پرولتری شریک شویم:

^{۷۶} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

"شادی ای که از لحظه پیروزی به دست می آید، وقتی یک پاسگاه پلیس، یک شهرداری یا یک مسجد را به آتش می کشیم، وقتی که مقامات رژیم را از ترس می لرزانیم. نفرت و خشم سوزانی که نسبت به استثمارگرانمان داریم وقتی ما را به خشونت های وحشتناک خودشان - تیراندازی، ضرب و شتم، شکنجه، تجاوز، زندان، آزار و اذیت، نظارت، شستشوی مغزی و تجزیه - قرار می دهند." ^{۷۷}

تریدنی والکا برای ادعاهای خود، هیچ مدرکی ارائه نداده و به هیچ مرجعی نیز ارجاع نداده است و نمی توانسته هم بدهد، چون کذب محض هستند. اولاً در طول تاریخ مبارزاتی در ایران هیچ مسجدی نه تنها توسط کارگران بلکه توسط دیگر نیروهای معترض «معمولی» نیز به آتش کشیده نشده است (به مسئله باز خواهیم گشت). ثانیاً بعداً از اواخر ۱۹۷۹ یا اوایل ۱۹۸۰ پرولتاریا نه خود را مسلح کرده و نه نیروهای نظامی را خلع سلاح کرده است.

بخشی از وظایفی که به ادعای تریدنی والکا پرولتاریا باید در مرحله قیام انقلاب جهانی کمونیستی باید انجام دهد و جنبش عظیمی از پرولتاریا هر چند به شکلی ناکافی و ناقص انجام می دهد را حتی نه معترضان معمولی بلکه نیروهای سیاه انجام می دهند که در بالا دیدیم، حتی چپگرایان در رابطه با آنها هشدار می دهند. ببینیم تریدنی والکا کدام نیروهای سیاه را تبدیل به پرولتاریا می کند که وظایف مرحله قیام انقلاب جهانی کمونیستی را انجام می دهند.

^{۷۷} صدای خشم از ایران شنیده می شود



اخیراً مسعود رجوی رهبر «گم شده» مجاهدین خلق، با ادبیات خاص خودشان گزارش نظامی از عملیات و پراتیک‌های اختناق‌شکن کانون‌های شورشی علیه رژیم آخوندی ارائه داد. او با ارائه ویدئوهایی از عملیات‌های کانون‌های شورشی علیه رژیم آخوندها طی سال گذشته، چنین گزارش می‌دهد:

«گزارش نظامی به مردم ایران:

عملیات ضد اختناق کانون‌های شورشی در ۱۴۰۲ در مجموع ۳۰۰۶ فقره و تعداد پراتیک‌های انقلابی در ۳۱ استان ۲۷۷۲۶ مورد شامل ۲۳۰ کارزار یعنی نزدیک به دو سوم ایام سال بوده است.^{۷۸}»

سازمان مجاهدین خلق همچین طی بیانیه ای ادعا کردند که در جریان اعتراضات سال ۱۴۰۱ در ایران ۳۶۲۶ هوادار مجاهدین دستگیر یا ناپدید شده است و چنین نوشتند:

«از ابتدای قیام در روز ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ تا پایان سال ۳۶۲۶ نفر از هواداران مجاهدین دستگیر یا ناپدید شده‌اند و اطلاعی از آنها در دست نیست. این جدای از هزاران بازداشت شده در صحنه‌های گوناگون قیام در شهرها و مناطق مختلف است

^{۷۸} گزارش مسعود رجوی

که بدون شناخته شدن پس از چند ساعت آزاد شده یا از چنگ دشمن بیرون آمده‌اند. اسامی و مشخصات ۳۶۲۶ نفر هواداران مجاهدین که دستگیر یا ناپدید یا مفقود شده‌اند در دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران موجود و قابل ارائه در هر دادگاه بین‌المللی است.^{۷۹}

یکی از جریان‌ها فوق‌ارتجاعی که در اعتراضات مردمی و خیابانی، با ماجراجویی خود به اعتراضات خیابانی بزرگترین ضربه را می‌زند مجاهدین خلق هستند. مجاهدین از



هواداران خود می‌خواهند که اقدامات ماجراجویی انجام دهند، از آن فیلم گرفته و برای مجاهدین ارسال کنند تا در تلویزیون مجاهدین نمایش داده شود و

همچنین در مجامع بین‌المللی به عنوان میزان نفوذ خود در جامعه ارائه دهند. آنها به این ماجراجویی‌ها نیاز دارند تا خود را به عنوان آلترناتیو معتبر برای غرب در مقابل رژیم ایران نشان دهند. مجاهدین برای خودشان



دولت در تبعید تشکیل داده‌اند و حتی رئیس‌جمهور دوره انتقالی نیز برای خود انتخاب کرده‌اند. رئیس‌جمهور

^{۷۹} بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران



دوره انتقالی شان، خانم مریم رجوی را به همراه مایک پمپئو، جان بولتن، مایک پنس و غیره مشاهده می کنید. آنها به عنوان ابزاری توسط دولت های

عربی حاشیه خلیج فارس و بخصوص کشورهای غربی و در راس آن آمریکا برای تحت فشار قرار دادن بورژوازی کثیف اسلامی هستند. مجاهدین مورد حمایت همه جانبه غربی ها و دولت های عربی حاشیه خلیج فارس نیز هستند. البته این گروه بسیار ثروتمندی است و برای سیاستمداران آمریکائی که در جلسات آنها شرکت می کنند پول هنگفتی پرداخت می کنند، برای مثال خانم الین چاو سیاستمدار جمهوری خواه آمریکایی در سال ۲۰۱۵ در ازای ۵ دقیقه سخنرانی در نشست مجاهدین ۵۰ هزار دلار دریافت کرده است.^{۸۰} یا اینکه به عنوان مثال، جان بولتون، مشاور امنیت ملی سابق آمریکا، در مجموع حدود ۱۸۰ هزار دلار برای سخنرانی هایش از مجاهدین دریافت کرده است.^{۸۱} هر کسی که در نشست یا تظاهرات آنها شرکت کند، هزینه هایش را پرداخت می کنند. تریدنی والکا می تواند شانس خود را امتحان کند، شاید برای چند دقیقه سخنرانی در تظاهرات مجاهدین، به عنوان یک اقدام پرولتری و انقلابی، پول خوبی نصیب اش شود! مایک پمپئو، جان بولتن، مایک پنس و دیگر سیاستمداران راست افراطی در راستای منافع امپریالیستی خود از مدافعان سرسخت این

^{۸۰} رادیو فردا

^{۸۱} ضد جنگ

گروه هستند. البته آنها مسلمان هستند و مسجد آتش نمی‌زند به آتش زدن مسجد خواهیم برگشت. به عبارت بسیار ساده، دوستان تریدنی والکا در واقعیت به ابزاری برای تبلیغ اهداف مایک پمپئو، جان بولتن، مایک پنس و غیره منتها با بلاغت رادیکال و کمونیستی تبدیل می‌شوند. مبارک‌شان باد!

به آتش زدن مسجد برمیگردیم. تبلیغات تریدونی والکا در رابطه با آتش زدن مسجد می‌توانست در بهترین حالت در خدمت ماتریالیسم بورژوایی باشد ولی متأسفانه خواهیم دید در خدمت جریانات بسیار خطرناک و مشکوکی قرار می‌گیرد. چرا آتش زدن مسجد نمی‌تواند یک روش پرولتری برای مبارزه با ایدئولوژی بورژوایی و در این مورد مشخص مبارزه با مذهب باشد؟

«دین افیون توده‌ها است»، یکی از عمیق‌ترین، پایه‌ای‌ترین توصیفی است که مارکس از دین کرده است. متأسفانه این توصیف دیالکتیکی مارکس از طرف گرایش‌های راست و چپ سرمایه‌مسخ شده، تعابیری مسخ شده از آن ارائه گردیده و از مفهوم خود تهی شده است.

مبارزه ماتریالیسم بورژوایی و جناح چپ سرمایه با مذهب و حتی با ارجاع به گفته مارکس «دین افیون توده‌ها است» در بهترین حالت می‌تواند به نقد فلسفه هگل برگردد و هیچ‌سختی با ماتریالیسم تاریخی ندارد. افق چنین مبارزه‌ای تنها سکولاریسم بورژوایی را مدنظر دارد و ایدئولوژی دموکراسی بورژوایی را جایگزین ایدئولوژی مذهبی می‌کند. از افق ماتریالیسم تاریخی، از افق مارکس (بعد از نقد فویرباخ)، نقد و فهم اعتقادات مذهبی

برای از بین بردن آن کافی نیست بلکه تغییر در ساختار اجتماعی و اقتصادی پیش شرط از بین رفتن و طرد مذهب است. فویرباخ یکی از هگلی‌های جوان بود که به شدت مخالف مذهب بود و مذهب را عامل خودبیگانگی انسان می‌دانست و ماتریالیسم زمان خود را نمایندگی می‌کرد. مارکس با تز چهارم (تزهایی درباره فویرباخ) به نقد فویرباخ می‌پردازد و به فویرباخ طعنه می‌زند که فویرباخ قادر به درک این نیست که انسان‌ها از نابسامانی‌های دنیای واقعی است که به جهان دینی پناه می‌برند.

برخلاف عوام‌فریبی‌های گرایش‌های راست و چپ سرمایه و یا آنهایی با کلام رادیکال همان ماتریالیسم بورژوائی را تکرار میکنند و در بهترین حالت شاگردان فویرباخ میشوند، نمیتوان از طریق حمله به مسجد، کلیسا و غیره با آن مبارزه کرد. بلکه باید زمینه مادی هر گونه ایدئولوژی از آن جمله مذهب را از بین برد و این مسئله نیز تنها از طریق مبارزه طبقاتی میسر میشود:

"در جریان مبارزه طبقاتی است که توهم کاذب کارگران به مذهب، دمکراسی بورژوائی، ناسیونالیسم و غیره از هم فرو می‌پاشد. در چنین شرایطی، دیگر مذهب، مسابقات ورزشی و غیره در کارگران شیدایی بوجود نمی‌آورد، کارگران نه به دنبال آرامش تخیلی بلکه به دنبال دلایل بردگی مزدی خودشان خواهند بود. در جریان مبارزه طبقاتی و با مبارزه طبقاتی است که توده‌های کارگر گام به گام با رسیدن به هویت طبقاتی، خود را از یوغ هر گونه ایدئولوژی منجمله مذهب رها

خواهند ساخت. تنها در جامعه سوسیالیستی است که زمینه وجودی هر گونه ایدئولوژی از آن جمله مذهب از بین خواهد رفت.^{۸۲}

در تاریخ مبارزات سیاسی، نیروهای امنیتی بارها اقدام به تاسیس گروه سیاسی در راستای اهداف خود کرده‌اند که انسان‌های معترض را به خود جذب کرده است، بدون آن که آن معترضان به نظم موجود از اهداف پشت پرده گروه آگاه باشند، به یکی از آنها اشاره می‌شود.

در زمان شاه یک عامل ساواک به نام سیروس نهاوندی در سال ۱۳۵۲ سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران را به عنوان یک گروه مارکسیستی بنیان گذاشت. خط مشی گروه مبارزه چریکی بود و با توجه به محبوبیت مبارزه چریکی در آن مقطع، این امر باعث جذب بسیاری از افراد علاقمند به مبارزه مسلحانه به این گروه شد. به غیر از بنیان‌گذار گروه که عامل ساواک بود، هیچ‌کدام از اعضای گروه ساواکی نبودند بلکه مخالفان سرسخت رژیم شاهنشاهی بودند. سرانجام تعدادی از اعضای گروه به او مشکوک می‌شوند و قرار می‌شود طی جلسه ای این مسئله مورد بررسی قرار گیرد. ساواک پیش دستی می‌کند و به جلسه و دیگر مخفیگاه‌های گروه یورش می‌برد، ۸ نفر همان شب کشته می‌شوند و ۱۱ نفر دستگیر می‌شوند. در تداوم آن صدها نفر دستگیر می‌شوند که تعدادی از آنها تیرباران شدند.^{۸۳}

^{۸۲} مفهوم دیالکتیکی مارکس از: دین افیون توده‌ها است

^{۸۳} حلقه گمشده

با این توضیحات به نقل و قول تریدنی ولکا برگردیم که ادعا کرد، در جریان اعتراضات خیابانی و یا دیگر مواقع در ایران مسجد به آتش کشیده شده است، که ما در جواب تاکید می‌کنیم هیچ مسجدی نه تنها توسط پرولتاریا بلکه حتی توسط گرایش‌های چپ و یا مجاهدین نیز به آتش کشیده نشده است. خواهیم دید، چه کسانی را تریدنی ولکا پرولتاریا می‌کند.

دو شخص که هر دو در فضای سیاسی مضمون هستند که عوامل رژیم جمهوری اسلامی هستند، هر کدام یک دسته به راه انداخته‌اند و به مدد شبکه‌های اجتماعی مجازی موفق شده‌اند تعدادی را به دور خود جذب کنند. مساجد توسط طرفداران آنها به آتش کشیده شده است. شایعاتی در فضای سیاسی است مبنی بر اینکه تعداد زیادی توسط اینها لو رفته و دستگیر شده‌اند. هر دو را بررسی می‌کنیم.

حزب براندازان (ایرانارشیسم)

شخصی به نام علی عبدالرضایی حزبی بر مبنای تلفیقی از ناسیونالیسم و آنارشیسم بر روی کاغذ بنیان نهاده است که هیچ ربطی به یک حزب حتی حزب بورژوازی ندارد. این گروه مطلقاً ربطی به آنارشیسم نیز ندارد، اتفاقاً یکی از گروه‌هایی که او را متهم می‌کند عامل رژیم ایران است، آنارشیست‌ها هستند.^{۸۴} این شخص به طرفداران خود توصیه می‌کند

^{۸۴} چند تا از منابعی که ادعا می‌کنند او عامل بورژوازی اسلامی است:

- آنارشیستها
- آواتودی
- هشدار مهم چگونه مبارزان اپوزیون نما در خدمت جمهوری اسلامی اند؟
- ستاد افشاگری

که به زن و دختر طرفداران رژیم تجاوز کنند^{۸۵} و ادعا می‌کند که این رویه در تاریخ انقلاب‌های دنیا توسط مردم علیه دیکتاتورها و خانواده‌هایشان بوده است.^{۸۶} البته ما با ادبیات مودبانه آن را مطرح کردیم، او به زبان به شدت لمپنی این اراجیف را تبلیغ می‌کند. او آن چنان با زبان لمپنی صحبت می‌کند که گروهی از فعالان سیاسی در فوریه ۲۰۱۹ کمپنی براه انداختند که دولت بریتانیا را وادار سازند تا او را تحت تعقیب قضایی و سپس اخراج از بریتانیا به دلیل ترویج پدوفیلی قرار دهد:

"گروهی از فعالان سیاسی و حقوق بشر در لندن کمپنی را شروع کرده‌اند که هدف از آن تحت تعقیب قرار دادن علی عبدالرضایی و اخراج او از بریتانیا به دلیل ترویج آشکار پدوفیلی است."^{۸۷}

در زیر لینک فیلم‌های چند تا از مساجدی که توسط طرفداران او آتش زده شده است می‌آید:

- مسجد قم
- مسجد نثارالله
- مسجد رشت
- مسجد تبریز
- مسجد ساری

^{۸۵} موتا

^{۸۶} تاریخ انقلابها

^{۸۷} العربیه

خوشبختانه در سالهای اخیر او منزوی شده و قادر نیست مثل سالهای قبل ماجراجویی کند. بعد از سال ۲۰۲۲ تنها ۲ مطلب در آوریل ۲۰۲۴ در سایت قرار داده شده است.

ری استارت

محمد حسینی که بین سالهای ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۹ شومن و مجری برنامه‌های طنز و سرگرمی در صدا و سیمای بورژوازی اسلامی بود به آمریکا مهاجرت کرد و در نقش اپوزیون ظاهر شد و ری استارت را به راه انداخت که ادعا می‌کند گروهش ترکیبی از عرفان و تصوف است. این شخص نیز به عامل رژیم ایران متهم شده است.^{۸۸} آنها ادعا می‌کنند که فعالیت‌های این گروه به نفع بورژوازی اسلامی است، چرا که زمینه ساز سرکوب است و همچنین زمینه را برای شرایط پلیسی مهیا می‌کند. او طرفداران خود را به آتش زدن مساجد و دیگر اقدامات تخریبی ترغیب می‌کند.

"او ادعا کرده حامیانش ۳۰ مسجد، ۵۰۰ تا ۶۰۰ بانک، ۲۰۰ تا ۳۰۰ خودپرداز بانک، ۱۵۰ تا ۱۸۰ پایگاه بسیج را آتش زده‌اند."^{۸۹}

در جریان اعتراضات سال ۱۳۹۶ یازده نفر توسط بورژوازی اسلامی به جرم آتش زدن مساجد به زندان محکوم شدند، ظاهراً تحت تاثیر ری استارت بودند.^{۹۰} طرفداران او

^{۸۸} ایران وایر

^{۸۹} ایران وایر

^{۹۰} بی‌بی‌سی

همچنین با اسلحه کلیپ درست کرده و برای او ارسال می کردند. او همچنین ادعا می کرد که بورژوازی اسلامی در سال ۲۰۱۸ بر مبنای پیشگوئی‌ها از هم خواهد پاشید. او بعداً با یکی از افراد اپوزسیون اختلاف پیدا کرد و اف‌بی‌آی او را به اتهام ترور شیمیائی دستگیر کرد. سر انجام فعالیت‌های ری استارت کاهش یافت و گروه او عملاً از بین رفت. این شخص فعلاً در سایت خود فقط برنامه سازی می کند.

آیا اینها باند جنایتکاری بیش نیستند؟ آیا آنها بهتر از بورژوازی ننگین اسلامی هستند؟ آیا اعمال اینها اعمال تروریستی نیست؟ آیا اگر کسی عملکرد این جانین را که به اشکال متفاوت جوانان را گول می زنند، به عنوان اقدامات پرولتری تبلیغ کند، این اعمال تروریستی را با بلاغت پرولتری تبلیغ نمی کند؟ آیا رفقای جریان کمونیست بین‌المللی در اظهارات خود حق نداشتند؟ اگر در بررسی عملکرد مجاهدین خلق، دوستان تریدنی والکا به ابزاری برای تبلیغ اهداف مایک پمیثو، جان بولتن، مایک پنس و غیره تبدیل شدند، در اینجا خوانندگان خود می توانند قضاوت کنند، به ابزار دست چه کسانی تبدیل شده‌اند. همه اینها در حالی است که سخیف‌ترین تهمت‌هایی چون «تورک‌مادا»، «غده‌ی چرکین»، «پارانویید»، «بوی متعفن و اعظان درس دهنده»، «لاشخورها»، «کرکس‌ها»، «کفتارها»، «صفرای سمی»، «کاپوهای مرگبار»، «خیانتکار»، «جاسوسان لعنتی» و غیره را به طرف کمونیست‌های حقیقی پرتاب می کنند.

اعتراضات مردمی یا تلاش پرولتاریا برای سرنگونی سرمایه‌داری

ما اعتراضات مردمی در سال‌های اخیر در ایران را بررسی کردیم و نشان دادیم که تریدنی والکا با جعل واقعیت‌ها و حوادث اجتماعی، چگونه اعتراضات مردمی را نه تنها تجلی مبارزه طبقاتی بلکه شکل تکامل یافته آن قیام پرولتاری قلمداد می‌کند و به تبع آن خاک در چشمان طبقه کارگر می‌پاشد و مانع شکل‌گیری مبارزه مستقل پرولتاری می‌شود. این نگرش پایه‌ای این گروه است که بیگانگی آن را با مارکسیسم و کمونیسم می‌رساند و ما شاهد این اعتراضات در دیگر کشورها خواهیم بود. لذا در این فصل به بررسی مورد عراق یعنی اعتراضات مردمی سال ۲۰۱۹ می‌پردازیم. منتها قبل از پرداختن به این مسئله اشاره به ۲ نکته به درک حوادث عراق کمک خواهد کرد.

زمینه‌های ناسیونالیسم در عراق:

جمال عبدالناصر با ترویج ملی‌گرایی عربی و تلاش برای تقویت وحدت اعراب در برابر استعمار غربی به سمبل ناسیونالیسم عربی تبدیل شده بود، پس از مرگ او، مصر این موقعیت را از دست داد. با عروج صدام حسین به قدرت، او تلاش کرد تا نقش ناصر را ایفا کند و در نقش سمبل ناسیونالیسم عربی ظاهر شود. او بر هویت و غرور عربی و همچنین تقویت همبستگی میان کشورهای عرب تأکید می‌کرد. صدام در راستای منافع امپریالیستی خود همچنین تلاش داشت عراق را به یک قدرت منطقه‌ای عربی تبدیل کند، او تحت

عنوان حفاظت از منافع ناسیونالیسم عربی به ایران حمله کرد. در چنین راستایی بود که در جریان جنگ ایران و عراق بخش اعظم کشورهای عربی چون عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر و غیره عراق را مورد حمایت کمک‌های مالی، لجستیکی و تسلیحاتی قرار دادند و نیروهای داوطلب و مستشاران نظامی از کشورهای مختلف عربی در کنار ارتش عراق در جبهه جنگ ایران-عراق حضور داشتند. همه اینها به مفهوم این است که متاسفانه تبلیغات سنگین ناسیونالیستی نه تنها در طبقه کارگر بلکه در مردم نیز اثرات مخرب خود را گذاشته است.

طبقه کارگر عراق:

طبقه کارگر عراق تاریخچه‌ای پیچیده و پرفراز و نشیب از مبارزات و تلاش‌های سیاسی و اجتماعی دارد. از زمان کشف نفت در عراق در اوایل قرن بیستم، این کشور به تدریج شاهد رشد طبقه کارگر صنعتی شد. کارگران در صنایع نفت، راه آهن، و بندرها نقش جنایتکار داشتند. برخلاف کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند عربستان سعودی، امارات، قطر، کویت که نیروی کار عمدتاً از کارگران مهاجر تشکیل می‌شود که موقتاً در آنجا کار می‌کنند، از حقوق محدودتری برخوردارند و تحت کنترل شدید دولت‌ها قرار دارند. در مقابل، کارگران عراقی بومی هستند و به دلیل پیشینه صنعتی، تجربه طولانی‌تری در مبارزات کارگری دارند. برای مثال، یکی از مهم‌ترین اعتصابات، اعتصاب کارگران نفت در کرکوک در سال ۱۹۴۶ بود که به سرکوب خونین انجامید. پس از روی کار آمدن حزب بعث در سال ۱۹۶۸ و به ویژه تحت رهبری صدام حسین، دولت به طور سیستماتیک

اتحادیه‌های کارگری را تحت کنترل خود قرار داد و هر گونه جنبش کارگری مستقل را سرکوب کرد. حزب بعث با ادعای حمایت از کارگران، اتحادیه‌های کارگری را به ابزارهایی برای تبلیغ ایدئولوژی خود تبدیل کرد. در این دوره، اعتراضات و اعتصابات کارگری به شدت سرکوب می‌شدند. پس از سقوط صدام، طبقه کارگر عراق، با چالش‌های بیشتری همچون ناآرامی و بی‌ثباتی مواجه است که مانع بزرگی برای پیشرفت واقعی طبقه کارگر عراق به شمار می‌آید.

این توضیحات مختصر نشان می‌دهند با وجود آنکه طبقه کارگر عراق یکی از گردان‌های مهم طبقه کارگر جهانی است، با چه معضلاتی روبرو بوده است و چرا به لحاظ **دیالکتیکی** با توجه به سایه سنگین ناسیونالیسم و حدود نیم قرن جنگ، نتوانسته است با توجه به اهمیت خود، نقش سرنوشت ساز را ایفا کند.

با این توضیحات به دوستان تریدنی والکا برگردیم. بر طبق ارزیابی تریدنی والکا، نبردهای پرولتری در اکتبر ۲۰۱۹ در عراق به چنان سطحی ارتقاء یافت که پرولتاریا سعی کرد مرکز سرمایه‌داری جهانی در بغداد را تصرف کند و دولت بورژوازی را سرنگون کند:

"دولت عراق متشکل از همه جناح‌های بورژوازی در عراق است و توسط نیروهای منطقه‌ای و بورژوازی جهانی پذیرفته شده، اما پرولتاریا تلاش کرد تا آن را سرنگون کند... «منطقه سبز» در بغداد مرکز سرمایه‌داری جهانی است؛ پرولتاریا سعی کرد آن را تصرف کند و برای آن جان‌های زیادی از دست داد... بندر بصره یک

گذرگاه جهانی برای صادرات نفت و تجارت بین‌المللی است و پرولتاریا آن را مسدود کرد و سعی در کنترل آن داشت.^{۹۱}

متاسفانه تریدنی والکا برای ادعاهای خود نه استدلال‌های منطقی می‌آورد و نه به فاکت‌های معتبر ارجاع می‌دهد، فقط انتزاعی، نوعی تبلیغات و سر و صدا به راه می‌اندازد. تریدنی والکا ادعا می‌کند، بورژوازی، نبردهای پرولتاری را تحریف می‌کند و به روش‌های مختلفی متوسل می‌شود تا محتوای مبارزه طبقاتی را تخلیه کند. با وجود همه این‌ها، تریدنی والکا نوید می‌دهد که پرولتاریا علیه همه استثمارگران برخاسته است و قصد دارد کل قدرت بورژوازی را نابود کند. لذا تریدنی والکا می‌خواهد روایت خود را از نبردهای پرولتاری برای سرنگونی دولت بورژوایی ارائه دهد.

"بورژوازی همیشه تلاش کرده است مسیر طبقاتی جنبش انقلابی ما را تحریف کند. آنها به روش‌های مختلفی متوسل شده‌اند تا محتوای انقلابی مبارزه ما را خالی کنند؛ داستان‌های توطئه خلق می‌کنند و به آن‌ها نام‌های مختلف می‌دهند. همه این‌ها برای پوشاندن سرکوب خونین و نابودی جنبش انقلابی ما در درگیری‌های بورژوازی است. پرولتاریا در سطح اجتماعی علیه همه استثمارگران برخاسته است و قصد دارد کل قدرت آنها را نابود کند."^{۹۲}

^{۹۱} از بغداد تا بیروت، ما ادامه خواهیم داد. نه سنی، نه شیعه...

^{۹۲} از بغداد تا بیروت، ما ادامه خواهیم داد. نه سنی، نه شیعه...

در نقل و قول بالا به جای بورژوازی، می‌توان تریدنی والکا را جایگزین کرد که به روش‌های مختلف متوسل می‌شود تا حوادث اجتماعی را تحریف کند و خاک به چشمان طبقه کارگر بپاشد تا مانع مبارزه مستقل کارگری شود. بگذارید بخاطر اینکه همچون تریدنی والکا فقط پروپاگاندا نکرده باشیم، روایت خودمان را با استدلال‌ات منطقی و با ارجاعی به فاکت‌ها حوادث سال ۲۰۱۹ عراق بیان کنیم.

اعتراضات اجتماعی سال ۲۰۱۹ در عراق (که به **اعتراضات اکتبر** یا **انتفاضه تشرین** نیز شناخته می‌شود) یکی از گسترده‌ترین اعتراضات عراق در سال‌های اخیر است. این اعتراضات در اوایل ماه اکتبر ۲۰۱۹ آغاز شد و تا اوایل سال ۲۰۲۰ ادامه یافت. این اعتراضات در واکنش به مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شکل گرفت که مهم‌ترین آنها فساد گسترده، بیکاری، مشکلات اقتصادی، ضعف و کمبود خدمات عمومی مانند آب، برق، بهداشت و آموزش، اعتراض به نظام سیاسی بر اساس تقسیمات فرقه‌ای و قومیتی و همچنین نارضایتی از مداخله خارجی نظیر آمریکا و **بویژه ایران** بود. معترضان عمدتاً جوانان، فارغ‌التحصیلان و بیکاران بودند. اعتراضات عمدتاً در بخش‌های شیعه‌نشین و مناطق مرکزی و جنوبی عراق متمرکز بود. اگر چه اعتراضات محدود و کوچکی در برخی مناطق کردستان عراق نیز صورت گرفت، منتها کردستان عراق به طور نسبی از این موج اعتراضات دور بود.

پرولتاریای عراق به باور تریدنی والکا که سعی می‌کرد مرکز سرمایه‌داری جهانی در بغداد را تصرف کند و دولت بورژوایی را سرنگون کند، همچون موارد ایران، توسط

بورژوازی دموکرات و «متمدن» مورد حمایت قرار گرفت! مدت کوتاهی پس از شکل‌گیری نبردهای پرولتری در عراق باز هم بر طبق ارزیابی تریدتی والکا، وزیر امور خارجه وقت آمریکا مایک پومپئو از «نبردهای پرولتری برای سرنگونی دولت بورژوایی» حمایت کرد و گفت:

"ایالات متحده از دولت عراق خواست تا به «مطالبات مشروع» معترضان که بیش از یک ماه است در خیابان‌ها حضور دارند، گوش دهد و تحقیقات معتبرتری درباره سرکوب اعتراضات انجام دهد. دولت عراق باید به خواسته‌های مشروع مردم عراق که برای شنیده شدن صدای خود به خیابان‌ها آمده‌اند، توجه کند و تحقیقات دولت عراق درباره خشونت‌های اوایل اکتبر از اعتبار کافی برخوردار نبود و مردم عراق شایسته پاسخگویی و عدالت هستند." ۹۳

مهم‌ترین مرجعیت شیعه در عراق آیت‌الله سیستانی، با تأکید بر حق مردم در اعتراض مسالمت‌آمیز و ضرورت پاسخگویی دولت به مطالبات آنان، حمایت ضمنی خود را از معترضان نشان داد. حمایت مرجعیت شیعه از خواسته‌های معترضان نقش زیادی در اهمیت بخشی به این جنبش داشت ۹۴. مقتدی صدر روحانی شیعه، رهبر جنبش صدر که یک گروه

۹۳ اخبار بین‌المللی

۹۴ حمایت آیت‌الله سیستانی از اعتراضات

سیاسی و شبه‌نظامی شیعی است، ابتدا از معترضان حمایت کرد و طرفداران شبه‌نظامی او گروهی به نام «کلاه‌آبی‌ها» (أصحاب القبعات الزرق) برای محافظت از معترضان در برابر نیروهای امنیتی تشکیل دادند.^{۹۵}

برخی از مشهورترین شعارهای اعتراضات^{۹۶} عبارتند بودند از:

- **نرید وطن** (وطن می‌خواهیم): وفاداری شدید به کشور.
- **ایران بره بره** (ایران بیرون برود): اعتراض به نفوذ گسترده ایران در عراق.
- **کلهم یعنی کلهم** (همه‌شان یعنی همه‌شان): معترضان خواستار کنار رفتن تمام حاکمان بودند و نه فقط برخی افراد.
- **بالروح بالدم نفدیک یا عراق** (با روح و با خون فدایت می‌شویم، ای عراق): نشان‌دهنده حس ملی‌گرایی.
- **لا صدريه ولا بدريه، حره حره عراقيه** (نه صدريه و نه بدريه، آزادی و استقلال عراقی): این شعار نشان‌دهنده مخالفت با دو گروه سیاسی برجسته یعنی گروه صدر (وابسته به مقتدی صدر) و سازمان بدر (نزدیک به ایران) بود.
- **شلع قلع، کلهم حراميه** (همه دزدند، باید همگی بروند): به فساد گسترده در میان مقامات دولتی اشاره دارد و خواستار برکناری کامل طبقه حاکم و سیاستمداران فاسد است.

^{۹۵} انجمن ایده

^{۹۶} شعارهای تظاهرات عراق

اعتراضات ابتدا در بغداد، پایتخت عراق شکل گرفت و سپس به سایر شهرهای بزرگ مانند بصره، نجف و کربلا گسترش یافت. در جریان سرکوب اعتراضات حدود ۶۰۰ نفر جان خود را از دست دادند و هزاران نفر از معترضان دستگیر یا مجروح شدند.^{۹۷} گمانه زنی هایی است مبنی بر اینکه آمریکا در راستای منافع امپریالیستی خود و همچنین تضعیف موقعیت ایران در عراق از اعتراضات حمایت می کرد و به آنها دامن می زد.^{۹۸} این اعتراضات در شرایطی بود که دولت ترامپ هم سیاست «فشار حداکثری» علیه ایران را دنبال می کرد. کتاب «موج جدید انقلاب ها در منطقه منا» که به بررسی مجموعه ای از قیام های سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه و شمال آفریقا می پردازد، ادعا می کند که اعتراضات در عراق را باید در بستر تقابل ایران و آمریکا باید فهمید.^{۹۹} در اعتراضات مردمی ایران، معترضان هرگز پرچم ایران را حمل نکردند، در حالیکه



در عراق قضیه عکس ایران است، به عبارت دیگر سایه سنگین ناسیونالیسم بر اعتراضات در عراق بسیار بیشتر از ایران است. عکس روبرو

^{۹۷} کلیپ هائی از اعتراضات عراق:

- با جان و خونمان فدای تو می شویم ای عراق
- تظاهرات الناصریه
- با جان و خون خود، ما تو را نجات خواهیم داد، ای عراق
- تظاهرات عراق

^{۹۸} قدرت اعتراضات عراق را دست بالا نگیرید

^{۹۹} اعتراضات انقلابی در عراق در چارچوب رویارویی ایران و آمریکا

همان عکس معروفی است که نیروهای امنیتی مانع از ورود معترضان به منطقه سبز هستند. اعتراضاتی که تریدنی والکا از آن به عنوان سعی پرولتاریا برای تصرف منطقه سبز، مرکز سرمایه داری جهانی نام می‌برد. ظاهراً پرولتاریا به جای پرچم سرخ و به جای شعار «تمام قدرت به دست شوراها» با پرچم‌های کشور عراق و پرچم‌های مذهبی، مرکز سرمایه را مورد حمله قرار داده بود.

در تداوم نبردهای پرولتری به باور تریدنی والکا، پرولتاریا نهادهای دیپلماتیک بورژوازی را به آتش کشید و به مراکز سرکوب در همه اشکال آن حمله کرد:

"پرولتاریا در مبارزه خود به همه چیز، هر نماد، هر شخص و هر پایگاهی که به تاریخ قدرت و سرکوب وابسته بود، بدون استثنا حمله کرد، از جمله نهادهای نظامی، دیپلماتیک، مراکز تجاری و سرویس‌های مخفی، داخلی و خارجی. همه حملات به نیروهای سرکوبگر پاسداران در شهر کربلا، واقعاً ضد ایرانی نبودند، همانطور که رسانه‌ها گفتند، بلکه بخشی از عمل طبقاتی علیه نیروها و مراکز سرکوب در همه اشکال خود بودند، درست مانند حمله به منطقه سبز و دیگر مکان‌ها."^{۱۰۰}

نبردهای پرولتری به باور تریدنی والکا هر روز بیش از روز قبل شکل تهاجمی به خود می‌گرفت. پرولتاریا که به چنان سطحی از آگاهی طبقاتی نائل شده بود که تصمیم

^{۱۰۰} از بغداد تا بیروت، ما ادامه خواهیم داد. نه سنی، نه شیعه...

گرفت حمله جانانه‌ای علیه ایدئولوژی بورژوازی چه در شکل مذهبی و یا ملی انجام دهد. لذا پرولتاریا در همه مناطق شورشی مفرهای احزاب سیاسی مذهبی و ملی و غیره را **بدون استثنا** به آتش کشید (لطفا این بدون استثنا را به خاطر بسپارید) و با این کار، پرولتاریا به کل دولت حمله کرد:

"پرولتاریا در همه مناطق شورشی عراق مفرهای احزاب سیاسی (مذهبی و ملی بدون استثنا) را به آتش کشید، خانه‌های نمایندگان مجلس و مقامات دولتی را سوزاند و همچنین به ایستگاه‌های امنیتی و پلیسی، رسانه‌ها، نهادهای قضایی و وزارت دادگستری، روزنامه‌ها و ایستگاه‌های تلویزیونی حمله کرد... با این کار، پرولتاریا به کل دولت حمله کرد."^{۱۱}

بگذارید جعلیات و عوامفریبی‌های تریدنی والکا را با ارائه اسناد بررسی کنیم. کنسولگری ایران در بصره قبل از ۶ سپتامبر ۲۰۱۸ به آتش کشیده شده بود، ظاهراً پیروان یک روحانی مرتجع شیعه که مخالف ایران است نقش اصلی را داشتند.^{۱۲}

^{۱۱} از بغداد تا بیروت، ما ادامه خواهیم داد. نه سنی، نه شیعه...

^{۱۲} معترضین که کنسولگری ایران را در بصره به آتش کشیدند، آن چنان تحت تاثیر احساسات مذهبی بودند، که قبل از لگدمال کردن پرچم ایران زیر پای خود، ابتدا کلمه الله را از پرچم کندند و سپس لگد مال کردند، تا مبادا الله را لگدمال کرده باشند. نیازی به آشنائی به زبان عربی نیست، خود فیلم، واقعیت میزان مذهبی بودن این بخش از معترضین را نشان می‌دهد.

سوال اصلی که مطرح می‌شود این است، چرا معترضان یا به باور تریدنی والکا پرولتاریای شورشی برخلاف عوامفریبی تریدنی والکا **استثنا** قائل شد و کنسولگری آمریکا یا عربستان را در بصره به آتش نکشید؟ آیا آمریکا یا عربستان کمتر از ایران جنایتکار هستند و یا کمتر از ایران در حوادث عراق دخالت می‌کردند و یا می‌کنند؟ در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۹ کنسولگری ایران در کربلا به آتش کشیده می‌شود. بی بی سی گزارشی تهیه کرده است تحت عنوان «پشت پرده حمله به کنسولگری ایران در کربلا، سید صرخی کیست؟»^{۱۰۳}



گزارش نیازی به توضیح اضافی ندارد فقط نشان میدهد تریدنی والکا کدام نیروهای فوق ارتجاعی را پرولتاری قلمداد میکند، مبارکش باد! ترامپ رئیس جمهور وقت یکی از هارترین قدرت‌های بورژوازی، اقدام پرولتاری کارگران شورشی البته به باور تریدنی والکا یعنی آتش زدن کنسولگری ایران در کربلا را توثیق کرد.

کنسولگری ایران در شهر نجف برای بار سوم در اول دسامبر ۲۰۱۹ به آتش کشیده



شد. حسن سلمان یک خبرنگار عراقی ادعا کرد که امارات متحده عربی ۱۰۰ هزار دلار برای آتش زدن کنسولگری ایران در نجف پرداخته است.^{۱۰۴}

^{۱۰۳} بی بی سی

^{۱۰۴} الکوثر

در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۹، پیام کتبی سید علی سیستانی، توسط احمد الصافی، نماینده او، در خطبه‌های نماز جمعه در کربلا خوانده و خواستار استعفای عادل عبدالمهدی، نخست‌وزیر عراق شد که او نیز استعفا داد.^{۱۰۵} دولت جدید به رهبری مصطفی کاظمی در سال ۲۰۲۰ تشکیل شد. در ۳۰ نوامبر معترضان ورودی آرامگاه محمدباقر حکیم را به آتش کشیدند، او قبل از مردن طرفدار ایران بود. ظاهراً منافع آمریکایی، عربستان سعودی و دیگر دولت‌های بورژوایی در آن مقطع اهداف پرولتری قلمداد می‌شدند، لذا از هر گونه تعرض پرولتاریا مصنون بودند. ایران به سبب قلب تپنده سرمایه جهانی در عراق تبدیل شده بود و هر گونه وابستگی احتمالی، چه ایدئولوژیک و چه سیاسی و غیره باید به آتش کشیده می‌شد. در تداوم حمایت آمریکا از اقدامات پرولتری پرولتاریای شورشگر، وزارت خزانه‌داری آمریکا رهبران شبه نظامی عراقی مورد حمایت ایران را مورد تحریم قرار داد: در ۶ دسامبر وزارت خزانه‌داری آمریکا رهبران شبه نظامی مورد حمایت ایران را به خاطر سرکوب اعتراضات مورد تحریم قرار داد.^{۱۰۶}

در سوم دسامبر دانشجویان دانشگاه امام کاظم، یک موسسه آموزشی و دانشگاهی

وابسته به دیوان وقف شیعی در عراق است
اعتراض کردند و در باندروول به زبان عربی
نوشته شده است:



^{۱۰۵} نخست وزیر عراق استعفا می دهد

^{۱۰۶} وزارت خزانه‌داری آمریکا

"دانشکده امام کاظم اعلام می‌کند: نافرمانی مدنی تا تحقق درخواست‌ها، من
آمده‌ام تا حق وطنم را بگیرم".



در ۲۸ دسامبر جوانان معترض عراقی
با قطع برق تاسیسات نفتی ناصریه در جنوب
عراق آن را تعطیل کردند و تولید آن را
متوقف کردند و در آنجا تحصن کردند.^{۱۰۷} به

عبارت بهتر همچون مائوئیست‌ها که شهر را از طریق روستاها محاصره و سپس تسخیر
می‌کنند، تاسیسات نفتی از بیرون تسخیر شده از درون. از این مسئله بگذریم، بنر متحصنین
میزان نفوذ ناسیونالیسم و مذهب را در عملکرد آنها نشان می‌دهد. سوای از اینکه پرچم‌های
عراق، تحصن را پر کرده، بنری هم که آویزان شده به ما در رابطه با خواست تحصن
کنندگان کمک می‌کند. ترجمه فارسی بنر «تحصن جوانان - [شهر] الحمزه الغربی (ع)،
استان بابل» است. ع در اینجا مخفف عبارت **علیه السلام** است، که یک عبارت تکریمی
است و پس از نام‌های مقدس به کار می‌رود. به عبارت بهتر متحصنین به مذهب احترام قائل
بودند.

مقتدی صدر که قبلاً روابط نزدیکی با ایران داشته و یکی از روحانیون طرفدار ایران
بود به دنبال جنگ قدرت به روحانی مخالف ایران تبدیل شده بود و لذا از اعتراضات

^{۱۰۷} معترضان میدان نفتی ناصریه در جنوب عراق را بستند

حمایت می کرد. در سوم ژانویه قاسم سلیمانی ژنرال جنایتکار ایرانی توسط جنایتکاران آمریکایی در عراق کشته می شود. به دنبال ترور سلیمانی توسط آمریکا، تداوم حمایت از اعتراضات دیگر به نفع مقتدی صدر نبود لذا ۲۴ ژانویه ۲۰۲۰ مقتدی صدر اعلام کرد که از این به بعد از تظاهر کنندگان حمایت نمی کند.^{۱۰۸} به تبع آن نیروهای امنیتی عراق راحت توانستند معترضان را سرکوب کنند.

۹ فوریه ۲۰۲۰ میثاق «انقلاب اصلاحات» مقتدی صدر با موجی از مخالفت در شهرهای بغداد، نجف، کوفه و کربلا و غیره روبرو شد. بندی از میثاق که «مراعات قوانین شرعی و قاطی نشدن زنان با مردان در تظاهرات» را اظهار داشته بود، خشم معترضان و هزاران دانشجوی زن را برانگیخت تا شعار بدهند: «اینها دختران تو هستند ای وطن ... که



لباس غیرت به تن کرده و پرچم بدست گرفته اند»^{۱۰۹}، این شعار قطعه‌ای از ترانه ملی «اینها جوانان تو اند» می باشد.

پس از این مسئله طرفداران مقتدی

صدر در نقش سرکوبگر ظاهر شدند. نیروهای طرفدار او یعنی کلاه‌آبی‌ها علیه معترضان به میدان آمدند و به سرکوب معترضان در شهرهایی مانند بغداد و نجف و غیره پرداختند. این تغییر موضع صدر باعث تضعیف اعتراضات شد.

^{۱۰۸} ارم نیوز

^{۱۰۹} اینها دختران تو هستند ای وطن

در اول فوریه ۲۰۲۰ محمد توفیق علاوی به عنوان نامزد نخست‌وزیری معرفی شد. اما او نتوانست حمایت کافی را کسب کند و در نهایت از تشکیل دولت ناکام ماند. در ۹ آوریل ۲۰۲۰ مصطفی الکاظمی رئیس سازمان اطلاعات عراق به عنوان نامزد جدید معرفی شد و با وعده اصلاحات و پاسخگویی به مطالبات مردم معترض، به قدرت رسید و در تاریخ ۷ مه ۲۰۲۰ دولت جدید را تشکیل داد. با این حال، بسیاری از خواسته‌های معترضان هنوز به طور کامل محقق نشده و نارضایتی‌ها همچنان در برخی مناطق باقی است. در اعتراضات مردمی خیابانی که رهبری اعتراضات در استان طبقه کارگر نیست. در چنین شرایطی هر کسی با هر خواستی می‌تواند وارد اعتراضات شود و در مسیر اعتراضات را حتی تغییر دهد. در اعتراضات مردمی، در خیابان انسان‌های کارگر، جدا شده از طبقه، آن هم در شکل شورش، نمی‌توانند مواضع طبقاتی خود را بیان کنند، بلکه در اعتراضات مردمی به سیاهی لشکر طبقات دیگر تبدیل می‌شوند.

چیزی که در عراق اتفاق افتاد حقانیت مواضع کمونیست‌ها را اثبات کرد که جنبش‌های مردمی ظرف مناسبی برای بیان خواست‌های اجتماعی نمی‌توانند باشند. اگر چه اعتراضات در پاسخ به بیکاری، مشکلات اقتصادی، ضعف و کمبود خدمات عمومی مانند آب، برق، بهداشت و آموزش شکل می‌گیرند متأسفانه در روند خود، کارگران تنها به سیاهی لشکر دیگران تبدیل می‌شوند و از باندهای ارتجاعی گرفته، چون صدر، سیستانی و دیگر ناسیونالیست‌ها تا دولت‌های بورژوازی چون آمریکا، امارت و غیره در راستای منافع امپریالیستی خود در چنین اعتراضاتی تاثیر بگذارند.

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که کارگران از صنایع نفتی، خدمات عمومی و آموزش در اعتراضات شرکت کردند اما نه به عنوان طبقه کارگر بلکه به عنوان کارگران. قطعاً اعتراضات کارگری نیز انجام گرفته است، یکی از موارد مهم در این زمینه، اعتصاب کارگران بندر ام قصر در جنوب عراق بود که از اکتبر ۲۰۱۹ تا چندین هفته ادامه داشت. این بندر یکی از شریان‌های حیاتی اقتصاد عراق است و توقف فعالیت‌های آن بر واردات و صادرات کالاها تأثیر قابل توجهی گذاشت.

نارضایتی عمیق اقتصادی و سیاسی همچنان در میان کارگران هست که یک انعکاس طبقاتی به شرایط زیست آنها است. برخلاف تریدونی والکا وظیفه کمونیست‌ها و انقلابیون نه خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر بلکه ارائه شفافیت در رابطه با منشاء و محتوای چنین جنبش‌های مردمی است. وظیفه انترناسیونالیست‌ها نه تبلیغات ساده بلکه دفاع از برنامه کمونیستی تحت هر شرایطی است، تاکید به استقلال طبقه کارگر در مبارزه‌شان علیه سرمایه‌داری است. انتظار این که یک جنبش پرولتری از همان اول بدون اشتباهات، نارسائی‌ها و سردرگمی‌ها باشد، انتظاری غیر منطقی است. ولی یک مبارزه که از زمین طبقاتی و با مطالبات طبقاتی پرولتری شروع شده باشد با وجود اشتباهات در جریان مبارزه طبقاتی روز به روز پالایش پیدا می‌کند و افق جدیدی برای طبقه کارگر بوجود می‌آورد، افق به زیر کشیدن نظام توحش بورژوازی.

مبارزات مردمی تجلی قیام پرولتاریا در کنیا، پاکستان و بنگلادش

تریدنی والکا مقاله‌ای تحت عنوان « شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی! » انتشار داده که در آن مقاله سوای از کنیا به حوادث پاکستان و بنگلادش نیز پرداخته است. ما سعی خواهیم کرد هر یک از کشورها را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

کنیا:

بدنبال اعتراضات مردمی در پی لایحه مالی در کنیا، این بار تریدنی والکا مجدداً از شورش پرولتاریا در کشور کنیا نام برد. اظهار داشت چون ادعای تحلیل کامل از وضعیت و حوادث کنیا را ندارد، لذا متواضعانه یک درود پرشور می‌فرستد که کارگران سرهایشان را برای مبارزه بلند کرده‌اند:

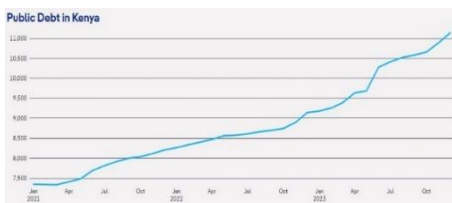
"متنی که در اینجا ارائه می‌کنیم درباره موج اخیر مبارزات طبقاتی که کنیا را در بر گرفته (و در زمان نگارش این متن همچنان ادامه دارد)، ادعای «کامل» یا «عینی» بودن تحلیل از وضعیت را ندارد... از دید ما، ما تنها و متواضعانه یک درود گرم و پرشور به برادران و خواهران طبقاتی خود در حال مبارزه در کنیا، و هر جای دیگر این جهنم سرمایه‌داری که بر بشریت ما تحمیل شده، می‌فرستیم و آن‌ها را فرا می‌خوانیم که پس از بلند کردن سرهایشان، برای مبارزات آینده هر چه قدرتمندتر سازماندهی شوند."^{۱۱۰}

^{۱۱۰} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی!

قرار بود چون دوستان به حوادث کنیا احاطه ندارند^{۱۱۱}، فقط یک درودی بفرستند و تمام کنند ولی همچون موارد دیگر مجددا ادعاهای کذایی خود را تکرار کرده‌اند و همچون موارد دیگر استدلال و یا ارجاعی به ادعاهای خود نداشته‌اند. تنها پارگرافی از نوشته این دوستان که منطقی، درست و ما نیز هم‌نظر هستیم، قسمت زیرین است:

" در تاریخ ۱۸ ژوئن ۲۰۲۴ اعتراضاتی در نایروبی آغاز شد که شامل اشغال میدان مقابل پارلمان ملی بود و از همان ابتدا با درگیری‌هایی با نیروهای سرکوبگر دولتی همراه بود. علت اصلی این اعتراضات پیشنهاد به اصطلاح لایحه مالی ۲۰۲۴ توسط رئیس‌جمهور کنیا، ویلیام روتو، بود. تصویب این قانون به معنای افزایش قیمت بسیاری از کالاهای اساسی از جمله نان، تخم‌مرغ، سبزیجات و روغن پخت‌وپز تا بنزین و ملزومات بهداشتی برای زنان و کودکان بود."^{۱۱۲}

اجازه بدهید حوادث را بررسی کنیم. اعتراضاتی که در تابستان ۲۰۲۴ در کنیا شکل گرفتند، نتیجه عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و یا به عبارت بهتر نتیجه بحران



سرمایه‌داری پیرامونی بود که طی سال‌ها در این کشور انباشته شده بودند. بدهی عمومی کنیا حدود ۶۸ درصد از تولید ناخالص

^{۱۱۱} ما با بررسی دیگر اعتراضات مردمی نشان دادیم که معضل این دوستان، نه عدم آگاهی از آن حوادث اجتماعی یا محدودیت‌های زبانی، بلکه ریشه در بیگانگی این دوستان با مارکسیسم و کمونیسم دارد.

^{۱۱۲} شورش پرولتاریا در کنیا – علیه تمام تحریفات بورژوازی!

داخلی کنیا است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توصیه کردند آن را به ۵۵ درصد کاهش دهد.^{۱۱۳}

دولت ویلیام روتو که در انتخابات ۲۰۲۲ پیروز شده بود، امیدوار بود با اعمال توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول، حداقل ۲٫۷ میلیارد دلار صرفه‌جویی کرده و منتهی به کاهش بحران بدهی شود لذا لایحه مالی ۲۰۲۴ پیشنهاد شد.

لایحه مالی به مفهوم وضع مالیات ۱۶ درصدی بر نان و مالیات ۲۵ درصدی برای روغن خوراکی و شامل افزایش مالیات‌ها بر سایر کالاهای اساسی، خدمات، و افزایش هزینه‌های سوخت بود. این لایحه، باعث افزایش فقر و فشارهای مالی بر کارگران و اقشار تحتانی جامعه و بخصوص بیکاران می‌شد. در حالی که پس از همه‌گیری کرونا و مشکلات اقلیمی نظیر خشکسالی، اقتصاد کنیا دچار رکود شد. این رکود به همراه افزایش تورم و کاهش ارزش پول ملی، وضعیت معیشتی مردم را دشوارتر کرد. کارگران با کاهش قدرت خرید و افزایش بیکاری مواجه شدند که به نارضایتی آنها از دولت دامن زد.

در اعتراض به این لایحه، اعتراضات از ژوئن ۲۰۲۴ آغاز شد و با حمله به ساختمان پارلمان و آتش کشیدن بخش‌هایی از آن به اوج رسید. در جریان سرکوب اعتراضات ده‌ها نفر کشته و صدها نفر مجروح شدند. در جریان اعتراضات علیه لایحه مالی ۲۰۲۴ کنیا، معترضان از شعارهای مختلفی برای بیان نارضایتی خود استفاده کردند ولی شعارهای

^{۱۱۳} بانک مرکزی کنیا

طبقاتی، خواست‌های طبقاتی و پرچم سرخ اصلا مطرح نبودند. در اینجا به برخی از شعارها اشاره می‌شود:

- **ز کایو باید برود** - ز کایو، جمع‌کننده مالیات در انجیل، تشبیه می‌شود که نماد مالیات‌های ناعادلانه است^{۱۱۴}.

- **رد کنید، نه اصلاح** - معترضان خواستار رد کامل لایحه مالی بودند نه اصلاح آن.^{۱۱۵}

- **مومباسا را اشغال کنید**، الدورت را اشغال کنید - البته در شهرهای دیگر نیز مطرح شده است.

- **کودکان ما را نکشید** - هنگام رویارویی با پلیس در نایروبی استفاده شد.^{۱۱۶}

پس از اعتراضات، روتو اعلام کرد که لایحه را پس می‌گیرد و خواستار گفت‌وگوی ملی برای مدیریت بحران اقتصادی شد. در نهایت، به دلیل اعتراضات گسترده دولت مجبور شد لایحه را پس بگیرد و دولت به دنبال راه‌های جایگزین برای مدیریت بودجه و کاهش بدهی‌ها رفت.

مجدداً به دوستان تریدنی والکا برگردیم، بر خلاف عوامفریبی تریدنی والکا،

اعتراض به لایحه مالی نه یک شورش پرولتری بلکه یک اعتراض مردمی بود که در آن

^{۱۱۴} ز کایو باید برود

^{۱۱۵} رد کنید، نه اصلاح

^{۱۱۶} سایت ملیت



لایحه مالی حتی به ابزاری در جنگ قدرت بین جناح‌های بورژوازی نیز تبدیل شد. بگذارید مسئله را بررسی کنیم.

جنبش سیاسی بیانیه وحدت

(Azimio la Umoja) که هدف آن

اتحاد ملی است، به عنوان اپوزیسیون بورژوازی در کنیا فعالیت می‌کند، شامل نمایندگان مجلس از ائتلاف احزاب مختلف تحت رهبری **رایلا اودینگا**^{۱۱۷} است. پس از انتخابات ۲۰۲۲ که به پیروزی ائتلاف رقیب **کنیا کوانزا** به رهبری **ویلیام روتو** انجامید، ائتلاف به مخالف اصلی دولت تبدیل شد. اعضای پارلمان بیانیه وحدت، در اعتراض به لوایحی مانند لایحه مالی ۲۰۲۴ که شامل افزایش مالیات‌ها بود، حتی از پارلمان خارج شده و به خیابان‌ها پیوستند تا مخالفت خود را نشان دهند.

"جنبش بیانیه وحدت، به اعضای خود دستور داده است که لایحه مالی ۲۰۲۴ را رد کنند و اشاره کرده که در صورت تصویب این سند «مجازات گر»، احتمال بازگشت اعتراضات خیابانی وجود دارد. رهبری ائتلاف، به سرپرستی کالونزو موسیوکا، رهبر حزب *Wiper*، مالیات‌های پیشنهادی در لایحه مالی را به عنوان یک اقدام

^{۱۱۷} رایلا اودینگا یک سرمایه‌دار کنیائی و یکی از بازیگران کلیدی در بخش انرژی کنیا است، برای مثال یکی از شرکت‌های او «اسپکتر آفریقای شرقی» سهم قابل توجهی از بازار گاز مایع را در دست دارد، او در شرکت نفتی و دیگر بخش‌های انرژی نیز سرمایه‌گذاری کرده است.

مجازات‌گر توصیف کرده و هشدار داده است که این مالیات‌ها می‌تواند منجر به فقر بیشتر کنیایی‌ها شود. نایب رئیس‌جمهور پیشین اظهار داشت که این لایحه باید رد شود و تهدید کرد که اگر لایحه به‌طور ناگهانی در پارلمان تصویب شود، ائتلاف چاره‌ای جز راه‌اندازی تظاهرات سراسری نخواهد داشت.^{۱۱۸}

جنبش بیانیه وحدت همچنین تهدید کرد که اگر لایحه مالی ۲۰۲۴ به تصویب برسد، تظاهرات گسترده‌ای را در سطح کشور به راه خواهد انداخت. رهبران این جنبش اعلام کردند که آماده بازگشت به خیابان‌ها برای اعتراضات گسترده‌تر در صورت نیاز هستند. هدف آن‌ها از این اعتراضات جلوگیری از اجرای این لایحه بود که به باور آن‌ها ظاهراً معیشت مردم را به خطر می‌انداخت ولی در واقع این لایحه را به ابزاری در جنگ قدرت تبدیل کرده بودند. نایب رئیس‌جمهور پیشین اظهار داشت که این لایحه باید رد شود و تهدید کرد که اگر لایحه به‌طور ناگهانی در پارلمان تصویب شود، ائتلاف چاره‌ای جز راه‌اندازی تظاهرات سراسری نخواهد داشت و افزود:

"ما به‌عنوان یک ائتلاف آماده‌ایم که در صورت نیاز دوباره به خیابان‌ها بازگردیم. امیدوارم که شما شجاع باشید. آماده باشید، خانم‌ها و آقایان... اگر احساس ضعف می‌کنید و فکر می‌کنید نمی‌توانید دور دیگری از تظاهرات را تحمل کنید، پس چیزی مقوی بخورید چون به شما نیاز داریم و این کشور به شما نیاز دارد."^{۱۱۹}

^{۱۱۸}سایت ستاره

^{۱۱۹}سایت ستاره

در جریان بررسی این لایحه مالی ۲۰۲۴ در پارلمان، و در جنگ قدرت بورژوائی درون پارلمان، نمایندگان جنبش بیانیه وحدت در جلسات پارلمان با لباس سیاه حاضر شدند تا وانمود کنند که نمادی از سوگواری مردم کنیا نسبت به این لایحه مالی هستند. این نمایندگان بارها با شعار «این لایحه را رد کنید» در جلسات پارلمان اعتراض خود را بیان کردند، هرچند این اعتراض‌ها در نهایت نادیده گرفته شد و لایحه با اکثریت آراء در پارلمان به تصویب رسید.

"اوتینده آمولو نماینده پارلمان از حوزه راریدا، با اشاره به این که نمایندگان مخالف لباس‌های سیاه پوشیده بودند، توضیح داد که این اقدام به‌طور عمدی انجام شده و نشانه‌ای است از این که آن‌ها "همراه با مردم کنیا برای این لایحه سوگواری می‌کنند."^{۱۲۰}

دوستان تریدنی والکا بدون استدلال و ارجاع به حوادث اجتماعی نقش اودینگا و کنیاتا را در رهبری اعتراضات منتفی میدانند و ادعا میکنند که این بار هیچ رهبری مشخصی برای این اعتراضات وجود نداشت:

"برخلاف اعتراضات قبلی که میلیاردیهایی چون اودینگا و کنیاتا تلاش می‌کردند تا وانمود کنند که نماینده حرکت هستند و از تناقضات داخلی آن بهره‌برداری

^{۱۲۰} سایت پلوس لایو

کنند، این بار هیچ رهبری مشخصی برای این اعتراضات وجود ندارد. این حرکت با وجود خودجوش بودن، به معنای بی‌نظمی نیست. روش‌های سازماندهی آن شامل فعالیت‌های آنلاین و محلی است و هم از ساختارهای قبلی و هم از نهادهای جدید برای هدایت جنبش استفاده می‌کند.^{۱۲۱}

اولاً سازماندهی از طریق فعالیت‌های آنلاین و محلی به مفهوم عدم رهبری نیست. ثانیاً ادعای اینکه این بار هیچ رهبری مشخصی برای این اعتراضات وجود ندارد یا نداشت، هم غیر منطقی است و هم کذب است. ثالثاً رهبری اعتراضات سوای از مفهوم طبقاتی آن، به مفهوم داشتن ستاد فرماندهی نیست. رابعاً برخلاف تفکر آنارشیستی تردیدی والکل هیچ جنبش پرولتری بدون رهبری طبقه کارگر به پیروزی نخواهد رسید. حال بینیم دوستان تردینی والکا به جای اینکه زحمت بکشند و حوادث را مورد تجزیه و تحلیل طبقاتی قرار دهند و به تبع آن افق طبقاتی ارائه دهند، چگونه عوامفریبی می‌کنند و خاک در چشمان طبقه کارگر می‌پاشند:

" ما اینجا نیستیم تا صرفاً تشخیص بیماری‌های سرمایه را بدهیم؛ ما اینجا هستیم تا در کندن قبر آن مشارکت کنیم! ما هیچ ارتباطی با تحلیل‌های اقتصاد سیاسی بورژوازی نداریم، تحلیل‌هایی که توسط همه رنگ‌ها و سایه‌های منشور چپ و چپ افراطی سرمایه‌داری بسیار مورد توجه است، تحلیل‌هایی که با انبوه اعداد،

^{۱۲۱} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریف‌های بورژوازی!

درصدها، نمودارها، منحنی‌ها و پرگویی‌های خود، هر گونه بیانی از زندگی طبقه ما و مبارزاتش و هر تجلی از زنده بودن را زیر پا له می‌کنند.^{۱۲۲}

دوستان تریدنی ولکا، برای توجیه عملکردشان که تنها در تبلیغات مبتذل خلاصه شده است، بررسی پایه ای و تحلیل طبقاتی را با تحلیل‌های بورژوایی و یا چپ سرمایه یکسان قلمداد می‌کنند. با همان تحلیل‌های دیالکتیکی بود که مارکس با کتاب فقر فلسفه ماهیت پرودن را در معرض دید عموم قرار داد. مارکس با تجزیه و تحلیل دیالکتیکی مالکیت، تقسیم کار و تضادهای طبقاتی مورد نظر پرودن را به نقد کشید و نشان داد که درک پرودن از اقتصاد سیاسی سطحی و ناکافی است. مارکس با همان اعداد، درصدها، نمودارها و غیره در ۳ جلد کتاب کاپیتال سرمایه و سرمایه داری را به نقد کشید.

دوستان عزیز، تحلیل طبقاتی سوای از اینکه تعلق طبقاتی می‌خواهد، نیازمند زحمت کشیدن است. تبلیغات مبتذل نیست، تهمت زدن سخیف نیست که فقط حرف مفت و آن هم با توسل به فاکت‌های جعلی باشد.

تریدنی والکا ادعا کرده است که «ما اینجا هستیم تا در کندن قبر آن [سرمایه] مشارکت کنیم». این جمله از همه زاویه ایراد دارد.

اولا سرمایه داری یک نظام جهانی است و نیازمند مبارزه طبقاتی در سطح جهانی است، ثانيا امروز مبارزه طبقاتی در سطح جهانی در چنان شرایطی نیست که بتوان

^{۱۲۲} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی!

سرمایه‌داری را در جایی خاص به زیر کشید. ثالثاً شما نه در «کندن قبر» سرمایه بلکه در خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر، به عبارت بهتر در به تاخیر انداختن کننده شدن قبر دخالت دارید.

ادعای دیگر تریدنی والکا بیشتر منظور آنها را در رابطه با ماهیت پرولتری جنبش‌ها مشخص می‌کند:

"درست مانند جنبش جلیقه‌زردها در فرانسه، رسانه‌های شرکتی و چپ سرمایه‌داری با ایدئولوژی کارگرگرا نیز از این فرصت استفاده کردند تا اعتراضات را به عنوان یک جنبش «خرده‌بورژوازی» علیه «فساد دولت»، «مالیات ناعادلانه»، «برای دموکراسی بیشتر» و غیره تفسیر کنند. درست مانند مورد جلیقه‌زردها، ما می‌خواهیم بر ماهیت پرولتری این جنبش تأکید کنیم که خود را در مصادره گسترده کالاها، حمله به زیرساخت‌ها و نمادهای دولت و امتناع از هرگونه واسطه‌گری بورژوایی نشان می‌دهد و تأیید می‌کند، با وجود برخی ناله‌های شهروندان خشمگین در تیک‌تاک که قانون جدید «به کسب و کارشان آسیب می‌زند.»^{۱۲۳}

برخلاف کلی‌گویی‌های تریدنی والکا ما واقعیت جنبش لایحه مالی ۲۰۲۴ را در معرض دید عموم قرار دادیم، حالا نگاه مختصری داریم در رابطه با جنبش جلیقه زردها.

^{۱۲۳} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی!

در اعتراض به افزایش قیمت سوخت و مالیات ها در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۸ جنبشی در فرانسه شکل گرفت و با توجه به جلیقه‌های زردی که به تن داشتند، به جنبش جلیقه زردها مشهور شد. خودجوش بودن اعتراضات، جنبش اقشار پائین جامعه، بی‌اعتمادی به حاکمیت، خشونت علیه دولت، پیوستن معترضین با خواسته‌های متنوع، استفاده از شبکه‌های اجتماعی برای سازماندهی اعتراضات، خشونت پلیس علیه معترضین و.. وجه مشترک جنبش جلیقه زردها با اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ ایران بوده است. آنقدر شباهت جنبش جلیقه زردهای فرانسه با اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ ایران زیاد بود که «بی بی سی» متنی انتشار داد تحت عنوان اینکه "چرا جنبش جلیقه زردهای فرانسه، اعتراضات دی ماه ایران را تداعی کرد؟"^{۱۲۴}

در جریان اعتراضات جنبش جلیقه زردها حداقل ۱۰ نفر کشته شده و هزاران نفر زخمی شده‌اند. «جروم رودریگوئز» کارگر ساختمانی و یکی از رهبران جنبش جلیقه زردها در اثر اصابت گلوله پلاستیکی از ناحیه چشم به شدت آسیب دید و یکی از زخمی‌ها است.^{۱۲۵} آیا زخمی شدن کارگر ساختمانی و رهبر یکی از جلیقه زردها در جریان اعتراضات خیابانی بیانگر ماهیت پرولتری این اعتراضات خیابانی نیست؟ قطعاً چنین استدلالی نمی‌تواند یک استدلال جدی باشد.

همان‌طوری که قبلاً بررسی کردیم در اعتراضات مردمی همچون جلیقه زردها کارگران نیز شرکت می‌کنند، منتها نه به عنوان طبقه کارگر و با اهداف طبقاتی کارگران

^{۱۲۴} بی‌بی‌سی

^{۱۲۵} روزنامه دیلی میل بریتانیا

بلکه به عنوان کارگران امتیزه شده. چنانچه هم زمان در این اعتراضات ارتجاعی ترین نیروها با خواست های ارتجاعی نیز شرکت می کنند. برای مثال در فرانسه طرفداران جبهه ملی به رهبری مارین لوپن شرکت داشته و یا در اعتراضات مردمی ایران طرفداران سلطنت طلب یا طرفداران مجاهدین شرکت داشتند. نکته جالب توجه و بسیار مهم این است در اعتراضات و اعتصابات کارگری طرفداران سلطنت طلبی یا طرفداران مجاهدین قادر به عرض اندام نیستند. این موضوع به راحتی و سادگی فرق جنبش های طبقاتی را با جنبش های مردمی نشان می دهد.

گزارشگر تردینی والکا گزارش می دهد که نبردهای پرولتری به نبردهای خیابانی محدود نمانده و پرولتاریا در جبهه های دیگر نیز مشغول نبردهای طبقاتی بوده است و «عدالت پرولتری» خود را نشان داده است.

"تاکتیک های تهاجمی جنبش علیه نیروهای سرکوبگر به درگیری های خیابانی محدود نمانده است. اطلاعات شخصی، از جمله عکس ها، شماره تلفن ها، آدرس های خانه و کارت های شناسایی پلیس هایی که خشونت اعمال کرده اند، به صورت آنلاین منتشر شده است. برخی از این افراد، به طور مستقیم عدالت پرولتری را تجربه کرده اند. همچنین نشانه هایی از شکاف های درونی در نیروهای پلیس و ارتش مشاهده می شود و برخی از افسران پلیس و سربازان به صفوف معترضان پیوسته اند، هر چند این موارد همچنان نادر است."^{۱۲۶}

^{۱۲۶} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی!

از آنجائیکه از افسران پلیس و سربازان نام برده شده که به صفوف معترضان پیوسته‌اند به عبارت دیگر جمع بسته شده است، تحقیقات ما در این رابطه به جایی نرسید و به احتمال زیاد، همچون موارد دیگر کذب است. منتهی مضحکترین بخش اظهار نظر تریدنی والکا معرفی ماجراجویی تحت عنوان اقدام پرولتری و «عدالت پرولتری» است. اولاً عدالت پرولتری ناشی تفکرات مغشوش و آنارشستی تریدنی والکا است و مطلقاً ربطی به مارکسیسم ندارد، برای اطلاع بیشتر خواندن «نقد برنامه گوتا» توصیه میشود. ثالثاً ماجراجویی که این دوستان تحت عنوان «عدالت پرولتری» معرفی کرده اند بخشی از اقدامات ماجراجویی باندهای سیاه و ارتجاعی است که در فصل «خسونت طبقاتی یا ماجراجویی» بررسی کردیم و مطلقاً ربطی به خسونت طبقاتی پرولتری ندارد.

سر انجام پس از تبلیغات کافی در رابطه با شورش پرولتری که به آن درجه ارتقا یافته بود که عدالت پرولتری را در رابطه با سرکوبگران اجرا می‌کرد، نبردهای پرولتری که تریدنی والکا همانند حلیقه‌زرها بر ماهیت پرولتری آنها تأکید داشت با یک چرخش قلمی در همان مقاله، «نبردهای پرولتری» به یک جنبش ضد روتو، توهمات دموکراسی خواهی که فاقد آگاهی طبقاتی است، تبدیل می‌شود که تاکنون هیچ مطالب انتقادی جدی علیه سرمایه‌داری مطرح نکرده است:

"البته، مانند هر جنبش کارگری واقعی دیگر، محدودیت‌های این اعتراضات در تمرکز ضد روتو و نبود انتقاد به اپوزیسیون، همچنین توهمات دموکراسی و مردم‌گرایی نمایان است. این جنبش فاقد آگاهی طبقاتی عمیق و دورنمایی فراتر از

نیازهای فوری و خشم نسبت به نیروهای سرکوبگر است. تاکنون هیچ مطالب انتقادی جدی علیه سرمایه‌داری دیده نشده است و تمرکز تنها بر فقر، خشونت پلیس و مدیریت فاسد سرمایه‌داری بوده است. همچنین ما هیچ ارتباط مبارزاتی در کنیا نداریم و به زبان‌های محلی نیز مسلط نیستیم.^{۱۲۷}

تریدنی والکا با عوامفریبی تمام، با وارونه کردن حوادث اجتماعی با معرفی مبارزات مردمی تاثیر پذیرفته از جنگ قدرت بورژوازی را نبردهای پرولتری قلمداد کرده و آن را مبارزه مستقل پرولتری قلمداد می‌کند:

"به عنوان کمونیست‌ها، ما در هر مبارزه مستقل پرولتری، یک تکه از جنگ اجتماعی را می‌بینیم که پرولتاریا علیه بورژوازی به راه انداخته است، بیانی از مبارزه تاریخی پرولتاریا به عنوان یک طبقه برای انقلاب علیه سرمایه‌داری و برای جامعه جهانی بدون طبقه! بنابراین، به عنوان کمونیست‌ها، می‌خواهیم بر ماهیت پرولتری جنبش در کنیا در مقابل تمام تحریف‌گران بورژوازی تأکید کنیم."^{۱۲۸}

برخلاف تحریف‌گران چپگرا-آنارشیزست که فقط ماسک کمونیستی دارند و باوری به قدرت طبقاتی کارگران ندارند، ما از مبارزه مستقل پرولتری دفاع می‌کنیم و با

^{۱۲۷} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی!

^{۱۲۸} منبع ۱۲۷

صدای بلند فریاد می‌زنیم که کارگران باید از زمین طبقاتی خود و با خواست‌های طبقاتی به مبارزه برخیزند و کارگران، بیکاران، جوانان و غیره را به دنبال خود بکشند، نه اینکه کارگران، بیکاران، جوانان و غیره سیاهی لشکر مبارزات مردمی شوند. کمونیست بودن را باید در عمل اجتماعی مشاهده کرد نه در تبلیغات مبتذل.

پاکستان:

بلوچستان که زمانی جزو ایران بود، بعداً بین سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شد، البته بخش اعظم آن بین ایران و پاکستان تقسیم شده است. بلوچستان در هر ۳ کشور، جزو محروم‌ترین استان‌های هر کشور هستند. چه در بخش ایران و چه در بخش پاکستان که جزو محروم‌ترین استان‌ها هستند، جنبش‌های ملی قوی هستند، البته همین جنبش‌ها به عنوان بخشی از سیاست خارجی امپریالیستی در تنش‌های امپریالیستی مفهوم پیدا می‌کنند.

تریدنی والکا همچون موارد مشابه بدون اینکه قادر باشد یک تحلیل طبقاتی از این حوادث ارائه دهد و کمکی به این مبارزات کرده باشد، به پروپاگانداي صرف متوسل می‌شود. تریدنی والکا از مبارزه بی وقفه پرولتاریا با استثمارگران در شهر بندری گوادر چنین گزارش می‌دهد:

"بیاید به پرولتاریای در حال مبارزه در پاکستان، و به‌ویژه در شهر بندری گوادر، که یک تمرکز عظیم از کارگران است و برای توسعه سرمایه‌داری چین بسیار مفید است، ادای احترام کنیم. سال‌هاست که این پرولتاریاها با استثمارگران به شکلی بی‌وقفه در حال مقابله هستند، علی‌رغم تمام تلاش‌های اصلاح‌طلبان از هر نوع برای

محدود کردن آنها به یک «مبارزه برای آزادی ملی مردم بلوچ»، که پرولتاریا باید با مبارزه قاطع خود آن را نقد کند.^{۱۲۹}

همانطور که گوادر شهر بندری در بلوچستان پاکستان است، چابهار نیز یک بندر مهم در بلوچستان ایران است. متأسفانه بورژوازی کثیف اسلامی در راستای منافع ارتجاعی خود این استان را شامل انواع تبعیض قرار می‌دهد و به تبع آن بیکاری در این استان در مقایسه با سایر استان‌ها بسیار بالا است.

فعالان بلوچ عکس مقابل را منتشر کرده‌اند که روی آن نوشته شده است: «کمتر از ۱۰ درصد نیروهای پتروشیمی چابهار بلوچ هستند؛ نادیده گرفتن ظرفیت‌های مردم بلوچ در

ادامه ی طرح تغییر بافت جمعیتی»



آنها معترض هستند که چرا فقط ۱۰ درصد نیروی کار پتروشیمی چابهار از میان شهروندان بلوچ منطقه است و نگران هستند که بافت جمعیتی این منطقه تغییر یابد. اگر چه می‌توان بیکاری و نتایج

مخرب آن را در این استان درک کرد ولی خواست آنها نمی‌تواند یک خواست مترقی باشد و نمی‌تواند اتحاد طبقاتی کارگران را مد نظر قرار دهد. کارگران قبل از اینکه هویت نژادی داشته باشند، هویت طبقاتی دارند. متأسفانه به دنبال سیاستهای تبعیضی بورژوازی کثیف اسلامی، ناسیونالیسم در این منطقه به شدت در حال رشد است.

^{۱۲۹}شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوایی!

بلوچستان پاکستان نیز با وجود اینکه غنی از منابع طبیعی مانند گاز و مواد معدنی است، در طول سال‌ها دچار فقر شدید و توسعه نیافتگی باقی مانده است. در سال ۲۰۱۵ دولت چین متعهد شد که ۴۵ میلیارد دلار در کریدور اقتصادی چین و پاکستان سرمایه‌گذاری کند. در حالیکه گوادر یکی از کلیدی‌ترین نقاط این پروژه عظیم است، ظاهراً بر طبق قرار داد مقرر شده ۹۱ درصد از منافع این بندر به چین و تنها ۹ درصد به پاکستان برسد.

مردم بلوچستان پاکستان احساس می‌کنند که به‌طور سیستماتیک مورد تبعیض قرار گرفته‌اند و توسعه اقتصادی در این منطقه تنها به نفع دولت مرکزی و سرمایه‌گذاران خارجی بوده است و آنها سهمی از درآمدهای حاصل از کریدور اقتصادی نداشته‌اند. مردم محلی از مزایای این پروژه‌ها بی‌نصیب مانده‌اند و تنها تماشاگر بهره‌برداری از منابع طبیعی منطقه خود هستند. آنها همچنین به سرکوب فعالان بلوچ توسط نیروهای امنیتی معترض هستند. در بلوچستان پاکستان گروه‌های ملی‌گرای متعددی هستند، که یکی از دیگری جنایتکارتر هستند. جنایتکارترین آنها ارتش آزادیبخش بلوچستان است که گفته می‌شود هند هزینه آن را تامین می‌کند. این گروه خواستار آن است که ساکنین غیر بلوچ حتی غیر نظامی ساکن بلوچستان باید کشته شوند و گفته می‌شود حدود ۵۰۰ غیر بلوچ در این رابطه کشته شده است، از جمله حمله به کارگران چینی که در پروژه کریدور اقتصادی چین و پاکستان کار می‌کردند.

اگر باندهای جنایتکار را کنار بگذاریم با ۲ گروه سیاسی مواجه می‌شویم. در سال

۲۰۲۲ مولوی هدایت‌الرحمان بلوچ عضو حزب **جماعت اسلامی پاکستان** جنبش «حق

بلوچستان را بدهید» را در بلوچستان پاکستان، به راه انداخت که هدف اصلی این جنبش، مطالبه‌ی حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم بلوچستان است که معتقدند از سوی دولت مرکزی پاکستان نادیده گرفته شده و به‌طور سیستماتیک مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. این جنبش توانسته هزاران نفر از مردم بلوچ را به دور خود جمع کند. در کنار آن کمیته یکجتهی بلوچستان یک کمیته بر حقوق مدنی، اقتصادی و سیاسی مردم بومی بلوچستان تأکید دارد که بیشتر از طرف طبقه متوسط بلوچ تشکیل شده است. کمیته یکجتهی بلوچستان تلاش دارد خود را مدافع منافع مردم محروم و سرکوب شدگان قلمداد کند و تلاش می‌کند کارگران را به عنوان سیاهی لشکر به درون اعتراضات خود بکشد. به عبارت بهتر مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع مبارزه ضد دیکتاتوری قرار دهد.^{۱۳۰}

کمیته یکجتهی بلوچستان بارها تظاهراتی را در گوادر برگزار کرده است و از دلایل انتخاب این شهر می‌توان به ۲ عامل اشاره کرد. اول اینکه به سرمایه‌گذاران خارجی، به ویژه چین، پیام دهد که باید با مردم بلوچ نیز صحبت کنند و نباید تنها با کارگزاران دولتی صحبت کنند. دوم اینکه با توجه به موقعیت گوادر اعتراضات به راحتی می‌توانست توجه جهانی را به سوی خود جلب کند.

در ۱۱ اکتبر ۲۰۲۴ افراد مسلح به یک معدن ذغال سنگ با سلاح‌های سنگین حمله کردند و حداقل ۲۰ کارگر معدن را کشتند و چندین نفر را زخمی کردند و ماشین‌آلات

^{۱۳۰} مجله جنوب آسیا



معدن را به آتش کشیدند. از آنجائیکه تمامی کارگران کشته شده غیر بلوچ هستند، انگشت اتهام به سوی ارتش آزادیبخش بلوچستان رفت.^{۱۳۱} چرا که آنها قبلا علیه دیگر معادن ذغال سنگ و همچنین کارگران چینی حملاتی انجام داده بودند.

بورژوازی همیشه سعی در تکه تکه کردن طبقه کارگر با هدف درهم شکستن اتحاد طبقاتی کارگران دارد، تا بهتر و راحت تر بتواند پرولتاریا را استثمار کند. بورژوازی کارگران بومی را علیه کارگران "مهاجر"، سیاه را علیه سفید، آسیایی ها را در مقابل اروپایی ها، اسپانیایی ها را در برابر آمریکایی ها و غیره قرار می دهد. اما رشد مبارزات کارگری همبستگی طبقاتی را تقویت می کند و راسیسم را بی معنا می کند. با رشد مبارزات کارگری، کارگران، کارگر خارجی تبار را نه رقیب خود بلکه خواهر و برادر طبقاتی خود قلمداد خواهد کرد.

در جریان اعتراضات کارگری پائیز ۱۳۹۷ در شرکت هفت تپه عوامل کارفرما تلاش کردند به اختلافات قومی دامن بزنند و به یکی از کارگران «عرب» توهین کرده بودند. بله درست متوجه شدید، فقط به یک کارگر. ولی کارگران اعلام کردند، توهین به یک کارگر، توهین به کل طبقه کارگر است. در چنین زمینه‌ای بود که اسماعیل بخشی رو به کارگران با صدای رسا اعلام کرد:

^{۱۳۱} اخبار اردو

"امروز مبارزات کارگری هفت تپه در کشور به یک الگوی مبارزاتی تمام عیار بدل شده است... اما برادران و خواهران گرامی لازم می‌دانم یک نکته بسیار مهم را یادآور شوم، یکی از مهمترین اهداف مبارزات جنبش کارگری، مبارزه با امرزشت و غیر اخلاقی نژاد پرستی و تفرقه افکنی نژادی است، تفرقه افکنی نژادی یکی از حربه‌های قدیمی نظام سرمایه‌داری در بین طبقه‌ی کارگر است و ریشه‌ی تاریخی دارد تا از این طریق در صفوف متحد و بهم چسبیده کارگران شکاف عمیق ایجاد کرده و کارگران را از هدف اصلی دور و آنها را مشغول جنگ داخلی طبقه‌ی خود کند... برادران خواهران عزیز اجازه ندهیم این افراد جاهل و معلوم الحال به اتحاد و برادری مان خدشه وارد کنند ما همه کارگر و برادریم، همه یکی هستیم، ... اگر به خانواده و شرافت حتی یک کارگر توهینی بشود به تمام طبقه کارگری اهانت شده و ما در مقابل آن خواهیم ایستاد." ۱۳۲

سوالی که مطرح می‌شود این است وظیف کمنیست‌ها در چنین شرایطی چیست؟ عوامفریبی تریدنی والکا کوچکترین سنخیتی با سنت کارگری ندارد. کمنیست‌ها با صدای بلند فریاد می‌زنند، اعتراض نه حق طبیعی کارگران بلکه واکنش طبقاتی و ذاتی کارگران به توحش سرمایه است. کارگران باید از زمین طبقاتی خود و با خواست‌های طبقاتی اعتراضات و مطالبات خود را مطرح سازند و دیگر اقشار تحتانی جامعه را به دنبال

خود به حرکت در آورند، نه اینکه خود به سیاهی لشکر دیگر جنبش‌های اجتماعی تبدیل شوند. در چنین شرایطی مبارزه طبقاتی کارگران با وجود ابهامات، کمبودها، اشتباهات و خطاها در هر گام رادیکال‌تر خواهد شد. در صورت شکست موقتی نیز، نه سرخوردگی بلکه تجربیات غنی به جا خواهد گذاشت که مشعلی در نبردهای آتی خواهد بود.

بنگلادش:

به دنبال اعتراضات تابستان ۲۰۲۴ در بنگلادش، تریدنی والکا با همان ریتوریک همیشگی مجدداً از تلاش پرولتاریا برای سرنگونی بورژوازی سخن راند. پیش از آن که پروپاگاندا مبتذل تریدنی والکا را بررسی کنیم، نگاهی میندازیم به شرایط اجتماعی و طبقه کارگر بنگلادش تا حوادث اجتماعی بهتر قابل درک باشد.

بنگلادش یکی از بزرگترین صادرکنندگان پوشاک در جهان است و این صنعت ۸۵ درصد از ۵۵ میلیارد دلار صادرات سالانه این کشور آسیای جنوبی را به خود اختصاص داده است. برندهای بزرگ تولید پوشاک مانند زارا، پری‌مارک، بنتون و اچ‌اند ام سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در بنگلادش کرده‌اند و صدها هزار کارگر به ویژه کارگران زن در کارخانه‌های تولید پوشاک مشغول به کار هستند. ۸۵ درصد کارگران در بخش غیررسمی کار می‌کنند، که اغلب از حداقل دستمزد، ساعات کار معین، مرخصی با حقوق و بیمه درمانی محروم هستند.

طبقه کارگر در بنگلادش با معضلات اساسی چون ناامنی شغلی، قراردادهای موقت، دستمزدهای پایین، اخراج‌ها و جایگزینی‌های دائمی در مراکز کار، کاهش ایمنی کار

بخاطر کاستن از هزینه‌های تولید، فشار کاری شدید برای تحویل به موقع سفارشات، ساعات کاری همچون کارگران قرن نوزدهم، ۱۰ تا ۱۴ ساعت کار در روز و غیره روبرو است. به عبارت بهتر بورژوازی یک شرایط کاری طاقت فرسا را برای کارگران بوجود آورده است.

در سالهای اخیر، اعتراضات و اعتصابات متعددی توسط کارگران پوشاک بنگلادش صورت گرفته است. یکی از بزرگ‌ترین اعتصابات در سال ۲۰۱۳ رخ داد که در آن بیش از ۲۰۰ هزار کارگر خواهان افزایش دستمزد شدند. در سال ۲۰۱۶ نیز اعتراضات



گسترده‌ای برای دستیابی به حداقل دستمزد قابل قبول برگزار شد. در اکتبر ۲۰۲۳، ده‌ها هزار کارگر بنگلادش دوباره دست به اعتصاب زدند و خواستار دستمزد بالاتر از پیشنهاد دولت شدند. در جریان اعتراضات

کارگری سال ۲۰۲۳ چندین کارگر جان باختند. شرایط بد اقتصادی، به‌ویژه پس از همه‌گیری کرونا و جنگ اوکراین، مشکلات این کارگران را تشدید کرده است، چرا که تورم بالا و کاهش ارزش پول ملی توان خرید آنها را به شدت کاهش داده است.

از ژوئن ۲۰۲۴ نارضایتی به سیستم سهمیه بندی در مشاغل دولتی شکل گرفت. بتدریج اعتراضات گسترش یافت و در جریان اعتراضات حداقل ۶۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. به دنبال اعتراضات، نخست‌وزیر شیخ حسینیه به هند فرار کرد و دولت موقت

به رهبری محمد یونس، برنده جایزه صلح نوبل شد. پیش از بررسی تغییر جایگاهی در روبنای سیاسی بنگلادش ببینیم دوستان تریدنی والکا این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنند.

"بیاید همچنین به مبارزه‌ای که برادران و خواهران طبقاتی ما چندین هفته است در نقاط دیگر، در بنگلادش، در حال پیش بردن آن هستند، ادای احترام کنیم. این مبارزات نه تنها یک تلاش دیگری توسط پرولتاریا برای سرنگونی همه چیز است، بلکه به نظر می‌رسد یک جهش کیفی در عزم راسخ آنان در تاریخ طولانی مقابله‌هایشان با سرمایه‌داران باشد، برای اینکه «کسب‌وکار را غیرسودآور کنند.»^{۱۳۳}

تریدنی والکا ادعا کرده که پرولتاریا برای اینکه کسب و کار را غیر سودآور کند، مبارزات طولانی داشته است. آنارشئیست‌ها قابل احترام هستند، نه به خاطر عقایدشان بلکه بخاطر بیان صریح نظرات خودشان، ولی تریدنی والکا به همان نظرات که ملغمه‌ای از چپگرایی و آنارشئیسم است، ماسک کمونیسم می‌زند.

جدال « غیر سودآور کردن کسب و کار » به اواسط قرن نوزدهم برمی‌گردد، زمانی که پرودن در تلاش بود تا مشکلات و ایرادات سرمایه‌داری را برطرف کند بدون آن که اساس روابط اجتماعی سرمایه‌داری را تغییر دهد. مارکس با نقد کوبنده خود، نظرات اقتصاد سیاسی پرودن را به نقد کشید که نمی‌تواند آلترناتیوی برای رهایی کارگران ارائه دهد بلکه خرده بورژوازی است که بین کار و سرمایه در نوسان است:

^{۱۳۳} شورش پرولتاریا در کنیا - علیه تمام تحریفات بورژوازی!

"هر یک از مناسبات اقتصادی دارای یک جنبه خوب و یک جنبه بد می‌باشد. این تنها نکته‌ای است که در آن آقای پرودون به خودش دروغ نمی‌گوید. به عقیده او جنبه خوب، به وسیله اقتصاديون تشریح شده است و جنبه بد به وسیله سوسیالیست‌ها مردود شده است. او از اقتصاديون ضرورت مناسبات ابدی و از سوسیالیست‌ها این توهم را به عاریت گرفته است که در فقر فقط فقر را ببیند. اما او با هر دو موافق است و در صدد استناد به او توریته علم است و علم برای او در چارچوب محقر یک فرمول علمی خلاصه می‌شود او مردیست که در صدد یافتن فرمول‌ها است به این ترتیب آقای پرودون از این که هم از اقتصاد سیاسی و هم از کمونیزم انتقاد کرده است به خود می‌بالد ولی او به مراتب پائین تر از هردوی این‌هاست. پائین تر از اقتصاديون است زیرا معتقد است به عنوان فیلسوفی که فرمول معجزه آسانی را در اختیار دارد مجاز است به جزئیات صرفاً اقتصادی پردازد. و پائین تر از سوسیالیست‌ها است زیرا نه به اندازه کافی جرأت و نه به اندازه کافی بصیرت دارد که حتا در عالم تصور به افقی بالاتر از بورژواها، صعود نماید. او می‌خواهد سنتز باشد ولی ترکیبی از اشتباهات است.

او می خواهد به عنوان یک دانشمند بالاتر از بورژواها و پرولترها پرواز کند لکن او فقط یک خرده بورژوا، است که دائماً میان سرمایه و کار میان اقتصاد سیاسی و کمونیزم به این سو و آن سو پرتاب می شود.^{۱۳۴}

تنها در رویای تخیلی آنارشویست‌ها امکان پذیر است که کسب و کار غیرسودآور شود. بنیان جامعه سرمایه‌داری بر تولید ارزش اضافه یعنی کسب سود استوار است و اگر سرمایه‌داری به زیر کشیده شود دیگر صحبت از کسب و کار بی مفهوم است.

این که به ادعای تردینی والکا پرولتاریا به دنبال سرنگونی همه چیز است، بی مفهوم است. پرولتاریا به دنبال سرنگونی روابط اجتماعی سرمایه‌داری است.

به اعتراضات تابستان ۲۰۲۴ بنگلادش برگردیم. محدود بودن اعتراضات دانشجویان به سیستم سهمیه‌بندی، مانع آن می‌شد که این اعتراضات به کل بیکاران و یا حتی طبقه کارگر گسترش داده شود. بخش زیادی از بیکاران فاقد تحصیلات دانشگاهی هستند و به تبع آن این خواسته نمی‌توانست، خواست آنان نیز باشد، از همه مهمتر بیکاری نه محصول سیستم سهمیه‌بندی بلکه محصول نظام توحش سرمایه‌داری است.

متأسفانه معضل بیکاری به یک ابزاری در دست جناحهای بورژوایی در بنگلادش برای تسویه حساب و جنگ قدرت تبدیل شده است. دانشجویان به همراه بخشی از مردم، اعتراضات را ادامه دادند و سرانجام، یک رژیم بورژوایی جانشین رژیم بورژوایی قبلی

^{۱۳۴} فقر فلسفه - مارکس - صفحات ۱۳۵-۱۳۴



شد، بر خلاف خاک پاشیدن تریدنی والکا به
چشمان طبقه کارگر و عوامفریبی در رابطه با
«سرنگون کردن همه چیز»، تنها یک جابجائی در
قدرت سیاسی انجام گرفت. شیخ حسینه به
هندوستان فرار کرد و محمد یونس، برنده‌ی جایزه
نوبل اقتصاد به ریاست دولت موقت انتقالی در
بنگلادش رسیده که ظاهراً جایگزین مناسبی برای
دولت موقت نظامی پیشنهادی ارتش بنگلادش

بوده است. در جریان اعتراضات، معترضین «عدالت پرولتری» مورد نظر تریدنی والکا را نیز
در معرض دید عموم قرار دادند. معترضین کارمندان کالج دولتی را که از اعضای شاخه
دانشجویی «عوامی لیگ» حزب حاکم بودند به ستون‌های ساختمان می‌بستند و کتک‌شان
می‌زدند.^{۱۳۵}

برخلاف تبلیغات تریدنی والکا، هر چیزی هم که سرنگون شده باشد، سرمایه‌داری
همچنان به توحش خود ادامه می‌دهد. یکی از اتفاقات برجسته، اعتراضات کارگری سپتامبر
۲۰۲۴ صنایع پوشاک بود که علیه تعطیلی کارخانه‌ها و تأخیر در پرداخت دستمزدها
اعتراض کردند. این تظاهرات به خشونت کشیده شد و حداقل یک کارگر در جریان
تیراندازی نیروهای امنیتی کشته شد.^{۱۳۶}

^{۱۳۵} جاگونوز

^{۱۳۶} بنار نیوز

در مقابل تلاش گرایش‌های متفاوت چپ‌گرا با چاشنی آنارشیستی در تبدیل کردن طبقه

کارگر به سیاهی لشکر مبارزات مردمی، باید بر **مبارزه مستقل کارگری** تاکید کرد.



طبقه کارگر یک طبقه جهانی است و مبارزه

طبقه‌ای نیز یک مبارزه جهانی است و طبقه

کارگر بنگلادش گردانی از طبقه کارگر جهانی

است. تنها مبارزه طبقه‌ای کارگران می‌تواند افقی

به سوی آینده بگشاید. زیرا تنها طبقه‌ای که قادر

است چشم‌انداز سیاسی به سرمایه‌داری ارائه دهد، طبقه کارگر است. مبارزه طبقه‌ای در

روند تکاملی خود به زیر کشیدن سرمایه‌داری را در دستور روز پرولتاریا قرار خواهد داد.

مبارزه علیه اشغالگران تجلی جنگ طبقاتی

یکی از گروه‌هایی که تریدنی والکا با آن نزدیکی داشت و مطالب آن را منتشر کرده و به سایت آن پیوند داده^{۱۳۷}، گروه کمونیست انترناسیونالیست (گکا) بود که مدتی است از صحنه سیاسی حذف شده است. این مسئله به خودی خود مشکل ندارد و تنها بیانگر آن است که تریدنی والکا مواضع و عملکرد این گروه مرحوم را قبول دارد. از آنجائیکه تریدنی والکا نقدی به مواضع این گروه در رابطه با حوادث عراق منتشر نکرده است، به مفهوم این است که عملاً آن مواضع و عملکرد را قبول دارد.

صدای انترناسیونالیستی با وجود آن که بر مواضع پرولتری دیگر گروه‌های کمونیست چپ تاکید می‌کند و در مجموع از عملکرد کلی آنها دفاع می‌کند، اما در رابطه با حوادث متعددی، مواضع و عملکرد جریانات کمونیست چپ را مورد نقد ریفقانه قرار داده است. به عبارت دیگر با وجود آنکه صدای انترناسیونالیستی مواضع و عملکرد کلی گروه‌های کمونیست چپ را قبول دارد ولی در مواردی که قبول نداشته باشد مواضع و یا عملکرد گروه مربوطه را نقد کرده است. هدف نقد نیز نه زیر سوال بردن ماهیت پرولتری گروه مربوطه بلکه کمک به شفافیت فضای سیاسی پرولتری است.^{۱۳۸}

^{۱۳۷} با مرحوم شدن گروه، سایت نیز محو شد ولی تریدنی والکا از طریق «آرشیو اینترنتی» پیوند داده است.
^{۱۳۸} کتابهایی که صدای انترناسیونالیستی در رابطه با کمونیزم کارگری، مائوئیسم، تروتسکیسم، چپگرایی در نقش شورراگرایی دگرذیسی یافته و غیره منتشر کرده، نه در نقد آنها بلکه در معرض دید عموم قرار دادن ماهیت بورژوایی آنها منتشر شده است.

ما قبلا ادعاهای کذب تریدنی والکا در رابطه با فرار دسته‌های نظامی ارتشی دو کشور جنگی ایران و عراق که از اردوگاه‌های خود فرار کرده و با هم متحد شدند تا علیه بورژوازی خودشان و علیه دولت‌ها اقدام کنند را بررسی کردیم. نشان دادیم که صرفا تبلیغات مبتذل و از نوع تبلیغات بورژوایی است که همچون ژورنالیسم بورژوایی کوچکترین احساس مسئولیتی در قبال اظهارات خود ندارند و تنها سر و صدا به راه انداختن برایشان مهم است. درست همچون مطبوعات بورژوایی که با جار و جنجال به دنبال بالا بردن تیتراژ و تعداد خوانندگان خود است، همین نگرش را گروه مرحوم گگا نیز داشته است. گروه مرحوم گگا معتقد بود که مبارزه طبقاتی در سال ۱۳۵۷ در ایران آن چنان شدید بود که بورژوازی جهانی برای مقابله با آن به جناحی از سوسیال دموکراسی در لباس روحانیت متوسل شد. از آنجائی که جناح تندروی سوسیال دموکراسی نیز قادر به شکست جنبش پرولتری نشد لذا بورژوازی جهانی از طریق عراق جنگی را برای به شکست کشاندن این جنبش پرولتری سازمان داد:

"بدون اینکه خیلی به گذشته دور برگردیم، می‌توان یک دوره از مبارزات را مشخص و برجسته کرد که در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و در سال ۱۹۷۹ به اوج خود رسید. در این سال، قیام عمومی پرولتاریا در ایران توانست در یک ضربه، چهارمین ارتش بزرگ جهان، شاه و سرویس مخفی بدنام او را سرنگون کند. مهار این مبارزه طبقه حاکم را فرسوده کرد و آن‌ها به جناح‌های مختلفی روی آوردند که مدعی قدرت بودند. اما برای شکست این جنبش قدرتمند، آن‌ها مجبور شدند به یک

جناح رادیکال از سوسیال دموکراسی متوسل شوند که در پوشش عمامه‌های آیت‌الله‌ها ظاهر شد. عراق جنگی به راه انداخت که مورد حمایت تمامی طبقات حاکم جهانی - از اتحاد جماهیر شوروی تا فرانسه، ایالات متحده و اسرائیل - بود. این جنگ با حمایت از آیت‌الله‌ها در انجام وظیفه شرم‌آور ضدانقلابی شان، که پرولتاریای محلی را از طریق دفاع از میهن، اسلام‌گرایی یا پان‌عربیسم به صف خود درآورد، کار را به سرانجام رساند. به طور خلاصه، این‌گونه است که اربابان جهان، بدون استثنا، متحد شده‌اند تا با تنها کابوسی که همیشه آنها را تسخیر کرده است، یعنی انقلاب اجتماعی و نابودی سیستم مرگ‌آورشان، مقابله کنند... با وجود دو بلوک در طول جنگ ایران و عراق، کل طبقه حاکم در جهان، حتی آن‌هایی که در آن زمان دشمنان اعلام شده بودند، اختلافات خود را به طور موقت کنار گذاشتند تا با پرولتاریایی که تازه یکی از قدرتمندترین حکومت‌های جهان، یعنی حکومت شاه، را سرنگون کرده بود، مقابله کنند.^{۱۳۹}

کسانی که به مسائل منطقه آشنائی دارند، پرت و پلا بودن این اظهارات برایشان واضح است. ما این مسائل را تا حدودی قبلاً بررسی کرده‌ایم، لذا از تکرار آنها پرهیز می‌کنیم^{۱۴۰}. نکته حائز اهمیت در این است که این گروه مرحوم اظهارات بالا را نه در رابطه

^{۱۳۹} آتش به انبار باروت - جنگ و مبارزه چریکی اجتماعی در عراق - صفحات ۵۰-۴۶

^{۱۴۰} برای درک بهتر حوادث آن مقطع خواندن مطالب زیر توصیه میشود:

• کتاب: کمونیزم کارگری وجدان رادیکال چپ سرمایه

با حوادث ایران بلکه در جزوه ای که به دنبال لشکر کشی آمریکا به عراق به راه انداخت به همراه آنارشیست‌ها نگاشته است. هدف از اشاره به حوادث ایران، آماده کردن ذهن خواننده برای دلایل حمله آمریکا به عراق و تحولات بعد از سقوط صدام حسین است.

بدنبال سقوط بلوک شرق، آمریکا تلاش کرد نقش تنها ابر قدرت جهانی را در شرایط جدید ایفا کند. آمریکا برای تثبیت هژمونی خود در نظم جدید جهانی، مجبور شد، جنگ‌هایی براه بیندازد که جنگ عراق یکی از آنها است. ولی برای گروه مرحوم گکا موضوع چیزی شبیه ایران ۱۳۵۷ بود. به عبارت دیگر در خاورمیانه مبارزه طبقاتی چنان شدت یافته بود که سرکرده امپریالیسم جهانی یعنی آمریکا جنگ عراق را به راه انداخت تا جنبش پرولتری را سرکوب کند:

"اما در این هرج و مرج، پرولتاریا کجاست؟ چه می‌کند؟ در تلاش‌هایش برای به دست آوردن استقلال از تمامی نیروهای بورژوازی و ضربه زدن به آنها با چه ایدئولوژی‌هایی مواجه است؟ این باید موضوع بحث گروه‌های کوچک پرولتاریایی باشد که در برابر باد و طوفان و در فضای خفقان‌آور و منزجرکننده صلح اجتماعی، سعی می‌کنند پرچم انقلاب اجتماعی را برافراشته نگاه دارند. و با این حال، بیشتر آنها، اگر نگوئیم همه، گرفتار بحث‌هایی می‌مانند که آیا این یا آن تناقض درون‌بورژوازی از بقیه بنیادی‌تر است یا نه."^{۱۴۱}

• مقاله: بهمن ۱۳۵۷، زمانیکه انترناسیونالیست‌ها اعلام کردند، خمینی مترقی‌تر از ملکه انگلستان یا امپراتور اول بوکاسا نیست

^{۱۴۱} کمونیسم شماره ۵۵

به باور گروه مرحوم گگا پرولتاریای عراق در کمین نشسته بود و حوادث را به شدت و با دقت دنبال می‌کرد و ناظر تحولات بود. به محض اینکه نیروهای آمریکایی آخرین بقایای مقاومت رژیم صدام را از میان برداشتند، نیروهای آمریکایی خودشان را کنار کشیدند لذا صدها هزار پرولتاریا برای غارت آثار به جا مانده از ویرانی‌های رژیم صدام به خیابان‌ها ریختند.

"به محض اینکه نیروهای مهاجم آخرین بقایای مقاومت را از میان برداشتند، صدها هزار پرولتاریا به خیابان‌ها ریختند، نه برای تشویق «آزادکنندگان» خود، بلکه برای غارت هر چیزی که به شکلی نزدیک یا دور، نماد قدرت منفور حزب بعث و صدام حسین بود." ۱۴۲

گروه مرحوم گگا همچون تریدنی والکا ادعاهای کذب می‌کند. مگر اینکه به لفاظی مشترک آنها باور داشته باشیم که در جهان هستی همه پرولتاریا یا سوسیال دموکرات (از آخوندها تا سوسیال دموکراتهای اروپایی) هستند. اما به دنبال لشکر کشی ائتلاف آمریکا، از غربی‌ها تا کشورهای عربی، از ایران تا ترکیه سعی کردند دامنه نفوذ خود را گسترش دهند. این تداخل منافع عراق را بیشتر در توحش و ناآرامی‌ها فرو برد. عراق از

^{۱۴۲} آتش به انبار باروت - جنگ و مبارزه چریکی اجتماعی در عراق - صفحات ۶۵-۶۳

مدت‌ها پیش و از زمان شاه به دشمن خونی ایران تبدیل شده بود. به تبع آن ایران و عراق مخالفان همدیگر را مورد حمایت مالی، تسلیحاتی و لجستکی قرار می‌دادند.

با توجه به رقابت عربستان با ایران، یک عراق ضعیف با صدام حسین به نفع عربستان بود. عربستان سعودی ترجیح میداد، صدام حسین بسیار تضعیف شود و با ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک و غیره کنترل شود تا با حمله نظامی سرنگون شود، اگر چه سرانجام ناچار شد تن به خواسته ائتلاف بدهد. حمله آمریکا به عراق در راستای منافع امپریالیستی ایران نیز بود. عراق از یک کشور دشمن خونی به حوزه نفوذ ایران تبدیل شد. زمانی پایگاه‌های متعدد نظامی مخالفان ایرانی در عراق دایر بود که مورد حمایت ملی، نظامی و لجستیکی عراق بود. اگر چه به دنبال پایان جنگ در حال برچیده شدن بودند اما بدنبال سقوط صدام باقیمانده‌ها نیز یکی بعد از دیگری برچیده شدند.

پس از سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳، ایران یکی از کشورهایی بود که نفوذ خود را به طور قابل توجهی در عراق افزایش داد. این کشور به حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی شیعه و احزاب سیاسی مرتبط با آن‌ها پرداخت تا منافع خود را در عراق تأمین کند. از اهداف اصلی ایران، تلاش برای تشکیل دولت مورد حمایت خود در بغداد و کاهش نفوذ آمریکا در منطقه بود که منجر به درگیری‌های مکرر شد.

آمریکا پس از لشکر کشی خود در عراق سیاست‌هایی همچون *بُعث‌زدایی* را اعمال کرد. ابتدا، دستور انحلال ارتش عراق توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا منجر به خلع سلاح و بیکاری حدود ۳۵۰ هزار نظامی شد. هم‌چنین نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی در میان ارتشیان پیشین شرایط را برای جذب آنان به گروه‌های مسلح آماده‌تر

کرد. بسیاری از این افراد از نیروهای باتجربه نظامی پیشین عراق بودند که پس از انحلال ارتش و منع استخدام افسران حزب بعث در رژیم جدید، به گروه‌های شورشی یا اسلامگرایان پیوستند و نقش قابل توجهی در بی‌ثباتی و شورش‌های داخلی این کشور ایفا کردند و از این طریق به ناآرامی‌ها دامن زدند. سیاست نیروهای ائتلاف همچنین باعث افزایش ناراضی‌تبی در میان سنی‌ها شد و زمینه رشد گروه‌های شورشی مانند القاعده و دیگران را فراهم آورد. بعدها رژیم جدید ناچار شد در سیاست‌های خود تغییراتی بدهد و بخشی از ارتشیان و بعثیان را مجدداً جذب کند.

در پی سقوط صدام، برخی کشورهای عربی به‌ویژه، عربستان سعودی، قطر، امارات متحده و غیره از گروه‌های مخالف دولت مرکزی عراق پشتیبانی می‌کردند و تلاش داشتند در راستای منافع امپریالیستی خود در شورش‌ها و درگیری‌ها در عراق تأثیر گذار باشند و یا از آنها حمایت کنند. عربستان به دلیل نگرانی از افزایش قدرت شیعیان در عراق و ترس از گسترش نفوذ ایران، از گروه‌های سنی و شورشیان حمایت کرد. این مسئله سبب شد تا برخی از شورش‌ها و درگیری‌ها در عراق با حمایت غیرمستقیم عربستان شدت یابند و حتی به نزاع‌های فرقه‌ای میان شیعیان و سنی‌ها دامن بزنند.

قطر و امارات نیز از افزایش نفوذ ایران در عراق و احتمال تبدیل این کشور به یک رقیب قوی نگران بودند منتها محتاط‌تر از عربستان سعودی از گروه‌های شورشی حمایت می‌کردند. آنها همچنین با حفظ روابط دوستانه با ایران، در تعادل دیپلماتیک خود بین دولت عراق و مخالفان عمل می‌کردند. علاوه بر اینها، سوریه نیز به نوعی در نزاع‌های داخلی عراق تأثیر داشت. این کشور با اجازه عبور جهادی‌ها از مرزهایش و پناه‌دادن به

برخی از رهبران سابق بعثی، به شورشیانی ضد آمریکایی و ضد دولتی در عراق کمک کرد. دمشق نیز از بعضی گروه‌های کرد و قبایل سنی حمایت می‌کرد تا از قدرت‌گیری بیش از حد دولت مرکزی عراق جلوگیری کند. علاوه بر کشورهای ذکر شده، ترکیه نیز در مسائل عراق مداخله داشت و عمدتاً بر مهار گروه‌های شبه‌نظامی کرد نزدیک مرزهای خود تمرکز کرد.

این دخالت‌های خارجی و بخصوص منافع متعارض کشورهای دخالت‌کننده باعث پیچیده‌تر شدن اوضاع داخلی عراق و ایجاد تنش‌های درازمدت شده و حاکمیت و ثبات عراق را تحت تأثیر قرار داد.

بسیار سخت است و همچنین برای بحث ما غیر ضروری است که لیست کاملی از گروه‌هایی که که بین سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ که اغتشاشات درونی عراق در اوج خود بود، ارائه داد، بخشی از آنها نیروهای نیابتی کشورهای خارجی ذکر شده بودند. با این وجود لیستی از گروههایی که در اغتشاشات درونی عراق بدنبال لشکر کشی اعتلاف آمریکاحضور داشتند، ارائه می‌شود تا بتوان در رابطه با نیروی مادی اعتراضات و خواسته‌های اعتراضات اظهار نظر کرد.

نیروهای بعثی

- **فدائیان صدام:** یک سازمان شبه نظامی وابسته به دولت بعث عراق و وفادار به صدام حسین بود که بعداً اضمحلال پیدا کرد.
- **العوده:** متشکل از مقامات سابق حزب بعث، ماموران اطلاعاتی، شبه نظامیان گارد و فدائیان صدام، اعضای سابق جمهوری خواه عراق بود که هدف آن

بازگرداندن رژیم صدام حسین به قدرت و اخراج نیروهای اشغالگر چند ملیتی از کشور بود.

- **ارتش مردمی عراق:** یک سازمان شبه نظامی بود که در اوایل دهه ۱۹۷۰ تشکیل شده بود و وظیفه‌اش محافظت از رژیم بعث بود. در آن مقطع طاهای یاسین رمضان از نزدیکان صدام فرماندهی آن را به عهده داشت. این سازمان قبل از سقوط صدام نقش بزرگی در سرکوب مخالفان و اعتراضات ایفا میکرد.
- **فرماندهی عالی جهاد و آزادی:** یک جبهه عراقی که متشکل از ۲۳ گروه شبه نظامی بود که در اکتبر ۲۰۰۷ تشکیل شد. فرماندهی آن به عهده عزت ابراهیم الدوری معاون سابق صدام حسین بود.

- **شبکه العبود:** این شبکه عمدتاً از اعضای جیش محمد تشکیل شده بود. این شبکه روابطی با نیروهای امنیتی سابق عراق، افسران اطلاعاتی و همچنین افسران پلیس داشت. این شبکه یک شیمیدان عراقی را به خدمت گرفته بود تا به تولید گازهای سمی و شیمیایی دست زند. با دستگیری شیمیدان در سال ۲۰۰۴ مسئله منتفی شد.

نیروهای شیعه:

- **کتاب حزب الله:** یک گروه شبه نظامی شیعه عراقی است که فرماندهی آن در آن مقطع بر عهده ابومهدی المهندس بود که در سال ۲۰۲۰ توسط آمریکا کشته شد. این گروه بسیار نزدیک به ایران است.

- **عصائب اهل الحق:** یک سازمان شبه نظامی اسلامگرای شیعه در عراق است، این گروه از طرفداران ایران است و در سالهای اخیر نیز بسیار فعال بوده است.
- **سپاه بدر:** این سپاه توسط ایران و در جریان جنگ ایران و عراق و با رهبری روحانی شیعه عراقی محمدباقر الحکیم ساخته شد، البته الان بخشی از نیروهای حشد الشعبی است.
- **تیپ روز موعود:** این گروه به عنوان جانشین ارتش مهدی که بزرگترین گروه شبه نظامی تا زمان انحلال آن در سال ۲۰۰۸ بود، ایجاد شد. البته این گروه بعداً بخاطر اعمال نفوذ با دیگر گروه‌ها بخصوص گروه رقیب عصائب اهل الحق به جنگ قدرت پرداختند.
- **گروه ابو درا:** گروهی شیعه که بیشتر حملات وحشیانه‌ای علیه سنی‌ها انجام می‌داد، به خصوص در شهر صدر کارزار پاکسازی سنی‌ها از منطقه‌ای معروف بود.

گروههای سنی:

با توجه به کثرت گروه‌های سنی، توضیح تک تک گروه‌های سنی غیر ضروری است و خود نام گروه بیانگر خواست و اهداف ارتجاعی چنین باندهای جنایتکار است.

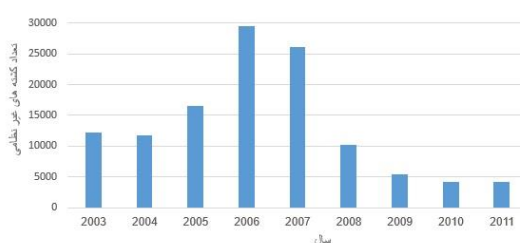
- القاعده در عراق
- دولت اسلامی عراق
- مجلس شورای مجاهدین عراق

- جیش المجاهدین
- لشکر سلفی ابوبکر صدیق
- انصارالله کردستان
- جماعت توحید و جهاد
- جماعت انصار سنی
- ارتش اسلامی عراق
- سازمان بنر سیاه
- ارتش راهنمایان
- ارتش فرقه پیروز
- تیپ های حامیان توحید

همگی باندهای جنایتکار ذکر شده بالا صرفنظر از شیعه، سنی، بعثی و غیره به اندازه ائتلاف آمریکا جنایتکار، ارتجاعی و علیه طبقه کارگر بوده اند. اگر بخواهیم از نظر طبقاتی جنایات این گروه ها را بررسی کنیم، بخش عمده ای از جنایات آنها به طور نامتناسبی علیه طبقه کارگر عراق جهت گیری شده بود، چرا که طبقه کارگر در مناطقی زندگی می کند که، از یک سو دسترسی کمتری به امنیت دارند و از سوی دیگر بیشتر تحت تاثیر جنایات فرقه ها، تسویه حساب های قومی و غیره قرار می گرفتند. از همه مهمتر فروپاشی زیرساخت ها در محلات کارگری و فقیرنشین باعث می شد دسترسی کارگران و اقشار تحتانی جامعه به

نیازهای اولیه کمتر و سخت شود و به تبع آن غیرنظامیان این مناطق رنج و معضلات بیشتری را متحمل شوند.

سایت «شمار کشته‌شدگان عراق»^{۱۴۳} که کشتار غیر نظامیان را بعد از لشکرکشی ائتلاف آمریکا ثبت می‌کند، در مجموع از زمان اشغال عراق تا پایان سال ۲۰۱۱ که بازه



زمانی مورد نظر ما است را بررسی کرده و برآورد می‌کند حدود ۱۲۰۱۰۸ غیرنظامی در کشتارها جان‌باخته است، در نمودار سال به سال تفکیک شده است.^{۱۴۴}

آمار بالا به مفهوم این است که روزانه به طور میانگین حدود ۳۷ غیر نظامی در عراق قتل‌عام می‌شدند، بخش اعظم غیر نظامیان را نیز طبقه کارگر تشکیل می‌دهند. در این آمار زخمی‌ها و کسانی که از این کشتارها متحمل رنج می‌شدند را شامل نمی‌شود.

^{۱۴۳} شمار کشته‌شدگان عراق نهادی است که مرگ‌های خشونت‌آمیزی را ثبت می‌کند که نتیجه مداخله نظامی سال ۲۰۰۳ در عراق بوده‌اند. پایگاه داده عمومی و دقیق آن فقط شامل تلفات غیرنظامی است که توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، نیروهای دولتی عراق، و حملات شبه‌نظامیان یا مجرمان دیگر رخ داده است.

^{۱۴۴} مرگ غیرنظامیان در اثر خشونت

ویکی لیکس در اکتبر ۲۰۱۰ اسناد محرمانه نظامی ایالات متحده را منتشر کرد^{۱۴۵}. آمار ویکی لیکس کمتر از آمار سایت «شمار کشته شدگان عراقی» است و با در نظر گرفتن هر دو می توان یک میانگینی در نظر گرفت. اسناد ویکی لیکس تلفات نظامیان عراقی و ائتلاف را بین ژانویه ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ ثبت کرده است. این اسناد ۱۰۹۰۳۲ مورد مرگ را ثبت کرده است که تفکیک آنها به قرار زیر است:

- غیرنظامی ۶۶۰۸۱ نفر (منظور غیر نظامیان عراقی است).
- ملت میزبان ۱۵۱۹۶ نفر (منظور از ملت میزبان، نیروهای نظامی و امنیتی عراقی در دولت جدید است).
- دشمن ۲۳۹۸۴ نفر (منظور از دشمن، نیروهایی است که علیه ائتلاف می‌جنگیدند).
- دوستانه ۳۷۷۱ نفر (منظور از دوستانه، نیروهای ائتلاف است).

آمار سایت «شمار کشته شدگان عراق» و همچنین آمار ویکی لیکس یک چیز را نیز نشان می‌دهد. در جامعه عراق بدنبال فروپاشی رژیم صدام حسین نه یک جنگ کلاسیک و نه یک جنگ چریکی بلکه نوعی توحش لجام‌گسیخته جریان داشته است که میزان بسیار بالای کشته شدگان غیر نظامی بیانگر آن است. ما به این مسئله مجدداً باز خواهیم گشت. تنها در یکی از حملات جنایتکاران علیه کارگران که در حال ترک محل کار بودند، حداقل ۱۲۷ کارگر کشته و ۱۴۸ نفر زخمی می‌شوند.

^{۱۴۵} آمار ویکی لیکس

"شبه‌نظامیان مظنون سنی روز چهارشنبه به شبکه امنیتی بغداد نفوذ کرده و با چهار بمب‌گذاری اهداف شیعیان را هدف قرار دادند که منجر به کشته شدن ۱۸۳ نفر شد... مخرب‌ترین انفجار در بازار صدره رخ داد، زمانی که کارگران در حال ترک محل کار بودند و مینی‌بوس‌هایی که برای بردن آنها آمده بودند در آتش سوختند. دست کم ۱۲۷ نفر کشته و ۱۴۸ نفر زخمی شدند، از جمله مردانی که مشغول بازسازی این بازار بودند؛ بازاری که پس از بمب‌گذاری سوم فوریه که ۱۳۷ کشته بر جای گذاشت، آسیب دیده بود."^{۱۴۶}

فقط در یک روز یعنی در ۲۳ نوامبر ۲۰۰۶ در سراسر عراق بر اثر انفجار خودروی بمب‌گذاری شده و سایر حملات ۲۸۱ نفر توسط جنایتکاران کشته می‌شوند.^{۱۴۷}

جنایتکارانی که هیچ ارتباطی با خواسته‌های طبقه کارگر، اشکال سازماندهی طبقه کارگر نداشتند و حملات شان بیشتر علیه کارگران بوده تا نیروهای اشغالگر که توسط گروه مرحوم گکا جنگ چریکی پرولتاریا نام می‌گیرد. گروه مرحوم گکا با عوام‌فریبی و با جعل حوادث تلاش می‌کرد با عبارات رادیکال، خشونت ارتجاعی و بربریت را تجلی خشونت طبقاتی قلمداد کند و از جنگ چریکی پرولتاریا علیه تمامی جناح‌های بورژوازی صحبت می‌کرد:

^{۱۴۶} انفجار در بغداد

^{۱۴۷} سایت یاهو

"پشت اهداف و جنگ چریکی روزانه علیه نیروهای اشغالگر، می‌توانیم نشانه‌های یک پرولتاریا را ببینیم که در تلاش برای مبارزه و سازماندهی علیه تمامی جناح‌های بورژوازی است که تصمیم گرفته‌اند نظم و امنیت سرمایه‌داری را به این منطقه بیاورند؛ حتی اگر همچنان بسیار دشوار باشد که بتوانیم استقلال طبقه خود را از نیروهای بورژوازی که می‌کوشند خشم و غضب طبقه ما را علیه هر گونه نماینده دولت جهانی کنترل کنند، ارزیابی کنیم. اقدامات خرابکاری، حملات انفجاری، تظاهرات، اشغال و اعتصاب‌ها... کار اسلام‌گرایان یا ملی‌گرایان پان‌عربی نیست؛ این نگاه بیش از حد ساده‌انگارانه و تنها به منزله پذیرش دیدگاه طبقه حاکم خواهد بود، که می‌خواهد درک ما را به یک مبارزه بین 'خوب و بد'، بین 'خوب‌ها و بدها' محدود کند، چیزی شبیه به یک فیلم وسترن، تا بار دیگر تضاد مرگبار سرمایه‌داری را از میان بردارد: طبقه کارگر.^{۱۴۸}"

تنها خواست طبقاتی طبقه کارگر از زمین طبقاتی و با اشکال سازماندهی طبقه کارگر می‌تواند افقی به سوی آینده ارائه دهد که در تداوم خود می‌تواند دولت سرمایه را به چالش بکشد. جنگ چریکی ربطی به مبارزه طبقاتی کارگران ندارد، جنگ چریکی یک مبارزه جمعی نیست و نمیتواند سازماندهی پرولتری داشته باشد. برخلاف جنایتکاران اسلامگرا، بعضی، پان‌عرب و غیره که هدف‌شان کشتن غیر نظامیان در یک مقیاس وسیع

^{۱۴۸} برخی بررسی‌ها در مورد حوادثی که در حال حاضر عراق را تکان می‌دهد.

بود، در مبارزات چریکی، با وجود بیگانگی چریک‌ها با مبارزات کارگران، آنها نهایت تلاش خود را میکردند تا به غیر نظامیان صدمه‌ای نرسد. در دهه ۱۳۵۰ جنبش چریکی در ایران، مبارزه غالب بود، آنها نهایت تلاش خود را می‌کردند تا به غیر نظامیان آسیبی نرسد، به دو مورد اشاره می‌شود.

برای درک بهتر شرایط آن مقطع، اشاره به یک مسئله ضروری است، ساواک به خاطر اینکه خود را طبیعی جلوه دهد و مورد شک قرار نگیرد، در بعضی از عملیات‌های خود از ماشین‌های معمولی که زن و بچه در آن جای داده شده بودند، استفاده می‌کرد. به هر حال، چریک‌ها می‌خواستند بدانند آیا یکی از از خانه‌های آنها لو رفته است یا نه، لذا یکی از زنان چریک که کمی هم مسن بود برای این کار انتخاب می‌شود. فاطمه سعیدی ۲۵ بهمن ۱۳۵۲ به محض نزدیک شدن به خانه مورد نظر، خود را در محاصره ماموران ساواک می‌بیند. ماموران ساواک به سرعت او را دستگیر می‌کنند تا امکان واکنش نداشته باشد و سوار ماشین می‌کنند. بقیه ماجرا را از زبان خود او بشنویم:

"من به یک نارنجک فتیله‌ای مسلح بودم که با سوار شدن به ماشین خواستم آن را منفجر کنم تا هم خودم کشته شوم و هم آن مزدور را به درک واصل کنم. اما، ناگهان چشمم به زن و بچه راننده مزدور ماشین افتاد که در ردیف جلو نشسته بودند. با دیدن بچه در بغل مادرش سریعاً خود را کنترل کردم. وجود آن بچه در آن ماشین دلیل روشن و قاطعی بود که از منفجر کردن نارنجکم خودداری کنم، تصمیم گرفتم این کار را پس از پیاده شدن از ماشین به هنگام مواجه شدن با

مأموران رژیم انجام دهم. راننده در اولین کلاتری که بر سر راهش بود، توقف نمود و من از ماشین پیاده شدم. اما با ریختن مأموران بر سرم دیگر امکان استفاده از نارنجک از من سلب شد و تنها توانستم شیشه سیانورم را در دهانم شکسته و آن را بجوم. با خوردن سیانور مسلماً به زمین افتاده بودم. من تنها پس از گذشت زمانی که مدت آن برایم نامعلوم است، در بیمارستان در حالی که در محاصره ساواکی ها قرار داشتم به هوش آمدم.^{۱۴۹۱۱}

فاطمه می دانست اگر زنده دستگیر شود، چه جهنمی انتظارش را می کشد. اما او نارنجک خود را منفجر نمی کند تا به آن بچه آسیبی نرسد، می خواهد با سیانور خودکشی کند. ساواک تجربه داشت، سریع او را به بیمارستان منتقل می کنند و با تعویض خونس به هوش می آورند و شکنجه هایی که تنها بیان آنها موثر بر تن آدمی سیخ می کند شروع می شود. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۱ یکی از چریک ها به نام احمد زیرم را در جنوب تهران با فرمان ایست پلیس مواجه می شود. او تصور می کند که شناسائی شده پس از شلیک از محل می گریزد. دیگر ماموران به تعقیب او می پردازند، تبادل آتش بین او و ماموران انجام می گیرد و احمد از پا زخمی می شود. ساواک کل منطقه را محاصره می کند. احمد در تعقیب و گریز وارد کوچه ای می شود که بن بست بوده. آخرین در باز بوده، او وارد حیاط خانه می شود، بقیه ماجرا را از زبان خبرنگار روزنامه کیهان بشنویم:

^{۱۴۹}فاطمه سعیدی

"می‌بند زن خانواده دم حوض نشسته رخت می‌شورد، همسرش هم در ایوان خوابیده. ذیبرم می‌داند که ماموران محل مخفی شدنش را یافته‌اند. ابتدا مرد خانواده که مریض بوده را به داخل می‌برد، بعد هرچه مهمات داشته می‌خواسته به کمرش ببندد، به زن می‌گوید چادرش را به او بدهد. حتی پول چادر زن را هم می‌دهد. به زن هم می‌گوید با بچه‌اش به زیرزمین برود تا وقتی تیراندازی می‌شود به آن‌ها آسیبی نرسد."^{۱۵۰}

برای احمد امنیت اعضای خانه (غیر نظامیان) بیشتر از مرگ خود او اهمیت داشت. احمد وقتی از امنیت اعضای خانواده مطمئن می‌شود، در یکی از اتاق‌های بالایی سنگر می‌گیرد، نبردی نابرابر شکل می‌گیرد و احمد سر انجام جان می‌بازد. خبر بالا توسط خبرنگار کیهان (یکی از روزنامه‌های اصلی در آن مقطع) منتشر می‌شود. انتشار این خبر، یک تصویر انسانی و مسئولیت‌پذیری از چریک‌ها ارائه داد که برای ساواک سخت تمام شد. ساواک پس از انتشار روزنامه، متوجه خبر می‌شود و خبرنگار را دستگیر می‌کند و مدتی خبرنگار را به خاطر گزارش این خبر در زندان بدنام اوین زندانی می‌کند. اما برای گروه مرحوم گکا اهمیتی نداشت که این حملات توسط طرفداران صدام، سوریه یا ایران باشد یا کار اسلام‌گرایان یا سیا، مهم جنگ چریکی روزانه پرولتاریا علیه نیروهای اشغالگر بود که قبلا به آن ارجاع دادیم:

^{۱۵۰} ماهیگیری که چریک شد.

"برای ما چندان اهمیتی ندارد که این حملات کار طرفداران صدام، سوریه یا ایران باشد که می‌خواهند آمریکا را در عراق بی‌اعتبار کنند، یا کار اسلام‌گرایان یا سیا (زمانی که این‌ها تفاوتی با هم ندارند)؛ آنچه به‌وضوح پیداست این است که این حملات در پی ترساندن و تفرقه‌افکنی در میان پرولتاریای عراق هستند، و از دید ما، افتادن در این مخلوط‌سازی که تخصص رسانه‌های بورژوازی است و این حملات را تحسین می‌کنند، اشتباهی بزرگ است."^{۱۵۱}

گروه مرحوم گکا از کارگران دیگر کشورها می‌خواست که مبارزه طبقه کارگر عراق را تنها نگذارند، آن مبارزه را، مبارزه خود قلمداد کنند و آن مبارزه را گسترش دهند:

"ما تنها می‌توانیم بار دیگر از برادران و همکارانمان درخواست کنیم که مبارزه‌ای را که برادران ما در طبقه کارگر عراق پیش می‌برند، مبارزه خود بدانند. ما نمی‌توانیم آنها را تنها بگذاریم، مگر با گسترش مبارزه خود علیه بورژوازی‌مان، هر کجا که باشیم، و با پایبندی به برنامه و اهدافمان در طبقه."^{۱۵۲}

آیا اعمال باندهای جنایتکاری چون، بعثی، القاعده، سنی، شیعه، ائتلاف آمریکا و غیره اعمال تروریستی نیست؟ آیا اگر شارلاتان‌های سیاسی، عملکرد این جانپان را به عنوان اقدامات پرولتری تبلیغ کنند، اعمال تروریستی را با بلاغت پرولتری تبلیغ نمی‌کنند؟ آیا رفقای جریان کمونیست بین‌المللی در اظهارات خود حق نداشتند؟

^{۱۵۱} کمونیست شماره ۵۸

^{۱۵۲} برخی بررسی‌ها در مورد حوادثی که در حال حاضر عراق را تکان می‌دهد.

اینها همان کرکس‌های بودند که از راه دور اطراف جنازه‌های سلاخی شده پرولتاریا توسط باندهای جنایتکار می‌چرخیدند، در حالیکه نیشخند می‌زدند، اظهار می‌داشتند که «کار اسلام‌گرایان یا ملی‌گرایان پان‌عربی نیست» بلکه کار جنگ چریکی پرولتاریا علیه نیروهای اشغالگر است.

آیا کسی در تریدنی والکا پیدا می‌شود تا سر خود را بالا بگیرد و از اظهارات مسمم‌کننده دوستان مرحوم‌شان دفاع کند که سلاخی پرولتاریا بدنال سقوط جنایتکاری چون صدام توسط باندهای جنایتکار مبارزه چریکی پرولتاریا علیه نیروهای اشغالگر بود؟ آیا با خواندن این سطور، چهره‌ فعالین تریدنی والکا در شرم غرق نمی‌شود؟ مارکس در مارس ۱۸۴۳ طی نامه‌ای به روگه، چنین می‌نویسد:

«لابد می‌خندی و می‌گویی: شرم به چه کارمان می‌آید؟ با شرم که نمی‌شود انقلاب کرد. پاسخ من آن است که شرم خود یک انقلاب است.»^{۱۰۳}

خوانندگان خود میتوانند قضاوت کنند که چرا تریدنی والکا سخیف‌ترین تهمت‌هایی چون «تورک‌مادا»، «غده‌ی چرکین»، «پارانویید»، «بوی متعفن واعظان درس دهنده»، «لاشخورها»، «کرکس‌ها»، «کفتارها»، «صفرای سمی»، «کاپوهای مرگبار»، «خیانتکار»، «جاسوسان لعنتی» و غیره را به طرف کمونیست‌های حقیقی پرتاب می‌کند، چون کمونیست‌ها ماسک «کمونیستی» آن را بیرون کشیده‌اند و ملغمه‌ای از چیگرایی و آنارشیزم بیرون افتاده است.

^{۱۰۳} مارکس به روگه

شورش اخوان المسلمین یا روزهای کمون پاریس؟

یکی از لجن‌هایی که تریدنی والکا به سوی کمونیست‌های چپ پرتاب کرده است، این است که کمونیست‌های چپ را به «کار کثیف اوخرانا و چکا» متهم کرده است. سرکوب فیزیکی تنها بخش کوچکی از وظایف نهادهای امنیتی است و این مسئله در زمان‌هایی که بورژوازی احساس خطر می‌کند شکل غالب می‌گردد، در دیگر مواقع سرکوب متمدنانه یعنی وارونه نویسی حوادث، جعل واقعیت‌ها، بی‌اعتبار کردن انقلابیون، مهندسی افکار عمومی با توسل به هر وسیله‌ای و غیره اولویت پیدا می‌کنند. پیش شرط اینکه مبارزه طبقاتی شکل تهاجمی به خود بگیرد نیازمند سطحی از آگاهی طبقاتی است. وقتی به هر شکلی ابهام‌سازی در جامعه انجام می‌گیرد، عملاً جلو مبارزه مستقل پرولتری گرفته می‌شود و به تبع آن کارگران و سازمان‌های انقلابی برای تکامل آگاهی طبقاتی پرولتری با مشکل مواجه خواهند شد.

برخلاف دوستان تریدنی والکا ما اتهام نخواهیم زد، ما حوادث اجتماعی را با ارائه مستندات توضیح خواهیم داد و قضاوت را به عهده خوانندگان خواهیم گذاشت تا خود قضاوت کنند چه کسانی به کارهای کثیف اوخرانا و چکا مشغول هستند.

واقعیت این است که ایدئولوگ‌های بورژوایی به عنوان بخشی از رو بنای جامعه طبقاتی وظیفه دارند حقانیت جامعه وارونه را نشخوار کنند. به خاطر وجود ایدئولوگ‌ها و امکانات بی‌اندازه آن‌ها است که ایده حاکم، ایده طبقه حاکم می‌شود. در دموکرات‌ترین

کشورها نیز دیکتاتوری سرمایه اعمال می‌شود، چرا که وسائل تولیدات ذهنی و افکار عمومی در دست بورژوازی است و کارگران و توده‌های محروم هیچ دخالتی در امور جامعه ندارند. مارکس به روشنی این مسئله را به شکل زیر توضیح می‌دهد:

"افکار طبقه حاکم در هر دوران افکار حاکم هستند. یعنی طبقه‌ای که نیروی حاکمه‌ی مادی جامعه است، در عین حال نیروی حاکمه‌ی معنوی آن نیز هست. طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسایل تولید ذهنی را تحت کنترل خواهد داشت، بنحوی که افکار آن‌هایی که فاقد وسایل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن است... بنابراین مادام که آن‌ها به عنوان یک طبقه حکومت می‌کنند و حدود و دایره‌ی یک دوران تاریخی را تعیین می‌نمایند، بدیهی است که این کار را در همه‌ی ابعاد آن بعمل می‌آورند، لذا به عنوان متفکران، به عنوان تولید کنندگان افکار نیز حکومت می‌کنند و تولید و توزیع اندیشه‌های عصر خویش را تنظیم می‌نمایند: بدین سان افکار آنان افکار حاکم آن دوران است."^{۱۵۴}

در کنار ایدئولوگ‌های بورژوایی و نظام آموزشی بورژوایی، نهادهای امنیتی بورژوایی نقش مهمی در تحریف حوادث تاریخی و تولید روایت‌های نادرست در راستای منافع خود تولید می‌کنند و یا ارائه می‌دهند. این نهادها با استفاده از منابع سرشار خود و

^{۱۵۴} - مارکس و انگلس؛ ایدئولوژی آلمانی صفحات ۶۰-۶۱

دسترسی به آخرین تکنولوژی، ابزارهای رسانه‌ای، آموزشی، و فناوری، به مهندسی افکار عمومی و تحریف تاریخ می‌پردازند تا تصویری مورد دلخواه خود را در جامعه ایجاد کنند. بورژوازی کثیف اسلامی در ایران در دهه‌های گذشته در این رابطه نهادهای متعددی چون مرکز اسناد، مرکز مطالعات، موسسه پژوهشی، مرکز پژوهشی و غیره در راستای اهداف خود بنیان نهاده است و این نهادها برای مثال ده‌ها کتاب انتشار داده‌اند تا روایت وارونه‌ای از حوادث اجتماعی و تاریخی ارائه دهند. اگر این مسئله در کشورهای دیکتاتوری و یا کشورهای بلوک شرق سابق شکل زمخت، مبتذل و ابتدائی بخود می‌گرفت و یا همچنان می‌گیرد، در کشورهای دموکراسی بورژوایی این مسئله بسیار ظریف، حرفه‌ای و با چشم‌انداز طولانی انجام می‌گیرد. در وارونه‌سازی، تولید دروغ و دیگر جنایات کشورهای چو ایران، روسیه، چین و غیره مطلقاً شکی نیست لذا ما لیستی از ۴ کشور متمدن، با فرهنگ، آزادیخواه، دموکرات، بشردوست تهیه کرده‌ایم که به صورت ضمیمه^{۱۵۵} ارائه می‌شود. همین لیست بسیار کوتاه به وضوح نشان می‌دهد که دموکرات‌ها چقدر با فرهنگ و متمدنانه با وارونه‌سازی و تحریف به مهندسی افکاری دست می‌زنند.

با این توضیحات به دوستان تریدنی والکا برگردیم و ببینیم چه کسانی به «کار کثیف اوخرانا و چکا» مشغول هستند. تریدنی والکا قیام «تاریخی» مردم سوریه را مورد بررسی قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که قیام یادآور کمون پاریس بود. روایت نویسی می‌کند که

^{۱۵۵} به ضمیمه ب مراجعه شود. تاکید به این نکته ضروری است که اشاره به این منابع به مفهوم تائید آنها نیست بلکه اشاره به حوادثی است که توسط دموکرات‌ها و «متمدنانه» به پیش برده می‌شود.

چطور قیام کنندگان همچون کمون پاریس، مقاومت پرولتری در مقابل سرکوب بورژوازی نشان دادند. از آنجائی که مطبوعات و ژورنالیسم بورژوازی به خاطر ماهیت طبقاتی این شورش به آن نپرداخته اند، لذا در مقابل سانسور مطبوعات بورژوازی، تریدنی والکا روایت «پرولتری» خود را ارائه می دهد:

"سی سال پیش، در شهر حما در سوریه در دوم فوریه ۱۹۸۲، مردم در پاسخ به فراخوان های قیام علیه دولت، علیه فقر و سرکوب، دست به شورش زدند. ۱۵۰ افسر ارتش به شورشیان پیوستند و کنترل شهر را به دست گرفتند؛ آنها مراکز سرکوب را تخریب کردند و بیش از ۳۰۰ مزدور رژیم را اعدام کردند، همچنین اولین واحد چتربازان اعزامی برای سرکوب قیام را نابود کردند. دولت در پاسخ، شهر را محاصره کرده و به مدت ۲۷ روز با توپخانه سنگین بمباران کرد؛ حتی از گاز سیانید نیز استفاده شد. حمله نهایی یادآور «هفته خونین» در زمان کمون پاریس بود که آخرین مقاومت های پرولتاریا با ترور دولتی برابری می کرد: زنان جوان «انتحاری» بمب های خود را در میان تانک ها و سربازانی که منطقه را خانه به خانه پاکسازی می کردند، منفجر کردند. سرکوب وحشتناک بود، یک قتل عام واقعی: تخمین زده می شود بین ۲۵،۰۰۰ تا ۵۰،۰۰۰ نفر کشته شدند. رسانه ها اطلاعات زیادی در مورد این رویدادها منتشر نکردند یا بسیار کم، هیچ اعتراضی در خارج برانگیخته نشد، به ویژه به دلیل این که نظریه «توطئه اسلام گرا» همه جا مطرح شد تا بهتر ماهیت اجتماعی این مبارزات، مانند هر مبارزه دیگری از طبقه ما، پنهان شود.^{۱۰۶}

^{۱۰۶} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی)

تریدنی والکا به درستی اظهار می‌دارد که این شورش از آسمان نازل نشد بلکه زمینه‌های مادی خود را داشت. تریدنی والکا زمینه‌های شکل‌گیری قیام حماه که برایشان یادآور کمون پاریس بود را چنین توضیح می‌دهد:

"این قیام از آسمان نازل نشد: اعتصابات، تظاهرات، خرابکاری‌ها، شورش‌ها، حملات بمب‌گذاری، اعدام افسران ارتش و افراد برجسته رژیم بعث، شورش‌ها در زندان‌ها و کشتارهای مختلف، ماه‌ها و سال‌ها بود که درگیری‌های مهمی سوریه را به آتش کشیده بودند. علاوه بر این، کشور در منطقه‌ای قرار داشت که با مشکلات فراوانی دست به گریبان بود؛ مبارزات طبقه ما با درگیری‌های میان جناح‌های مختلف بورژوازی در هم آمیخته بود: به یاد بیاوریم جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲، و همچنین سرکوب خونین در اردوگاه‌های پناهندگان «فلسطینی» که پرولتاریا یک‌بار توسط ارتش اسرائیل، و یک‌بار توسط شبه‌نظامیان مختلف، و اگر مستقیم نبود، توسط پلیس‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) و «آزادی‌بخش ملی» آنها کشته شدند. به یاد بیاوریم «انقلاب ایران» از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ و تبدیل آن به یک جنگ میان بورژوازی‌های ایران و عراق که در طول هشت سال حدود یک میلیون کشته بر جا گذاشت؛ همچنین به یاد بیاوریم مبارزات علیه این جنگ، خرابکاری‌ها، شکست انقلابی و هنگ‌های نظامی هر دو کشور متخاصم که از اردوگاه‌های خود فرار کردند و برای اقدامات مشترک علیه بورژوازی خود و هر دو دولت متحد شدند. ۱۵۷"

^{۱۵۷} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی)

ما به انقلاب ایران بعدا باز خواهیم گشت. قبلا نیز مورد بررسی قرار دادیم که اظهار نظر «هنگ‌های نظامی هر دو کشور متخاصم که از اردوگاه‌های خود فرار کردند و برای اقدامات مشترک علیه بورژوازی خود و هر دو دولت متحد شدند» از جعلیات و دروغ‌های تریدنی والکا است که قادر به اثبات آن نخواهد شد. منتها اظهار نظر اینکه «مبارزات طبقه ما با درگیری‌های میان جناح‌های مختلف بورژوازی در هم آمیخته بود»، عوامفریبی بیش نیست. چطور مبارزات پرولتاریا در دهه‌های ۱۹۷۰ یا ۱۹۸۰ در سوریه با درگیری‌های میان جناح‌های مختلف بورژوازی در هم آمیخته بود؟ این اظهار نظر بخاطر آن است تا زمینه را برای پرولتاری قلمداد کردن تنش‌های جناح‌های بورژوایی در راستای منافع امپریالیستی‌شان، مهیا کند و وارونه‌سازی حوادث تاریخی راحت‌تر انجام گیرد. اجازه بدهید ابتدا اشاره کوتاهی به کمون پاریس داشته باشیم.

روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ کارگران مسلح پاریس با پرچم سرخ و با شعار «زنده باد کمون!» نظام سرمایه داری را هدف جنگ طبقاتی خود قرار دادند. مارکس در اثر ارزشمند خود «جنگ طبقاتی در فرانسه» به اهمیت برافراشته شدن پرچم سرخ بر فراز کمون پاریس می‌پردازد و چنین ارزیابی می‌کند «جهان کهن با دیدن پرچم سرخ از خشم به خود پیچید». کموناردها به پا خاستند تا نظام بردگی مزدی را برچینند و دنیای نوینی را بر پا سازند. سرمایه داری در مهد تمدن خود هدف حمله پرولتاریا قرار گرفته بود. بورژواهایی که تا دیروز بر قدرت خداگونه خود تکیه زده بودند، همچون موجودات بدبختی در کالسکه‌های لوکس خود در حال فرار بودند.

تحمل کمون پاریس برای بورژوازی امکان پذیر نبود. به هر قیمتی شده و به هر وسیله ممکن کمون پاریس، نماد قدرت پرولتری باید نابود می شد. کمون پاریس نشان داد که بورژوازی نیز منفعت طبقاتی خود را بر «میهن پرستی» خود ترجیح می دهد و حتی حاضر است بخاطر منافع طبقاتی با دشمن خود که تمامیت ارضی اش را از بین برده متحد شود. در راستای تحقق چنین اهدافی بود که بورژوازی فرانسه و پروس برای درهم کوبیدن کمون پاریس عملاً متحد شدند، در این راستا بیسمارک شصت هزار نفر از سربازان اسیر فرانسوی را برای کمک به سرکوبی کمون آزاد کرد تا به نیروهای سرکوبگر فرانسوی بپیوندند. وقتی شرایط آماده شد، بورژوازی فرانسه حمله خود را به کمون پاریس در ۲۱ ماه مه شروع کرد. ارتش از بخش غربی، پاریس را مورد حمله قرار داد. بورژوازی از فتح محلات مرفه نشین شروع کرد، جایی که با خوشامدگونی مواجه شد. ولی حماسی ترین مقاومت ها در بخش شرقی پاریس یعنی در محلات کارگری رخ داد. در این محلات خونین ترین نبردها شکل گرفت و کموناردها قهرمانه ترین نبردها را در تاریخ ثبت کردند. بتدریج از دامنه مقاومت ها کاسته می شد. روز ۲۷ ماه مه تنها در محلات کارگری تعداد معدودی به مقاومت ادامه می دادند.

سرانجام کموناردها آخرین مقاومت ها را به طرف گورستان «پرلاشز» کشاندند. در



طول این قتل عام ها که هفته خونین نامیده می شود، بیش از بیست هزار کمونارد به خون تپیده شدند. آخرین مقاومت کموناردها در یکی از آخرین سنگرهایشان در پای دیوار

گورستان «پرلاشز» به خون کشیده شد. بورژوازی فرانسه، پس از فتح آخرین سنگر کموناردها، در پای همان دیوار ۱۴۷ کمونارد را تیرباران کرد. بورژوازی فرانسه بدنبال وحشیانه‌ترین تلافی‌ها بود. هر گونه حمایت یا سمپاتی به کمون جرم محسوب می‌شد. صدها نفر در دادگاه‌های بورژوازی به مرگ محکوم شدند، هزاران نفر زندانی و هزاران نفر نیز تبعید شدند.

کمون پاریس در شرایطی اتفاق افتاد که سرمایه داری هنوز دوران شکوفائی خود را می‌گذراند و هنوز وارد دوران انحطاط خود نشده بود. به بیان دیگر کمون پاریس در شرایط تاریخی اتفاق افتاد که سرمایه‌داری هنوز قادر به توسعه نیروهای تولیدی خود بود، هنوز شرایط مادی برای انجام انقلاب جهانی مهیا نشده بود، هنوز پرولتاریا دوران طفولیت خود را طی می‌کرد. با وقوع جنگ جهانی اول و با ورود سرمایه داری به عصر انحطاط خود، عصر انقلابات کمونیستی نیز شروع شد. تجربه ارزشمند کمون پاریس نشان داد که طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که بورژوازی را از طریق انقلاب جهانی خود به چالش می‌کشد و طبقه کارگر نمی‌تواند به طور واقعی خود را نجات دهد مگر آن که کل بشریت را از منجلاب و کثافت سرمایه‌داری رها سازد. انقلاب کمونیستی نه تنها ممکن بلکه ضرورتی حیاتی است برای بقای نسل بشریت.

پیش از اینکه اظهارات تردینی والکا را بررسی کنیم، توضیحاتی در رابطه با زمینه مادی شکل‌گیری گروه‌های اسلامگرا، اهداف و عملکرد آنها ضروری است. در طول تاریخ مدرن اخیر، غرب و در راس آن بریتانیا و بعداً آمریکا با کمک به شکل‌گیری گروه‌های اسلامی از جمله اخوان المسلمین در راستای منافع امپریالیستی خود و در دوران

جنگ سرد برای مقابله با نفوذ شوروی تلاش کرده‌اند. این مسئله بعداً در جریان جنگ سرد، شتاب گرفت. اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا در اسماعیلیه، مصر بنیان‌گذاری شد. واکنش به سکولاریسم و ناسیونالیسم عربی، بازگشت به اصول اسلامی و مقاومت در برابر استعمار دلایل شکل‌گیری آن را تشکیل دادند. اگر چه اخوان المسلمین در اکثر کشورهای عربی تا حدودی بوده و یا هست ولی در ۲ کشور یعنی مصر و سوریه نفوذ آن بیشتر بوده است. دلایل آن را بررسی خواهیم کرد.^{۱۵۸}

در نیمه قرن بیستم، مصر و سوریه با اتخاذ سیاست‌های رشد "غیر سرمایه‌داری"، تجویز شده و با کمک شوروی سابق به دنبال تقویت استقلال اقتصادی و مقابله با نفوذ غرب بودند. این رویکرد در مصر تحت رهبری جمال عبدالناصر، با «سوسیالیسم عربی» که بر برنامه‌های اقتصادی دولتی متمرکز بود، شناخته می‌شد. ناصر تلاش کرد تا با کمک شوروی، صنعتی‌سازی و توسعه زیرساخت‌ها را در مصر تقویت کند و این امر به ساخت سد اسوان و دریافت کمک‌های تسلیحاتی از شوروی منجر شد. این رویکرد در پی کاهش وابستگی مصر به غرب، به ویژه بریتانیا و ایالات متحده، و همچنین ایجاد الگوی اقتصادی‌ای بر مبنای سرمایه‌داری دولتی بود.

^{۱۵۸} ۲ کتاب زیر که اتفاقاً نویسندگان آن‌ها غربی نیز هستند به شناخت ضرورت وجودی و چگونگی شکل‌گیری اخوان المسلمین و نقش غرب در شکل‌گیری و تقویت آن‌ها کمک می‌کنند:

- بازی شیطان اثر رابرت دریفوس
- اخوان المسلمین و غرب اثر مارتین فرامپتون

در سوریه نیز پس از کودتای بعثی‌ها در دهه ۱۹۶۰، سیاست‌های مشابهی با کمک شوروی به کار گرفته شد. حزب بعث با شعارهایی چون اصلاحات ارضی و ملی‌سازی صنایع، به‌ویژه با حمایت از بخش‌های دولتی، رویکردی به سمت مدل شوروی اتخاذ کرد. حمایت شوروی از سوریه نیز به شکل کمک‌های نظامی و اقتصادی جلوه‌گر شد. روابط سوریه و مصر با شوروی پس از شکست‌های نظامی در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، که ناکارآمدی حمایت‌های شوروی در برابر اسرائیل را آشکار کرد، دچار تنش شد. با این حال، تاروی کار آمدن انور سادات در مصر که به قطع همکاری مصر با شوروی منجر شد، ادامه داشت.

تا اوایل دهه ۱۹۵۰ اخوان المسلمین تلاش می‌کرد به عنوان یک حزب سیاسی در جامعه ظاهر شود. اما از دهه ۱۹۶۰، تنش‌ها بین حکومت بعثی سوریه و گروه‌های اسلام‌گرا به‌ویژه اخوان المسلمین به شدت افزایش یافته بود و شکل یک جنبش مسلحانه بخود گرفته بود. در پی ترورهایی که توسط گروه‌های اسلام‌گرا علیه مقامات دولتی انجام می‌شد، حکومت سوریه اسلام‌گرایان را به شدت سرکوب می‌کرد. در سال ۱۹۷۰ حزب بعث از طریق کودتای موسوم به «جنبش تصحیح» به رهبری حافظ اسد به قدرت رسید. اسد برای تثبیت قدرت خود در ۳۱ ژانویه ۱۹۷۳ قانون اساسی جدیدی را پیشنهاد کرد که تا حدودی سکولار بود. قانون اساسی جدید مستلزم این نبود که رئیس‌جمهور سوریه حتماً باید مسلمان باشد. این مسئله خشم اخوان المسلمین و دیگر اسلام‌گرایان را برانگیخت، آنها اسد را «دشمن خدا» خواندند و خواهان جهاد علیه حکومت شدند. به دنبال فشارها اسد مجبور شد الزام را برگرداند، یعنی مسلمان بودن رئیس‌جمهور الزامی شد. اکثریت مردم سوریه سنی

مذهب هستند در حالیکه حکومت در دست اقلیت علوی‌ها است (نوعی روایت بخصوص از شیعه) که تنها حدود ۱۲ درصد از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند. حکومت بعث در سوریه بر پایه ایدئولوژی سکولار (نوعی سوسیالیسم روسی) و ملی‌گرایی عربی بنا شده بود و این مسئله موجب تنش‌های جدی با اسلامگرایان و به ویژه گروه اخوان المسلمین شد که آنها به دنبال نوعی حکومت اسلامی از نوع سنی بودند. این مسئله باعث شد که بعد از سال ۱۳۵۷ و روی کار آمدن رژیم جدید در ایران، حاکمان جدید ایران از اخوان المسلمین حمایت نکنند.

در ۱۶ ژوئن ۱۹۷۹ یک افسر سنی در دانشکده توپخانه، دانشجویان را به یک جلسه فوری فراخواند، سپس به روی دانشجویان تیراندازی کرد و ۸۳ نفر از آنها را کشت که همگی علوی بودند. در ۲۶ ژوئن ۱۹۸۰ یک تلاش نافرجامی برای ترور رئیس جمهور وقت سوریه توسط اسلامگرایان انجام گرفت.^{۱۵۹} در ۷ ژوئیه ۱۹۸۰ فرمان تقنینی شماره ۴۹ در ممنوعیت عضویت در اخوان المسلمین صادر شد، عضویت جرم محسوب می‌شد و با مجازات اعدام روبرو بود. بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ اسلامگرایان به مبارزه نظامی خود علیه رژیم اسد شدت بخشیدند. در ۱۶ اکتبر ۱۹۸۱ در قاهره، انور سادات توسط گروه جهاد اسلامی مصر در اعتراض به رسمیت شناخته شدن کشور اسرائیل توسط مصر به قتل رسید، در دمشق اعلامیه‌هایی پخش شد که اسد را به سرنوشت مشابه تهدید می‌کرد.

^{۱۵۹} گروه پیشگامان مبارز در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ به رهبری مروان حدید از اخوان المسلمین منشعب شد، به لحاظ ایدئولوژیک همان اخوان المسلمین بود، منتها بر مبارزه مسلحانه صرف تاکید داشت. شاید بتوان گفت که یکی از گروه‌های نظامی اخوان المسلمین بود. بدنبال سرکوب گسترده اواخر سال ۱۹۸۲ این گروه عملاً از بین رفت در حالی که اخوان المسلمین به حیات خود ادامه داد.

ویلیام بیل راگ معاون سفیر ایالات متحده مشاهدات خود را از شرایط سوریه،

حوادث نوامبر ۱۹۸۱ و تنها چند ماه قبل از شورش حماه را چنین بیان می‌کند:

"در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۸۱، در دفتر خود در سفارت آمریکا در دمشق نشسته بودم که صدای انفجار مهیبی را از فاصله نه چندان دور شنیدم. تنها چند هفته از آغاز مأموریتم به عنوان معاون سفیر ایالات متحده گذشته بود. یک خودروی بمب‌گذاری شده در مقابل ساختمان ستاد نیروی هوایی سوریه نزدیک به محله مسکونی مزه، که سفارت ما در آن قرار داشت، منفجر شد. این انفجار باعث تخریب بخشی از نمای ساختمان و شکستن تمامی پنجره‌ها شد و دو کلمه اول و سوم شعار حزب بعث («وحدت، آزادی، سوسیالیسم» که بر بالای ساختمان نصب شده بود، از بین رفت... این حمله علیه آمریکایی‌ها نبود، بلکه بخشی از سلسله درگیری‌هایی بود که در پنج سال گذشته میان افراط‌گرایان اسلامی، به ویژه طرفداران اخوان المسلمین، و دولت سوریه رخ داده بود."^{۱۶۰}

با وقوع جنگ ایران و عراق در شهریور ۱۳۵۹ سوریه طرف ایران را گرفت، سوریه همچنین از ناآرامی‌های داخلی عراق حمایت می‌کرد. در اوت ۱۹۸۰ نیروهای عراقی به سفارت سوریه در بغداد حمله کردند و سوریه را متهم به حمایت از شیعه‌های عراقی کردند

^{۱۶۰} سوریه: قتل عام حما

و در دوم اکتبر ۱۹۸۰ عراق روابط خود را با سوریه قطع کرد. تنها پس از سقوط صدام و در سال ۲۰۰۶ بود که مجدداً دو کشور روابط خود را بازسازی کردند.

کشورهای آلمان غربی، اردن، عراق و غیره در راستای منافع امپریالیستی خود از اخوان المسلمین حمایت می کردند، متتها حمایت عراق از اخوان المسلمین سوریه چشمگیر بود که شامل حمایت مالی، تسلیحاتی، آموزش نظامی، لجستیکی و غیره بود. اردن که سالها اتهام دولت سوریه مبنی بر طرح ریزی حملات اخوان المسلمین در خاک اردن علیه سوریه را رد می کرد، سرانجام پادشاه اردن در سال ۱۹۸۵ اتهام را پذیرفت و اعلام کرد که از این پس اخوان المسلمین جایی در اردن ندارد:

"در نوامبر ۱۹۸۵، ملک حسین، پادشاه وقت اردن که تا آن زمان اتهام دولت سوریه مبنی بر طرح ریزی حملات اخوان المسلمین در خاک اردن علیه سوریه را رد می کرد، در نامه ای به نخست وزیر وقت اردن این اتهام را پذیرفت و اعلام کرد که از این پس اخوان المسلمین جایی در این کشور ندارند."^{۱۶۱}

دولت عراق در راستای منافع امپریالیستی خود نه تنها در اردوگاه های ارتش عراق، اسلامگرایان را آموزش نظامی می داد بلکه اخوان المسلمین می توانست در راستای اهداف خود روی حمایت تسلیحاتی و مالی عراق حساب کند:

^{۱۶۱} رادیو فردا

"علاوه بر آموزش‌هایی که قبلاً به مبارزان مسلمان در اردوگاه‌های ارتش عراق ارائه شده بود، اخوان‌المسلمین می‌توانست برای «حمایت کامل با اسلحه و پول» روی عراق حساب کند.^{۱۶۲}"

یک‌تر دانشگاهی در دانشگاه لینه کشور سوئد که موضوع آن شورش‌های کشور سوریه است، در بررسی شورش حماه و نقش اردن و عراق چنین می‌نویسد:

"مناطق مرزی نیز توسط اخوان‌المسلمین مورد استفاده قرار گرفتند. اردوگاه‌هایی در هر دو کشور همسایه، اردن و عراق، برپا شدند و این امکان را فراهم کردند که مبارزان اخوان‌المسلمین بتوانند پنهان شوند، آموزش ببینند و نیروهای جدید جذب کنند... هنگامی که در سال ۱۹۸۰ جنگی میان ایران و عراق آغاز شد، مقامات سوریه تصمیم گرفتند از ایران حمایت کنند. در مقابل، رژیم عراق از اخوان‌المسلمین و مبارزات مسلحانه آن‌ها در سوریه پشتیبانی کرد. صدام حسین به این مبارزان سوری اجازه داد آزادانه از مرز عبور کنند و اردوگاه‌های آموزشی خود را در خاک عراق برپا کنند. بغداد همچنین به عنوان مقر فرماندهی و پناهگاه امن برای رهبران اخوان‌المسلمین عمل می‌کرد.^{۱۶۳}"

^{۱۶۲} دهقانان سوریه، نوادگان بزرگان محلی روستایی آن و سیاست‌هایشان - حنا باتاتو - صفحه ۲۶۹

^{۱۶۳} شورش‌های سوریه - کارل-آگسل کارلسون - صفحات ۲۴-۲۳

مقاله‌ای تحت عنوان «کشتار حماه - دلایل، حامیان شورش، پیامدها» برای سمینار دانشگاه بن گورن ارائه شده که ویکی‌لیکس آن را منتشر کرده است. مقاله شورش حماه را در چارچوب جنگ سرد بررسی می‌کند:

"در سطح جهانی، من حادثه حما را در چارچوب جنگ سرد و نقش ابرقدرت‌ها، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه در سال ۱۹۸۲ طبقه‌بندی خواهم کرد."^{۱۶۴}

تا اینجا متوجه شدیم که اردن و مخصوصاً عراق در راستای منافع امپریالیستی خود و برای ایجاد ناامنی در سوریه، اسلامگرایان و بخصوص اخوان المسلمین را مورد حمایت مالی، تسلیحاتی، لجستیکی و غیره قرار میدادند. حالا به خود شورش حماه برگردیم. اخوان المسلمین از شرایط ناگوار اقتصادی و همچنین وضعیت نابسامان اجتماعی در سوریه بهره می‌برد تا اعتراضات خود را پیش برد. در ۲ فوریه ۱۹۸۲، در شهر حماه که از مراکز اصلی قدرت اسلام‌گرایان به‌ویژه اخوان المسلمین به‌شمار می‌رفت، اسلامگرایان شورش کردند. فردای آن روز اسلامگرایان اعلام کردند که حما را «آزاد» کرده‌اند و از ساکنان این شهر خواستند تا علیه «خائن» قیام کنند. بخشی از جوانان شهر یا ناراضیان که به اخوان المسلمین وابسته نبودند برای دفاع از خانه و خانواده خود به مقابله با سرکوب برخاستند. رژیم سوریه به سرکوب خونین این شورش پرداخت. نیروهای نظامی تحت

^{۱۶۴} کشتار حما - دلایل، حامیان شورش، پیامدها - نینا ویلد

فرماندهی رفعت اسد، برادر حافظ اسد، با استفاده از توپخانه سنگین و حملات هوایی، شهر را بمباران کردند سپس مرحله حمله زمینی توسط تانک های تیپ ۴۷ آغاز شد. واکنش حکومت سوریه به شورش اسلامگرایان به شدت خشن بود و با خشونت بی سابقه ای سرکوب شد. در قتل عام حماه حدود ۱۰ تا ۴۰ هزار نفر که بخش زیادی از آنها شهروندان عادی بودند که ربطی به اسلامگرایان نداشتند، قتل عام شدند. سرکوب حماه نقش نهایی را در سرکوب اسلامگرایان داشت که اخوان المسلمین را به شدت تضعیف کرد. جنگ ۲۷ روز ادامه داشت و سرانجام در ۲۸ فوریه متوقف شد.^{۱۶۵} البته اخوان المسلمین در سالهای اخیر سعی کرده است خود را با شرایط جدید وفق دهد. از مبارزه مسلحانه و اعمال قوانین سفت و سخت شریعت کمی فاصله گرفته و میخواهد یک نظام سیاسی ارائه دهد که حالت دموکراتیک داشته باشد.

دولت سوریه در جریان درگیری با اسلامگرایان متوجه میشود که تجهیزات پیشرفته اسلامگرایان بیانگر آن است که آنها توسط دولت عراق تجهیز شده اند. این مسئله خشم اسد را برانگیخت:

^{۱۶۵} منابع زیر که بخشی از آنها روایت بازماندگان کشتار حماه است برای درک واقعیت شورش و سرکوب آن کمک می کنند:

- کشتار حما در سال ۱۹۸۲
- چهلمین سالگرد کشتار حما در سال ۱۹۸۲
- من آنجا بودم

"دولت در جریان درگیری‌ها متوجه شده بود که شورشیان از سلاح‌هایی استفاده می‌کردند که به وضوح قابل تشخیص بود که از کشور همسایه عراق آمده‌اند. منابعی بعداً به او گفتند که رئیس‌جمهور اسد به قدری از همدستی عراق در شورش خشمگین بود که این امر به او کمک کرد تا آشکارا با رژیم صدام حسین دشمنی کند و بعداً مرزها و همچنین خط لوله ای که از خاک سوریه می‌گذشت بسته شد... رسانه‌های سوریه هرگز این رویداد را به طور کامل پوشش ندادند و در مورد دخالت آشکار عراق سکوت کردند."^{۱۶۶}

مقاله‌ای که برای سمینار دانشگاه بن گورن ارائه شده و ویکی‌لیکس نیز آن را منتشر کرده است، تأکید ویژه بر مثلث اسد، اخوان‌المسلمین و آلمان غربی داشته است. مقاله بررسی می‌کند که چرا آلمان غربی و در راستای چه اهدافی از اخوان‌المسلمین حمایت می‌کرد.

"رسانه‌های آلمانی در پوشش خبری خود بر جنبه ضدسوسیالیستی شورش حما تأکید داشتند و بیان کردند: «شورش علیه رژیم سوسیالیستی رئیس‌جمهور اسد است». آن‌ها همچنین به کمک نظامیان روسیه در سرکوب این شورش اشاره می‌کردند. رسانه‌های غربی، این اقدامات خشن اسد را به عنوان نشانه‌ای از رژیم نظامی و طرفدار شوروی که با مخالفت اکثریت جمعیت سرکوب‌شده روبرو بود،

^{۱۶۶}سوریه: قتل عام حما

توصیف کردند. تظاهرات حامی دولت در این کشورها همواره به‌عنوان تجمعاتی با هدایت حکومت معرفی می‌شد که شرکت‌کنندگان آن توسط اتوبوس‌های دولتی به محل تظاهرات منتقل می‌شدند.

طبق این روایت، تمایل طبیعی هر فردی دستیابی به دموکراسی غربی قلمداد شده و آمریکا به‌عنوان نمونه‌ای از آزادی، دموکراسی و عدالت معرفی می‌شد. از این رو، رژیم اسد به‌مانند جمهوری دموکراتیک آلمان یا کوبا به تصویر کشیده می‌شد و شورش اخوان المسلمین به‌عنوان یک قیام طبیعی مردم علیه چنین رژیم‌های توضیح داده می‌شد. این تفسیر به اصول دکترین کرک پاتریک^{۱۶۷} و مأموریت ایالات متحده و آلمان غربی در دوران جنگ سرد جهت معرفی خود و سرمایه‌داری غرب به‌عنوان تنها سیستم عادلانه و آزاد جهان مرتبط بود و این باور را ایجاد می‌کرد که آن‌ها حق حمایت از هر گونه شورشی در کشورهایی که با اتحاد جماهیر شوروی هم‌سو بودند، «به نام شهروندان» دارند.

^{۱۶۷} دکترین کرک پاتریک نظریه‌ای در سیاست خارجی آمریکا بود که جین کرک پاتریک آن را در دهه ۱۹۸۰ برای توجیه حمایت از رژیم‌های دیکتاتور در مقابله با نفوذ شوروی (کمونیسم ادعایی) مطرح کرد. بر اساس این دکترین، رژیم‌های اقتدارگرا و دیکتاتور می‌توانند به تدریج به سمت دموکراسی حرکت کنند و خطر کمتری برای آمریکا دارند، در حالی که رژیم‌های توتالیتر، به‌ویژه رژیم‌های وابسته به بلوک شرق سابق اصلاح‌ناپذیرند و تهدیدی جدی برای جهان آزاد محسوب می‌شوند. به این ترتیب، کرک پاتریک توصیه می‌کرد آمریکا از رژیم‌های غیردموکراتیک ضد کمونیستی حمایت کند تا مانع گسترش «کمونیسم» شود. این دکترین سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در کشورهایی مثل آمریکای لاتین و خاورمیانه را در دوران جنگ سرد توجیه کرد.

اینکه همه کشورها الزاما دولتی شبیه به آمریکا انتخاب نمی کردند، در آن زمان مطرح نبود، اما اقدامات سختگیرانه علیه کمونیست‌ها در آمریکا و آلمان غربی نشان می داد که همچنان نگرانی از انتخاب آزادانه یک سیستم دیگر وجود داشت. هر شورش در یک کشور غیر غربی به توجیه سیاست‌های آمریکا کمک می کرد. این زمینه‌ساز توضیحی است برای اینکه چرا جمهوری فدرال آلمان مجبور بود از اخوان المسلمین در سوریه حمایت کند و آن‌ها را تحت عنوان خواست اکثریت سنی‌ها پوشش دهد تا اذعان نکند که آن‌ها یک حزب افراطی، راست‌گرا و توتالیتار بودند که علیه یک رهبر خودکامه دیگر قیام کرده‌اند.^{۱۶۸۱}

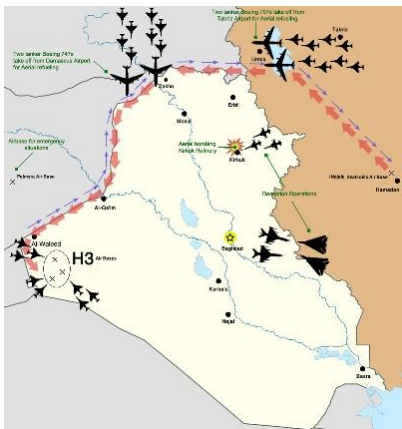
یکی از دلایلی که عراق از اسلامگرایان و بخصوص اخوان المسلمین در راستای ایجاد ناآرامی در سوریه، حمایت می کرد، بخاطر عملیات اچ ۳ است که بدون پشتیبانی سوریه امکان پذیر نمی شد.

یکی از موفق‌ترین عملیات‌های تاریخ جنگ‌های هوایی، عملیات اچ ۳ است که به کمک سوریه ممکن شد. ۴ آوریل ۱۹۸۱، هشت فروند جنگنده بمب افکن ایرانی از پایگاه سوم شکاری همدان بلند شدند، یکبار قبل از خارج شدن از مرز ایران سوختگیری هوایی کردند سپس در ارتفاع بسیار پائین ۱۵۰ پای (۵۰ متر) از نقطه تلاقی مرز ایران، ترکیه و عراق وارد شده، و پس از عبور از میان دره‌های عمیق در امتداد مرز شمالی عراق، به زاخو،

^{۱۶۸} کشتار حما - دلایل، حامیان شورش، پیامدها - نینا ویلد - صفحه ۲۹

در مرز ترکیه عراق سوریه رسیدند. ظاهراً چندین بار هواپیماها در رادارهای عراقی و ترکیه‌ای ظاهر می‌شوند اما هم عراقی‌ها و هم ترکیه به اشتباه تصور می‌کنند که نیروی هوایی کشور متقابل است که در امتداد مرز مشغول گشت زنی هستند.

دو فروند تانکر سوخت‌رسان ایرانی از قبل در فرودگاه دمشق به سر می‌بردند و به ظاهر حامل دارو به مقصد ایران بودند، برنامه پروازی خود را به امضا رسانده، از برج کنترل اجازه پرواز گرفتند. بمب‌افکن‌های ایرانی در مسیری از شمال به جنوب در منتهی‌الیه مرز شرقی سوریه و در ارتفاع بسیار پایین ۳۰۰ تا ۷۰۰ پا سوختگیری انجام دادند، سپس وارد خاک عراق شدند و پایگاه هوایی اچ ۳ عراق را در هم کوبیدند. ۴۸ هواپیما و بالگرد کاملاً



ناپود شدند و ۲۰ فروند هواپیما نیز خسارت جدی دیدند. بمب‌افکن‌های ایرانی مجدداً وارد سوریه شده و مجدداً سوختگیری کردند و با همان مسیر مجدداً برگشتند. پیکان قرمز مسیر رفت و پیکان بنفش مسیر برگشت را نشان می‌دهد.

خسارت به نیروی هوایی عراق آن چنان

سنگین بود که خشم صدام حسین را برانگیخت. حدود ۲۳ نفر از نظامیان عراقی دستگیر شدند که از میان آنها ۶ افسر عراقی از جمله جانشین فرمانده یگان پدافند هوایی غرب عراق سرهنگ فخری حسین جابر اعدام شدند. عراقیها ادعا کردند که حمله توسط اسرائیل انجام گرفته است.

کمون پاریس بعنوان اولین دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ بشری شکل گرفت. کمون پاریس ماهیتی انترناسیونالیستی داشت، کمون در همان روز تاسیس خود اعلام نمود "پرچم کمون، پرچم جمهوری جهانی است!". در همین راستا کمون دستور داد مجسمه یا ستون «واندوم» که نماد و سمبل ناسیونالیسم فرانسه بود، به زیر کشیده شود. کمون اعلام کرد حقوق مسئولین و اعضای کمون نمی‌تواند از دستمزد یک کارگر ماهر بیشتر باشد و کار شبانه را ممنوع کرد. کمون جدائی دین از دولت را اعلام نمود. اموال کلیسا را مصادره کرد و هر گونه کمک کمون به کلیسا را ممنوع اعلام کرد. کمون آموزش را برای تمامی شهروندان رایگان اعلام کرد. کمون مجازات اعدام را لغو کرد، همه گیوتین‌ها جمع آوری شدند و در حضور مردم به آتش کشیده شدند.

حال مقایسه کمون پاریس با شورش اسلامگرایان که فقط با کشتار، بمب‌گذاری، قتل عام و دیگر روشهای جنایتکارانه میخواستند دولت سنی خود را تشکیل دهند و به یک ابزاری در سیاست خارجی دولتهای اردن و عراق تبدیل شده بودند، چقدر اخلاقی، منطقی و وجدانی است؟ دولتهای اردن و عراق در راستای منافع امپریالیستی‌شان اسلامگرایان و دیگر مخالفان را به عنوان اهرم فشار استفاده میکردند. اینکه در جریان تنشهای نظامی بین دولت ارتجاعی و سرکوبگر سوریه از یک سو و اسلامگرایان مرتجع و آدمکش از سوی دیگر، هزاران انسان غیر نظامی بیگناهی قتل عام شدند، یک واقعیت انکار ناپذیر است. قتل عام غیر نظامیان بیگناه مطلقا حقانیتی بر اسلامگرایان فوق ارتجاعی نمی‌دهد بلکه بیانگر توحش سرمایه داری است.

برخلاف تریدنی والکا که با عوامفریبی تمام به سخیف‌ترین شیوه‌ها برای به لجن کشیدن کمون پاریس متوسل می‌شود و خاک در چشمان طبقه کارگر می‌پاشد، وظیفه کمونیست‌ها دفاع از ماهیت پرولتری کمون پاریس، دفاع از استقلال طبقاتی کارگران در نبردهایشان و پیشبرد این نبردها از زمین طبقاتی کارگران است. خوانندگان خود می‌توانند قضاوت کنند، چه کسانی به «کار کثیف اوخرانا و چکا» مشغول هستند، واقعیت‌ها را وارونه می‌کنند و شورش اسلامگرایان را شورش پرولتری معرفی می‌کنند تا مانع آن شوند که کارگران کمر خود را از شکست‌ها راست کنند و با صف مستقل مبارزه بورژوازی را به چالش بکشند تا قادر شوند نبردهای پرولتری قهرمانانه و افسانه‌ای برای به زیر کشیدن سرمایه‌داری خلق کنند.

غارت مقر اصلی شورای ملی انتقالی توسط پرولتاریا

خودسوزی یک دستفروش در اعتراض به ضبط کردن چرخ دستی سبزی فروشی‌اش در تونس در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ جرقه اعتراضات در کشورهای عربی شد. خشم نهفته زبانه کشید، همدردی و همبستگی هزاران هم‌سرنوشتی‌اش را برانگیخت و اعتراضات به رود خروشان تبدیل شد. سرکوب لجام گسیخته دولت پلیسی نتوانست جلو اعتراضات را بگیرد بلکه موجب گسترش آن به دیگر شهرها و سرانجام به دیگر کشورها شد. از تونس تا لیبی، از مصر تا سوریه زیر پای اعتراضات به لرزه در آمد.

دلایل اصلی اعتراضات نرخ تورم دو رقمی، بیکاری و حشتناک، فقر عمومی، سفره خالی کارگران، گرسنگی، بی‌خانمانی، فشار زندگی، سرکوب روزانه، استثمار و حشپانه و در یک کلام مردمانی که چیزی برای از دست دادن ندارند، بود.

اعتراضات اگر چه بیانگر شورش گرسنگان بود، منتها توده عظیمی از کارگران که در اعتراضات در خیابان‌ها بودند، در یک جنبش مردمی بعنوان افراد اعتراض می‌کردند، نه بعنوان یک طبقه اجتماعی. جنبش مردمی متأثر از روح و تفکر دمکراتیک و ناسیونالیستی نیز بود. بخصوص اینکه وسایل ارتباط جمعی دموکراتیک به این مسئله دامن می‌زدند و ذکر این مسئله نیز ضروری است که تمامی رهبران کشورهای دموکرات از آمریکا تا فرانسه و از بریتانیا تا آلمان، در راستای منافع امپریالیستی خود خشونت پلیس را محکوم کردند و خواستار تغییراتی در این کشورها شدند.

تمامی نیروهای ارتجاعی از راست تا چپ، از دموکرات‌ها تا چپ سرمایه، از ناسیونالیست‌ها تا مذهبی‌ها در تقلا بودند تا اعتراضات در راستای تکامل مبارزه طبقاتی قرار نگیرد. چپ سرمایه در کشورهای عربی نیز همانند سایر کشورها نقش خود را در تهی کردن پتانسیل طبقه کارگر و توده معترض و کانالیزه کردن اعتراضات در مجرای دموکراتیک بخوبی ایفا کرد. اگر چه این نیروهای ضد انقلابی حاشیه‌ای بوده و دخالت محسوسی در اعتراضات نداشتند ولی در اوج اعتراضات خیابانی توده‌های تهیدست، شنیدن افاضات مشمژ کننده این مرتجعان، بیانگر اوج تلاش آنها در راستای حفظ این نظام بردگی مزدی است. حزب «کارگران» «کمونیست» تونس در بخشی از بیانیه سیاسی چنین عوامفریبی کرد:

"ضرورت دارد که به فوریت نیروهای دموکراتیک که در عرصه مبارزه حضور دارند دست به تشکیل «هیئت ملی متحد برای تغییرات دموکراتیک» بزنند، از وظیفه مهم این هیئت باید دفاع از دستاوردهای انتفاضه مردم تونس بوده و با دولت وارد مذاکره شود تا قدرت را به طریقه مسالمت آمیز به ملت تونس تسلیم نماید." ۱۶۹

همین خزعبلات را حزب برادرش در مصر نیز نشخوار کرد. حزب «کمونیست» مصر در بیانیه خود نوشت:

۱۶۹ نقطه حزب کمونیست کارگری تونس

"فراخوان برای تشکیل مجلس موسسان منتخب برای تهیه پیش نویس قانون اساسی جدید کشور، بر اساس اصل حاکمیت ملت و حصول اطمینان از انتقال قدرت در چارچوب یک دولت دموکراتیک فقط مدنی."^{۱۷۰}

افق فعالیت‌های جریان‌ات ناسیونال چپ و عملکردهای آنان بسیار مناسب سیاست جهان غرب برای تحت فشار قرار دادن رژیم‌های فاسد عرب بود. در فقدان مواضع انترناسیونالیستی در فضای سیاسی این کشورها، چنین جریان‌اتی، مبارزات مردم را منحرف می‌کنند و منافع بورژوازی را بخوبی تامین می‌کنند. به هر حال این مبارزات مردمی چون از زمین طبقاتی پرولتری برخوردار نبودند، دستاوردی نداشتند و در دو کشور یعنی سوریه و لیبی و بخصوص در سوریه به میدان تسویه حساب بین گانگسترهای بزرگ و کوچک تبدیل شدند.

در جریان برانداختن حکومت قذافی در لیبی توسط کشورهای غربی، شورای ملی انتقالی تشکیل شد که ریاست آن به عهده مصطفی عبدالجلیل وزیر دادگستری حکومت قذافی بود که در آن مقطع به اپوزسیون حکومت قذافی تبدیل شده بود. شورای انتقالی نام رسمی حکومت را از «جماهیر عربی سوسیالیستی خلق بزرگ لیبی» به «جمهوری لیبی» تغییر داد، شورای ملی انتقالی همچنین طی بیانیه ای اعلام کرد که شریعت اسلامی منبع اصلی قانونگذاری در کشور خواهد بود چرا که جامعه لیبی به دین مبین اسلام مفتخر و از لحاظ عقیدتی و قانون‌گذاری به آن پایبند است.^{۱۷۱}

^{۱۷۰} بیانیه حزب کمونیست مصر

^{۱۷۱} شورای انتقالی لیبی

بدنبال سقوط حکومت قذافی نه تنها شرایط مردم بهتر نشد بلکه لیبی به میدانی برای جنگ قدرت بین کشورهای مختلف و گانگسترهای محلی تبدیل شد.

تریدنی والکا در گزارشی که در فوریه ۲۰۱۲ به دنبال حوادث کشورهای عربی ارائه می‌دهد، نه تنها از تداوم اعتراضات پرولتری در تونس و مصر گزارش می‌دهد بلکه خبر از یورش پرولتاریا به مقرهای اصلی شورای ملی انتقالی در بنغازی در لیبی و غارت آن می‌دهد:

"در تونس، رهبران «جدید» که ترکیبی از جناح‌های «پیشرو» و اسلام‌گرایان هستند، در اولین سالگرد «انقلاب» با اعتراضات مواجه شدند. در مصر، نیز بخشی از پرولتاریا همه کمپین‌های انتخاباتی را رد کردند و با فعالیت‌های مستمر خود با سرکوب‌گران مواجه شدند، همان‌طور که در لیبی، جایی که شورای ملی انتقالی (آزادگان) با ضربه محکمی از سوی پرولتاریا مواجه شد، که بار دیگر میدان‌ها را تصرف کرده و مقرهای اصلی شورای ملی انتقالی را در بنغازی غارت کردند. این اقدامات طبیعی و موثر طبقه ما است."^{۱۷۲}

متأسفانه تریدنی والکا برای صحت ادعاهای خود، به مراجعی ارجاع نمی‌دهد.^{۱۷۳}

^{۱۷۲} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی)

^{۱۷۳} چنین نوشته‌هایی فاقد ارزش و اعتبار هستند و فقط پروپاگانداى مبتذل هستند. اگر دانش‌آموزی یکی از نوشته‌های این دوستان را به عنوان انشاء به یک معلم ارائه دهد، قطعاً انشاء نه بخاطر مضمون آن بلکه بخاطر رعایت نکردن موازین اولیه نگارش پس داده خواهد شد. احتمالاً به باور تریدنی والکا آن موازین دست و پاگیر بورژوایی هستند و آنها ملزم به رعایت موازین بورژوایی نیستند. چنین محافظی آگاهانه به ادعاهای کذب خود رفرنس ارائه نمی‌دهند، چون با بررسی منبع یا ارجاعات ادعاهای کذب‌شان برملا می‌شود، لذا فقط به تبلیغات مبتذل و تجریدی می‌پردازند.

برداشت ما از گزارش تریدنی والکا از لیبی این بود که پرولتاریا با پرچم سرخ و با شعار «تمام قدرت به دست شوراها!» و با اقدام طبقاتی به مقرهای اصلی شورای ملی انتقالی یورش برده و آنها را تسخیر کرده است. لذا ما ناچار شدیم به چندین زبان در این رابطه تحقیقاتی انجام دهیم تا به نتایجی برسیم. همانطوریکه در بالا قید شد، تریدنی والکا گزارش خود را در فوریه ۲۰۱۲ انتشار می دهد، لذا منظور حوادث قبل از این تاریخ مورد نظر هستند. در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۲ معترضان جلوی شورای ملی انتقالی تظاهرات کردند. عبدال جلیل رئیس شورا از ساختمان بیرون آمد تا با جمعیت معترض صحبت کند و آرامشان کند. برخی از معترضان بطری‌های پلاستیکی خالی به سوی او پرتاب کردند، در مقابل نیروهای امنیتی گاز اشک آور به سوی معترضان شلیک کردند به تبع آن عبدال جلیل از در پشتی به



مکان امنی منتقل شد. عکس روبرو گوشه ای از این تظاهرات را نشان می دهد. روی پرچم معترضان «لا إله إلا الله محمد رسول الله» نوشته شده است و ما ۳ تا از پلاکاردها

را ترجمه کردیم تا خوانندگانی که به زبان عربی آشنایی ندارند از مضمون خواست‌های معترضین آگاه شوند که به قرار زیر است:

- خون شهدا هدر نمی رود
- نه به قوانینی که مخالف تعالیم اسلام هستند
- با هم برای حفظ ارزش‌های جامعه مسلمانان

معترضان که بسیاری از آنها از زخمی‌های حوادث لیبی در جریان سقوط قذافی بودند، در حالیکه بعضی از آنها نسخه‌هایی از قرآن در دست تکان می‌دادند به مقر شورای ملی انتقالی لیبی یورش بردند و ساختمان را تسخیر کردند و در بخش‌هایی از آن را تخریب کردند. اگر خواست‌های معترضان را جمع‌بندی کنیم در ۳ خواسته خلاصه می‌شد:

- استفاده از شریعت اسلامی به عنوان منبع قانون اساسی آینده لیبی
- برکناری مقامات دوران قذافی
- شفافیت بیشتر در دارایی‌هایی لیبی که هزینه می‌شود

در نهایت طی چند روز نیروهای امنیتی و مقامات محلی توانستند معترضین را متقاعد کنند که ساختمان را ترک کنند با وجود آن که نارضایتی عمومی نسبت به دولت انتقالی همچنان ادامه داشت. نارضایتی نسبت به مدیریت شورای ملی انتقالی که به صورت خودخوانده تشکیل شده بود اما در سطح بین‌المللی بخصوص توسط غربی‌ها به رسمیت شناخته شده بود، تاثیر بسیار منفی بر وجه آن می‌گذاشت. ما چندین منبع آن هم به زبان انگلیسی انتخاب کرده‌ایم تا برای خوانندگان به راحتی قابل خواندن باشد تا خوانندگان بتوانند یک تصویر کلی از حوادث آن روزها پیدا کنند.^{۱۷۴}

اینکه پرولتاریا در لیبی بار دیگر میدان‌ها را تصرف کرده و با اقدامات موثر خود مقرهای اصلی شورای ملی انتقالی را در بنغازی به تسخیر درآورده بود از جعلیات تری‌دون

^{۱۷۴} منابع در رابطه با حوادث بنغازی:

- العربیه
- رویترز
- دیلی میل

والکا است که با توسل به «اخلاق انقلابی» به یک رویکرد برای چنین محافظی تبدیل شده است.

برخلاف عوامفریبی‌های تریدونی والکا از آن‌جائی که اعتراضات لیبی یک اعتراض



طبقاتی از زمین مستقل طبقاتی نبود بلکه یک اعتراض مردمی همه با همی بود، به زودی به یک ابزاری در دست گانگسترهای غربی در راستای اهداف‌شان قرار گرفت. شرایط آن چنان آشفته بازار بود، که بازار

برده‌فروشی به راه انداخته شد. بردگان براساس توانایی‌هایشان مثل بنایی و نقاشی ساختمان در بازار برده‌فروشان قیمت‌گذاری می‌شدند و گزارشی که شبکه آمریکایی سی‌ان‌ان آن را



منتشر کرد، نشان می‌داد مردان جوان برای کار در مزارع به مبلغ ۴۰۰ دلار به حراج گذاشته شده بودند. شرایط آن چنان نفرت‌انگیز بود که سازمان بین‌المللی مهاجرت ناچار شد اعتراف کند که پناهجویان را در بازار برده‌فروشی می‌فروختند. در جائی که پرولتاریا میدان را تسخیر و تصرف کرده باشد، حتی اگر بعداً متحمل شکست خونین بشود،

بازار برده‌فروشی دیگر رایج نمی‌شود. چنین محافظی بهتر است به جای لجن پراکنی علیه کمونیست‌ها، کمی با تاریخ نبردهای پرولتاری آشنا شوند تا بیشتر از این خود را مورد

مضحکه عام و خاص قرار ندهند. این در حالیست که تریدنی والکا لجن «کاپوهای مرگبار»

را به طرف کمونیست چپ پرتاب می کند، ظاهراً عملکرد خود را در آینه می بیند!

منافع متضاد قدرت های امپریالیستی خارجی در کشور لیبی، هنوز پس از گذشت

سال ها، بحران سیاسی و نظامی لیبی را تشدید کرده و وحدت و ثبات آن را از بین برده

است. لذا لیبی همچنان بین دو دولت رقیب تقسیم شده است:

• **دولت وحدت ملی** به ریاست عبدالحمید دبیبه، مستقر در طرابلس، که توسط

سازمان ملل به رسمیت شناخته می شود و حمایت هایی از سوی ترکیه و کشورهای

غربی دارد.

• **دولت ثبات** به ریاست فتحی باشاغا، که در شرق کشور مستقر است و از حمایت

ارتش ملی لیبی (LNA) تحت فرماندهی خلیفه حفتر، همچنین مصر، امارات

متحده عربی و روسیه برخوردار است.

گارد سرخ یا باندهای جنایتکار

ما در صفحات قبلی به اعتراضات مردمی در کشورهای عربی اشاره کردیم و توضیح دادیم که اعتراضات مردمی برخلاف جنبش پرولتری می‌تواند جهت‌گیری‌های متفاوتی به خود به‌گیرد. در ۲ کشور یعنی سوریه و لیبی که رویکرد ضد غربی داشتند^{۱۷۵} و روابطی با بلوک شرق سابق داشتند، اعتراضات مردمی از مضمون خود خارج و تبدیل به توحشی فراموش‌نشده شد. علت آن هم از یک سو دخالت گانگسترهای غربی در راستای منافع امپریالیستی خود و انتقام از این کشورها و از سوی دیگر دفاع جنایتکاران روسی، ایرانی و نیروهای نیابتی آنها از منافع امپریالیستی خود در سوریه بود.

جنگ سوریه شیرازه جامعه را از هم پاشید. به اختلافات قومی، عشیره‌ای و مذهبی دامن زد و شرایط لازم را برای جنبش مستقل طبقه کارگر از بین برد. این جنگ اعتراضات را از مسیر مستقل طبقاتی خودش منحرف کرد و مانع از آن شد تا طبقه کارگر سوریه بعنوان گردانی از طبقه کارگر جهانی و بعنوان یک طبقه اجتماعی مهر خودش را بر حوادث اوضاع بزند. لذا این جنگ، جنگی بر علیه طبقه کارگر نیز بوده است.

گانگسترهای غربی و متحدین آنها مثل عربستان، امارات، قطر، ترکیه و غیره امیدوار بودند که جنگ و تحریم سوریه در روند خود رژیم جنایتکار اسد را تضعیف کند و سپس

^{۱۷۵} ضد غربی بودن به مفهوم مترقی بودن نیست، همانطور که کشورهای بلوک شرق سابق مترقی نبودند.

هر کدام با روبنای سیاسی متفاوتی به دنبال منافع امپریالیستی خود هستند.

اراذل و اوباش آنها متشکل در ارتش آزاد سوریه و یا دیگر «جانوران مسلح اسلامی» بتوانند مثل لیبی رژیم اسد را سرنگون کنند. اما در تداوم جنگ ارتجاعی توازن قوا بعلت حمایت و کمک‌های بی دریغ ایران و حزب الله لبنان و همچنین روسیه به نفع رژیم سوریه چرخید. سوریه برای ایران از اهمیت حیاتی و استراتژیک برخوردار است. تنها از طریق سوریه است که امکان تقویت مالی، تسلیحاتی و لجستیکی، حزب الله لبنان، حماس فلسطین و دیگر جنبش‌های ارتجاعی در آفریقا امکان پذیر می‌شود. برخلاف عوام فریبی‌های چپگرایان و بخصوص آنارشیست‌ها تحت عنوان «انقلاب سوریه» جنگ گانگسترهای ریز و درشت در سوریه، در راستای منافع امپریالیستی آنها و ریشه در گنبدیدگی نظام سرمایه‌داری دارد.

حمایت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس چون عربستان سعودی، امارات، قطر و غیره در راستای منافع امپریالیستی خود از مخالفان اسد آن چنان جدی بود که قطر در همان اوایل اعتراضات، ائتلاف ملی سوریه را به عنوان نماینده مشروع مردم سوریه به رسمیت شناخت و سفارتخانه سوریه در دوحه رابه ائتلاف ملی سوریه یعنی مخالفان واگذار



کرد و ائتلاف ملی سوریه سفارت خود را باز کرد. اتحادیه عرب نیز کرسی سوریه را به نماینده این ائتلاف معاذ الخطیب واگذار کرد.

جنگ جانیان در سوریه، جنگی بر علیه طبقه کارگر بوده است. این جنگ نه تنها مانع شد تا طبقه کارگر سوریه، بخصوص متمرکز در حلب، مبارزه مستقل خود را حول خواست‌های طبقاتی خود و در راستای منافع طبقاتی به پیش ببرد و به مبارزه طبقاتی دامن بزند بلکه طبقه کارگر را بلحاظ فیزیکی نیست و نابود کرد. آن تعداد هم که موفق به کوچ اجباری شدند، دیگر موقعیت طبقاتی سابق را ندارند، دیگر موقعیت کاری ندارند. قدرت کارگران در قدرت طبقاتی آنان، در قدرت آنان در اخلال در چرخه انباشت سرمایه، تداوم



و تشدید مبارزه طبقاتی و در نهایت در به چالش کشیدن نظام سرمایه‌داری است. کارگری که از موقعیت طبقاتی خود بیرون افتاده، آواره شده، دربدر شده، دیگر آن قدرت را ندارد.

آنارشیست‌ها در سوریه جزو گرایشاتی بودند در پس کلمات به ظاهر رادیکال، اهداف و عملکرد ارتجاعی خود را مخفی کردند و کارگران را به گوشت دم توپ شدن در جنگ گانگسترها تحت عنوان انقلاب فرا خواندند. آنارشیست‌های سوری در همان مقطع نوشته‌ای منتشر کردند که در واقع یادنامه یکی از ثورسین‌ها و اقتصاددانان آنارشیست سوری به نام «عمر عزیز» بود که در زندان جنایتکاران سوری فوت کرد. نوشته توضیح می‌داد که «عمر عزیز» «روشنفکر و اقتصاددان آنارشیست» در روزهای نخست انقلاب به سوریه برمی‌گردد تا تشکل‌های بدون رهبر و افقی را سازماندهی کند و نخستین شورای محله را در حومه دمشق بنیان‌گذاری می‌کند. اینکه هر حرکت ارتجاعی را انقلاب بنامی

و هر تشکلی را شورا، بیانگر آن جایگاهی است که آنارشیسم ایستاده است. سوال اساسی این است، نیروی مادی این انقلاب چیست؟ در جریان این انقلاب چه شیوه تولیدی جدیدی قرار است جایگزین شیوه تولیدی قدیمی گردد؟

نوشته آنارشیست‌ها توضیح می‌دهد که جوانان، زنان و قوم‌ها نیروی مادی این انقلاب هستند که هیچ ایدئولوژی سنتی ندارند و فقط برای حقوق انسانی فعالیت می‌کنند و هدف اصلی آنها سرنگونی رژیم بشار اسد است و هنوز اندیشه‌ای برای آینده سوریه ندارند.

"اکثریت این فعالان گوناگون، جوان، زن و قوم‌ها، دارای هیچ یک از ایدئولوژی‌های سنتی نیستند، اما برای آزادی و حقوق انسانی پایه‌ای مبارزه می‌کنند. آنان دارای یک هدف اصلی هستند که سرنگونی رژیم است و هنوز در اندیشه‌ی یافتن راه کارهای بزرگ برای آینده‌ی سوریه نیستند."^{۱۷۶}

آنارشیست‌ها ماهیت ارتجاعی خود را پشت کلمات انقلاب و شورا مخفی می‌کنند، اظهار می‌دارند انقلابی در جریان است اما نیروی مادی این انقلاب هنوز در اندیشه یافتن راه کارهای بزرگ برای آینده سوریه نیست! اگر از تناقضات و درهم‌برهم‌گویی‌های نوشته بگذریم، تنها یک پارگراف از نوشته نشان می‌دهد که آنارشیست‌ها (حداقل آنارشیست‌های سوری) هیچ فرقی با دیگر گرایش‌ها چه سرمایه‌داران و در سوریه در

^{۱۷۶}عصر آنارشیسم

خدمت جنگ امپریالیستی هستند و کارگران را به گوشت دم توپ بورژوازی تبدیل می‌کنند. به کلمات گوهر بار آنارشویست‌های سوری نگاه می‌کنیم:

”سه – ارتباطاتی با ارتش آزاد سوریه و روابط متقابل برای ادامه ی

انقلاب، دفاع و حفاظت از جامعه. عزیز بر این باور بود که هماهنگی بین مقاومت مدنی مردمی و مقاومت مسلح دارای اهمیت فراوانی است. او بر این باور بود که ارتش آزاد سوریه می‌تواند محافظت و دفاع از جامعه را به ویژه در طی تظاهرات‌ها بر عهده بگیرد و خطوط امنی را برای ارتباط مناطق مختلف ایجاد نماید تا جابه جایی مردم و حمل و نقل نیازهای آنان در امنیت و دور از یورش‌های رژیم اسد صورت بگیرند. شوراهای محله در عوض می‌توانند غذا و مسکن در اختیار اعضای ارتش آزاد سوریه قرار بدهند و فعالیت‌های خود را برای حفاظت از جامعه و دفاع راهبردی منطقه با آن هماهنگ نمایند.“^{۱۷۷} [تاکید از متن اصلی]

تئورین و اقتصاددان آنارشویست، ارادل و اوباش، جمعی از جنایتکاران از دولت بشار اسد که الان به اپوزسیون پیوسته‌اند، کسانی که تا مرفق دستشان در خون مردم است و در راستای سیاست‌های امپریالیستی کشورهای غربی و عربی و تحت حمایت مالی، تسلیحاتی و لجستیکی این گانگسترها شکل گرفته است را ارتش آزاد سوریه می‌نامد.

^{۱۷۷} عصر آنارشویسم

جنایتکاران متشکل در باند سیاه ارتش آزاد سوریه لقب مقاومت مسلح می‌گیرند و به مردم توصیه می‌کنند که غذا، مسکن و دیگر نیازهای آنها را تامین کنند. عوام فریبی می‌کنند که این جانبان امنیت مردم را در مقابل مزدوران بشار اسد تضمین خواهند کرد. بر خلاف هذیان گوئی‌های آنارشئیست‌ها، که ترکیدن اگزوز هر موتورسیکلتی را انقلاب می‌نامند. نه تنها انقلابی در جریان نیست بلکه بربریتی که ننگ سرمایه داری است در سوریه در جریان است. این جنگ شیرازه جامعه را از هم پاشیده است. به اختلافات قومی، عشیره‌ای و مذهبی دامن زده و شرایط لازم را برای جنبش مستقل طبقه کارگر از بین برده است. این جنگ اعتراضات را از مسیر مستقل طبقاتی خودش منحرف کرد و مانع از آن شد تا طبقه کارگر سوریه بعنوان گردانی از طبقه کارگر جهانی و بعنوان یک طبقه اجتماعی مهر خودش را بر حوادث بزند. لذا این جنگ، جنگی برعلیه طبقه کارگر نیز هست.

این اولین بار نیست که آنارشئیست‌ها کارگران را به گوشت دم توپ بورژوازی ترغیب می‌کنند. در دهه ۳۰ میلادی چپ سرمایه و از جمله آنارشئیست‌ها سعی کردند طبقه کارگر را تابع دولت بورژوازی سازند. این در حالی بود که تابستان ۱۹۲۶ کارگران قهرمان «بارسلونا» بدون اسلحه گردان‌های تا دندان مسلح «فرانکو» را دفع کرده بودند. اما وقتی همان کارگران به اعتراض برخاستند یعنی در ژانویه ۱۹۳۳ «آزان» سوسیالیست در ایالت «آندلس» همچون لاجوردی خودمان فرمان صادر کرد: "نه زخمی، نه زندانی، با گلوله شکمهایشان را پاره کنید!" آنارشئیست‌ها مسیر را برای شکل‌گیری جبهه خلق هموار کردند و ۱۵ ژانویه ۱۹۳۵ جریانات چپ پیمان «جبهه خلق» را امضا کردند. رهبران آنارشئیست اصول ضد پارلمانی خود را کنار گذاشتند و به حمایت از «جبهه خلق» برخاستند.

سوال این است آنارشیست ها، این قهرمانان ضد دولتی چرا در دهه ۱۹۳۰ میلادی با چها وزیر بخشی از کابینه «جمهوری اسپانیا» را تشکیل دادند؟ در فوریه ۱۹۳۶ اولین دولت «جبهه خلق» انتخاب شد. وقتی موج جدیدی از اعتصابات شکل گرفت، دولت دعوت به آرامش کرد و از کارگران خواست تا به اعتصابات خود پایان دهند، چرا که مدعی شد اعتصابات کارگران در خدمت فاشیسم است. و وقتی که اعتصابات عمومی شکل گرفت، آنارشیست ها با شعار معروف «خود مدیریتی» مانع رویارویی کارگران با دولت شدند، چرا که این سیاست باعث شد کارگران در کارخانه یا محلات کارگری ایزوله شوند و مانع گسترش اعتراضات به سایر بخش ها شود. در همان سال یعنی ۱۹۳۶ «جبهه خلق» عملا جنگ داخلی را به یک جنگ امپریالیستی تبدیل کرد.

سپس صدها هزار نفر از کارگران در نیروهای شبه نظامی ضد فاشیستی چپ و آنارشیستی بسیج شدند تا گوشت دم توپ در جبهه های جنگ امپریالیستی شوند. این دولت ضد فاشیست که در حال حاضر شامل آنارشیست ها نیز میشد به سرکوب کارگران پرداخت. حضور وزیران آنارشیست، به دولت جبهه خلق اعتبار بیشتری می داد تا به عوام فریبی کارگران بپردازد و اعلام کند که دولت «جبهه خلق» دولت مردمی است.



آنارشیست ها نقش کلیدی در عوام فریبی ماهیت طبقاتی دولت جبهه خلق ایفا کردند.

«فردریکا منتسنی» وزیر آنارشیست

در «جمهوری اسپانیا» نوامبر ۱۹۳۶ این

چنین عوام‌فریبی می‌کند و اظهار می‌دارد که با ورود آنارشیست‌ها به دولت، ماهیت دولت از بورژوائی به مردمی تحول می‌یابد و با ورود آنارشیست‌ها به دولت، دولت ماهیت طبقاتی خودش را از دست می‌دهد. دیگر بر علیه طبقه کارگر نیست. او این چنین می‌گوید:

"(س ان ت) - CNT - همیشه علیه دولت بوده و دشمن هر نوع دولتی بوده است. اما شرایط دولت اسپانیا و ماهیت دولت امروز تغییر یافته است. امروز دولت [ماهیت خود را] به عنوان ابزاری برای کنترل ارگانهای دولتی و یک نیروی سرکوبگر بر علیه طبقه کارگر را از دست داده است. دقیقاً همانند دولت که [ماهیت خود را] به عنوان ارگانی که جامعه را به طبقات تقسیم می‌کند از دست داده است. هر دو [هم حکومت اسپانیا و هم دولت] به مردم کمتر ظلم و ستم می‌کنند زمانی که «س ان ت» در آنها دخالت داشته باشد."

انتخاب بین فاشیسم یا دمکراسی، موضع امروز انترناسیونالیست‌ها نیست! بلکه به زمانی بر می‌گردد که در جریان کشتار کارگران توسط جبهه خلق که آنارشیست‌ها بخشی از جبهه خلق را تشکیل میدادند یعنی در سال ۱۹۳۸ نشریه «بیلان» ارگان کمونیست چپ طی بیانیه‌ای اعلام کرد: "گلوله، تنفگ، زندان: این است پاسخ جبهه خلق به کارگران بارسلونا".

آنارشیست‌های سوری قابل احترام هستند نه به خاطر عقاید ارتجاعی‌شان، نه بخاطر گوشت دم توپ کردن کارگران در جنگ امپریالیستی بلکه به خاطر اینکه مواضع خود را

بدون عوامفریبی بیان می‌کنند. توضیح می‌دهند که جوانان، زنان و قوم‌ها نیروی مادی انقلاب مورد نظرشان هستند که هیچ ایدئولوژی سنتی ندارند و هدف اصلی آنها سرنگونی رژیم بشار اسد است. به عبارت بهتر نه به زیر کشیدن نظام طبقاتی بلکه سرنگونی بشار اسد مثل به زیر کشیدن صدام حسین هدف مورد نظر است. اما تریدنی والکاماسک کمونیستی دارد و چپگرایی و آنارشیزم خود را پشت ماسک پنهان می‌کند و از جنبش طبقاتی و پاسخ طبقاتی صحبت می‌کند، اینکه سربازان فراری با برادران و خواهران طبقاتی خود دوستانه ارتباط می‌گیرند و نیروی دفاعی تشکیل می‌دهند که معروفترین آنها «ارتش آزاد سوریه» است.

"همچنین برخی از آنها نوعی رادیکالیسم متناقض را در ارتباط با چشم‌اندازهای مبارزاتی توسعه می‌دهند. جنبش طبقاتی ما نیز به سرعت با خشونت طبقاتی و عمل مستقیم به ترور دولتی پاسخ می‌دهد. این واکنش خود به خود ایجاد نوعی شکست‌گرایی در دستگاه مرکزی سرکوب را تقویت می‌کند؛ به طوری که بیشتر و بیشتر سربازان از صفوف ارتش بورژوازی فرار می‌کنند، با برادران و خواهران طبقاتی خود دوستانه ارتباط می‌گیرند و از تظاهرات در برابر خون‌ریزی‌های رژیم دفاع می‌کنند. شبکه‌های متعددی از نظامیان فراری وجود دارند و بدون شک «ارتش آزاد سوریه» یکی از آن شبکه‌هاست و به واسطه رسانه‌ها معروف‌ترین آنهاست. این شبکه‌ها، علیرغم همکاری با جناح‌های مخالف رژیم فعلی (که جناح‌های بورژوازی هستند و نامزدهای ضدیت سیاسی، یعنی ادامه فقر و فلاکت

ما بودند)، همچنان در میدان عمل رفتارهای مبارزاتی متناقضی با شکست‌گرایی توسعه می‌دهند.^{۱۷۸}

تریدنی والکا توضیح می‌دهد اگر ارتش آزاد سوریه و یا سایر میلیشیاهای مسلح که توسط سربازان فراری و پرولتاریای غیر نظامی در برابر سرکوب نیروهای سرکوبگر سوریه شکل گرفته‌اند، از نظر برنامه سیاسی و اجتماعی خود چندان شفاف نبودند، نمی‌بایستی نگران می‌شد، همان‌طور که «گاردهای سرخ» در سال ۱۹۱۷ و «میلیشیاهای کارگری» در سال ۱۹۳۶ در زمان خود شفاف نبودند.

"به عنوان پژوهی دور دست از روند نظامی‌سازی «گاردهای سرخ» در جریان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ یا «میلیشیاهای کارگری» در اسپانیا در سال ۱۹۳۶ (با اشاره به دو نمونه شناخته‌شده و روشنگر تاریخی)، «لواها» (تیپ‌ها) و «کتیبه‌ها» (گردان‌ها) مختلفی که از سال ۲۰۱۱ در پویش انقلابی سوریه پدید آمدند، در لحظه‌ای مشخص تناقضات جنبش اجتماعی جاری را بیان و تجسم کردند. این سازمان‌های مردمی و سایر میلیشیاهای مسلح، که ابتدا توسط «سربازان فراری» و «پرولتاریای غیر نظامی» برای حفاظت از جنبش در برابر وحشت اعمال‌شده توسط نیروهای سرکوبگر دولتی ایجاد و شکل گرفتند، از نظر برنامه سیاسی و اجتماعی خود چندان شفاف نبودند، همان‌طور که «گاردهای سرخ» و «میلیشیاهای کارگری» در زمان خود شفاف نبودند."

^{۱۷۸} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی)

این از جعلیات تریدنی والکا است که ارتش آزاد سوریه توسط سربازان فراری تشکیل شد. ارتش آزاد سوریه در ۲۹ ژوئیه توسط سرهنگ ریاض الاسعد و شش افسر بلند پایه جدا شده از نیروهای مسلح سوریه با حمایت غرب، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و ترکیه در استان ختای ترکیه تشکیل شد و خود را شاخه مسلح انقلاب سوریه میدانست.^{۱۷۹} او مادامیکه در ترکیه بود حق ترک اردوگاه را نداشت. برخلاف عوامفریبی



تریدنی والکا اردوغان رئیس جمهور ترکیه علنی اعتراف می کند که ما ارتش آزاد سوریه را با کمک آمریکا ساختیم و در سخنرانی خود چنین میگوید:

"آری، ای آمریکا، ما ارتش آزاد را با تو تشکیل دادیم."^{۱۸۰}

قبلا دیدیم که قطر در راستای منافع امپریالیستی خود سفارت سوریه و اتحادیه عرب کرسی سوریه را به ائتلاف ملی سوریه تحویل دادند. ائتلاف ملی سوریه و بازوی مسلح آن ارتش آزاد سوریه بخشی از دولت و حاکمیت سوریه بود که حالا در نقش اپوزسیون ظاهر می شد. به عبارت بهتر جنایتکاران جمع شده در ائتلاف ملی سوریه و بازوی مسلح آن ارتش آزاد سوریه هیچ فرقی با حاکمیت جنایتکار سوریه در راس آن اسد ندارد. سلیم

^{۱۷۹} العربیه

^{۱۸۰} نیازی به آشنایی به زبان ترکی استانبولی نیست تا مفهوم سخنان اردوغان را فهمید، خود ویدئو تصویری از واقعت ارائه می دهد.

ادریس سرتیپ بازنشسته و استاد نظامی در ارتش سوریه زمانی رئیس ستاد مشرک ارتش آزاد سوریه است. سال ۲۰۱۲ سالی بود که ارتش آزاد سوریه در حال پیشروی بود. سرهنگ ریاض الاسعد برای جذب نیروی ناسیونالیستی و مقابله با گانگسترهای ایرانی طی بیانیه ای خواستار آزادی استان خوزستان ایران از چنگال اشغالگران ایرانی شد.^{۱۸۱} از سال ۲۰۱۳ جناح‌های درونی آن شروع به جنگ قدرت کردند، به تدریج باندهای مختلف اسلامگرا جناح‌های مسلط شدند. غربی‌ها و کشورهای عربی حاشیه خلیج و ترکیه از باند دلخواه خود حمایت کردند و قدرت ارتش آزاد سوریه رو به افول بود. از سال ۲۰۱۵ دخالت‌های ایران و روسیه جدی تر شد و از سقوط رژیم اسد جلوگیری کرد.

ما در بالا حوادث اسپانیا در سال ۱۹۳۶ را بررسی کردیم و نیازی به تکرار آنها نداریم و نشان دادیم بر خلاف عوامفریبی‌های تریدنی والکا، چپگرایان به همراه آنارشیست‌ها کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی کردند و دستانشان تا مرفق به خون کارگران آغشته شد. به بررسی گاردهای سرخ و قیاس آن با باندهای جنایتکار مسلح توسط تریدنی والکا می‌پردازیم.

انقلاب اجتماعی و در عصر انقلابات پرولتری، «انقلاب کمونیستی» تنها به شکل یک موج انقلاب جهانی امکان‌پذیر است. پرولتاریای جهانی بین سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ با موج انقلاب جهانی مواجه شد. اولین پیروزی این موج انقلاب جهانی، پیروزی انقلاب اکتبر بود. انقلاب جهانی با شکست انقلاب آلمان شکست خورد که به این مسئله در صفحات آتی باز خواهیم گشت.

^{۱۸۱} سی‌ان‌ان

پس از فروپاشی رژیم تزاری در فوریه ۱۹۱۷، روسیه وارد یک دوره بی‌ثباتی شد. دولت موقت نتوانست بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و نظامی را مدیریت کند. گاردهای سرخ از دل شوراهای کارگری در مناطق صنعتی روسیه، به‌ویژه شهرهای بزرگی چون پتروگراد و مسکو، به وجود آمدند. این شوراها از اوایل ۱۹۱۷ پایه‌ریزی شده بودند و به مرور نیروهای شبه‌نظامی برای دفاع از منافع طبقه کارگر تشکیل دادند. این نیروها ابتدا به صورت گروه‌های محلی در کارخانه‌ها و مناطق صنعتی سازماندهی شدند و هدفشان حفاظت از انقلاب و دفاع در برابر تهدیدهای ضدانقلابی بود.



در اکتبر ۱۹۱۷، گاردهای سرخ به عنوان بازوی مسلح شوراهای کارگری، نقش اصلی را در تسخیر مراکز قدرت در پتروگراد (سن‌پترزبورگ کنونی) ایفا کردند. کمیته نظامی انقلابی توسط هیئت اجرایی شورا برای

قیام تشکیل شد و تروتسکی در راس کمیته نظامی انقلابی قرار داشت.

گاردهای سرخ و نیروهای تحت فرمان کمیته نظامی انقلابی مراکز دولتی و نقاط استراتژیک را یکی بعد از دیگری تسخیر کردند. کرنسکی با اتومبیل یکی از سفارتخانه‌های خارجی از پایتخت گریخت، اما کاخ زمستانی مقاومت می‌کرد و تسلیم نمی‌شد. کنگره سراسری شوراها هنگامی گشایش یافت که رزمنان «آئورورا»، کاخ زمستانی، مهمترین دژ بورژوازی را که تسلیم نمی‌شد به زیر رگبار گلوله‌های خود قرار داد که در

نتیجه آن کاخ زمستانی آخرین دژ بورژوازی نیز سقوط کرد و بدست کارگران و انقلابیون افتاد.

پس از انقلاب پرشکوه اکتبر، و آغاز جنگ داخلی روسیه (۱۹۱۸-۱۹۲۱)، گاردهای سرخ به شکل ارتش سرخ درآمدند و وظیفه دفاع از قدرت نوپای کارگری را در برابر نیروهای سفید (ضدانقلابیون) و نیروهای خارجی برعهده گرفتند. فداکاری‌ها و قهرمانی‌های افسانه‌ای پرولتاریای مسلح در شکل گارهای سرخ در این مجال کوتاه، نمی‌گنجد. فقط می‌توان گفت در آن سال‌های قهرمانانه، اخلاق پرولتری، شجاعت پرولتری، فداکاری پرولتری، رزمندگی پرولتری و ده‌ها خصوصیات دیگر خلق کردند که همچون مشعلی در نبردهای پرولتری آینده خواهد بود.

تاکید به این نکته ضروری است که ارتش سرخ بعدی به عنوان یک ارتش ضد پرولتری و بورژوایی ربطی به ارتش سرخ پرولتری دوران جنگ داخلی ندارد.

تریدنی والکا با وارونه‌سازی تاریخ نبردهای پرولتری و به جای آن ارائه باندهای جنایتکار که اعضای آن سرهنگ‌ها، سرتیپ‌ها و افسران ارتش جنایتکار بورژوایی بودند و در راستای اهداف امپریالیستی گانگسترهای غربی، عربی و ترکیه باندهای جنایتکار برای گوشت دم توپ کردن مردم به راه انداخته بودند، به عنوان گاردهای سرخ، خاک در چشمان طبقه کارگر پاشیدن می‌باشد. با این عملکرد است که این گروه لجن «غده‌ی چرکین» را به طرف کمونیستها پرت میکند، خوانندگان خود میتوانند قضاوت کنند چه کسانی «غده‌ی چرکین» هستند.

نظام طبقاتی ریشه ستم بر زنان

ریشه ستم بر زنان نه در ایدئولوژی طبقه حاکم بلکه در نظام طبقاتی و در عصر ما در روابط تولیدی سرمایه‌داری قرار دارد. ستم بر زنان بیانگر وجود نابرابری‌های طبقاتی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه است. برای از بین بردن ستم جنسی بر زنان باید با منشا آن مبارزه کرد. تنها با از میان رفتن زمینه‌های مادی این ستم یعنی روابط تولیدی سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و بردگی مزدی است که زمینه‌های سلطه اقتصادی و اجتماعی این چنین ستمی نیز از بین می‌رود. تنها مبارزه‌ای که هم زمینه مادی ستم جنسی را از بین می‌برد و هم اینکه مادامی که نظام توحش سرمایه‌داری برقرار است می‌تواند این ستم جنسی را تا حدودی تقلیل دهد، مبارزه **طبقاتی** است. تنها افق پیش روی طبقه کارگر مبارزه طبقاتی است و رهائی واقعی زنان تنها در جامعه بدون طبقه کمونیستی امکان پذیر است.



در جریان اعتراضات و مبارزات سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۸ زنان به مفهوم لغوی کلمه، بازو در بازو با مردان در مبارزات شرکت داشتند. زنان بر

خلاف فرهنگ پوسیده و عقب مانده بورژوازی اسلامی نقش فعالی در مبارزات، چه در اعتصابات و چه در اعتراضات خیابانی ایفا میکردند.

با این توضیحات به تریدنی والکا برگردیم و با نظر آن در رابطه با فمینیست‌های

غربی و سرکوب زنان در غرب و ایران بیشتر آشنا شویم:

"این موضوع معمول است که فمینیست‌های غربی، که جنبش در ایران را به عنوان «انقلاب زنانه» تشویق می‌کنند، قادرند نمودهای «سرکوب زنان» را هم در غرب و هم در ایران تشخیص دهند و نقد کنند، اما همیشه این نمودها را جدا از یکدیگر و جدا از ریشه‌های سرمایه‌داری آنها بررسی می‌کنند."

اولا این از عوامفریبی تریدنی والکا است که سرکوب زنان در غرب و ایران جدا از ریشه‌های سرمایه‌داری توسط فمینیسم غربی تشخیص داده می‌شود. فمینیسم هر پیشوند یا پسوندی که داشته باشد، قادر به ریشه‌یابی واقعی ستم جنسی زنان نیست و نمی‌تواند یک نقد پرولتری از ستم جنسی زنان داشته باشد. ثانیا بینیم خود تریدنی والکا ستم جنسی بر زنان و نگرش دیگر دیدگاه‌ها را در این رابطه چگونه بررسی می‌کند.

"به عنوان بخشی از تلاش برای هدایت این جنبش، شورای انقلاب اسلامی (و متحدان جبهه‌ی متحد چپ که به زودی به قربانیان این سیاست تبدیل شدند، مانند سازمان مجاهدین خلق ایران، برخی از لنینیست‌ها و گروه‌های مشابه) به عنوان بخشی از تلاش‌هایش برای هدایت این جنبش، کاری را انجام دادند که سوسیال دموکراسی تاریخی بارها انجام داده بود: آنها تظاهر کردند که انتقادی نسبت به این ابعاد زندگی در جامعه سرمایه‌داری دارند، اما این مسائل را محصول «شرایط سیاسی خاص» دانستند و به این ترتیب ریشه‌های آن‌ها در شیوه تولید سرمایه‌داری را مخفی کردند. در این مورد، شرایط خاص به عنوان «فساد امپریالیسم غربی» اعلام شد. به

عنوان جایگزین، «جبهه متحد ایران» بازگشت به «جامعه نیاکان»، «زندگی ساده» و «زندگی طبیعی» را پیشنهاد کرد - در این مورد جامعه «امت» مد نظر بود، اما می‌توان این را با «آبشچینا»ی روسی که توسط کروپوتکین و لنین ایده‌آل شده بود، در یک دسته قرار داد. در این گذشته اسطوره‌ای که در واقع هرگز به شکل واقعی وجود نداشته است، تضادهای اجتماعی کم‌رنگ‌تر بودند. هر فرد در این جامعه نقش «طبیعی» خود را ایفا می‌کرد و عضوی محترم و حمایت‌شده از آن جامعه بود - از جمله زنان. بنابراین، انقلاب به معنای احیای این خیال و پالایش ایدئولوژیک و ساختاری آن تحت رهبری «حزب» (در اینجا شورای انقلاب اسلامی) تلقی می‌شود.^{۱۸۲}

تریدنی والکا فقط بلد است تهمت‌های سخیف به طرف کمونیست‌ها پرت کند، بهتر بود به جای این کار قبل از نوشتن هر مقاله کمی تحقیق می‌کرد و این قدر خود را مضحکه عام و خاص نمی‌کرد. در رابطه با حجاب در ایران تریدنی والکا ادعا می‌کند که شورای انقلاب اسلامی و متحدان جبهه‌ی متحد چپ، مانند سازمان مجاهدین خلق ایران، برخی از لنینیست‌ها و گروه‌های مشابه کاری را انجام دادند که سوسیال دموکراسی تاریخی بارها انجام داده بود. به عبارت دیگر آن را محصول شرایط خاصی اعلام کردند.

^{۱۸۲} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

بگذارید مسئله را کمی بررسی کنیم. شورای انقلاب اسلامی در تاریخ ۲۲ دی ۱۳۵۷ تشکیل شد در زمان شاه و به شکل مخفی شکل گرفت و اعضای اصلی آن کسانی بودند که بعداً از مسئولین اصلی جمهوری اسلامی شدند. بعد از تغییر در قدرت سیاسی یعنی جایگزینی بورژوازی اسلامی به جای رژیم شاهنشاهی در کنار دولت موقت مسئولیت‌های اجرایی و قانون‌گذاری را به عهده داشت. با تصویب قانون اساسی جدید و تأسیس نهادهای دائمی مانند مجلس شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری، این شورا در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ منحل شد.

اجباری شدن حجاب برای زنان ابتدا در ادارات و نهادهای عمومی، سپس در جامعه فرایندی تدریجی داشت که در طی چند مرحله انجام شد. تاریخ‌های مهم مرتبط با این موضوع را بررسی می‌کنیم:

پس از بهمن ۱۳۵۷: خمینی جنایتکار اعلام کرد زنان باید در ادارات دولتی و مکان‌های عمومی حجاب اسلامی را رعایت کنند، اما در این مرحله الزام قانونی نبود و بیشتر به شکل توصیه‌ای بود.^{۱۸۳}

۱۶ تیر ۱۳۵۹: دولت دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های رسمی تصویب کرد که بر اساس آن، حجاب در ادارات دولتی برای زنان شاغل الزامی شد. این تاریخ را می‌توان نقطه شروع رسمی اجباری شدن حجاب در ادارات دانست. در این بخشنامه‌ها مشخص شد که زنان بدون حجاب حق حضور در ادارات را نخواهند داشت.

^{۱۸۳} در جریان ۸ مارس ۱۳۵۷ و بعد از آن ارازل و اوپاش حزب‌اللهی مزاحمتی برای زنان بی حجاب ایجاد می‌کردند ولی جنبه قانون نداشت.

۱۳۶۲: قانون مجازات اسلامی تصویب شد که به موجب آن عدم رعایت حجاب در مکان‌های عمومی به عنوان یک تخلف در نظر گرفته شد و برای آن مجازات تعیین شد. این قانون موجب شد که موضوع حجاب اجباری از حوزه نهادها و ادارات دولتی فراتر رود و کل جامعه را در بر گیرد.

این مراحل نشان می‌دهند که اجباری شدن حجاب روند تدریجی را طی کرده است. و مهمترین مرحله آن تیر ۱۳۵۹ بود که بدون «انقلاب فرهنگی» ممکن نمی‌شد. بورژوازی ننگین اسلامی در راستای بازپس‌گیری آخرین سنگرهای به جا مانده از مبارزه طبقاتی در اردیبهشت ۱۳۵۹ انقلاب فرهنگی را مطرح کرد. طرح از دانشگاه‌های کشور شروع شد، قرار شد ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شود. قرار شد ستاد مسئولیت تدوین برنامه‌های آموزشی جدید، گزینش استادان و دانشجویان، و غیره را بر عهده داشته باشد و تا آن موقع تمامی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بسته شد. در جریان بستن دانشگاهها و مراکز آموزش عالی درگیری بین نیروهای انتظامی که توسط دانشجویان طرفدار رژیم حمایت می‌شدند با دانشجویان مخالف شکل گرفت که در جریان آن سرکوب تعداد زیادی از دانشجویان کشته و زخمی شدند.

وقتی بورژوازی ننگین اسلامی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی را سرکوب کرد، نوبت به آموزش و پرورش و دیگر ادارات و نهادهای دولتی رسید که در جریان آن دهها هزار نفر اخراج شدند. طرفداران رژیم، هر کسی را که حدس می‌زدند مخالف رژیم است، اخراج می‌کردند. در واقع در تداوم این سرکوبها بود که بورژوازی اسلامی در ۱۶ تیر

۱۳۵۹ موفق شد، بخشنامه الزامی بودن حجاب در ادارات دولتی برای زنان شاغل را تصویب کند.

پس بر خلاف اراجیف تریدنی والکا شورای انقلاب اسلامی یا بورژوازی اسلامی در کل، هرگز آن را محصول شرایط خاصی ندانسته بلکه یکی از ارکان مهم ایدئولوژی اسلامی است. بورژوازی اسلامی برای تحمیل مرحله به مرحله آن نیازمند سرکوب و عقب نشینی جنبش طبقاتی کارگران بود. تنها پس از سرکوب لجام گسیخته، پس از قتل عام ده‌ها هزار نفر و به زنجیر کشیدن صدها هزار نفر در سال سیاه ۱۳۶۰ بود که بورژوازی ننگین اسلامی توانست حجاب اجباری را در سال ۱۳۶۲ به جامعه تعمیم دهد.

باز هم بر خلاف لاطاناتل تریدنی والکا، سازمان مجاهدین خلق ایران یک سازمان مذهبی شیعه است، درست همانند بورژوازی اسلامی و اختلاف آنها با همدیگر نیز صرفاً جنگ قدرت است. لذا برای سازمان مجاهدین خلق نیز نه تنها محصول شرایط مشخصی نیست بلکه یکی از ارکان مهم ایدئولوژیک آن است. برای عضویت (نه هواداری) در



سازمان مجاهدین خلق، رعایت حجاب اسلامی الزامی است. در پایگاه‌شان در اروپا، در آلبانی زنان مجاهد حجاب اسلامی را رعایت می‌کنند.

پس از بررسی پرت و پلا گویی های تریدنی والکا در رابطه با شورای انقلاب اسلامی (بورژوازی اسلامی) و مجاهدین خلق به بررسی چپگرایان و یا به زبان تریدنی والکا «لنینیست‌ها» پردازیم. برای بررسی مسئله به تجربیات و حافظه تاریخی خود اکتفا نکردیم

بلکه آرشیو نشریات سه جریان اصلی و رادیکال آن مقطع، از ۳ طیف متفاوت، دو سازمان استالینیست (پیکار و فدائی) و یک سازمان مائوئیست (اتحادیه کمونیستها) را از بهمن ۱۳۵۷ تا تیر ۱۳۶۰ صفحه به صفحه ورق زدیم، حدود ۶۰۰۰ صفحه را بررسی کردیم و به دنبال موضوع حجاب گشتیم.^{۱۸۴}

اشاره به این نکته ضروری است که نظرات این گروه‌های چپگرا ربطی به کمونیسم ندارد و بررسی دلایل آن، موضوع بحث ما نیست. بحث بر سر این است که: اولاً تریدنی والکا در رابطه با مسائلی که کوچکترین اطلاعی ندارد، اظهار نظر می‌کند. ثانیاً تصورات دنیای مالیخولیایی خود را، واقعیت محض قلمداد می‌کند. ثالثاً به تبع از مسائل بالا در فضای سیاسی ابهام آفرینی می‌کند.

با این توضیحات به تریدنی والکا برگردیم. سازمان پیکار فقط یک مقاله در رابطه با حجاب منتشر کرده که به دنبال بخشنامه دولت در رابطه با اجباری شدن حجاب می‌باشد. بر خلاف عوامفریب‌های تریدنی والکا، پیکار ادعا می‌کرد که حجاب بخشی از فرهنگ و سنت فتوادی بوده که رژیم برای مقابله با مبارزه طبقاتی و به انحراف کشاندن مبارزه طبقاتی به آن چنگ انداخته است:

^{۱۸۴} قبلاً تصور ما این بود که تریدنونی والکا یک گروه سیاسی است که نظرات مغشوش دارد ولی در رابطه با صحت «فاکت‌هایی» که صحبت می‌کند، تردید نداشتیم و تصورمان این بود که فاکت‌ها درست هستند مگر آن که خلاف آن ثابت شود. در جریان تحقیقات برای نوشتن کتاب، واقعیت‌ها نظرم را تغییر دادند، الان به باور ما و با توجه به تجربه تاکنونی، به این نتیجه رسیدیم همگی «فاکت‌هایی» ادعایی تریدنی والکا وارونه یا جعلی هستند مگر آن که صحت آنها روشن شده باشد.

"ترویج و انتشار افکار پوسیده و فتودالی علیه زن، پایمال نمودن حق طلاق برای زن، کوشش در کنار گذاشتن زنان از موسسات اداری و سیاسی و امروز طرح دوباره «حجاب اسلامی»... همانطور که می دانیم حجاب جزء عادات و رسوم کهنه فتودالی بوده ... حال بخشی از هیات حاکمه ایران به سبب فرهنگ شدیداً ارتجاعی و فتودالی خود می کوشند تا روبنای کهن و آثار متعلق به آن را حفظ کرده و در این راه به اعمال فشار و زور پردازند. البته هیئت حاکمه ایران که پاسدار سیستم سرمایه داری وابسته حاکم می باشد، پیوسته کوشیده است تا برای به کجراه کشاندن مبارزه طبقاتی و ملی توده ها به طرح مسائل انحرافی و عوام پسند پردازد.^{۱۸۵}"

حال نگاهی به دومین گروه استالینیست یعنی سازمان فدائی می اندازیم. باز هم بر خلاف وارونه سازی های تریدنی والکا این سازمان حجاب اجباری را به عنوان سیاستی ضد دمکراتیک که هدفی جزء طرد زنان از فعالیت های اجتماعی ندارد، محکوم کرد و خواهان مبارزه علیه این سیاست ضد دموکراتیک شد:

"جامعه سرمایه داری زن را به یک برده و به یک کالا تبدیل می کند. زمینه های رشد و شکوفایی اجتماعی آنها را از بین می برد و شخصیت زن را لگد مال می کند.... زنان زحمتکش میهن ما در این مبارزات خواهان رفع کلیه مظاهر ستمگری و نابودی سیستمی بودند که طی سالیان دراز آنها را به بردگانی تبدیل

^{۱۸۵} پیکار شماره ۶۲-۱۶ تیر ۱۳۵۹

کرده بود که ویژگی هر نظام طبقاتی است... حزب جمهوری اسلامی که می‌کوشد زنان را از عرصه تولید و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی دور سازد، با اتکا بر احساسات مذهبی توده‌ها سعی دارد که حجاب اجباری را قدمی در جهت مبارزه با فرهنگ امپریالیستی جلوه دهد... ما ضمن محکوم کردن مسئله حجاب اجباری به عنوان سیاستی ضد دمکراتیک که هدفی جزء طرد زنان از فعالیتهای اجتماعی ندارد و آنرا نه تنها جزئی از تضييع حقوق دمکراتیک زنان می‌دانیم، از زنان زحمتکش و مبارز می‌خواهیم که: پا به پای مبارزه علیه سیاست‌های ضد دمکراتیک هیئت حاکمه بر علیه کسانی نظیر بختیارها، سلطنت‌طلبان و لیبرال‌ها که می‌کوشند خود را مدافع و طرفدار آزادی زنان جا بزنند، نیز مبارزه کنند.^{۱۸۶}

مائوئیست‌ها نیز لایحه حجاب اجباری را بخشی از توطئه حزب جمهوری اسلامی و در خدمت امپریالیسم آمریکا قلمداد کردند. اظهار داشتند همانطوریه رضا شاه در سال ۱۳۱۴ فرمان صادر کرد زنان با چادر حق ظاهر شدن در مکان‌های عمومی را ندارند و در صورت ظاهر شدن با حجاب، پاسبانها حجاب آنها را می‌کشیدند، الان نیز به زور سرشان حجاب می‌کنند:

"لایحه ای را برای ارائه در مجلس آماده کرده‌اند که مطابق آن باید به زور هم که شده حجاب اسلامی را رعایت کنید! نشر این خبر هر کس را یاد روزهای ۱۷ دی

۱۳۱۴ انداخت. در آن روزها رضاخان قلدر.... برای بر پا کردن یک حکومت مطلقه استبدادی دنبال مسیری برای سان دادن قدر قدرتی کدایی اش فرمانی صادر نمود که به موجب آن پاسانها چادر و حجاب از سر زنان ایران برکنند و..... امروزه نیز ایادی چماقدار دارو دسته قصد آن دارند که با کشیدن چادر بر سر زنان همان برنامه مرتجعانه را که اینبار هم دقیقاً در خدمت امپریالیسم و دارو دسته اش اجرا کنند... در مقطع تاریخی مشخص کنونی این توطئه جزئی از نقشه‌های استبداد جویانه و تفرقه افکنانه حزب جمهوری اسلامی است که دقیقاً به یک هرج و مرج ارتجاعی در جامعه ما دامن می زنند و در خدمت امپریالیسم آمریکاست، بلوایی که اینها می خواهند برپا کنند مقدمه ای برای تسلط استبدادی دارو دسته است که اینک در جامعه ما هر روز بیشتر به وابستگی جامعه ما به امپریالیسم می افزایند.^{۱۸۷}

تریدنی والکا ادعا می کند چپگرایان تظاهر می کردند که با نقد مشکلات سرمایه داری همراه اند، ولی می گویند این مشکلات به سیاست های خاصی مربوط است، نه به ساختار کلی سرمایه داری. به این ترتیب، توجه کارگران را از ریشه واقعی این مشکلات دور می کردند. حال سوال اساسی که مطرح می شود این است که، تریدنی والکا چگونه کارگران را در جریان ریشه واقعی این مشکلات قرار می دهد؟ با تنزل دادن ستم جنسی به مخالفت با حجاب، همان مخالفت نیز با توسل به «اخلاق باکونینی» جعل شده است:

^{۱۸۷} حقیقت شماره ۱۲۱ - ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰

"مخالفت با حجاب به صورت ارگانیک از درون جنبش پرولتری رشد یافته و با سایر مطالبات اجتماعی مرتبط است که در میان اقلیت رادیکال پرولترهای زن و مرد گسترده شده و مستقیماً به خشونت بی‌رحمانه دولت پیوند خورده است. این موضوع را به عاملی بسیار قوی برای تشدید مواجهه مبارزاتی با قدرت دولتی تبدیل می‌کند."^{۱۸۸}

اظهار نظر بالا بر مبنای اخبار جعلی اظهار شده است و تریدنی والکا قادر به اثبات آن نخواهد شد. نیازی نیست به حوادث منطقه احاطه داشت تا در رابطه با مضمون آن قضاوت کرد، یک انسان جدی و کمی آشنا به مسائل کارگری می‌تواند قضاوت کند که



کارگران آگاه نه به مخالفت با حجاب بلکه به مخالفت با ستم جنسی بر می‌خیزند. مگر اینکه طرفداران خانم مسیح علی‌نژاد را اقلیت رادیکال پرولتر قلمداد کنیم.^{۱۸۹}

^{۱۸۸} صدای خشم از ایران شنیده می‌شود

^{۱۸۹} یک خبرنگار خانم ایرانی به نام مسیح علی‌نژاد که طرفدار جناح اصلاح طلب حکومت بود به آمریکا مهاجرت کرد. نهادهای دولتی و غیر دولتی آمریکایی در راستای منافع امپریالیستی خود او را مورد حمایت همه جانبه از جمله اقتصادی قرار دادند. او همچنان فعال است. این خانم کمپین «آزادهای یواشکی» را برآه انداخت، به عبارت بهتر زنان و دختران حجاب خود را در مکانهای عمومی بر می‌دارند و ویدئو تهیه کرده و برای او می‌فرستند. او هم از طریق امکانات متعدد خود آنها را به عنوان اعتراض علیه حجاب اجباری ←

در جریان اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» بورژوازی غرب تلاش کرد ستم جنسی را تا سطح اعتراض به حجاب اجباری تنزل دهد. ما قبلاً نیز اشاره کردیم اگر ماسک رادیکالیسم کلامی تریدنی والکا را کنار بکشی، مواضع بورژوازی غرب عریان می‌شود. زنان پارلمان‌تاریست غربی در همدری و حمایت از جنبش «زن، زندگی، آزادی» گیس خود را در صحن پارلمان می‌پریدند.

قلب رثوف خانم جولی ملانی وزیر خارجه دولت متمدن کانادا از زن ستیزی بورژوازی اسلامی به درد آمد و اظهار داشت که می‌خواهد صدای زنان ایرانی باشد که برای حقوق خود می‌جنگند و این چنین یاوه سرایی کرده است:

"وظیفه داریم صدای زنان ایرانی را که برای حقوق خود می‌جنگند، تقویت کنیم."^{۱۹۰}

برخلاف عوامفریبی‌های سالوسانه‌ی این خانم محترم و تریدنی والکا، ستم جنسی فقط در روسری خلاصه نمی‌شود، ستم جنسی زنان انعکاسی از نظام توحش سرمایه‌داری است. در همان کانادای متمدن به گزارش وبسایت زنان کانادا، هر شش روز، یک زن در کانادا

و اعتراض علیه جمهوری اسلامی منتشر می‌کند. بعضی از این دختران و زنان بعداً پرونده قضایی پیدا می‌کنند. برای این خانم پرونده قضایی انسان‌های قربانی مهم نیست، مهم درآمد خوبی است که این خانم دارد. در مدت کوتاهی این خانم یک خانه مجلل در منطقه بروکلین نیویورک خرید که قیمت آن ۱٫۸ میلیون دلار آمریکا است.

^{۱۹۰} صدای آمریکا

توسط شریک زندگی خود کشته می شود.^{۱۹۱} می توان از وجدان ناراحت و قلوب غمگین دمکرات‌ها برای اهداف کثیف خود، یعنی سناریوسازی برای روز مبادا لیست طولانی تهیه کرد.

بر خلاف عوامفریبی‌های گرایشات راست و چپ سرمایه، دنیای زن کارگر با دنیای زن بورژوا بیگانه است. دنیای زن کارگر یعنی استثمار مضاعف، ستم مضاعف، تحقیر، فرودستی، خشم فرو خورده، بغض گلو و در یک کلام یک جهنم زمینی و واقعی که نظام وارونه سرمایه داری برای بشریت ارائه می‌دهد.

ریشه واقعی معضلات زندگی طبقه کارگر و بخش اعظم اعضای جامعه نه روبنای ایدئولوژیک بورژوازی حاکم که با جابجایی آن مشکلات حل شوند بلکه اتفاقاً بر عکس در زیربنای جامعه یعنی مناسبات تولیدی و نظام کثیف سرمایه‌داری قرار دارد.

حال به جعلیات بعدی تریدنی والکا برگردیم. یعنی پذیرش حجاب اجباری توسط امت که تریدنی والکا آن را با «آبشچینا»ی روسی که به ادعای تریدنی والکا توسط کروپوتکین و لنین مطلوب و ایده‌آل شده بود، در یک دسته قرار می‌دهد. ما از قیاس تریدنی والکا می‌گذریم و آبشچینا را بررسی می‌کنیم و همچنین نگرش کروپوتکین و لنین را در رابطه با آن که بر خلاف ادعای تریدنی والکا نگرش متفاوتی در رابطه با آن داشتند، بیان می‌کنیم.

^{۱۹۱} زنان کانادا

- **اُبشچینا**^{۹۲} کمون روستایی یا مالکیت اشتراکی زمین، نوعی نظام اشتراکی استفاده از زمین توسط دهقانان بود که ویژگی اصلی آن چرخه‌های اجباری کشت محصولات کشاورزی و استفاده مشترک از جنگل‌ها و مراتع بود. خصوصیات اصلی این نظام شامل موارد زیر می‌شد:
 - مسئولیت جمعی: دهقانان به‌طور دسته‌جمعی مسئولیت داشتند که مالیات‌ها را به موقع و به‌طور کامل پرداخت کنند و همچنین خدمات مختلفی به دولت و مالکان ارائه دهند.
 - تقسیم مجدد دوره‌ای زمین: زمین‌ها به صورت دوره‌ای مجدداً میان خانوارها توزیع می‌شد و هیچ دهقانی حق رد کردن تخصیص زمین داده شده را نداشت.
 - ممنوعیت فروش زمین: زمین‌هایی که به دهقانان تخصیص داده می‌شد، قابل فروش نبودند.
- حال به بررسی بسیار مختصر دیدگاه‌های لنین و کروپوتکین در این زمینه می‌پردازیم.
- کروپوتکین:** کروپوتکین، نظریه پرداز آنارشیزم، اُبشچینا را به عنوان مدلی از زندگی اشتراکی خودگردان و نمونه‌ای مثبت از همبستگی و همکاری انسانی می‌دانست.

او معتقد بود که این ساختار می تواند الگویی برای جوامع آنارشیستی باشد، زیرا نشان دهنده توانایی انسان ها برای مدیریت منابع به صورت اشتراکی بدون نیاز به دولت مرکزی است.^{۱۹۳}

لنین: لنین با دیدگاهی انتقادی تر به اوبشچینا می نگریست. او اُبشچینا را مانعی در مسیر توسعه سرمایه داری و صنعتی شدن می دانست. از نظر لنین، این سیستم نه تنها تولید را محدود می کرد بلکه مانع از مدرن سازی جامعه روسیه می شد. او معتقد بود که برای پیشرفت جامعه، باید سیستم اُبشچینا منسوخ شود و زمین ها به تولید مدرن و صنعتی سپرده شوند تا زمینه را برای ساختار سوسیالیستی مهیا کند.^{۱۹۴}

این همان گروهی است که لجن «بوی متعفن واعظان درس دهنده» را به سوی کمونیست ها پرتاب کرده بود. خوانندگان می توانند خود قضاوت کنند چه کسانی «بوی متعفن واعظان درس دهنده» را می دهند. تریدنی والکا واقعا از این همه جعل و وارونه پردازی شرمگین نیست!؟

^{۱۹۳} مجله روار

^{۱۹۴} رفرم دهقانی

بی باوری به پروتاریا به عنوان طبقه اجتماعی

شیوه تولید سرمایه‌داری ابتداء در انگلستان تکوین یافت و به یک نظام مسلط تولیدی تبدیل گردید، سپس بتدریج خود را به دیگر کشورهای اروپائی گسترش داد. با گسترش سرمایه داری بخش عظیمی از دهقانان از زمین‌های خود کنده شده و تبدیل به پرولترها شدند. شرایط کار اسفناک تر از امروز بود و کارگران مجبور بودند هفته ای بین ۶۰ تا ۷۲ ساعت در کارخانه‌ها کار کنند.

با انقلاب صنعتی و تکامل سرمایه‌داری در انگلستان، ماشین آلات پیشرفته جایگزین ابزار ساده در صنایع و بویژه صنعت نساجی شد. بکار افتادن ماشین‌های پیشرفته منجر به بیکاری دسته جمعی کارگران شد. کارگران ماشین‌ها را مسئول بدبختی خود می‌دانستند و با خشم و نفرت به ماشین‌ها نگاه می‌کردند و به وجود ماشین‌ها اعتراض داشتند. در چنین زمینه‌ئی بود که کارگران در سالهای ۱۸۱۲ - ۱۸۱۱ شروع به تخریب ماشین‌آلات کردند و جنبش ماشین‌شکنان را شکل دادند که معروف به جنبش «لودیسم» شد. برای مدت کوتاهی جنبش «لودیسم» چنان قوی شد که وحشت بورژوازی را برانگیخت و دولت بریتانیا به سرکوب خونین این جنبش پرداخت. در یک محاکمه دسته جمعی در شهر «یورک» در بریتانیا در سال ۱۸۱۲ تعداد زیادی از فعالین این جنبش به اعدام، تبعید و محکومیت کیفری کشیده شدند. پس از آن قوانینی وضع شد که آسیب زدن به ماشین‌آلات منجر به مجازاتهای سنگین و حتی اعدام را به دنبال داشت.

شورشهای متعددی نیز در دهه ۱۸۳۰ و دهه ۱۸۴۰ میلادی بوقوع پیوست. یک طبقه اجتماعی، معترض، استعمار شده و طغیانگر در حال ظاهر شدن در تحولات اجتماعی بود. اگر چه بخش رادیکال این جنبش ها خود را «کمونیست» می نامیدند، با این همه کمونیسم آنها ملغمه ای از آرزوهای تخیلی و اقدامات قهرمانه بود. گذشت زمان و تجربیات مبارزه، بی ثمر بودن چنین افکار و اعمالی را نشان داد و زیر سوال برد. مبارزه برای بهتر کردن شرایط زندگی نیازمند افقی انقلابی بود.



مانیفست بیانگر بلوغ و بازتاب ظهور یک طبقه اجتماعی در تحولات جامعه است که نه از طریق طغیان و یا شورش ها بلکه با برنامه سیاسی و از طریق انقلاب اجتماعی می خواهد رسالت تاریخی خود را، واژگونی نظام سرمایه داری از طریق انقلاب کمونیستی و بر پائی جامعه کمونیستی بجا آورد.

انتشار مانیفست بیانگر آن است که طبقه نو ظهور اجتماعی بنیادهای اساسی تئوری انقلابی خود را

به شکل منسجم و تحت عنوان کمونیسم علمی ارائه می دهد و همچنین ابزار رسیدن به جامعه کمونیستی را نیز ترسیم می کند. این طبقه اجتماعی، تنها طبقه اجتماعی در تاریخ بشری است که هم استعمار شده است و هم انقلابی است و باز تنها طبقه اجتماعی است که نمی تواند خود را رها سازد مگر آن که کل بشریت را رها سازد.

با این توضیحات به دوستان تریدنی والکا و درک آنارشیستی آنان از کارگران برگردیم که درکی بسیار متفاوت از درک مارکسیستی از طبقه کارگر است.

"اول از همه، از نظر معنایی، کلمه‌ی «خرابکاری» از کلمه‌ی «سابوت» گرفته شده است، یعنی همان کفش‌های چوبی که کارگران می‌پوشیدند و آن‌ها را به داخل ماشین‌ها می‌انداختند تا آن‌ها را خراب کنند. بنابراین، از نظر برنامه‌ای و در سطح بالای انتزاع، «خرابکارها» آن‌ها نیستند، بلکه ما هستیم! این پرولتاریای انقلابی است که از طریق مبارزات بی‌امان خود اقتصاد را تخریب می‌کند؛ این ما هستیم که جنگ سرمایه‌داری (و صلح آن را!) زمانی که توازن نیروها به نفع ما تغییر کند، در نتیجه‌ی عمل براندازانه‌ی طبقه‌ی ما خراب خواهیم کرد."^{۱۹۵}

در طول مدتی که ما مشغول بررسی مواضع و عملکرد تریدنی والکا بودیم، این احساس را پیدا کردیم که با وجود جار و جنجال، سر و صداها و تبلیغات زیاد، این‌ها در یک اعتصاب کارگری جدی دخالت نداشته‌اند و تجربه یک اعتصاب کارگری جدی را ندارند، این برداشت ما بود، در غیر اینصورت این چنین پرت و پلاها نمی‌نوشتند که فقط تبلیغات مبتذل است.

اولا کارگران در اوایل قرن نوزدهم زمانی که طبقه کارگر دوران کودکی خود را می‌گذراند، ماشین‌ها را خراب می‌کردند، به عنوان کارگران نه به عنوان طبقه کارگر. عمل

^{۱۹۵} گزارشی از پراگ

آن کارگران در اوایل قرن نوزدهم یک عمل فردی بود نه یک عمل جمعی. در آن مقطع کارگران نه از روی آگاهی طبقاتی بلکه از خشم خود ماشین‌ها را خراب می‌کردند. با به میدان آمدن طبقه کارگر به عنوان یک **طبقه اجتماعی**، طبقه کارگر نه با خرابکاری بلکه با برنامه سیاسی می‌خواهد رسالت تاریخی خود را بجا آورد.

ثانیا **سرمایه یک رابطه اجتماعی است** و قدرت سرمایه در اجتماعی بودن آن است. هدف پرولتاریا داغون کردن این رابطه اجتماعی است، نه داغون کردن فیزیکی کارخانجات یا دیگر منابع که برای ساختن سوسیالیسم حیاتی هستند.

ثالثا پرولتاریای انقلابی از طریق مبارزات بی‌امان خود اقتصاد را تخریب نمی‌کند بلکه در کوتاه مدت در روند انباشت سرمایه اخلاص ایجاد می‌کند. اگر چه این مسئله یکی از عملکردهای طبقه کارگر است، منتها مهمترین ویژگی پرولتاریا نیست که به آن بازخواهیم گشت.

رابعاً در اعتصابات کارگری جدی، این کارگران هستند که به نوعی ساماندهی می‌کنند تا از خرابکاری عوامل دولت، کارفرما و دیگر ارازل و اوباش جلوگیری کنند. به مثال‌های متعددی می‌توان در سراسر جهان و یا در جریان اعتراضات ایران از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۵۹ اشاره کرد. فقط جهت اطلاع این دوستان، به مورد هفت تپه اشاره بسیار مختصر می‌شود. کارگران در جریان اعتراضات و اعتصابات کارگری هفت تپه در پائیز ۱۳۹۷، به صورت خودجوش نوعی کمیته انتظامات داشتند. کارگران مواظب بودند تا عوامل کارفرما و ارازل و اوباش تجهیزات کارخانه را خرابکاری نکنند و یا نددزدند. اینها همچنین امنیت

و نظم اعتصابات کارگری درون کارخانه و بخصوص زمانیکه اعتراضات کارگری به درون شهر کشیده می‌شد، را به عهده داشتند.

خامسا مهمترین ویژگی طبقه کارگر در ظاهر شدن به عنوان یک طبقه اجتماعی است. ظاهر شدن به عنوان یک طبقه اجتماعی آن را قادر می‌سازد تا وظیفه تاریخی خود را به سرانجام برساند. ما در ک اومانیستی، جامعه شناسانه و سرمایه پسند از پرولتاریا نداریم، پرولتاریا مفهوم طبقاتی دارد. پرولتاریا تنها طبقه انقلابی در دوران ما است و تنها این طبقه اجتماعی قادر به انجام یک وظیفه تاریخی است، تنها این طبقه اجتماعی قادر است جامعه را از سرمایه داری به سوسیالیسم انتقال دهد. برای اینکه طبقه کارگر قادر به انجام این وظیفه تاریخی گردد، باید به آن سطح از آگاهی طبقاتی پرولتری ارتقاء یابد تا وظیفه تاریخی خود را در دستور روز قرار دهد. مارکس وظیفه تاریخی پرولتاریا را چنین توصیف میکند:

"حرف بر سر این نیست که این یا آن پرولتاریا، یا حتی کل پرولتاریا در حال حاضر چه چیزی را به مثابه هدف خود تلقی میکند. مسئله بر سر این است پرولتاریا چیست، و بر وفق این هستی، از لحاظ تاریخی مجبور به انجام چه کاری است."^{۱۹۶}

ظاهرا برای دوستان تریدنی والکا پرولتاریا نه به عنوان نیروی تاریخ ساز و عنصر اصلی تغییرات اجتماعی، بلکه صرفاً به عنوان سوژه‌ای تبلیغاتی به مثابه ابزاری برای جنجال آفرینی است. چنین گروه‌هایی باوری به قدرت طبقاتی کارگران ندارند بلکه در بهترین

^{۱۹۶} مارکس خانواده مقدس - فصل چهارم

حالت نگاهی اومانستی با رادیکالیسم کلامی به کارگران دارند. به عبارت دیگر، پرولتاریا برای آنان بیشتر به عنوان یک «سوژه تبلیغاتی» مطرح است تا یک نیروی واقعی طبقاتی و دخالت‌گر در تحولات تاریخی. در سایه چنین نگرشی است که از اسلامگرایان اخوان المسلمین در سوریه تا ناسیونالیست‌های جنایتکار در عراق برای تریدنی والکا هویت پرولتاری پیدا می‌کنند.

مدیریت کارگری یعنی سازماندهی استثمار کارگرانی



مدیریت کارخانه، کارگاه و یا محل کار توسط کارگران در حالی که روابط تولیدی همان سرمایه داری است، نوعی اتوپی در دوران طفولیت طبقه کارگر بود. در آن مقطع بیشتر توسط طرفداران پرودن مطرح و یا حمایت می شد. این نگرش بعداً توسط گرایشات متفاوت آنارشیست، آنارکوسندیکالیست و چپ سرمایه، چه در

سرمایه داری متروپل و چه در سرمایه داری پیرامونی مطرح شده است. استدلال میشود تشکیل تعاونی کارگری یک پاسخ پرولتری به ورشکستگی یا تعطیلی شرکتها و کارخانجات است. به چند مورد از تجربه مدیریت کارگری اشاره می شود. در اسپانیا تعاونی های آنارشیستی در دهه ۱۹۳۰ پرچمداران خود مدیریتی بعنوان یک اقدام انقلابی اقتصادی بودند. در سال ۱۹۷۱ در صنایع کشتی سازی بریتانیا مدیریت کارگری اعمال شد. این مدیریت کارگری بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ در فرانسه توسط کارگران شرکت LIP تجربه شد و در سال ۱۹۷۵ عملاً شکست خورد. در اواسط دهه ۱۹۷۰ در پرتغال گروه مبارزه پرچمدار مدیریت کارگری بود. در سال ۲۰۰۱ در آرژانتین و ۲۰۱۳ در شهر پورت سعید مصر مدیریت کارگری اعمال شد.

مدیریت کارگری شهر پورت سعید مصر را بسیار خلاصه بررسی می‌کنیم. اوایل سال ۲۰۱۳، در شهر پورت سعید در اعتراض به احکام اعدام ۲۱ نفر از اهالی پورت سعید در ارتباط با یک حادثه فوتبالی که در سال ۲۰۱۲ برگزار شد شاهد موج گسترده‌ای از اعتراضات اجتماعی و کارگری بود. البته زمینه مادی اعتراضات را سرمایه داری پیرامونی در بحران آماده کرده بود و در واقع آن احکام اعدام جرقه اعتراضات را زد. معترضان معتقد بودند که تحقیقات در مورد فاجعه فوتبال به درستی انجام نشده است. در نتیجه معترضان فعالیت‌های شهر را به حالت تعلیق درآوردند و خواستار عدالت و برخورد منصفانه شدند که زمینه را برای نوعی خودمدیریتی مهیا کرد.

واکنش دولت اخوان المسلمین به این جنبش‌ها ترکیبی از امتیازدهی و سرکوب بود. دولت محمد مرسی برای کاهش فشار اجتماعی و سیاسی، وعده‌هایی برای بهبود شرایط کاری و بازنگاری در سیاست‌های اقتصادی داد تا از اعتراضات بیشتر جلوگیری کند. در سطح سرکوب، دولت با استفاده از نیروهای امنیتی و پلیس به مقابله با معترضان پرداخت و نیروهای امنیتی با خشونت تمام معترضان را سرکوب کردند. عبدالفتاح سیسی، که در زمان دولت اخوان المسلمین (محمد مرسی) وزیر دفاع مصر بود، در این سرکوب‌ها نقش مهمی داشت و بعدها پس از برکناری مرسی از قدرت، به مقام رئیس‌جمهور مصر رسید. حال ببینیم تریدنی والکا این مسئله را چگونه بررسی می‌کند.

"مقاله «مصر: خودگردانی بندر پورت سعید و مبارزات کارگران» در اصل در InfoAut منتشر شده و ترجمه انگلیسی آن در Anarkismo موجود است. ما

آن را به عنوان یکی از منابع اطلاعاتی برای مشارکت خود در مبارزه پرولتاریا در مصر استفاده کرده ایم. ما آن را به زبان چک ترجمه کرده ایم... همان طور که این مقاله حرکت واقعی را توصیف می کند، ناگزیر به بسیاری از ضعف های آن نیز می پردازد. با این حال، بیش از حد ساده انگارانه خواهد بود که تنها به آنچه که مقاله به عنوان «مدیریت گرایی» و «پلیس مردمی» توصیف می کند، محدود شد و این جنبش را به عنوان تلاشی برای «دولت کارگری» یا «دموکراسی واقعی» محکوم کرد.... بنابراین، ما انکار نمی کنیم که وضعیت و خود جنبش (چه در پورت سعید و چه در هر جای دیگر) مملو از تناقضات، گرایش های متناقض و در نتیجه ضعف هایی است. اما برخلاف ایده آلیست هایی که مبارزاتی را که به خیالشان کیفیت کاملاً انقلابی ندارند، در بهترین حالت «مبارزاتی درون سرمایه» و در بدترین حالت «مبارزاتی برای دموکراسی»، «مصرف گرایی» (در پی تبلیغات بورژوازی) و امثال آن می نامند، ما در تحلیل خود به موجودیت و عمل جمعی در درون جنبش پرولتری توجه داریم، بدون توجه به پرچم ها یا «آگاهی» فردی شرکت کنندگان، زیرا این دقیقاً همین مبارزات هستند که شرایط تولید و بازتولید زندگی واقعی را تغییر می دهند... در مقابل، ایده آلیست ها از همان آغاز یک درگیری طبقاتی انتظار دارند که ۱۰۰٪ آگاهی انقلابی داشته باشد. در رویکرد آن ها، رابطه متقابل بین وجود و آگاهی نادیده گرفته می شود، همچنین حرکت -

یعنی فرایند گسست از سلطه ایدئولوژی بورژوازی و واقعیت روزمره بازتولید اجتماعی سرمایه‌داری نیز از دست می‌رود.^{۱۹۷}

ما در اینجا وارد مباحث فلسفی نمی‌شویم تا نشان دهیم که تریدنی والکا در بهترین حالت در ماتریالیسم فویرباخ و در ماتریالیسم بورژوازی دست و پا می‌زند و ربطی به ماتریالیسم تاریخی ندارد. اجازه دهید به حوادث پورت سعید برگردیم. ما در بالا بسیار کوتاه زمینه مادی شکل‌گیری اعتراضات اجتماعی و کارگری در پورت سعید را توضیح دادیم. برخلاف موارد دیگر که تریدنی والکا شورش اسلامگرایان یا تظاهرات طرفداران دولتی را قیام پرولتاریا و نبردهای پرولتری قلمداد می‌کرد که آنها را بررسی کردیم، در پورت سعید واقعا اعتراضات کارگری رخ داد، منتها اعتراضات کارگری با اعتراضات دیگر جنبش‌های اجتماعی درهم آمیخته بود. متأسفانه پرولتاریا با صف مستقل کارگری و با خواست‌های کارگری از همان ابتدا اقدام به اعتراض نکرد، این مسئله باعث شد:

اولا خواست جنبش پرولتری با خواست جنبش‌های اجتماعی دیگر درهم آمیزد. این مسئله جنبش پرولتری را نه قوی بلکه تضعیف می‌کرد.

ثانیا چنین شرایطی زمینه را برای دخالت نیروهای گوناگون با اهداف و خواست مختلف مهیا می‌کرد تا جنبش اعتراضی کارگری را بسوی جنبش همگانی بکشاند و یک شرایط ایده‌آل برای مانور دادن نیروهای آنارشیزست مهیا کند.

^{۱۹۷} مصر: خود مدیریتی پورت سعید و مبارزات کارگری.

ثالثاً برخلاف یک جنبش پرولتری که به خاطر ماهیت ضد سرمایه‌داری خود، قادر به گسترش به هر جای این کره خاکی است. جنبش‌هایی با جهت‌گیری خودگردانی به شدت با خطر انزوا و سپس شکست مواجه هستند و ماهیتاً قادر به گسترش به دیگر صنایع و بخشها نیستند.

رابعاً برخلاف جنبش‌های پرولتری که حتی در صورت شکست نیز یک تجربه گرانبها باقی می‌گذارند و همچون مشعلی برای جهت‌دهی در نبردهای آتی هستند، چنین جنبش‌هایی افقی برای آینده ارائه نمی‌دهند. فقط باید از آنها به عنوان یک خطا درس گرفت.

سوال اساسی که مطرح می‌شود، این است وظیفه کمونیست‌ها در چنین شرایطی چیست؟ وظیفه کمونیست‌ها دفاع از برنامه کمونیستی تحت هر شرایطی و تلاش در راستای جهت‌دهی کمونیستی در نبردهای پرولتری است. به عبارت بهتر دخالت در مبارزات کارگری، نقد نکات ضعف آن و تلاش در راستای برجسته کردن و قوی کردن نکات قوت آن اعتراضات کارگری است.

حال به عوامفریبی‌های تریدنی والکا برگردیم. هیچکس در مبارزه طبقاتی از همان ابتدا انتظار ۱۰٪ آگاهی انقلابی را ندارد بلکه مسئله بر سر این است که اگر مبارزه طبقاتی با تمامی اشتباهات و خطاها از زمین طبقاتی شکل بگیرد، در چنین شرایطی گام به گام مبارزه طبقاتی از خطاها و اشتباهات پلایش خواهد یافت. مهمتر از همه باز هم برخلاف عوامفریبی تریدنی والکا «فرایند گسست از سلطه ایدئولوژی بورژوایی» در نبردهای طبقاتی و از طریق مبارزه طبقاتی انجام می‌گیرد که به آگاهی طبقاتی پرولتری دست می‌یابد نه در

مبارزه همه با همی که به سردرگمی بیشتر در آگاهی طبقاتی کارگران منجر می شود. از سوی دیگر اگر کارگران از زمین فراطبقاتی به مبارزه برخیزند، نه تنها دستاوردی نخواهند داشت بلکه با تضعیف روحیه نیز مواجه خواهند شد.

نقد کمونیست‌ها به مبارزاتی که کارگران در آنها شرکت می کنند ولی با افق پرولتری انجام نمی گیرد به مفهوم تخطئه این اعتراضات نیست بلکه دفاع از مواضع پرولتری است و همچنین اشاره به خطراتی است که می تواند متوجه طبقه کارگر شود. اصلاً بخشی از وظیفه کمونیست‌ها همین است. این مسائل مختص پورت سعید نیست، نه تنها در سرمایه‌داری پیرامونی بلکه می تواند حتی در سرمایه‌داری متروپل (فرانسه) نیز خود را نشان دهد. تریدنی والکا قادر به نقد پرولتری خود مدیریتی کارگران به عنوان بن بستی در مبارزات کارگران نیست، چرا که با ملغمه‌ای از چپگرایی و آنارشیزم نمی توان افق کمونیستی ارائه داد. بگذارید به یک مورد مشخص اشاره کنیم که اتفاقاً به دنبال شکست یک سری مبارزات پرولتری حاد مطرح شد.

بدنبال شکست مبارزات پرشکوه کارگری پائیز ۱۳۹۷ و تدافعی شدن مجدد مبارزات کارگری، شرایط مبارزاتی و مطالبات نیز تغییر یافت. در شرایط جدید و با تداوم معضلات کارگران هفت تپه (نامنی شغلی، دستمزدهای پرداخت نشده و...) تعاونی کارگری بعنوان یکی از آلترناتیوها توسط یکی از کارگران مطرح شد. یوسف بهمنی یکی از کارگران هفت تپه طرح تشکیل تعاونی کارگری را مطرح می سازد که طبق این طرح سهام شرکت هفت تپه به کارگران واگذار شود و طی مصاحبه ای با روزنامه شرق چنین می گوید:

"پیشنهاد ما این است که شرکت هفت تپه به شکل تعاونی اداره و سهام این شرکت به کارگران واگذار شود. هیچ کس به اندازه خود کارگران هفت تپه دلسوز و متعهد به تولید و سرپا ماندن هفت تپه نیست."^{۱۹۸}

ارائه کنندگان تعاونی کارگری خود بر این امر واقف هستند که این تعاونی در چهارچوب بازار، کار خواهد کرد و تمام قوانین بازار (سرمایه) بر آن حاکم خواهند بود. از آن مهمتر آگاه هستند که اگر تعاونی شکل بگیرد، کارگر خودش کارفرما می شود و ناچار می شود سازمان تولید را بر اساس دولت و بازار تنظیم کند و چنین می نویسند:

"اما نهایتاً تعاونی در چهارچوب بازار کار می کند و کل آن اقداماتی که در مالکیت دولتی و خصوصی باید با آن روبرو شد، در مالکیت تعاونی هم اساساً وجود دارد. تنها تفاوت تعاونی با دیگر اشکال مالکیت اینست که مثلاً در تعاونی کارگری که هفت تپه را اداره کند، مالک یا مالکان دو سه نفر سرمایه دار با اختیارات نامحدود نیستند، بلکه کارگران سهامدار و به این اعتبار مالک اند و سود و زیان بر اساس تعداد سهام معین می شود. کارگر خودش کارفرما هم هست و ناچار است سازمان تولید را بر اساس تعهدات اقتصادی و رابطه اش با دولت و بازار و بانک و غیره تنظیم کند."^{۱۹۹}

^{۱۹۸} روزنامه شرق

^{۱۹۹} تلگرام

کارگر اگر کارفرما شود، هر چند کارفرمای جمعی، دیگر کارگر نیست، دیگر هویت طبقاتی برای او مفهومی ندارد. به باور ما مدیریت کارگری سوای از اینکه چه اشکالی یا فرمی بخود بگیرد چیزی نیست جز توهم پراکنی و گیج سازی برای کارگران در راه رسیدن به هویت طبقاتی خود.

به لحاظ اقتصادی، خود مدیریتی، استثمار خود کارگران را سازماندهی می کند و کارگران مسئولیت بازسازی موسسات بحران زده را برای استثمار خود بعهد می گیرند. کارخانجات ورشکسته دوباره به هزینه کارگران رونق می گیرند. از آنجائیکه مدیریت کارگری الزاماً نقطه مقابل مدیریت بورژوائی نیست، حتی میتواند با بالا بردن بارآوری کار ارزش اضافی بیشتری را برای سرمایه تولید کند و بعضی مواقع برای سرمایه رضایت بخش تر نیز هست.

به لحاظ سیاسی، خود مدیریتی از لحاظ اقتصادی مخرب تر است. کارگران را در دیوار تنگ کارخانه محصور و ایزوله می نماید، یعنی مبارزه طبقاتی در راستای گسترش به دیگر بخش ها نیست. کارگران مشغول بازسازی اقتصادی سرمایه داری می شوند، در حالی که وظیفه کارگران از بین بردن اقتصاد سرمایه داری است و کارگران را از وظیفه اساسی آنان که همانا نابودی روابط تولیدی سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در سطح جهانی است دور می سازد. حقیقت انکار ناپذیر این است که پرولتاریا تنها در سطح جهانی قادر به مدیریت تولید است و آن هم نه در درون روابط تولیدی سرمایه داری بلکه بعد از درهم شکستن روابط تولیدی سرمایه داری.

برخلاف توهم پراکنی‌های چپ سرمایه، آنارشیست‌ها و یا کسانی که ملغمه‌ای از هر دو هستند، بحران موسسات اقتصادی و یا رکود کارخانه‌ها نه از «مدیریتی نالایق و فاسد» که بتوان با خود مدیریتی آن صنایع را برای کارگران نجات داد بلکه ریشه در نظام سرمایه‌داری دارد. خود سرمایه نیز در راستای انباشت بهتر سرمایه خواهان مدیریت خوب و لایق موسسات اقتصادی است. انزوای اعتراضات و اعتصابات کارگری و محصور شدن آنها در محدوده تنگ یک کارخانه و یا یک محل کار و عقب نشینی طبقه کارگر از هویت طبقاتی خود و در کنار آن دولت پلیسی و سرانجام نقش مخرب چپ سرمایه و اتحادیه‌های کارگری، از فاکتورهای اساسی در کم نتیجه دادن مبارزات کارگران و یا معضلی در مسیر تکامل مبارزه طبقاتی بوده است. توهم زدائی از گرایش‌های راست و چپ سرمایه، تاکید بر مبارزه مستقل پرولتری، گسترش همکاری و ارتباطات با دیگر صنایع و بخش‌ها، موضوع هویت طبقاتی کارگران را مطرح خواهد کرد که در روند خود، طبقه کارگر را از یک طبقه در خود، به یک طبقه برای خود تبدیل خواهد شد.

اما تریدنی والکا به وارونه‌سازی حوادث تاریخی البته با رادیکالیسم کلامی ادامه می‌دهد و ادعا می‌کند که مبارزاتی چون پورت سعید کارگران را از یک طبقه انتزاعی به یک طبقه برای خود تبدیل می‌کند:

«این خودِ مبارزات هستند که شرایط و توازن نیروها را تغییر می‌دهند. در این مبارزات (همانند امروز در پورت سعید)، پرولتاریا از یک مقوله جامعه‌شناختی، یک طبقه «انتزاعی» پراکنده در میان شهروندان منزوی، فراتر می‌رود و دوباره به

طبقه‌ای بدل می‌شود که منطق سلطه سرمایه‌داری را مختل می‌کند و شرایطی برای بازتولید نیازهای حیاتیِ مخالف با این جامعه ایجاد می‌کند و در سطحی آگاهانه، به طبقه‌ای تبدیل می‌شود که در این فرایند، نقد انقلابی را خلق می‌کند.^{۲۰۰}

مدیریت کارگری برای کارگران سوای از اشکال آن، سد محکمی است در رسیدن کارگران به هویت طبقاتی خود. هویت طبقاتی پرولتری گام اولیه برای کسب آگاهی طبقاتی پرولتری است. به جای سازماندهی سرمایه در بحران برای تداوم تولید ارزش اضافه باید سازماندهی به زیر کشیدن سرمایه در بحران را انجام داد.

^{۲۰۰} مصر: خود مدیریتی پورت سعید و مبارزات کارگری

مارکسیسم در مقابل آنارشیسم

ما قبلاً بررسی کردیم که انتشار مانیفست کمونیست بیانگر بلوغ و بازتاب ظهور یک طبقه اجتماعی در تحولات جامعه بود که نه از طریق طغیان و یا شورش‌ها بلکه با برنامه سیاسی (عروج مارکسیسم) و از طریق انقلاب اجتماعی می‌خواهد رسالت تاریخی خود را بجا آورد. اواسط قرن نوزدهم، زمانی است که طبقه کارگر هنوز دوران کودکی را پشت سر می‌گذراند و در حال ظاهر شدن به عنوان یک طبقه اجتماعی بود. قطعاً در چنین مقطعی، طبقه کارگر از یک سو اثرات به جا مانده از دوران کودکی را با خود به همراه دارد و از سوی دیگر دهقانان در حال تبدیل شدن به پرولتر بودند و بخشی از ویژگی‌های خرده بورژوازی را با خود به درون طبقه کارگر می‌آوردند. جدال مارکس با پرودون در واقع جدال نگرش پرولتری (مارکسیسم) با نگرش خرده بورژوازی (آنارشیسم)^{۲۰۱} بود.

^{۲۰۱} مواضع پایه‌ای ما نه آنارشیست‌ها را بطور کلی بلکه آنارشیست‌های رسمی را جزو دستگاه سیاسی سرمایه ارزیابی می‌کند. به عبارت دیگر، صرفاً بخاطر تعلق به آنارشیسم، یک گرایش فکری ضد انقلاب قلمداد نمی‌شود بلکه ادغام شدن آنارشیست‌های رسمی در نهادهای دموکراتیک سرمایه، چه اپوزسیون و چه پوزسیون است که آنها را در کمپ سرمایه قرار می‌دهد. در جریان حوادث سال ۱۹۳۶ در اسپانیا آنارشیست‌هایی تحت عنوان «دوستان دوروتی» (Friends of Durruti) مواضع انترناسیونالیستی ایفاء کردند و توسط آنارشیست‌های در دولت! نیز سرکوب شدند. در جریان جنگ امپریالیستی روسیه - اوکراین (ناتو)، آنارشیست‌های روسیه تنها گرایشی از روسیه بودند که به مواضع انترناسیونالیستی وفادار ماندند.

پرودون تجسم نگرش خرده بورژوازی بود و بخصوص در جنوب اروپا در درون کارگران نفوذ داشت. مارکس با کتاب خود به نام *فقر فلسفه* که در سال ۱۸۴۷ منتشر ساخت نظرات اقتصادی و فلسفی پرودون را بی اعتبار کرد و نشان داد دیدگاه‌های خرده بورژوازی پرودون نمی‌تواند افقی برای رهایی کارگران ارائه دهد. مارکس نشان داد درک پرودون از تئوری ارزش و قیمت، اخلاقی و ساده‌لوحانه است. مارکس همچنین روش دیالکتیکی پرودون را به چالش کشید و نشان داد که پرودون به اشتباه دیالکتیک هگلی را در قالبی تقلیل‌گرایانه و ایستا استفاده کرده و از حرکت واقعی تاریخ و تضادهای درونی جامعه غافل مانده است.

پرودون ساده‌انگارانه و سطحی از تقابل میان سرمایه و کار صحبت می‌کرد که از طریق تعاونی‌ها و اصلاحات اقتصادی می‌توان این تضاد را حل کرد، اما مارکس به تضاد بنیادین بین کار و سرمایه به عنوان پایه‌ای از نظام سرمایه‌داری تاکید داشت و معتقد بود که این تضاد تنها با تغییر انقلابی در ساختار جامعه و نابودی نظام سرمایه‌داری قابل حل است. مارکس ایده آلیسم و خیال‌پردازی پرودون را به نقد کشید و نشان داد که پرودون، به جای بررسی واقعیت‌های مادی و اقتصادی جامعه، به ایده‌هایی انتزاعی و اخلاقی متوسل می‌شود و از درک عمیق تضادهای مادی و طبقاتی ناتوان است.

پرودون به دلیل عدم فهم درست از اصول اقتصادی و تضادهای طبقاتی، قادر نبود دیدگاه‌هایی انقلابی و عملی ارائه دهد. او به جای پذیرش راه‌حل‌های ریشه‌ای، به اصلاحات سطحی و آرمان‌گرایانه دل بسته بود. نقدهای مارکس به پرودون را می‌توان یکی

از گام‌های مهم در رشد و تکامل نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک مارکسیستی دانست که بعداً در آثار گسترده‌تری چون سرمایه نیز به شکلی عمیق‌تر مطرح شدند.

با عروج طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی و به تبع آن با عروج مارکسیسم نگرش ماتریالیستی تاریخ، حرکت تاریخی را به طور قاطع بر روی عرصه مبارزه طبقاتی قرار داد، در مقابل آنارشیسم هرگز قادر نبوده از ایده آلیسم خود جدا شود. آنارشیسم ابزار نفوذ خرده بورژوازی در درون طبقه کارگر بوده است.

با وجود همه اینها پرودون قابل احترام است، او به ماجراجویی و توطئه برای مخالفت با مارکس و طرفداران مارکس متوسل نشد و چنین سنتی نیز از خود بجا نگذاشت. در مقابل یکی دیگر از شخصیت‌های آنارشیسم یعنی باکونین کارش بیشتر جنجال‌آفرینی، ماجراجویی و یا توطئه علیه مارکس و مارکسیست‌ها بود. اگر بخواهیم نگرش آنارشیستی تریدنی والکا را به شخصیت‌های اصلی آنارشیستی ارجاع دهیم، عملکرد تریدنی والکا نه در پرودون بلکه در باکونین تجلی پیدا می‌کند. به اندازه باکونین تئوریک است، به اندازه باکونین به دنبال جنجال‌آفرینی و تبلیغات مبتذل است، به اندازه باکونین کارش بی اعتبارسازی مارکسیست‌ها است و برای مقابله با مارکسیست‌ها به همان روش‌هایی چنگ می‌اندازد که باکونین چنگ می‌انداخت. ابتدا بینیم مارکس چگونه به این مسئله می‌نگرد:

"با در نظر گرفتن اینکه باکونین و حواریون‌اش از تئوری هیچ اطلاعی ندارند. اما

برنامه باکونین «تئوریک» بود. این برنامه در واقع شامل سه بند بود.

• اولین شرط انقلاب اجتماعی – لغو حقوق وراثت است...

• برابری طبقات مختلف...

• طبقه کارگر مجاز نیست خودش را به سیاست مشغول کند ...

این بود همه بار و بُنه تئوریک محمد - باکونین، بنابراین این یک محمدی است بدون قرآن. ۲۰۲۱

باکونین هرگز به طبقه کارگر به عنوان تنها طبقه انقلابی در نظام سرمایه داری باور نداشت که در مقطعی به آن آگاهی طبقاتی می‌رسد که وظیفه تاریخی خود، یعنی انقلاب کمونیستی را به سر انجام برساند و جامعه را از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انتقال دهد. برای آنارشیسم طبقه کارگر سوژه انقلابی نیست بلکه مردم یا توده‌ها هستند. در نگرش آنارشیستی این طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی نیست که انقلاب می‌کند بلکه مردم و در بهترین حالت توده‌ها هستند که انقلاب می‌کنند. اگر هم از پرولتاریا در آژیتاسیون استفاده می‌کنند، صرفاً یک درک انتزاعی دارند. بی‌جهت نیست که برای تریدنی والکا به جز سرکوبگران، مسئولین دولتی و کارفرمایان همه پرولتاریا هستند، در واقع تریدنی والکا به جای کلمه مردم از واژه پرولتاریا استفاده می‌کند منتها به همان مفهوم مردم.

برای ما مفهوم طبقه کارگر مهم و حیاتی است، نه بخاطر «عشق افلاطونی» به طبقه کارگر، نه بخاطر اینکه استثمار می‌شود، نه بخاطر اینکه نعمات بشری را تولید می‌کند، بلکه بخاطر این که تنها این طبقه اجتماعی قادر است جامعه را از سرمایه داری به سوسیالیسم

انتقال دهد و زمینه از بین بردن تمامی طبقات اجتماعی از جمله خود طبقه کارگر را مهیا سازد. به عبارت بهتر امکان رسیدن به سوسیالیسم بدون طبقه کارگر ممکن نیست. هیچ طبقه اجتماعی در طول تاریخ بشری چنین وظیفه تاریخی و سرنوشت‌سازی بر عهده نداشته است.

باکونین کسی که در ظاهر خود را شاگرد مارکس قلمداد می‌کرد و به آن نیز افتخار می‌کرد ولی در واقع به هر وسیله‌ای حتی توطئه متوسل می‌شد تا زیر پای مارکس و مارکسیست‌ها را خالی کند. سرانجام نیز به خاطر اقدامات مخرب خود در سال ۱۸۷۲ رسماً از انترناسیونال اخراج شد. بگذارید عملکرد او را کمی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

"مارکس یک نسخه از سرمایه را برای او فرستاد، اما باکونین سکوت کرد و حتی یک خط تشکر هم ننوشت. اما چند روز پس از آن که «اتحاد»^{۲۰۳} اساس‌نامه خود

^{۲۰۳} اتحاد دموکراسی سوسیالیستی، که به اختصار به آن اتحاد گفته می‌شد، سازمانی بود که توسط میخائیل باکونین، در سال ۱۸۶۸ تأسیس شد. هدف این سازمان ایجاد یک گروه فرعی در انترناسیونال اول یا همان انجمن بین‌المللی کارگران بود. اتحاد در ابتدا به دنبال آن بود که به عنوان شاخه‌ای مستقل و رسمی در انترناسیونال شناخته شود. اما مارکس و شورای عمومی انترناسیونال نسبت به اهداف و مقاصد اتحاد مشکوک بودند و نگران بودند که این سازمان مانند «سازمان درون سازمان» عمل کرده و موجب تفرقه در حرکت انترناسیونال شود. مارکس با استقلال اتحاد در انترناسیونال مخالف بود و استدلال می‌کرد که این اقدام می‌تواند موجب تفرقه در جنبش و تضعیف اهداف آن شود. اتحاد ساختاری ترکیبی از عناصر علنی و مخفی داشت. پس از آنکه

را به شورای عمومی ارائه کرد، باکونین نامه‌ای نوشت. این نامه طولانی بود و از دوستی و صمیمیت لبریز بود. او نوشت: «کشور من اکنون انترناسیونال است که شما یکی از بنیان‌گذاران اصلی آن هستید. بنابراین، دوست عزیزم، می‌بینی که من شاگرد شما هستم و به این موضوع افتخار می‌کنم.»

December 22, 1868. Geneva
123. Montbrillant.

My old friend – Serno has shared with me the part of your letter that concerned me. You asked him if I continue to be your friend. – Yes, more than ever, dear Marx, because I understand better than ever how right you are in following, and in inviting us all to march on the wide road of economic revolution, and in denigrating those among us who would lose themselves on the paths of either national or exclusively political enterprises. I now do what you yourself commenced to do more than twenty years ago. – Since the solemn and public farewells that I addressed to the bourgeois at the Berne Congress, I have known no other society, no other milieu than the world of the workers. – My homeland now is the International of which you are one of the principal founders. – So you see, dear friend, that I am your disciple – and I am proud to be it. – This is all that was needed to explain my relationships and my personal feelings. – Let us pass on to other questions.

این کلمات ظاهراً صادقانه و بی‌پیرایه به نظر می‌رسیدند، اما آنچه در ظاهر نشان نمی‌داد. این نامه بخشی حساب‌شده از شبکه دسیسه‌هایی بود که باکونین پیرامون مارکس می‌تنید. باکونین قطعاً احترام زیادی برای مارکس

قائل بود و سرمایه را دستاوردی علمی با اهمیت فوق‌العاده می‌دانست و حتی می‌خواست آن را به روسی ترجمه کند. اما این موضوع باعث نمی‌شد که باکونین از اعتقاد خود دست بردارد که مارکس دشمن اصلی اوست و هدف اصلی مارکس این است که برای او دام و تله بگذارد؛ و باکونین خود را کاملاً محق می‌دانست که علیه مارکس مبارزه کند. تقریباً سه ماه پس از این اعلام دوستی، باکونین به دوست

شورای عمومی با فعالیت آن مخالفت کرد، سازمان به صورت رسمی منحل شد، اما باکونین همچنان آن را به صورت مخفیانه سازماندهی می‌کرد. پس از درگیری‌های طولانی مدت در کنگره لاهه در سال ۱۸۷۲ باکونین و طرفدارانش رسماً از انترناسیونال اخراج شدند.

قدیمی‌اش، گوستاو فوگت، یکی از بنیان‌گذاران «اتحادیه»، نوشت درباره «بی‌اعتمادی یا حتی سوءنیت گروهی خاص که مرکز آن را بدون شک شما نیز به‌خوبی حدس می‌زنید.» آن گروه، شورای عمومی انترناسیونال بود که با اتحاد با «اتحادیه صلح و آزادی» مخالف بود، و مرکز آن مارکس بود، دوست عزیز باکونین.

در نامه‌ای که باکونین در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۸۶۹ به الکساندر هرزن نوشت، به‌وضوح روش‌هایی را توضیح داد که قصد داشت در کارزار خود علیه مارکس به کار گیرد. هرزن به باکونین اعتراض کرده بود که چرا جرئت حمله به برخی از پیروان مارکس را در مطبوعات دارد اما جرئت حمله به خود مارکس را ندارد. باکونین پاسخ داد که دو دلیل دارد که از حمله به مارکس خودداری می‌کند. دلیل اول خدمتی بود که مارکس با ایجاد پایه‌های سوسیالیسم علمی انجام داده بود. او گفت: «دلیل دوم سیاست و تاکتیک است... من مارکس را به دلایل تاکتیکی و به لحاظ سیاست شخصی ستودم و مورد احترام قرار دادم. آیا نمی‌بینی این آقایان کیستند؟ دشمنان ما مانند یک فالانژ (آرایش منسجم جنگی) شکل گرفته‌اند، و برای اینکه بتوانیم آسان‌تر شکستشان دهیم، باید این اتحاد را تقسیم کنیم و از هم بشکنیم. تواز من بیشتر می‌دانی و بنابراین بهتر از من می‌دانی چه کسی ابتدا گفت: «تفرقه بینداز و حکومت کن.» اگر اکنون جنگی آشکار علیه مارکس آغاز کنم، سه چهارم اعضای

انترناسیونال علیه من خواهند شد و خودم را در سرایشی سقوط خواهم یافت و تنها جایگاهی را که می‌خواهم در آن قرار بگیرم، از دست خواهم داد.^{۲۰۴}

تفاوت‌های بنیادی بین مارکس و باکونین نشان از دو رویکرد متضاد در مبارزه دارند: مارکس فقط غول اندیشه نبود او بلکه سمبل پرنسپ‌های پرولتری و نماد پابندی به اخلاق پرولتری است. در مقابل، باکونین چهره‌ای پرجنب‌وجوش بود، سمبل بی‌پرنسپیی و شیوه‌های توطئه‌گرایانه در مبارزه سیاسی است، او حتی برای رسیدن به اهداف خود به توطئه و طرح‌های مخفیانه روی می‌آورد.^{۲۰۵} همان رویکردها امروز نیز تداوم دارد، جدال کنونی نیز، جدالی بین شاگردان مارکس با شاگردان باکونین است.

در نهم نوامبر ۱۹۸۹ دیوار برلین، نماد استالینسم فرو پاشید و دموکراسی بورژوایی جشن پیروزی خود را بر ویرانه‌های استالینسم برگزار کرد. بورژوازی پیروز، سرمست از پیروزی خود یک کمپین عظیم برای مسموم کردن طبقه کارگر جهانی به راه انداخت: استالینسم همان کمونیسم است. استالینسم همان وارث انقلاب اکتبر است، هر تلاش انقلابی، هر تفکری برای تغییر جهان محکوم به شکست است و به رژیم‌های توتالیتر از نوع استالینسم منجر خواهد شد.

^{۲۰۴} کارل مارکس: انسان و مبارز - بوریس نیکولایفسکی و اتو منچن-هلفن

^{۲۰۵} ماجراجویی‌های باکونین این امکان را برای سرنگی نجایف مهیا کرد تا از باکونین به عنوان ابزاری در راستای اهداف خود استفاده کند، این مسئله برای جنبش کارگری بسیار خطرناک بود. نزدیکی باکونین به نجایف باعث ایجاد تنش‌های بیشتر با مارکس و دیگر اعضای انترناسیونال اول شد. باکونین نهایتاً با نجایف دچار اختلاف شد و همکاری آنها به پایان رسید.

بورژوازی در این کمپین کثیف تا حدودی نیز موفق شد و یکی از عواقب این کمپین رشد آنارشیسم بوده است، مجددا ایده‌های آنارشیستی مد شد. البته نه آنارشیسمی که با وجود داشتن توهماتی مواضع انترناسیونالیستی دارد بلکه آنارشیسمی که مواضع بورژوایی را پشت رادیکالیسم کلامی پنهان می‌کند. ابهام‌آفرینی در فضای سیاسی، جعل و وارونه‌سازی حوادث اجتماعی و به تبع آن خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر در کنار تبلیغ و اسطوره‌سازی خشونت فردی نه خشونت طبقاتی و غیره بیشتر مورد پسند بورژوازی، دستگاه ایدئولوژیک و سرکوب آن خواهد بود، چرا که در راستای جنبش طبقاتی کارگران سنگ اندازی می‌کند و مانع آن می‌شود که طبقه کارگر به شکل یک طبقه اجتماعی سر بلند کند.

کمونیست‌ها جبرگرا نیستند و باور ندارند که جامعه سرانجام ناچاراً و از طریق مسیر از پیش تعیین شده به سوی سوسیالیسم خواهد رفت. کمونیست‌ها به سوژه انقلابی، طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی و به نقش انقلابیون در این مبارزه طبقاتی باور دارند.

کمونیسم چپ **مبارزه طبقاتی** را موتور تاریخ برای تحولات ارزیابی می‌کند و معتقد است اگر طبقه کارگر به حکم تاریخی خود، یعنی به زیر کشیدن سرمایه داری از طریق انقلاب کمونیستی عمل نکند، نابودی بشریت حتمی است. نابودی بشریت حتماً از طریق جنگ جهانی نیست، بلکه می‌تواند اشکال دیگری نیز به خود بگیرد، همچون خطرات ناشی از محیط زیستی، شیوع ویروس و یا تداوم انحطاط از طریق تداوم و استمرار بربریت سرمایه‌داری. بی‌مناسبت نیست که شعار صدای انترناسیونالیستی «**انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!**» است.

نقش انقلابیون

از افق مارکسیستی انقلابیون بخش زنده و فعال طبقه کارگر هستند. عملکرد آنها در راستای منافع تاریخی پرولتاریا و کمک فعال به **تکامل** آگاهی طبقاتی از طریق مبارزه طبقاتی است. همچنین اشاره کردیم، گرایشات فکری با توجه به تعلق طبقاتی شان، رویکردهای متفاوتی در مبارزه دارند. مارکسیست‌ها به پرنسپ‌های پرولتری و طرفداران باکونین به سنت باکونین وفادار هستند. به همین خاطر است که تریدنی والکا جاروجنجال به راه می‌اندازد و به سنت باکونین متوسل می‌شود و اتهامات سخیف علیه کمونیست‌ها پرت می‌کند، از جمله نوشته است:

"جریان کمونیست بین‌المللی، مانند دیگر گروه‌های مشابه، تنها می‌تواند فعالیت انقلابیون را به عنوان «توطئه» درک و محکوم کند. اما، همان‌طور که گفته می‌شود، توطئه کردن مانند نفس کشیدن است. از جانب ما، بلند و واضح اعلام می‌کنیم که در برابر هر تلاشی برای محدود کردن طبقه‌مان، به توطئه‌ی بین‌المللی پرولتاریا باور داریم! بله، همان‌طور که مارکس گفته، توطئه می‌کنیم مثل «بخار و برق علیه وضع موجود» یا مانند «خورشید علیه تاریکی».^{۲۰۶}

پیش از بررسی اتهامات سخیف تریدنی والکا و جاروجنجال های آن در رابطه با مارکیست‌ها، ببینیم مارکس چگونه عملکرد جد سیاسی تریدنی والکا یعنی عملکرد باکونین را مورد بررسی قرار داده است.

"برای اینکه شما را در جریان وقایع گذاشته باشم، مجبورم مرور مختصری بیندازم به توطئه های باکونین .

تعلق باکونین به انترناسیونال تقریبا به یک سال و نیم پیش بر میگردد، او یک عضو تازه کار است. در کنگره برن (سپتامبر ۱۸۶۸) لیگ صلح و آزادی (او عضو کمیته اجرایی این انجمن انترناسیونال بورژوایی بود که بعنوان وزنه ای در برابر انترناسیونال پرولتری تاسیس شده بود)، او در این لیگ نقش یک جار و جنجال کن بازاری، همان نقشی که او با آن احساس راحتی می کند، بازی میکرد. او در کنگره برن یک سری قطعنامه هایی پیشنهاد کرده بود که در خود بی محتوا، اما از این نظر قابل تامل بودند که بواسطه ظنین رادیکالیسم پرطمطراق در دل بورژواهای مفلوک وحشت ناگهانی ایجاد میکرد. او به این شیوه خود را مافوق رای اکثریت قرار میداد، جنجالی از لیگ خارج میشود و بعد می گذارد این واقعه بزرگ را به حساب پیروزی خودش در جراید اروپایی جار بزنند. او جار و جنجال را همانقدر خوب می فهمد که ویکتور هوگو، او – همانطور که هاینه می گوید – خیلی ساده نه آگوئیست، بلکه هوگوئیست است. ۲۰۷"

۲۰۷ نامه مارکس به پاول و لاورا لافارگ، ۱۹ آوریل ۱۸۷۰

با این توضیحات به اتهامات و ادعاهای بی اساس تریدنی والکا برگردیم. اولاً جریان کمونیست بین‌المللی فعالیت انقلابیون را به عنوان «توطئه» درک و محکوم نمی‌کند. چنین لجن‌پراکنی شاید در محافل چپگرا، آنارشیزست و ضد کمونیست گوش شنوایی پیدا کند ولی در بین کمونیست‌ها و انقلابیون تنها پرت و پلا گویی تریدنی والکا را می‌رساند که با چنین اظهاراتی بیشتر خود را بی‌آبرو می‌کند.

ثانیاً شاید برای تریدنی والکا توطئه کردن مانند نفس کشیدن است ولی توطئه کردن برای پرولتاریا بی مفهوم است. پرولتاریا نه به دنبال توطئه کردن بلکه آشکارا با برنامه سیاسی خواهان نابودی نظام توحش سرمایه‌داری است.

ثالثاً بر خلاف کسانی که واجد ملغمه‌ای از چپگرایی و آنارشیزم هستند، کمونیست‌ها نیازی به توطئه ندارند. «کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها با واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است.»^{۲۰۸}

رابعاً نوشته دوستان مستند نیست، اصول اولیه نگارش را رعایت نمی‌کند، لذا فاقد ارزش می‌باشد و صرفاً در راستای تبلیغات ضد کمونیستی است. دوستان وقتی از مارکس نقل و قول می‌کنند، باید منبع آن را نیز اعلام کنند تا برای خواننده مشخص شود، مارکس در کدام زمینه تاریخی چنین اظهار نظری داشته است. برای مثال مارکس به رئیس‌جمهور آمریکا آمریکا نامه نوشت و از جنگ او حمایت کرد، پس ما هم برداریم به رئیس‌جمهور آمریکا

^{۲۰۸} مانیفست کمونیست

نامه بنویسیم و از جنگ او حمایت کنیم. نه خیر، مارکس در زمینه تاریخی مشخصی نامه نوشت. مارکس در نوامبر ۱۸۶۴ به رئیس جمهور وقت آمریکا، آبراهام لینکلن، نامه نوشت و از پیروزی‌های لینکلن در جنگ داخلی آمریکا و از مبارزه علیه برده‌داری حمایت کرد. مارکس معتقد بود که با الغاء برده‌داری، برده‌ها به کارگر تبدیل شده و بخشی از طبقه کارگر جهانی خواهند بود.

به گزارش تریدنی والکا برگردیم.

"به علاوه، ساختارهای مختلفی از به اصطلاح «کمونیسم چپ» - به هر حال دعوت نشده بودند... اما این امر مانع از آن نشد که بیشتر این سازمان‌های «بزرگ» به اصطلاح «کمونیسم چپ» خود را دعوت نکنند و در هرج و مرج باقی‌مانده از «سازمان‌دهندگان» خرابکاری نکنند. به طور خلاصه، آنها به بی‌نظمی ذاتی خود «سازمان‌دهندگان» لایه‌ای جدی از بی‌نظمی افزودند. همان‌طور که یکی از رفقا که در محل بسیار فعال بود گفت: «فعالیت‌های آنها که هدفشان به دست گرفتن کنترل یا حداقل تنظیم دستور کارشان بود، به طور قابل توجهی توسط هرج و مرج ناشی از بی‌نظمی تقویت شد.»^{۲۰۹}

ظاهراً تریدنی والکا از درک پایه‌ای‌ترین مباحث عاجز است و نمی‌تواند بفهمد که ضرورت وجودی کمونیست‌ها در تضاد کار و سرمایه مفهوم پیدا می‌کند. برای اعتراض به

نظم سرمایه و دفاع از مواضع پرولتری نیازی به کسب اجازه از هیچ مرجعی نیست، نیازی به دعوتنامه نیست. ظاهراً تریدنی والکا برای خود نقش شورای قانون اساسی فرانسه را قائل است و آمدن کمونیست‌های چپ به پراگ مغایر قانون اساسی آن‌ها بوده است.

قبلاً دیدیم که تریدنی والکا به «اخلاق انقلابی» متوسل شد و با اتیکت «اعتراضات ایران» عکس خامنه‌ای را روی لباس تظاهرات طرفداران خامنه‌ای در یک تظاهرات دولتی را پوشاند و آن را به عنوان اعتراضات پرولتری معرفی کرد. در گزارش از پراگ نیز به همان «اخلاق انقلابی» متوسل شد و ادعا کرد که کمونیست‌های چپ به دنبال خرابکاری و بی‌نظمی بودند، بدون اینکه قادر به اثبات ادعای کذب خود باشد. به نظر می‌آید تریدنی والکا در آینه بخشی از کردار خود را دیده است.

از این‌ها که بگذریم، تریدنی والکا حرف اصلی خود را البته با فرهنگ و ادبیات خود زده است: کمونیست‌های چپ «هدف‌شان به دست گرفتن کنترل یا حداقل تنظیم دستور کارشان بود». کمونیست‌های چپ برای تفریح به پراگ نیامده بودند، آنها آمده بودند در آن بلبشو سیاسی، در حد توان خود از مواضع کمونیستی و پرولتری دفاع کنند و آلترناتیو کمونیستی و پرولتری را در مقابل دیگر آلترناتیوها مطرح کنند.

ترس چنین محافلی از کمونیست‌ها تازگی ندارد. در دسامبر ۱۹۱۸ در آلمان روزاً لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت حتی اجازه نداشتند در کنگره شوراها حاضر شوند تا در حضور حضار صحبت کنند. چه در روسیه و چه در آلمان تنها با فعالیت خستگی‌ناپذیر انقلابیون بود که نماینده‌های ضد انقلابی یا متزلزل کنار گذاشته شد و به جای آن نمایندگان انقلابی در شوراهای انقلابی جایگزین گردید. تمام وحشت تریدنی والکا و

محافل شبیه آن این است که کمونیست‌ها مسائل را شفاف و روشن می‌کنند و این شفافیت منجر به انزوای چنین محافلی می‌شود.

"همه این‌ها در میان هیاهو و ناسزاهایی که از همه طرف شنیده می‌شد، در جریان چیزی که برخی از شرکت‌کنندگان با غرور آن را «مجمع خودسازمان‌دهی شده» می‌نامیدند، رخ داد. اما به نظر ما چیزی جز مترسکی نبود که از هیچ ساخته شده بود، تحت رهبری اصلی و اساسی چند گروه که مدعی تعلق به آنچه «کمونیسم چپ» نامیده می‌شود، بودند؛ گروهی از لنینیست‌ها و بلشویک‌ها... و برخی از همدستان تقریباً یا کاملاً آنارشستی آن‌ها، که تظاهر می‌کردند کنگره‌ای موازی برگزار می‌کنند. در یک مقطع، پس از رویدادها، حتی برخی صحبت از این کردند که «دو کنگره» در حال برگزاری بود!^{۲۱۰}"

این که به کمونیست‌های چپ این اجازه یا شانس داده نمی‌شود، در جلسه‌ای شرکت کنند و آنها خودشان موفق می‌شوند جلسه‌ای تشکیل دهند و مباحث را پیش ببرند، از نظر تریدنی والکا «مترسک» نامیده می‌شود. به لحاظ سیاسی چه جلسه‌ای می‌تواند نام مترسک به خود بگیرد؟ مترسک آن جلسه‌ای است که از شفافیت کمونیست‌ها وحشت دارد، لذا در آن به روی کمونیست‌ها بسته است، مباحث آن نیز در دسترس عموم نیست. با توجه به روایت وارونه‌سازی حوادث اجتماعی که بخشی از سنت این محافل است، از باکونین تا تریدنی والکا، میتوان حدس زد، چه مباحثی در آن جلسه در جریان بوده است.

^{۲۱۰} گزارشی از پراگ

کنفرانس زیمر والد

احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات در سال ۱۹۰۷ از سراسر جهان در اشتوتگارت گرد هم آمدند. یکی از موضوعات اصلی این کنگره، مقابله با جنگ‌های امپریالیستی بود. در این کنگره، توافق شد که اگر جنگی رخ دهد، سوسیالیست‌ها باید با ابزارهای سیاسی و اقتصادی با آن مخالفت کنند و تلاش کنند جنگ را متوقف کنند. کنگره از همه احزاب عضو می‌خواست که در زمان جنگ، از دولت‌های خود حمایت نکنند و به جای آن، برای ایجاد صلح و انقلاب سوسیالیستی تلاش کنند.

زمانی که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ آغاز شد، بسیاری از احزاب سوسیالیست اروپا، از جمله حزب سوسیال دموکرات آلمان، برخلاف تعهدات کنگره اشتوتگارت، به اهداف پرولتری، به انترناسیونالیسم خیانت کرده و از دولت‌های خود حمایت کردند. تنها بلشویک‌ها و اقلیت ناچیزی در احزاب سوسیال دموکراسی به انترناسیونالیسم وفادار ماندند.. خیانت اکثریت احزاب انترناسیونال دوم به اهداف پرولتری و حمایت آنها از



گوشت دم توپ کردن کارگران در جنگ امپریالیستی، وظایف جدیدی را پیش روی اقلیت‌هایی که به انترناسیونالیسم وفادار مانده بودند، قرار داد. گرایش‌های انقلابی در جنبش سوسیالیستی تلاش کردند در مقابل خیانت احزاب سوسیالیستی به

انترناسیونالیسم، آلترناتیو و راه حل خود را ارائه کنند. کنفرانس زیمروالد و در تداوم آن کینتال تلاش جدی در این راستا بود.

هدف کنفرانس، مقابله با سیاست‌های سوسیال دموکراسی‌های طرفدار جنگ و تعیین یک خط‌مشی انقلابی برای طبقه کارگر بود. این کنفرانس که در زیمروالد، روستایی در سوئیس، تشکیل شد، دربردارنده نمایندگان احزاب سوسیالیستی از کشورهای مختلف بود که رویکردهای متفاوتی نسبت به جنگ و مبارزات طبقاتی داشتند.

در کنفرانس زیمروالد سه جناح اصلی حضور داشتند:

- **جناح میانه‌رو:** این جناح که اکثریت کنفرانس را تشکیل می‌داد، جناح صلح طلب کنفرانس بود و از جنبش‌های کارگری برای مخالفت با جنگ حمایت می‌کرد. خود این جناح در درون خود جناح راست و چپ داشت. انقلابیونی چون رزالوکرزامبورگ و تروتسکی در جناح چپ این جناح قرار داشتند.
- **جناح چپ:** این جناح نه تنها مخالف جنگ بود بلکه خواستار آن بود که طبقه کارگر به جای حمایت از دولت‌های خودی، مبارزه را علیه دولت‌های خودی پیش برد، خواهان شکست طلبی انقلابی و کمک به وقوع انقلاب سوسیالیستی بود. آنها از احزاب سوسیالیستی که به آرمانهای پرولتری خیانت کرده و از دولت‌هایشان حمایت کرده بودند، انتقاد شدید داشتند. آنها برای ایجاد یک بین‌الملل جدید انقلابی تلاش داشتند اگرچه این هدف در زمان برگزاری کنفرانس محقق نشد، اما پایه‌های آن در اینجا گذاشته شد که بعدها منجر به تشکیل کمینترن یا بین‌الملل

سوم شد. این جناح معتقد بود که تنها راه پایان دادن به جنگ، براندازی رژیم‌های سرمایه‌داری از طریق مبارزه طبقاتی بود. لنین از نمایندگان برجسته این جناح به شمار می‌رفت.

- **جناح راست:** این جناح نیز در اقلیت بود اگر چه مخالف جنگ بود اما بیشتر از طریق پایان دادن به جنگ از طریق مذاکرات صلح‌آمیز و دیپلماتیک بود. آنها انقلاب یا تغییرات رادیکال را در اولویت نمی‌دیدند و معتقد بودند که همکاری با دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌تواند به پایان جنگ کمک کند.

نکات اصلی **مانیفست زیمروالد** به قرار زیر است:

- به شدت از جنگ جهانی اول به عنوان یک جنگ امپریالیستی و غارتگرانه انتقاد کرد.
- خواستار صلحی فوری و بدون الحاق اراضی یا غرامت شد.
- طبقه کارگر را به اتحاد علیه سرمایه‌داری جهانی و جنگ فراخواند.

نقش جناح چپ زیمروالد و نظریه شکست طلبی انقلابی

لنین در این کنفرانس نقشی کلیدی در ایجاد جناح چپ زیمروالد ایفا کرد. او تاکید

داشت که سوسیالیست‌ها باید:

- به جای صلح طلبی صرف، جنگ را به انقلاب اجتماعی تبدیل کنند.
- حمایت از دولت‌های امپریالیستی را ترک کرده و به مبارزات طبقاتی بین‌المللی بپیوندند.
- شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را به عنوان راهبرد اصلی بپذیرند.

قطعنامه پیشنهادی نمایندگان جناح چپ کنفرانس زیمروالد که با شعار نه به صلح داخلی بلکه جنگ داخلی تهیه شده بود به خاطر آن که در اقلیت مانده بود به شکل مانیفست کنفرانس تصویب نشد، این قطعنامه به شکل «ضمیمه آ» پیوست شده است. بیانیه کنفرانس زیمروالد تحت نفوذ جناح میانه رو تنظیم شد و از نظر لنین بیش از حد ملایم و سازش کارانه بود. با این حال، لنین و جناح چپ آن را به عنوان یک گام اولیه پذیرفتند، هر چند خواستار مواضع تندتر بودند، لذا بیانیه جناح چپ کنفرانس را منتشر کردند.

بیانیه چپ

امضاء کنندگان زیر موارد زیر را اعلام می دارند:

مانیفست تصویب شده توسط کنفرانس، رضایت کامل ما را به همراه ندارد. مانیفست هیچ اظهار نظری مبنی بر اپورتونیزم آشکار یا اپورتونیزیسمی که در زیر عبارات رادیکال پنهان شده است - اپورتونیزیسمی که نه تنها عامل اصلی فروپاشی انترناسیونال است، بلکه تلاش می کند تا این فروپاشی را تداوم بخشد، ندارد. مانیفست فاقد هر گونه بیانیه روشنی در مورد روش های مبارزه با جنگ است.

ما همچنان که تاکنون انجام داده ایم، در مطبوعات سوسیالیستی و در جلسات انترناسیونال از موضع روشن مارکسیستی در مورد وظایفی که عصر امپریالیسم در برابر پرولتاریا قرار داده است، دفاع خواهیم کرد.

ما به مانیفست رای می دهیم زیرا آن را فراخوانی برای مبارزه می دانیم و در این مبارزه مشتاقیم که دوشادوش سایر بخش های انترناسیونال این مسیر را طی کنیم.

ما درخواست می‌کنیم که اظهارنامه فعلی ما در روند رسمی درج و گنجانده شود.

امضا: لنین، زینویف، راداک، هوگلوند، نیرمان، وینتر



کنفرانس زیمروالد یک لحظه کلیدی در تاریخ جنبش سوسیالیستی و انقلابی است. این کنفرانس نه تنها علیه جنگ جهانی اول موضع‌گیری کرد، بلکه

به‌عنوان نقطه عطفی در مبارزات بین‌المللی کارگری علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری عمل کرد. جناح چپ زیمروالد به رهبری لنین، با تبیین نظریه‌های انقلابی و تأکید بر مبارزه طبقاتی، راه را برای جنبش‌های سوسیالیستی آینده هموار کرد. جناح چپ زیمروالد به رهبری لنین، الهام‌بخش جنبش‌های کمونیستی در سال‌های بعد شد. جناح چپ کنفرانس پایه نظری برای مبارزات انقلابی پرولتری ایجاد کرد و پایه‌گذار حرکت موج انقلاب جهانی شد. ایده‌های مطرح‌شده در کنفرانس توسط جناح چپ، به‌ویژه توسط لنین، در تشکیل اترناسیونال سوم در سال ۱۹۱۹ نقش کلیدی داشت.

کنفرانس زیمروالد همچون مرجعی برای اترناسیونالیست‌ها بوده است. به همین خاطر است که کمونیست‌های چپ هم در، بیانیه مشترک جریانات کمونیست چپ بین‌المللی در رابطه با جنگ در اوکراین و همچنین در فراخوان کمونیست چپ در رابطه با جنگ خاورمیانه، به سنت کنفرانس زیمروالد ارجاع داده‌اند.

" سنت سیاسی که برای انترناسیونالیسم علیه جنگ امپریالیستی مبارزه کرده است، همچنان به مبارزه ادامه می‌دهد. روستاهای زیمروالد و کینتال در سوئیس به عنوان محل ملاقات سوسیالیست‌ها از هر دو طرف در طول جنگ جهانی اول شناخته شدند تا مبارزه بین‌المللی را برای پایان دادن به کشتار و محکوم کردن رهبران میهن پرست احزاب سوسیال دموکرات آغاز کنند. در این جلسات بود که بلشویک‌ها با حمایت چپ برمن و چپ هلندی، اصول اساسی انترناسیونالیسم را در برابر جنگ امپریالیستی مطرح کردند که امروزه نیز معتبر هستند:

عدم حمایت از هیچ یک از اردوگاه‌های امپریالیستی؛ رد تمام توهومات صلح طلبانه؛ و به رسمیت شناختن این که فقط طبقه کارگر و مبارزه انقلابی آن می‌تواند به سیستم مبتنی بر استثمار نیروی کار و ایجاد دائمی جنگ امپریالیستی پایان دهد."

با این حداقل توضیحات در رابطه با کنفرانس زیمروالد به دوستان تریدنی والکا برگردیم. ابتدا باید یکسری از جعلیات دوستان را تصحیح کنیم. تریدنی والکا طبق معمول ادعای کذب کرده که کمونیسم چپ معتقد است ابتدا قبل از اینکه درباره هر چیز دیگری بحث کنیم، باید درباره منشأ جنگ توافق کنیم.

"چیز دیگری که نمی‌توانیم از آن حمایت کنیم، تلاش گروه‌های به اصطلاح «کمونیسم چپ» برای ترجیح دادن مباحث به اصطلاح «نظری» بر بحث‌های مربوط

به مبارزه واقعی و عملی جنبش انقلابی شکست طلبی است. رویکرد روش شناختی آن‌ها بدون شک بر این فرض استوار است که ابتدا باید درباره منشأ جنگ - که برای اکثر آن‌ها به نظر می‌رسد انحطاط سرمایه‌داری باشد - توافق کنیم، قبل از اینکه درباره هر چیز دیگری بحث کنیم.^{۲۱۱}

این جعل تریدنی والکا ناشیانه است، همانطوریکه عکس تظاهرات طرفداران بورژوازی اسلامی را ناشیانه جعل کرده بود، روی عکس خامنه‌ای را پوشانده بود ولی سر دوشی «لیک یا خامنه‌ای» را فراموش کرده بود، که به آن قبلا پرداختیم. در بیانیه مشترکی که گروه‌های کمونیست چپ منتشر کرده بودند، اصلا اشاره‌ای به انحطاط سرمایه‌داری نشده است و حتی بعضی گروه آنارشویست نیز آن را دریافت کرده بودند. شرط صدای انترناسیونالیستی **انترناسیونالیسم** بود، به عبارت بهتر تنها کسانی می‌توانستند آن را امضا کنند که کارگران را به بهانه‌های واهی گوشت دم توپ نکرده و دستانشان به خون کارگران آغشته نباشد. اینکه با کدام ریتوریک این کار را انجام داده بودند، فرقی نداشت، گوشت دم توپ کردن پرولتاریا در شورش اخوان المسلمین در سوریه تحت عنوان شورش پرولتاریا یا گوشت دم توپ کردن کارگران در سوریه توسط باند جنایتکار به نام ارتش آزاد سوریه که آن را با گاردهای سرخ قیاس داده است و غیره، لیست را می‌توان طولانی کرد.

جعل بعدی تریدنی والکا افتضاح بزرگی است که با توسل به «اخلاق و شیوه باکونینی» مطرح شده است:

^{۲۱۱}گزارشی از پراگ.

"حزب بلشویک و شخص لنین به طور فعال برنامه ضدانقلابی و صلح طلبانه
انترناسیونال و احزاب مختلف عضو آن را ترویج می کردند."^{۲۱۲}

بر خلاف دروغ‌های گوبلزگونه تریدنی والکا، لنین در اول نوامبر ۱۹۱۴ مدت
کوتاهی پس از وقوع جنگ و خیانت انترناسیونال دوم، فریاد زد، مرگ بر فرصت‌طلبی،
انترناسیونال دوم مرده است، زنده باد انترناسیونال سوم. وظیفه انترناسیونال سوم را
سازماندهی جنگ داخلی پرولتاریا در تمام کشورها برای تسخیر قدرت سیاسی و
سوسیالیسم اعلام کرد:

"انترناسیونال دوم، مغلوب فرصت‌طلبی، مرده است. مرگ بر فرصت‌طلبی، و زنده
باد انترناسیونال سوم که نه تنها از «خائنان» (آن گونه که گولوس می‌خواهد)، بلکه
از فرصت‌طلبی نیز پاک شده است.

انترناسیونال دوم در دوره طولانی و «صلح‌آمیز» از وحشیانه‌ترین بردگی
سرمایه‌داری و سریع‌ترین پیشرفت سرمایه‌داری در یک‌سوم پایانی قرن نوزدهم و
آغاز قرن بیستم، نقش مفیدی در سازماندهی اولیه توده‌های پرولتاریا ایفا کرد.
وظیفه انترناسیونال سوم این است که نیروهای پرولتاریا را برای یورش انقلابی علیه
دولت‌های سرمایه‌داری، برای جنگ داخلی علیه بورژوازی تمام کشورها، برای
تسخیر قدرت سیاسی و برای پیروزی سوسیالیسم سازماندهی کند!^{۲۱۳}

^{۲۱۲} گزارشی از پراگ.

^{۲۱۳} موضع و وظایف انترناسیونال سوسیالیستی.

مفهوم «شکست طلبی انقلابی» در جریان جنگ جهانی اول توسط جناح چپ کنفرانس زیمروالد که بلشویک‌ها و در راس آن لنین که بخش مهم آن را تشکیل می‌دادند، مطرح شد. لنین در این رابطه ایده جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنید را مطرح کرد که در نقل و قول بالا مشاهده کردیم. متأسفانه شما مفهوم شکست طلبی را به لجن کشیده‌اید، در توحشی که در سوریه جریان داشت و همچنان نیز جریان دارد، تحرک باندهای جنایتکار را اقدام مستقیم پرولتاریا و شکست طلبی قلمداد کردید:

"حمام خون بعث در سوریه... و اقدام مستقیم پرولتاریا... این رویکرد شکست طلبی را در دستگاه‌های مرکزی سرکوب تقویت می‌کند: سربازان بیشتری از صفوف ارتش بورژوازی فرار می‌کنند، با برادران و خواهران طبقاتی خود پیوند می‌خورند و از تظاهرات در برابر اوباش رژیم محافظت می‌کنند."^{۲۱۴}

اگر از چنین محافلی، فرقی نمی‌کند از کجای این کره خاکی هستند و یا به چه زبانی صحبت می‌کنند، جعلیات، دروغگوی، فحاشی و تهمت زدن را با رادیکالیسم کلامی بگیری چیزی برای ارائه دادن ندارند.^{۲۱۵}

^{۲۱۴} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی).

^{۲۱۵} باسوادترین، باتجربه‌ترین و بانزاکت‌ترین اینها بدون اینکه کتاب «انباشت سرمایه» نوشته رزا لوکزامبورگ را خوانده باشد، بر مبنای شنیده‌ها و خواننده‌های خود در رابطه با آن کتاب، شروع به نقد کتاب کرده بود. داستان مفصل آن را می‌توان در کتاب «چپگرایی در نقش شوراگرایی دگردیسی یافته» مطالعه کرد. حال چه انتظاری می‌توان از محفل تریدنی والکا داشت، از نظر این‌ها، جعلیات، «اقدام پرولتری» و تهمت زدن و فحاشی رادیکالیسم پرولتری است.

به جعل بعدی می پردازیم. ظاهراً تریدنی والکا به شعور دیگران به اندازه شعور خود ارزش قائل است و تصور می کند حافظه های تاریخی از بین رفته است و این چنین روایت نویسی می کند:

"و ما وارد سایر اختلافاتی که با گروه های به اصطلاح «کمونیسم چپ» داریم، نخواهیم شد، مانند ادعای آنها درباره کنفرانس زیمروالد در سال ۱۹۱۵. به طور کلی، این گردهمایی صلح طلبان اساساً با هدف سازمان دهی خارج از چارچوب سوسیال دموکراسی رسمی برگزار شد، اما نه علیه آن. این کنفرانس بیشتر منجر به سخنرانی های پرشور و بیانه های هیجان انگیز شد، اما به گسستی واقعی از روش ها، رویه ها و برنامه های سوسیال دموکراسی نینجامید."^{۲۱۶}

ما به مسئله سوسیال دموکراسی باز خواهیم گشت و در اینجا به آن نمی پردازیم. این واقعیت دارد که اکثریت در کنفرانس صلح طلب بودند، منتها بر خلاف عوامفریبی های تریدنی والکا، این اقلیت کنفرانس یعنی جناح چپ بود که با شعار «نه به صلح داخلی بلکه جنگ داخلی» افق شکست طلبی انقلابی از طریق مبارزه طبقاتی و در تداوم آن انقلاب اجتماعی را مطرح کرد. در تداوم جناح چپ کنفرانس زیمروالد بود که بلشویک ها در روسیه، اسپارتاکیست ها در آلمان و دیگر اقلیت ها در دیگر کشورها برنامه ها، روش ها و رویه های سوسیال دموکراسی را نه تنها زیر سوال بردند بلکه صف مستقل کمونیست ها را نیز تشکیل دادند.

^{۲۱۶} گزارشی از پراگ.

وارونه سازی و جعل حوادث اجتماعی بخشی از نگرش و رویه چنین محافظی در طول تاریخ جنبش کارگری بوده است، تازگی ندارد، مارکس سال‌ها با همین نگرش باکونین مواجه بود که به عنوان «توطئه‌های باکونین» نام می‌برد. جعل بعدی تریدنی والکا، جعل حادثه بنغازی در سال ۲۰۱۲ را در ذهن‌ها تداعی می‌کند. یورش مسلمانان در حالیکه نسخه‌هایی از قرآن در دست تکان می‌دادند به مقرر شورای ملی انتقالی لیبی را تریدنی والکا اقدام طبقاتی پرولتاریا و به تبع آن، تصرف میدان‌ها توسط پرولتاریا و غارت مقرر شورای ملی انتقالی قلمداد کرد که در صفحات قبلی بررسی کردیم. جعل این بار، وارونه آن جعل است، این بار اقدام طبقاتی کمونیست‌ها را بورژوازی قلمداد می‌کند:

"و اما در مورد «چپ زیمروالد» به اصطلاح، حضور مبارزان کمونیست در این آشفستگی در نهایت تنها به عنوان تضمینی رادیکال عمل کرد، چیزی شبیه به یک دفتر جذب نیرو برای بازگرداندن بیان‌های واقعاً پرولتری به مسیرهای تکراری سوسیال‌دموکراسی، که تنها ظاهرش اندکی پاک‌سازی شده بود. بنابراین، جای تعجبی نیست که تقریباً تمام سازمان‌های به اصطلاح «کمونیسم چپ»، اکنون خواهان «یک زیمروالد جدید» هستند - این دقیقاً با اهدافشان مطابقت دارد. در نهایت، با اقتباس از رزا لوکزامبورگ (!!!)، می‌توان فعالیت «چپ زیمروالد» به اصطلاح را به این شکل خلاصه کرد: «یک زیمروالد بد بهتر از نبود هیچ زیمروالدی است!»^{۲۱۷}

^{۲۱۷} گزارشی از پراگ.

این آلترناتیو و افق چپ زیمروالد و تاکید بر مبارزه طبقاتی بود که افق موج انقلاب جهانی را بین سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ گشود. انقلاب اکتبر، انقلاب آلمان، مجارستان و غیره بخشی از پروسه انقلاب جهانی بودند. اگر چه شرایط امروز قابل مقایسه با سال ۱۹۱۵ نیست ولی در یک چیز تا حدودی شبیه است. در سال ۱۹۱۵ اکثریت نیروهایی که به اصطلاح طرفدار طبقه کارگر بودند در زمین بورژوازی قرار گرفته بودند و کارگران را گوشت دم توپ می کردند و کمونیست‌ها در اقلیت مطلق و خلاف جریان شنا می کردند، هر چند بعضی وقتها صدایشان انعکاسی نیز نداشت، امروز نیز کمونیست‌های حقیقی در اقلیت مطلق ناچارند خلاف جریان شنا کنند و با چنگ و دندان از انترناسیونالیسم دفاع کنند. وظیفه کمونیست‌ها است تا از به لجن کشیدن نام کمونیسم دفاع کنند و در مقابل گوشت دم توپ کردن کارگران توسط اسلامگرایان در سوریه تحت عنوان قیام پرولتاریا و به نام کمونیسم و یا در مقابل قتل عام پرولتاریا توسط باندهای جنایتکار بعثی، شیعه، سنی و غیره در عراق تحت عنوان «جنگ چریکی پرولتاریا» باز هم به نام کمونیسم، از کمونیسم دفاع کرده و ماهیت ضد پرولتری این محافل را در معرض دید عموم قرار دهند.

پس از بررسی جعلیات تریدنی والکا که مربوط به این بخش می شد به شکست طلبی انقلابی می رسیم که از دستاوردهای جناح چپ کنفرانس زیمروالد است. در بالا به شکست طلبی تریدنی والکا اشاره کردیم، واقعیت این است که تریدنی والکا شکست طلبی انقلابی را از محتوای انقلابی آن تهی می کند:

"آنچه ما امید داشتیم (و همچنان به ترویج آن ادامه می دهیم)، ایجاد روابط قوی تر در درون اردوگاه شکست طلبی انقلابی و در صورت امکان، دستیابی به سطحی از

تمرکز برنامه‌ای است، در حالی که نوعی عدم تمرکز در اقدامات حفظ شود. متأسفانه (یا به شکلی ساده‌تر، در همین جا و اکنون!)، نمی‌توانیم اعمال «شکست‌طلبانه» گروه‌های به اصطلاح «کمونیسم چپ» را به گونه‌ای تفسیر کنیم که هدف آن دستیابی به این هدف باشد.^{۲۱۸}

همانطوریکه ذکر شد شکست‌طلبی انقلابی، توسط چپ‌گرایان، آنارشئیستها و غیره از محتوای انقلابی آن تهی شده است. شکست‌طلبی انقلابی تأکید می‌کند که تنها راه واقعی برای مخالفت با جنگ و توقف آن، بسیج توده‌های کارگر و ایجاد جنبش‌های گسترده طبقاتی است. در این دیدگاه، نه اقدامات قهرمانانه فردی، بلکه باید یک مقاومت جمعی سازمان‌یافته توسط طبقه کارگر انجام شود، مبارزه پرولتاریا جمعی و اجتماعی است. تنها پرولتاریا، به دلیل جایگاه طبقاتی و تجربه تاریخی خود از استثمار، می‌تواند به‌طور ریشه‌ای با جنگ مخالفت کند. منتها پرولتاریا از گام اول شروع به مخالفت با جنگ نمی‌کند بلکه در ابتدا علیه پیامدهای اقتصادی و سیاسی که جنگ امپریالیستی بر پرولتاریا تحمیل می‌کند مبارزه می‌کند. در جریان این مبارزه است که پرولتاریا گام به گام مبارزه خود را گسترش می‌دهد. این مبارزه انترناسیونالیستی طبقه کارگر است که انسجام طبقاتی و بین‌المللی ایجاد می‌کند، همان‌طور که در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و تحولات پس از آن مشاهده شد. به این ترتیب، مبارزه پرولتاریا در راستای سرنگونی نظام سرمایه‌داری و ایجاد یک دیکتاتوری پرولتاریا مفهوم پیدا می‌کند.

^{۲۱۸} گزارشی از پراگ.

تغییر نام از سوسیال دموکراسی به کمونیسم

تریدنی ولکا یک سری ترمینولوژی را از گروه مرحوم گروه کمونیست انترناسیونالیست به ارث برده است همه یا سوسیال دموکرات هستند یا پرولتر، برای مثال «اسلام گرا»، «چپ اسلامی»، «لنینیست»، «سوسیالیست آزادی خواه»، «ملی گرا»، «لیبرال» و غیره سوسیال دموکرات هستند. و احتمالاً همه کسانی که سوسیال دموکرات نیستند، پرولتر هستند، البته از پرولتاریا منظورشان مردم است، به عبارت بهتر پرولتاریا را از مفهوم طبقاتی آن تهی می کنند:

"در برابر تمام تلاش های سوسیال دموکراسی محلی (اسلام گرا، چپ اسلامی، لنینیست، «سوسیالیست آزادی خواه»، ملی گرا، لیبرال و غیره) که هدف آن بهره برداری از تناقضات موجود در این مبارزات است و آنها را با یک جنبش دموکراتیک، اصلاح طلب و طرفدار سرمایه داری همسو و هدایت می کند."^{۲۱۹}

چنین ادعاها و اظهارات بی اساس و هذیان گونه، پیش از آنکه نیازی به بررسی داشته باشند، خودبه خود پوچی و بی مایگی گویندگان شان را آشکار می سازند. این سخنان نه از پشتوانه منطقی برخوردارند و نه ارزش جدی گرفتن دارند؛ تنها به مضحکه کشیدن خود بسنده می کنند. پرداختن به این مطالب نه از سر اعتبار دادن به چنین ادعاهایی، و نه به قصد

^{۲۱۹} جنگ طبقاتی شماره ۶.

پاسخ‌گویی به آنهاست، بلکه با هدف روشن ساختن ماهیت افرادی انجام می‌شود که بی‌پروا و بی‌پایه، سخیف‌ترین اتهامات را علیه کمونیست‌ها مطرح می‌کنند.

تعبیر محافظی چون تریدنی والکا از جریاناتی مانند اسلام‌گرایان، چپ‌های اسلامی، لنینیست‌ها، «سوسیالیست‌های آزادی‌خواه»، ملی‌گراها و لیبرال‌ها به‌عنوان سوسیال دموکرات، بیانگر درک سطحی و نادرست از مفاهیم سیاسی است. چنین تعمیم‌های اشتباهی نه تنها از ارائه تحلیل جدی و دقیق از وضعیت سیاسی بازمی‌مانند، بلکه خود را در معرض تمسخر قرار می‌دهند. این رویکرد به‌جای آنکه فهم عمیق‌تری از پیچیدگی‌های سیاسی فراهم کند، بیشتر به نوعی هذیان‌گویی شبیه است که به تحریف واقعیت‌ها و سردرگمی بیشتر منجر می‌شود.

وقتی چنین محافظی می‌کوشند طیف گسترده‌ای از جریان‌های سیاسی با اهداف و مبانی کاملاً متضاد را در چارچوب «سوسیال دموکراسی» جای دهند، در واقع معنای این اصطلاح را چنان مبهم می‌کنند که هرگونه امکان تحلیل دقیق از آن سلب می‌شود. این تحریف مفاهیم نه تنها به فهم بهتر مسائل سیاسی کمکی نمی‌کند، بلکه سطحی‌نگری و ناآگاهی سیاسی را آشکار می‌سازد. در چنین شرایطی، اظهارنظرها به‌جای ارائه بینش عمیق، به سوژه‌ای برای مضحکه و تمسخر تبدیل می‌شوند.

تحلیل جدی نیازمند شناخت دقیق چارچوب‌های نظری و تمایزگذاری میان آنهاست، نه ساده‌سازی بی‌پایه یا خلط مفاهیم. این تعمیم‌های بی‌اساس نشان می‌دهند که چنین محافظی احتمالاً از درک تاریخچه، نظریه‌ها و تفاوت‌های بنیادین میان این دیدگاه‌ها ناتوان‌اند. تلاش برای گنجاندن جریان‌های متنوع تحت یک عنوان واحد مانند «سوسیال

دموکراسی» نه تنها کمکی به درک بهتر صحنه سیاسی نمی کند، بلکه تحلیل را به سطحی کاریکاتورگونه تنزل می دهد.

نتیجه چنین رویکردی، بیش از هر چیز، تضعیف اعتبار این محافل و فراهم کردن زمینه‌ای برای تمسخر آنهاست. نقد یا تحلیل سیاسی مؤثر مستلزم درکی دقیق از مفاهیم، پیشینه تاریخی و اهداف هر جریان است. تحلیل‌های سطحی و برجسب‌زنی‌های نادرست صرفاً به بی‌اعتباری این محافل منجر می شوند.

واقعیت این است که احزاب سوسیال دموکراتیک به عنوان احزاب کارگری شکل گرفتند و رفرمیسم در احزاب سوسیال دموکراتیک اثر گذاشته بود.^{۲۲۰} از سوی دیگر امکان تحمیل رفرم‌های پایدار به سرمایه‌داری توسط طبقه کارگر در آن مقطع امکان پذیر بود، با وجود همه اینها تا سال ۱۹۱۴ احزاب سوسیال دموکراتیک هنوز به انترناسیونالیسم خیانت نکرده بودند و همچنان احزاب کارگری محسوب می شدند. با وقوع جنگ جهانی اول اکثریت سوسیال دموکراسی با خیانت به پرولتاریا، کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی کرد و برای همیشه به اردوی سرمایه پیوستند. اقلیت سوسیال دموکراسی که منشاء آن به کنفرانس زیمروالد برمی گردد، با امپریالیستی اعلام کردن جنگ امپریالیستی به دفاع از موضع پرولتری پرداخت که از چهرهای برجسته آن میتوان به لنین، بوردیگا، پانه کوک، گورتر، رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت اشاره کرد.

^{۲۲۰} دلایل نفوذ رفرمیسم و عواقب آن در جریانات سوسیال دموکراتیک در کتاب «چپگرایی در نقش شوراهایی دگرذیسی یافته» مورد بررسی قرار گرفته است و از تکرار آنها در اینجا صرف نظر می کنیم.

از چهره‌های اقلیت سوسیال دموکراسی لنین از معماران و خالقان انقلاب اکتبر بود، پانه‌کوک، گورتر در انقلاب آلمان نقش داشتند، بوردیگا نقش برجسته در ایتالیا ایفا می‌کرد. رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت همچون لنین، از معماران و خالقان انقلاب آلمان بودند. به همین خاطر است که به لحاظ دیالکتیکی، علت شکست انقلاب اکتبر را باید در شکست موج انقلاب جهانی و مخصوصاً شکست انقلاب آلمان جستجو کرد، که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و سپس منجر به انحطاط آن گردید. انقلاب جهانی و به تبع آن، انقلاب اکتبر نه در مسکو یا پتروگراد بلکه در برلین و مونیخ شکست خورد.

اکثریت سوسیال دموکراسی به مواضع طبقه کارگر خیانت کرد و کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی کرد اما اقلیت سوسیال دموکراسی به مواضع پرولتری وفادار ماند و در تداوم آن کنفرانس زیمروالد را برگزار کرد. چه کسانی جناح چپ کنفرانس زیمروالد را تشکیل دادند؟ آیا مواضع جناح چپ کنفرانس زیمروالد در نوع نگاه به سرمایه‌داری با ابرت-نوسکه وحدت داشت؟ موضع لنین در کنفرانس زیمروالد چی بود؟ کارل لیبکنخت چه نقشی داشت؟ برخلاف یاوه‌گویی‌های شما، در طول دوران جنگ، در مقابل جنگ‌سالارانی چون ابرت-نوسکه، لیبکنخت یک قطب‌نمای سیاسی و وجدان اخلاقی پرولتاریای آلمان و حتی جهانی بود.

اکثریت سوسیال دموکراسی در آلمان نه تنها به انترناسیونالیسم خیانت کرد بلکه قاتل انقلاب آلمان نیز شد. از نمایندگان برجسته این جناح می‌توان به شیدمن، ابرت (قاتل انقلاب آلمان) و نوسکه (سگ شکاری به اظهار خودش) اشاره کرد.

باند ابرت-نوسکه-شیدمن سوسیال دموکراسی آلمان تجربه انقلاب اکبر را داشت و دست به وحشیانه‌ترین ترور سفید زد و قتل‌عام پرولتاریای آلمان را سازماندهی کرد. سوسیال دموکراسی آلمان با سرکوب انقلاب آلمان و در جریان آن از زجرکش کردن کارگران، حتی سربازانی که دست دوستی با انقلابیون داده بودند، در قلب اروپا از تجاوز به زنان و آزار بچه‌ها در محلات کارگری، حتی هتک حرمت اجساد مردگان کوتاهی نکرد.

در جریان انترناسیونال دوم، کمونیست‌ها خود را سوسیال دموکرات می‌نامیدند، چرا که در آن زمان، این اصطلاح نمایانگر مبارزه برای سوسیالیسم بود. با این حال، وقوع جنگ جهانی اول و خیانت اکثریت رهبران سوسیال دموکراسی، که به حمایت از دولت‌های امپریالیستی روی آوردند، شکافی عمیق در جنبش کارگری ایجاد کرد. این خیانت، که منجر به فروپاشی انترناسیونال دوم شد، بسیاری از انقلابیون را به این نتیجه رساند که برای پیشبرد اهداف انقلاب جهانی باید یک سازمان بین‌المللی جدید تأسیس شود. در این راستا، انترناسیونال سوم یا کمیترون در سال ۱۹۱۹ به ابتکار لنین و حزب بلشویک شکل گرفت. این سازمان، که به عنوان حزب انقلاب جهانی شناخته شد، برای تمایز از خائنین سوسیال دموکرات، اعضای خود را «کمونیست» نامید. این تغییر نام، نه فقط یک اصلاح واژگانی نبود، بلکه بیانگر تعهد به مبارزه انقلابی، سرنگونی سرمایه‌داری و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا بود. انترناسیونال سوم، برخلاف سوسیال دموکراسی، به دنبال وحدت کارگران جهان برای تحقق انقلاب سوسیالیستی جهانی بود.

استالینیسم دشمن خونی بلشویسم

"خدمت تاریخی بلشویک‌ها ابدی است. در راس پرولتاریای بین‌المللی با کسب قدرت سیاسی و برخورد عملی به مسائل تحقق سوسیالیسم گام برداشتن و نیز نبرد بین کار و سرمایه را در تمامی جهان با قدرت پیش بردن. در روسیه مسئله فقط می‌توانست مطرح شود، مسئله نمی‌توانست در روسیه حل شود و در این مفهوم، آینده، در همه جا به بلشویسم تعلق دارد." رزا لوکزامبورگ^{۲۲۱}

برخی محافل سیاسی، به‌ویژه آن‌هایی که در تبیین و دفاع از مواضع خود دچار ضعف نظری هستند و عملکردشان در تضاد با منافع پرولتاری قرار دارد، برای پنهان‌سازی این کاستی‌ها به حربه تهمت و تخریب متوسل می‌شوند. در نگاه این گروه‌ها، تهمت‌زنی نه تنها یک ابزار تاکتیکی، بلکه بخشی از هویت و عملکرد سیاسی آن‌هاست. هرچه اتهاماتشان بی‌پایه‌تر و سخیف‌تر باشد، تصور می‌کنند که مواضعشان قاطع‌تر و رفتارشان انقلابی‌تر جلوه می‌کند.

آن‌ها بر این باورند که شدت اتهامات و حجم تخریب‌گری، نشان‌دهنده استواری در مبارزه و پایبندی به اصول است. از همین رو، به‌جای ورود به یک بحث مستدل و مبتنی بر واقعیت، با برجسب‌زنی و اتهام‌پراکنی می‌کوشند مخالفان را از میدان به‌در کنند. این

^{۲۲۱} رزا لوکزامبورگ - انقلاب روسیه

رفتار، بیش از آنکه ناشی از قدرت نظری یا اخلاقی باشد، از ناتوانی در دفاع از مواضعشان و عدم اعتماد به توانایی‌های خود سرچشمه می‌گیرد.

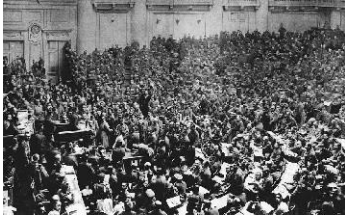
چنین رویکردی نه تنها فضای سیاسی را مسموم می‌کند بلکه در نهایت، این محافل و گروه‌ها با گرفتار شدن در چرخه بی‌پایان تهمت و تخریب، اعتبار و مشروعیت خود را بیش از پیش از دست می‌دهند. قاطعیت و انقلابی‌گری حقیقی، نه در تکرار اتهامات بی‌اساس و سطحی، بلکه در توانایی تحلیل عمیق، صداقت انقلابی، و پاسخگویی مسئولانه نهفته است.

به دوستان تریدنی والکا و پیشنهاد آنها برگردیم:

"از صمیم قلب از خبر چین‌های جریان کمونیست بین‌المللی تشکر می‌کنیم، که بهتر است نام خود را به جریان کمونیست بین‌المللی - ب تغییر دهند، با حرف ب برای «بلشویک»."

رفقای جریان کمونیست بین‌المللی خودشان می‌توانند تصمیم بگیرند، ما نمی‌توانیم به جای آنها تصمیم بگیریم ولی شما با کمال میل می‌توانید جلوی نام صدای انترناسیونالیستی نه حرف ب بلکه بلشویک را قرار دهید.

حزب بلشویک در دوره‌ای حساس از تاریخ جنبش کارگری به‌عنوان یک حزب پرولتری و پیشقراول انقلاب جهانی ظاهر شد و نقشی بی‌بدیل در پیروزی انقلاب اکتبر ایفا کرد. رشادت‌ها، فداکاری‌ها و قهرمانی‌های بلشویک‌ها در این مقطع تاریخی فراتر از



توصیف است؛ آن‌ها با پشتوانه توده‌های کارگری، موفق شدند اولین قدرت کارگری جهان را پس از کمون پاریس بنیان‌گذاری کنند. اما با شکست موج انقلاب جهانی پس از سال ۱۹۲۱ و انزوای انقلاب

روسیه، نشانه‌های عقب‌نشینی از مواضع پرولتری در حزب بلشویک نیز آشکار شد.

تحت فشار شرایط داخلی و بین‌المللی، حزب بلشویک گام به گام از مواضع پرولتری عقب‌نشینی کرد و در مقابل مواضع ضد انقلابی گام به گام پیشروی کرد. نقطه عطف این تحول، پذیرش نظریه «سوسیالیسم در یک کشور» در سال ۱۹۲۸ بود؛ نظریه‌ای که برخلاف اصول مارکسیستی، امکان ساختن سوسیالیسم را در چارچوب یک کشور منفرد تبلیغ می‌کرد. این چرخش، حزب بلشویک را از یک حزب پرولتری به یک حزب بورژوایی و ضدانقلابی تبدیل کرد.

در نتیجه کاملاً دیالکتیکی است که ضد انقلاب حاکم در حزب بلشویک که هیچ ربطی به اهداف و آرمان‌های بلشویک‌ها نداشت قادر نبود مبارزه برای انقلاب جهانی را ادامه دهد و تنها با نام بلشویسم به سرکوب دستاوردهای انقلاب اکبر و جنبش کمونیستی پرداخت.

بلشویک‌ها توانستند به نیرویی انقلابی و پیشرو تبدیل شوند زیرا نسلی از پرولترهای واقعی با مبارزات طبقاتی حقیقی پشت سر آنها قرار داشت. این پرولتاریا، که در کارخانه‌ها و محیط‌های کار صنعتی شکل گرفته بود، نه تنها آگاه به منافع طبقاتی خود بود، بلکه با تجربه مستقیم از ستم سرمایه‌داری، به نیرویی قدرتمند در مبارزه برای سرنگونی نظام موجود

نیز تبدیل شده بود. حمایت و مشارکت فعال این طبقه بود که به بلشویک‌ها امکان داد تا رهبری انقلاب اکتبر را به دست گیرند و برای نخستین بار در تاریخ، قدرت کارگری را مستقر کنند.

این پرولترها نه تنها در میدان‌های مبارزه سیاسی و اقتصادی نقش آفرین بودند، بلکه با فداکاری و استقامت در برابر سرکوب‌های شدید تزاری و پس از آن در جریان مداخله‌های امپریالیستی، در دفاع از انقلاب پرولتری حماسه‌های افسانه‌ای آفریدند. نقش آن‌ها در سازمان‌دهی اعتصابات، شوراها و کارگری و دفاع از انقلاب در جنگ داخلی، از عوامل کلیدی در موفقیت‌های بلشویک‌ها بود. بدون این نیروی پرولتری آگاه و متعهد، بلشویک‌ها نمی‌توانستند نقشی انقلابی در تاریخ ایفا کنند.

قطعا کسانی که با جنبش پرولتری بیگانه هستند و در رابطه با مبارزات واقعی کارگری «سکوت خفت‌بار» پیشه می‌کنند، چون از ماجراجویی، خشونت فردی، جنجال تبلیغاتی و غیره خبری نیست، در مقابل مزدورانی که عملکرد آنها ابزار دست انواع گوناگون بورژوازی در راستای منافع امپریالیستی هستند و به شدت می‌توان در رابطه با آنها جنجال تبلیغاتی به راه انداخت، آنها را اقلیت رادیکال پرولتاریا قلمداد می‌کنند. اینکه چه اشخاص منفوری پشت این پروژه‌ها هستند و از درآمدهای خوبی نیز برخوردارند و قادر هستند خانه ۱٫۸ میلیون دلاری در نیویورک بخرند، مهم نیست! اینکه قربانیان این پروژه‌ها با چه پرونده‌های قضایی روبرو هستند برای تریدنی والکا مهم نیست، مهم این است که میتواند جاروجنجال تبلیغاتی به راه اندازد. نفرت اینها از بلشویسم طبیعی است و تداوم

بلشویسم ارزیابی کردن ضد انقلاب نیز طبیعی است، اینها نمی‌توانند در رابطه با بلشویسم جنجال تبلیغاتی به راه اندازند.

بورژوازی همواره در تلاش است تا سلطه خود بر طبقه کارگر را به اشکال گوناگون باز تولید کند. در این میان، بسیاری از محافل سیاسی، هر چند با شعارهای متفاوت، در نهایت منافع بورژوازی را پیش می‌برند. برخی با دیدن پرچم سرخ، به خدمت بورژوازی روسی درمی‌آیند، گویی تضاد میان سرمایه و کار در این کشور به تاریخ پیوسته است. عده‌ای دیگر، با توهمی مشابه، بورژوازی چین را به‌عنوان نیرویی که در برابر امپریالیسم آمریکا قد برافراشته، مورد حمایت قرار می‌دهند. در همین حال، برخی تحت لوای «محور مقاومت» و با تکیه بر گفتمان ضد آمریکایی، بورژوازی اسلامی را به‌عنوان نماینده مبارزه با امپریالیسم و حامی فلسطین معرفی می‌کنند، بی‌آنکه ماهیت طبقاتی این جریان را در نظر بگیرند. در سوی دیگر، گروه‌هایی نیز وجود دارند که با پوشش مواضع رادیکال و شعارهای پرولتری، عملاً سیاست‌های امپریالیستی (چهره‌هایی چون جان بولتن و مایک پومپئو) را پیش می‌برند و در راستای منافع بورژوازی غرب عمل می‌کنند. وجه مشترک تمام این جریانات، مسموم کردن آگاهی طبقاتی کارگران است. هر یک با ریتوریک و شعارهای خاص خود، تلاش می‌کنند تا طبقه کارگر را از مسیر واقعی مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری منحرف کنند. مبارزه‌ای که تنها در گرو استقلال طبقاتی کارگران و آگاهی روشن از منافع تاریخی پرولتاریاست.

میتوان به هزاران مورد از اینکه بلشویسم و نه استالینیسم افق مبارزاتی انسانها بود اشاره کرد. در سال سیاه ۱۳۶۰ زمانی که بورژوازی کثیف اسلامی شروع به کشتار کرد،



عده‌ای از مخالفین بدنبال اولین سری کشتارها
گورستان خاوران را که گورستان لعنتی‌ها بود،
گورستان بلشویکها نامیدند.^{۲۲۲} جان‌های
شیفته‌ای در آنجا آرمیده‌اند که در لحظه به خون

تپیده شدن در حالیکه منتقد چپ ضد انقلابی بودند با تن‌های شکنجه شده و با افق
سوسیالیسم پذیرای مرگ شدند.^{۲۲۳}

^{۲۲۲} اینکه اصلا این تغییر نام درست بوده یا نه موضوع بحث ما نیست. اینکه اصلا آنها چه در کی از بلشویسم
داشتند باز هم موضوع بحث ما نیست و اینکه بخش زیادی از قتل‌عام شدگان اصلا باوری به بلشویسم
نداشتند باز هم موضوعیت ندارد، بحث بر سر این است نه استالینسم بلکه بلشویسم یک افق مبارزاتی می‌داد
و می‌دهد و چنین گروه‌هایی با جعلیات آن را وارونه جلوه می‌دهند.

^{۲۲۳} میتوان به هزاران مورد که نه استالینسم بلکه بلشویسم افق مبارزاتی بود اشاره کرد. فقط به یک مورد
اشاره میشود، جان شیفته‌ای که فریاد می‌زد چپ ضد انقلابی است و با عشق به سوسیالیسم پذیرای مرگ
شد و در «لعنت آباد» یا «گورستان بلشویک‌ها» آرمیده است. یکی از جان بدربرندگان از آشوتیس‌های
بورژوازی اسلامی در خاطرات خود در رابطه با او چنین نقل می‌کند. در تابستان سال ۱۳۶۰ چشم بسته در
راهروهای زندان اوین منتظر بازجویی بودم، صدای لادن را شنیدم که به نگهبان توضیح می‌داد که در جامعه
مورد نظر کمونیست‌ها، کسانی همچون او و خانواده‌اش دیگر زندگی فلاکت‌باری نخواهند داشت (منبع).
تصور کن در سیاه‌چال گشتاپو، زندانی‌ای با بدنی درهم شکسته از شکنجه، با چشمانی بسته اما با روحیه‌ای
مقاوم، در برابر نگهبان ایستاده است. زندانی با اینکه در زنجیر است، قهرمانانه با نگهبان گشتاپو سخن
می‌گوید. او می‌داند که حتی این نگهبان گشتاپو، اسیر همان نظامی است که برای حفظ سلطه خود، انسان‌ها
را به ابزار سرکوب تبدیل کرده است. او به نگهبان خود می‌گوید در سوسیالیسم شما نیز زندگی فلاکت
باری نخواهید داشت!

پس از سقوط دیوار برلین و فروپاشی نظام‌های استالینیستی، بورژوازی دموکرات تلاش گسترده‌ای برای تحریف تاریخ و یکسان‌سازی کمونیسم و استالینیسم آغاز کرد تا استالینیسم را به عنوان ادامه مستقیم انقلاب اکتبر و میراث بلشویک‌ها معرفی کند. هدف اصلی این روایت‌سازی، تخریب اعتبار کمونیسم و ارائه شکست استالینیسم به عنوان شکست نهایی ایده‌های سوسیالیستی بود. با این استراتژی، بورژوازی سعی داشت انقلاب اکتبر و مبارزات پرولتری بلشویک‌ها را، که برای سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه مبارزه می‌کردند، با جنایات ضد انقلاب استالینیستی یکسان نشان دهد.

در فضای سیاسی پس از جنگ سرد، پس از فروپاشی استالینیسم گروه‌ها و محافظی که ملغمه‌ای از هر چیز هستند جز کمونیسم، جان تازه‌ای گرفته‌اند و به لجن پراکنی علیه بلشویسم مشغول هستند و این جنجال تبلیغاتی خود را عملکرد پرولتری نیز قلمداد می‌کنند. پس از آن که گروه کمونیست انترناسیونالیست به زباله‌دان تاریخ پیوست ظاهراً یکی از بازماندگان و یا وارثان آن سایتی زده و خود را گروه کمونیست انترناسیونالیست می‌نامد، متنی در رابطه شکست‌گرایی منتشر کرده و در آنجا تریدنیوالکا را ضد انقلابی قلمداد کرده است و در بخشی از آن چنین آمده است:

"بنابراین، امپریالیسم آلمان تأمین مالی و نفوذ «شکست‌طلبان»، بلشویک‌ها و منشویک‌ها را تضمین کرد تا منافع امپریالیستی خود را در نابودی تزار تحمیل کند. و اگر ژنرال‌ها و امپریالیست‌های آلمانی در نهایت به هدف خود نرسیدند، دلیلش

این نبود که بلشویک‌ها به اندازه کافی در یک سوی جنگ امپریالیستی «شکست‌طلب» نبودند، بلکه از همان ابتدا، اعتبار و قدرت خود در روسیه را نیز مدیون رؤسای خود در «سیتی لندن» و بانکداران «وال استریت» بودند. این الیگارش‌های جهانی بود که با استفاده از رهبران بلشویک به‌عنوان مهره، وظیفه اصلی حکومت روسیه را تحمیل کرد: بزرگ‌ترین تروریسم ضدانقلابی تاریخ. **بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱، بلشویک‌ها تعداد بیشتری از مردم و انقلابیون را نسبت به کل تاریخ تزار به قتل رساندند.**^{۲۲۴} [تاکید از متن اصلی]

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه که بخشی از انقلاب جهانی بود، قدرت‌های امپریالیستی جهانی نگران گسترش انقلاب به دیگر کشورها شدند. به منظور مهار این جنبش انقلابی و جلوگیری از تأثیرات جهانی آن، ۱۴ کشور امپریالیستی، از جمله بریتانیا، فرانسه، ژاپن و ایالات متحده، به شوروی نوپا حمله کردند. این مداخله نظامی که به جنگ داخلی روسیه دامن زد، تلاشی برای خفه کردن انقلاب در نطفه و جلوگیری از گسترش آن به دیگر کشورها و در راستای حفظ نظم سرمایه‌داری جهانی بود. با این حال، پرولتاریا با رشادت، فداکاری و حماسه آفرینی‌های افسانه‌ای پوزه ارتش سفید و قدرتهای امپریالیستی را به خاک مالید. جنگ داخلی میانگرن آن بود که اگر پیروزی‌های انقلاب اکتبر توسط

^{۲۲۴} نقدی بر تریدنی والکا.

انقلاب جهانی تقویت نشود، خطر نابودی انقلاب اکتبر جدی است. تنها جنگی که بعد از ۱۹۱۴، یک جنگ انقلابی بوده همین جنگ داخلی روسیه بوده است.

وقاحت و بی‌شرمی این اشخاص حد و مرزی نمی‌شناسد. با وارونه جلوه دادن حقیقت، قدرت‌های امپریالیستی که خود در حال سرکوب انقلاب جهانی بودند، انقلابیون و دولت نوپای کارگری را به‌عنوان بزرگ‌ترین تروریست‌های ضدانقلابی تاریخ معرفی می‌کنند. این تلاش برای تحریف واقعیت، بخشی از جنگ تبلیغاتی علیه کمونیسم است که هدفش بی‌اعتبار کردن کمونیستها و هر گونه آرمان پرولتری است.^{۲۲۵}

دروغ‌های گوبلزگونه اینها نه از مالیخولیائی بودن و هذیان‌گویی اینها بلکه عمق کینه و نفرت ضد کمونیستی شان را می‌رساند. کل ماجرا به جریان عبور قطار لنین از آلمان برمی‌گردد. کمونیزم کارگری به جریان عبور قطار لنین از آلمان متوسل شد تا دیپلماسی با دولتها را تنظیم کند، همان را در پاسخ به یاهه‌سرایان مجدداً منتشر می‌کنیم.

^{۲۲۵} در توانائی و استعداد ضد کمونیستی این گروه‌ها و محافل شکی نیست و برایشان توصیه می‌کنیم، چرا مجانی سخنگوی جان بولتن، مایک پومپتو، مایک پنس و غیره با بلاغت پرولتری شوند. چرا اهداف جان بولتن، مایک پومپتو، مایک پنس و غیره را تحت عنوان وظایف پرولتاریا در مرحله قیام انقلاب جهانی کمونیستی را که قبلاً بررسی کردیم مجانی انجام دهند، فقط کافی است با خانم مسیح‌علینژاد تماس بگیرند، شاید شما هم شانس پیدا کردید و صاحب خانه چند میلیون دلاری در منهن نیویورک شدید. البته اگر بی‌گدار به آب بزنید و با مسئول ری‌استارت تماس بگیرید، شاید بد راهنمای‌تان کند، آن موقع اف‌بی‌ای برای تان پرونده جنائی باز می‌کند. بدتر از آن اگر با ایرانارشیسم تماس بگیرید، دیگر نه با اسکاتلند یارد بلکه مردم کمپین حقوق بشری علیه‌تان راه می‌اندازند.

جریان عبور قطار لنین از آلمان

بر خلاف نظامهای طبقاتی پیشین نظام سرمایه داری، یک سیستم جهانی است و به تبع آن مبارزه طبقه کارگر نیز پاسخ جهانی میطلبد. مبارزه طبقه کارگر و گسترش مبارزه یک فاکتور اساسی را ضروری می‌سازد، همبستگی طبقاتی. همبستگی طبقاتی چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی سنگ بنای انترناسیونالیسم پرولتری است. طبقه کارگر در مبارزه خود تنها به پشتیبانی و همبستگی هم طبقه‌ای‌های خود میتواند متکی باشد. به عبارت بهتر طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن تنها میتوانند با دیگر بخشهای طبقه کارگر در تماس و رابطه باشند و یا تقاضای کمک و همبستگی نمایند، چیزی که تاریخ مبارزه طبقه کارگر در ۲۰۰ سال گذشته مملو از چنین تماس و رابطه و کمک و همبستگی بوده است. برخلاف همبستگی پرولتری، در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی هیچ نظریه‌ای، هیچ تئوری در رابطه با، رابطه یک سازمان کارگری و یا سازمان سیاسی کمونیستی با دولتها وجود ندارد. در هیچ یک از برنامه‌ها و اساسنامه‌های سازمانهای کمونیستی، بندی تحت عنوان رابطه با دولتها نمیتوان پیدا کرد بلکه همه جا تاکید بر انترناسیونالیسم پرولتری شده است.

رابطه با دولتها فقط مختص جریانات طرفدار روس و یا چین نیست بلکه حتی جناح کلام رادیکال چپ سرمایه تحت عنوان «دیپلماسی کمونیستی» اقدام به رابطه با دولتها می‌کنند و برای توجیه عمل خود به عبور قطار لنین از آلمان چنگ می‌اندازند. کمونیزم

کارگری نیز یکی از این جریان‌هاست. پیش از بررسی رابطه کمونیزم کارگری با دولت
ها بررسی مختصر جریان عبور قطار لنین از آلمان ضروری است.

- دولتهای بریتانیا و فرانسه که متحد روسیه در جنگ بودند، بخاطر وحشت از انقلاب روسیه مانع بازگشت انقلابیون به روسیه بودند. مارتف (نه بلشویک بلکه
منشویک بود) نقشه ای طرح کرد که در ازای عبور مهاجران از طریق آلمان،
دولت موقت روسیه زندانیان آلمانی و اتریشی محبوس در روسیه را آزاد کند.
تعدادی تلگرام در این رابطه به روسیه ارسال شد از آنجائیکه دولت موقت به
تلگرام‌ها جواب نداد فریتز پلاتن یک انترناسیونالیست سوئیسی ترتیب توافقنامه
را با سفیر آلمان در سوئیس منعقد کرد که با توافق کامل دیگر انترناسیونالیستها
همراه بود و پروتکل سفر توسط انترناسیونالیستهای کشورهای مختلف امضا شده
بود. نکات اصلی توافقنامه به قرار زیر است:

- همه مهاجران، بدون در نظر گرفتن عقایدشان درباره جنگ، اجازه عبور خواهند
یافت.

- واگن قطاری که مهاجران در آن سفر خواهند کرد از امتیازات مصونیت قانون
برخوردار خواهد بود؛ هیچ کس بدون اجازه فریتز پلاتن حق ورود به واگن را
نخواهد داشت؛ گذرنامه‌ها یا چمدانها کنترل نخواهند شد.

- مسافران موافقت می‌کنند که در روسیه برای این تبلیغ کنند که مهاجرانی که
اجازه عبور گرفته‌اند با تعداد متناظری از زندانیان اتریشی-آلمانی معاوضه شوند.

به این ترتیب ۳۲ مهاجر با گرایش‌های حزبی متفاوت و از آن جمله لنین توانستند به روسیه برگردند. لنین روز بعد از رسیدن به روسیه گزارش کاملی تحت عنوان «چگونه به مقصد رسیدیم» را به کمیته اجرایی شورای پتروگراد ارائه داد که بعداً نیز در روزنامه‌های پراودا و ایزوستیا منتشر شد.

برخلاف دروغ‌ها و عوام‌فریبی‌های ایدئولوگ‌های بورژوایی، چپ‌گرایان، استالینیست‌ها، آنارشئیست‌ها و یا آنهائی که ملغمه‌ای از این‌ها هستند، لنین به دنبال انقلاب جهانی کمونیستی بود و لنین به عنوان یک کمونیست، یک مارکسیست بزرگ در نبردهای طبقاتی زنده است.

لنین وقتی میخواست سوئیس را ترک کند در نامه‌ی خداحافظی خود به کارگران سوئیس، تصور یک طبقه انقلابی در روسیه را مجزا از سایر کارگران اروپا را مطلقاً بیگانه ارزیابی کرده و تاکید می‌کرد که این شرایط احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود و به عبارت بهتر کارگران اروپا انقلاب خواهند کرد. لنین چنین می‌نویسد:

"افتخار بزرگ آغاز یکسری انقلابات، بواسطه ضرورت عینی که توسط جنگ امپریالیستی بوجود آمد، نصیب پرولتاریای روس گردیده است. ولی تصور نگریستن به پرولتاریای روسیه بعنوان یک طبقه انقلابی ارتقاء یافته در ماورای کارگران دیگر کشورها برای ما مطلقاً بیگانه است... نه کیفیات خاص، بلکه صرفاً

شرایط تاریخی خاص، شرایطی که احتمالا خیلی کوتاه مدت خواهد بود، است که پرولتاریای روس را پیشآهنگ پرولتاریای انقلابی نموده است.^{۲۲۶}

لنین در بازگشت از تبعید در آوریل ۱۹۱۷ به محض اینکه وارد پتروگراد شد، سخنرانی مشهور خود را با شعار زنده باد انقلاب جهانی سوسیالیستی به پایان رساند و چنین گفت:

"رفقا، سربازان، ملوانان و کارگران عزیز! از دیدن نشان پیروزی انقلاب روسیه بر چهره‌هایتان بسیار خرسندم. من به شما طلایه داران ارتش جهانی پرولتاریا درود می‌فرستم... زنده باد انقلاب جهانی سوسیالیستی!"

^{۲۲۶} نامه خداحافظی لنین

مفهوم انقلاب جهانی

ما قبلاً بررسی کردیم که تریدنی والکا باوری به قدرت طبقاتی کارگران ندارد که کاملاً منطقی است، چرا که ربطی به کمونیسم ندارد و واژه پرولتاریا صرفاً یک ترم تبلیغاتی برای این گروه است. به همین خاطر به رغم تبلیغات چنین گروهها و محافظی باوری به انقلاب اجتماعی ندارند. به همین خاطر برای مثال از انقلاب ایران نام میبرند:

"باید «انقلاب ایران از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹» را به یاد بیاوریم و این که چگونه به جنگ میان بورژوازی، یعنی بین عراق و ایران تبدیل شد که منجر به کشتن حدود یک میلیون قربانی در طول هشت سال شد."^{۲۲۷}

و یا اینکه از انقلاب تونس صحبت میکنند:

"در تونس، رهبران «جدید» که ترکیبی از جناح‌های «پیشرو» و اسلام‌گرایان هستند، در اولین سالگرد «انقلاب» با اعتراضات مواجه شدند."^{۲۲۸}

اگر چه انقلاب را در گیومه قرار میدهند ولی فرق زیادی نمیکند. بگذارید ابتدا مفهوم مارکسیستی انقلاب اجتماعی را بررسی کنیم، سپس به دوستان تریدنی والکا برگردیم.

^{۲۲۷} درود بر پرولتاریاهای مبارز در سوریه، مصر، تونس،... و در هر جای جهان (عربی)

^{۲۲۸} منبع ۲۲۷.

از هنگامی که طبقات اجتماعی شکل گرفتند و استعمار انسان از انسان آغاز شد و این استعمار شکل سیستماتیک به خود گرفت و طبقه‌ای نعمات مادی تولیدی را تصاحب نمود، این استعمار زمینه‌های شکل‌گیری قیام‌ها، عصیان‌ها، شورش‌ها و حتی انقلابات را فراهم ساخت. ولی شرایط مادی برای اعتراضات اجتماعی و حتی قیام‌ها و طغیان‌ها بسیار متفاوت از شرایط مادی تحقق انقلاب اجتماعی است. اگر شرایط مادی برای اعتراضات اجتماعی مهیا باشد ولی شرایط ذهنی آماده نباشد و یا این که معترضین برای اعتراض خود افق یا دورنمایی نداشته باشند، جامعه منفجر خواهد شد و این اعتراضات بیشتر شکل طغیان، عصیان و یا حتی قیام خواهند گرفت.

انقلاب اجتماعی پروسه‌ای است که در روند آن مناسبات تولیدی و به تبع آن مناسبات اجتماعی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی و اجتماعی کهن می‌گردد. این یک حقیقت انکار ناپذیر است که "تاریخ کلیه جوامع تاکنونی، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بوده است" ولی این امر به مفهوم این نیست که همیشه نبرد استعمار شدگان تاریخ با حاکمان جوامع طبقاتی منجر به انقلاب اجتماعی و دگرگونی مناسبات تولیدی شده است.

پیش از آنکه مناسبات تولیدی فئودالی، جایگزین مناسبات تولیدی برده‌داری گردد، تاریخ برده‌داری مملو از عصیان و قیام بردگان بوده است که معروفترین آن‌ها قیام بردگان به رهبری اسپارتاکوس بوده است. شرایط زندگی بردگان و ظلم و ستمی که بر آن‌ها روا می‌شد، زمینه اعتراضات را فراهم کرده بود. اسپارتاکوس رهبری اعتراضات را در سال ۷۳ پیش از میلاد شروع کرد. در جریان قیام اسپارتاکوس بردگان زیادی به صف قیام‌کنندگان پیوستند. بردگان به رهبری اسپارتاکوس چندین سال در برابر سپاه مجهز «روم» مقاومت

کردند. سرانجام قیام اسپارتاکوس در سال ۷۱ قبل از میلاد با وجود جان‌فشانی‌ها و مقاومت‌های حماسی بردگان توسط سپاه «روم» سرکوب شد و بردگان اسیر به صلیب کشیده شدند. بردگان در قیام‌های‌شان آلترناتیوی برای نظام برده‌داری نداشتند، خواست‌شان، آزاد شدن و برگشت‌شان به سرزمین‌های‌شان بود. بردگان هرگز نه افق نظام فتودالی را داشتند، نه می‌خواستند و نه می‌توانستند به طبقه حاکم ارتقاء یابند، بلکه زندگی آزاد بدون زنجیر بردگی دنیای آرزوهای‌شان را تشکیل می‌داد.

همین مسئله در مورد نظام فتودالی (نظام سرف‌داری یا رعیت‌داری) نیز صادق است. شورش‌ها و عصیان‌های متعددی در دوران فتودالی (سرف‌داری) در تاریخ به ثبت رسیده است. رعیت یا سرف دیگر برده نبود، اختیار جان‌ش دست خودش بود، منتها وابسته به زمین بود. اگر مالک زمین عوض می‌شد، عملاً به مالک جدید منتقل می‌شد. یکی از معروف‌ترین شورش‌ها رعیت‌ها شورش «پوگاچف» بود که بین سال‌های ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۳ میلادی در امپراطوری روسیه بوقوع پیوست.^{۲۲۹}

^{۲۲۹} - یملیان پوگاچف «Yemelyan Pugachov» خود رعیت نبود، بلکه افسر ارتش بود و در رفاه زندگی می‌کرد. او در جریان مأموریت‌های خود و با مشاهده شرایط زندگی رعیت‌ها و ظلم و ستمی که بر آن‌ها روا می‌شد، به حمایت از رعیت‌ها برخاست و رهبری اعتراضات و قیام آن‌ها را بدست گرفت. اربابان زیادی فراری شدند و واحدهای زیادی از ارتش امپراتوری روسیه درهم شکسته شد. پوگاچف سعی کرد در منطقه تحت تسلط خود به اصلاحاتی دست بزند. نظام ارباب و رعیتی را ملغی اعلام کرد، خدمت سربازی را لغو کرد، مالیات حذف شد. سرانجام قیام پوگاچف سرکوب شد و خود پوگاچف دستگیر شد و به مسکو انتقال داده شد و در آنجا به شکل وحشیانه‌ای اعدام شد.

رعیت‌ها (سرف‌ها) هرگز با هدف و خواست نظام سرمایه‌داری دست به شورش نزدند. افق آن‌ها در بهترین حالت بیشتر از دست یافتن به قطعه زمین و عدالت نسبی بوده است. رعیت‌های (سرف‌های) استثمار شده روابط تولیدی جدیدی به وجود نیاوردند، هیچ انقلاب بورژوازی طبقه‌ی رعیت و یا حتی (دهقان) را طبقه حاکمه نکرد و نمی‌توانست هم بکند. به عبارت بهتر، طبقه رعیت، طبقه سرمایه‌دار نشد، بلکه روابط تولیدی سرمایه‌داری تدریجاً در بطن نظام فئودالی رشد یافت و طبقه جدید یعنی طبقه سرمایه‌دار نه جایگزین طبقه رعیت و یا حتی دهقان بلکه جایگزین طبقه ارباب گردید.

در درون نظام فئودالی نطفه‌های دو طبقه اجتماعی یعنی پرولتاریا و بورژوازی بوجود آمد و هر دوی این طبقات سپس به طبقات اصلی جامعه تبدیل شدند. در حقیقت رشد این طبقات در جامعه بود که توانست به حاکمیت فئودالیسم خاتمه دهد. به عبارت دیگر در درون روابط فئودالی، نطفه‌های روابط سرمایه‌داری به وجود آمد و شروع به رشد کرد. کارگاه‌ها، کارخانجات و دیگر صنایع نه توسط طبقه فئودال بلکه توسط سرمایه‌داران و در درون نظام فئودالی به وجود آورده شدند.

رشد تدریجی روابط تولیدی سرمایه‌داری در درون نظام فئودالی در روند خود عدم تجانس روبنای جامعه یعنی قدرت سیاسی را با زیر بنای جامعه به وجود آورد که زمینه‌های شکل‌گیری انقلابات بورژوازی را مهیا کرد. «آزادی، برابری، برادری» شعار و سمبل انقلاب کبیر فرانسه بود. این شعار نه شعار رعیت‌ها و یا حتی دهقانان بلکه شعار طبقه‌ای بود که در حال رشد بود و روابط تولیدی نوینی را در درون نظام فئودالی که در حال رشد را نمایندگی می‌کرد، یعنی طبقه بورژوا که در آن مقطع یک طبقه انقلابی بود. روابط تولیدی جدید

(روابط تولیدی سرمایه‌داری) برای مسلط شدن در جامعه نیازمند آزادی شهروندی بود، نیازمند برابری یعنی «قانون یکسان برای همه» در جامعه بود.

تنها یک طبقه اجتماعی در طول تاریخ بشریت به وجود آمده و با توجه به شرایط مادی خود قادر بوده، آلترناتیوی در مقابل نظامی که آن را استثمار می‌کند ارائه دهد و آن هم طبقه پرولتاریا بوده است و آلترناتیو آن هم نظام کمونیستی است. بر خلاف نظام‌های پیشین که نطفه‌های آنان ابتدا در درون نظام‌های طبقاتی قبلی به وجود آمد و در درون نظام قبلی شروع به رشد کردند و سرانجام به نظام حاکم تبدیل شدند، آلترناتیو پرولتاریا برای نظام سرمایه‌داری، به عبارت دیگر نطفه روابط تولیدی سوسیالیستی نمی‌تواند در درون نظام سرمایه‌داری به وجود آید تا بتواند به رشد خود ادامه دهد.

منتهی باز هم برخلاف طبقات استثمار شده پیشین، طبقه‌ی بردگان و طبقه‌ی سرف (و یا حتی دهقان) برای اولین بار در تاریخ، طبقه‌ی استثمار شده این رسالت را بر عهده دارد تا به حاکمیت برسد و روابط تولیدی نوینی را به وجود آورد، طبقه‌ای که نمی‌تواند خود را رها کند مگر آن که کل بشریت را از یوغ نظام طبقاتی رها سازد و سپس خود را به مثابه یک طبقه از بین ببرد.

"در همه انقلاب‌های پیشین شیوه فعالیت همواره بلا تغییر باقی می‌ماند و مسئله تنها بر سر توزیع متفاوت این فعالیت، نحوه جدیدی از توزیع کار بین دیگر اشخاص بود، در حالیکه انقلاب کمونیستی علیه شیوه تاکنون موجود فعالیت متوجه است، کار را بر می‌چیند و حاکمیت همه طبقات را همراه با خود این طبقات لغو می‌سازد، زیرا

توسط طبقه‌ای انجام می‌گیرد که دیگر در جامعه به عنوان یک طبقه محسوب نمی‌شود، به عنوان یک طبقه برسمیت شناخته نمی‌شود، و در نفس خود بیان انحلال همه طبقات، ملیت‌ها و نظایر آن در جامعه کنونی است.^{۲۳۰}

اگر چه پایه‌های مادی مناسبات تولیدی سوسیالیستی در درون نظام سرمایه‌داری به وجود می‌آید، خود روابط سوسیالیستی تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند در درون نظام سرمایه‌داری به وجود آید. سرمایه‌داری نیروهای مولده را رشد می‌دهد و همین رشد یک تضاد اصلی را نیز به وجود می‌آورد، از سویی نیروهای مولده جمعی می‌شوند ولی از سوی دیگر روابط تولیدی خصوصی (مالکیت خصوصی بر ابزار تولید) است. به عبارت بهتر در دوران سرمایه‌داری، رشد نیروهای مولده، تضاد کار و سرمایه زمینه و شرایط مادی انقلاب کمونیستی را فراهم می‌سازد. شرایط عینی برای انقلاب کمونیستی مهیا می‌شود.

انقلاب کمونیستی اولین انقلاب در تاریخ بشریت است که طبقه‌ی استثمار شده با آگاهی طبقاتی خود و با شناخت نسبی از روابط تولیدی آینده و برای از بین بردن تناقض بین نیروهای مولده و روابط تولیدی دست به انقلاب می‌زند.

انقلاب کمونیستی یک انقلاب جهانی است. به عبارت دیگر انقلاب کمونیستی همچون زمین لرزه‌ی سیاسی است که مرکز آن می‌تواند در کشور و یا کشورهایی باشد ولی شرط پیروزی آن گسترش امواج این زمین لرزه‌ی سیاسی به سایر نقاط و کشورها

^{۲۳۰} - ایدئولوژی آلمانی، ص ۴۸



است. در غیر این صورت همچون انقلاب اکتبر علی‌رغم جانفشانی‌های پرولتاریای روسیه، انقلاب ایزوله شده و سرانجام رو به انحطاط خواهد گذاشت. روابط تولیدی سوسیالیستی تنها در مقیاس جهانی امکان‌پذیر است و نمی‌توان جزایر سوسیالیستی در

درون نظام سرمایه‌داری تشکیل داد. به این مسئله انگلس به وضوح در "الفبای کمونیسم" تأکید می‌کند. و در سوال و جواب این چنین به شکل و ماهیت جهانی انقلاب کمونیستی تأکید می‌کند:

"سوال نوزدهم: آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟
جواب: نه، صنایع بزرگ همه ملت‌های روی زمین و مخصوصاً ملت‌های متمدن را بوسیله ایجاد بازارهای جهانی بطوری بهم متصل نموده است که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش آید، بستگی پیدا می‌کند.... این انقلاب یک انقلاب دنیایی است و لذا در یک سرزمین دنیایی نیز انجام خواهد یافت."^{۳۳۱}

هیچ نظام اجتماعی در دوران شکوفایی خود از هم پاشیده نمی‌شود، تنها پس از یک دوره انحطاط است که جای خود را به نظام اجتماعی عالی‌تری می‌سپارد. این مسئله در مورد نظام سرمایه‌داری نیز صادق است. تاریخ شیوه تولید سرمایه‌داری را می‌توان به دو

^{۳۳۱} - الفبای کمونیسم

دوره تقسیم کرد. دوره اول زمانی است که بورژوازی نقش انقلابی ایفا می‌کرد و مناسبات تولیدی امکان رشد نیروهای تولیدی را فراهم می‌آورد. دوره دوم زمانی است که سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شده است، طبقه بورژوا یک طبقه ضد انقلابی و ارتجاعی است و روابط سرمایه‌داری مانعی در راه پیشرفت نیروهای تولیدی است. در عصر انحطاط سرمایه‌داری، روابط تولیدی سرمایه‌داری غل و زنجیری بر دست و پای نیروهای تولیدی می‌شود. تنها در این مقطع است که شرایط مادی برای وقوع یک انقلاب اجتماعی و در عصر کنونی انقلاب کمونیستی مهیا می‌شود.

نئین بیش از صد سال قبل تصویر روشن و واضحی از رشد سرمایه‌داری و نقش بورژوازی ارائه می‌دهد و از دوره‌های متفاوت تاریخی نام می‌برد و این که با شروع جنگ جهانی امپریالیستی یعنی سال ۱۹۱۴ بورژوازی نقش مترقی خود را از دست داد و نقش ارتجاعی و ضد انقلابی به خود گرفت، به عبارت دیگر سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شد و این چنین می‌گوید:

"تقسیم بندی معمول دوران‌های تاریخی که به کرات در ادبیات مارکسیستی ذکر شده و بارها توسط کائوتسکی تکرار شده و در مقاله پوترسف استفاده شده، بدین قرار است: ۱۸۷۱-۱۷۸۹، ۱۹۱۴-۱۸۷۱، ؟-۱۹۱۴ در اینجا، مانند هر جای دیگری در طبیعت و اجتماع، مرزبندیهای قراردادی و متغیر، نسبی و نه مطلق می‌باشند. ما مهمترین و برجسته‌ترین وقایع تاریخی را فقط بطور تقریبی به عنوان نقطه عطف در جنبشهای تاریخی مهم اختیار می‌کنیم. اولین دوران از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ

فرانسه_ پروس دوران تعالی بورژوازی و پیروزی آن است، این دوران فراز بورژوازی، دوران جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور کلی و جنبشهای بورژوا_ ملی بطور خاص، دوران سقوط سریع موسسات مطلقه و فرتوت فتودالی است. دوران دوم، دوران سلطه کامل و زوال بورژوازی، دوران گذار از خصلت مترقی بورژوازی به خصلت ارتجاعی و حتی بغایت_ ارتجاعی سرمایه مالی است. این دورانی است که یک طبقه نوین مدرن، دمکراسی مدرن در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قواست. دوران سوم، که تازه آغاز شده، بورژوازی را در همان "موقعیتی" قرار می‌دهد که اربابان فتودال در دوران اول قرار داشتند. این دوران امپریالیسم و تکان‌های شدید امپریالیستی و همچنین تکان‌های شدیدی که ناشی از ماهیت امپریالیسم است، می‌باشد.^{۲۳۲}

این مسئله بیان‌گر آن است که در عصر رو به رشد نظام سرمایه‌داری، شرایط مادی برای وقوع انقلاب کمونیستی هنوز مهیا نبود. هنوز عصر انقلابات کمونیستی شروع نشده بود. کمون پاریس در شرایطی بوقوع پیوست که نظام سرمایه‌داری جهانی، هنوز در سطح جهانی وارد دوران انحطاط خود نشده بود. کمون پاریس در مهد تمدن بورژوازی و توسط متمدن‌های بربر بخون کشیده شد. اگر هم بخون کشیده نمی‌شد، تحول آن به نظام کمونیستی جهانی در آن مقطع امکان پذیر نبود. انگلس این مسئله را بخوبی توضیح می‌دهد:

^{۲۳۲} - به زیر پرچم دروغین؛ لنین

”همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد. طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان بر پا می کرد و جان خود را نثار می نمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از بر انداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از بر انداختن نظام بورژوازی. اما، با آنکه آن‌ها از تضاد ناگزیری که بین طبقه‌ی آن‌ها و بورژوازی وجود داشت بخوبی باخبر بودند مهذا نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچکدام به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. بهمین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه‌ی سرمایه‌داران به چنگ آورد.“^{۲۳۳}

همان‌طوری که در بالا ذکر شد، وقوع جنگ جهانی اول بیان‌گر آن بود که سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شده بود، سرمایه‌داری وارد عصر امپریالیسم شده بود. ما معتقد هستیم در عصر انحطاط سرمایه‌داری، در عصر امپریالیسم تمامی دولت‌ها صرف نظر از بزرگی و کوچکی‌شان، صرف نظر از قدرت اقتصادی و نظامی‌شان از گانگسترهای بزرگ مثل آمریکا و بریتانیا گرفته تا گانگسترهای کوچک مثل ایران و پاکستان همگی امپریالیستی هستند.

^{۲۳۳} - مانیفست حزب کمونیست، انگلس، پیش‌گفتار چاپ ایتالیایی سال ۱۸۹۳

به عبارت بهتر با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، عصر امپریالیسم، عصر انقلابات کمونیستی نیز آغاز شد. این به مفهوم این است که انقلاب در دستور کار در تمامی کشورها چه سرمایه‌داری متروپل و چه سرمایه‌داری پیرامونی، انقلاب کمونیستی است. انقلاب کمونیستی به همان اندازه در بریتانیا، آلمان و غیره معتبر است که در پیرامونی‌ترین کشور سرمایه‌داری چون افغانستان. قطعا انقلاب کمونیستی در یک کشور پیرامونی بخشی از انقلاب جهانی خواهد بود، نه یک پدیده کاملا مجزا و ایزوله شده و از سوی دیگر چون بخشی از انقلاب جهانی خواهد بود نیازمند کمک پرولتاریای جهانی خواهد بود. قطعا مسئولیت بزرگی بر شانه‌های پرولتاریای کشورهای متروپل سنگینی می‌کند. بدون کمک پرولتاریای کشورهای متروپل در تمامی ابعاد، پروسه انقلاب کمونیستی در کشورهای پیرامونی قادر به پیشروی نخواهد بود.

ذکر این نکته نیز ضروری است که انقلاب اجتماعی (انقلاب کمونیستی) محدود به چند روزی نیست که انقلاب پیروز می‌شود بلکه کل پروسه انقلاب را مد نظر دارد. به عنوان مثال انقلاب اکتبر تحقق اهداف پروسه‌ای است که سال‌ها طول کشید و سرانجام در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ طی یک قیام مسلحانه قدرت سیاسی بدست پرولتاریای روسیه افتاد.

دوستان تریدنی والکا بخش زیادی از ادبیات، نگرش و مواضع خود را از گروهی به ارث برده که مرحوم شده و از صحنه سیاسی حذف شده است، یعنی گروه کمونیست انترناسیونالیست که نه کمونیست بود و نه انترناسیونالیست. آن گروه مرحوم ادعا کرده بود که در سال ۱۹۷۹ نه تنها در ایران یک انقلاب بلکه یک انقلاب گسترده کارگری نیز رخ داده است:

"بدون آنکه به گذشته‌های دور بازگردیم، می‌توانیم نمونه‌ای از چرخه مبارزه‌ای را توضیح دهیم که از دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز شد و در اوج خود، در سال ۱۹۷۹، شاهد انقلابی گسترده کارگری در ایران بود که با یک ضربه، چهارمین ارتش نظامی جهان، شاه ایران و دستگاه جاسوسی حامی او را سرنگون کرد. این انقلاب چنان قدرتمند بود که حتی بورژوازی محلی نتوانست آن را متوقف کند و پس از چندین ماه تلاش برای حفظ تاج و تخت، مجبور شد به بخش اصلی سوسیال‌دموکراسی که با رنگ و لعاب محلی و عمامه آیت‌الله‌ها تزئین شده بود، متوسل شود تا این جنبش عظیم مبارزاتی را سرکوب و نابود کند.^{۲۳۴}"

ما قبلاً تحولات مربوط به سال ۱۹۷۹ را بررسی کردیم و نیازی به تکرار مجدد آنها نیست بلکه در اینجا تاکید می‌کنیم که انقلاب یک پدیده و یا پروسه مجزا نیست. انقلاب کارگری، انقلابی جهانی است در غیر این صورت انقلاب نیست. این یک واقعیت است که در دهه ۱۹۷۰ مبارزه طبقاتی در سراسر این کره خاکی در یک سطح بهتری در قیاس با امروز قرار داشت، منتها مبارزه طبقاتی به سطحی ارتقا نیافته بود که انقلاب کمونیستی را در دستور روز پرولتاریا قرار دهد.

^{۲۳۴} برخی بررسی‌ها در مورد حوادثی که در حال حاضر عراق را تکان می‌دهد.

همانطوریکه قبلاً بررسی کردیم، منظور تریدنی والکا از پرولتاریا ربطی به پرولتاریا و مارکسیسم ندارد به همان ترتیب منظور آن از انقلاب پرولتری ربطی به انقلاب پرولتری و درک مارکسیستی از انقلاب ندارد.

"حتی در طول انقلاب پرولتری، آگاهی بورژوایی بر توده‌های پرولتاریا مسلط خواهد بود و تا زمانی که این آگاهی بازتاب‌دهنده تقسیم طبقاتی موجود در جامعه باشد، بر آنها مسلط خواهد ماند. این خود مبارزات است، همان‌طور که قبلاً گفتیم، که شرایط و توازن نیروها را تغییر می‌دهد. در این مبارزات (همان‌طور که امروز در پورت سعید مشاهده می‌شود)، پرولتاریا دیگر یک مقوله جامعه‌شناختی یا یک طبقه «انتزاعی» پراکنده در آمیزه‌ای از شهروندان منزوی نیست، بلکه بار دیگر به طبقه‌ای تبدیل می‌شود که منطبق سلطه سرمایه‌داری را برهم می‌زند و شرایطی برای بازتولید نیازهای زندگی که در تضاد با این جامعه هستند ایجاد می‌کند و در سطحی آگاهانه، طبقه‌ای می‌شود که در این فرآیند نقد انقلابی را خلق می‌کند.

برخلاف آن، ایده‌آلیست‌ها انتظار دارند که از همان آغاز یک درگیری طبقاتی، آگاهی انقلابی ۱۰۰ درصدی وجود داشته باشد. در رویکرد آن‌ها، رابطه متقابل میان وجود و آگاهی از بین می‌رود و همچنین جنبش - یعنی فرآیند گسست از سلطه ایدئولوژی بورژوایی و واقعیت روزمره بازتولید اجتماعی سرمایه‌داری - نادیده گرفته می‌شود.^{۲۳۵}

^{۲۳۵} مصر: خودمدیریتی پورت سعید و مبارزات کارگری.

طبقه‌ای که در جامعه ابزار تولید را در اختیار دارد به عبارت دیگر طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط جامعه است، قادر می‌شود ایدئولوژی‌هایی نیز خلق کند. ایدئولوژی نوعی آگاهی کاذب و وارونه از جهان هستی است و به تبع آن عامل از خود بیگانگی انسان است. دین یک شکل از ایدئولوژی است، ناسیونالیسم، دموکراسی بورژوازی، ورزش در جامعه سرمایه‌داری و غیره که به اشکال گوناگون ایدئولوژی ظاهر می‌شوند کمتر از مذهب آن آرامش تخیلی، آن شیدایی را در کارگران بوجود نمی‌آورند. این یک حقیقت انکارناپذیر است که افکار حاکم، افکار طبقه حاکم است و تنها در شرایط انقلابی است که این قاعده نقض می‌گردد. مارکس این مسئله را به روشنی بیان می‌دارد:

"طبقه‌ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسائل تولید ذهنی را نیز تحت کنترل خواهد داشت، بنحوی که افکار آن‌ها که فاقد وسائل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن است. ... لذا به عنوان متفکران، به عنوان تولیدکنندگان افکار نیز حکومت می‌کنند و تولید و توزیع اندیشه‌های عصر خویش را تنظیم می‌نمایند: بدینسان افکار آنان افکار حاکم آن دوران نیز است."^{۳۶۱}

آگاهی بورژوازی به معنی ایدئولوژی، باورها و ارزش‌هایی است که نظام سرمایه‌داری به‌ویژه طبقه بورژوازی برای حفظ و تقویت سلطه خود در جامعه تبلیغ می‌کند.

۳۶۱ - ایدئولوژی آلمانی، مارکس و انگلس

این آگاهی معمولاً از طریق رسانه‌ها، آموزش، دین، فرهنگ و حتی زبان به توده‌ها منتقل می‌شود. همانطوریکه در بالا ذکر شد، در شرایط انقلابی، قانده تسلط افکار طبقه حاکم به زیر سوال می‌رود، اگر چه اثرات افکار طبقه حاکم در توده‌های کارگر همچنان یافت می‌شود منتها دیگر افکار حاکم بر توده‌های کارگر نیست.

والکا ادعا میکند حتی در طول انقلاب پرولتری، آگاهی بورژوایی بر توده‌های پرولتاریا مسلط خواهد بود. به عبارت بهتر توده‌های پرولتاریا می‌خواهند نظامی را به زیر بکشند که آگاهی همان نظام بر آنها مسلط است، آن موقع این پرسش مطرح می‌شود که آیا به لحاظ دیالکتیکی، امکان‌پذیر است که طبقه کارگر سیستمی را که ایدئولوژی و آگاهی آن بر ذهن و رفتار توده‌ها مسلط است، سرنگون کند؟

به لحاظ دیالکتیکی، امکان‌پذیر نیست که توده‌های پرولتاریا نظامی را سرنگون کنند که آگاهی همان نظام بر آنها مسلط است، مگر اینکه در جریان مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بتوانند به تدریج آگاهی طبقه کارگر را از سلطه آگاهی بورژوایی آزاد کند و از آگاهی کاذب به آگاهی طبقاتی واقعی دست یابند. در چنین مقطعی دیگر آگاهی بورژوایی بر توده‌های پرولتاریا مسلط نخواهد بود.

تریدنی والکا ادعا می‌کند که ایده‌آلیست‌ها انتظار دارند که کارگران در جدال‌های طبقاتی از همان آغاز آگاهی انقلابی ۱۰۰ درصدی داشته باشند. ما در اینجا وارد مباحث فلسفی نمی‌شویم تا ماتریالیسم مبتدل و بورژوایی تریدنی والکا را در معرض دید عموم قرار دهیم و این را به فرصت‌های بعدی واگذار می‌کنیم. ادعای تریدنی والکا کذب محض

است و صرفاً برای این است تا سیاهی لشکر دیگر جنبشهای اجتماعی کردن طبقه کارگر را موجه جلوه دهد.

قبلاً توضیح دادیم که تریدنی والکا به طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی، طبقه‌ای که موتور حرکت تاریخ از طریق مبارزه طبقاتی است، باور ندارد و از واژه پرولتاریا صرفاً برای جنجال تبلیغاتی استفاده می‌کند. باز هم به ادعای تریدنی والکا چون بورژوازی سلطه ایدئولوژیک بر طبقه کارگر دارد و طبقه کارگر قادر به اقدام جدی طبقاتی نیست، لذا پرولتاریا تنها به اقدام‌های فردی خرابکارانه یا در بهترین حالت به اعتصابات و شورش‌های محلی مبادرت می‌کند:

"از زمان سرکوب و هم‌چنین هم‌راستایی آخرین تلاش‌های انقلابی جهانی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته، سلطه ایدئولوژیک بورژوازی تقریباً در بیشتر نقاط جهان کامل است: سطح فعالیت‌های سازمان‌یافته طبقاتی بسیار پایین است و بیان روزمره آن محدود به اقدام‌های فردی خرابکارانه یا در بهترین حالت به اعتصابات و شورش‌های محلی است."^{۲۳۷}

ما قبلاً بررسی کردیم که اقدامات فردی خرابکارانه ربطی به مبارزه طبقاتی کارگران ندارد و اتفاقاً بر علیه مبارزه طبقاتی است. تریدنی والکا شورش اخوان المسلمین،

^{۲۳۷} جنگ طبقاتی شماره ۶ - ص ۱

اسلامگرایان جنایتکار، باندهای ارتجاعی ناسیونالیست و غیره را شورش پرولتاریا قلمداد می‌کند اما در رابطه با نبردهای پرولتری واقعی سکوت خفت‌بار می‌کند، چون نمی‌تواند در رابطه با آنها جاروجنجال راه بیندازد. این مسئله نه از ناآگاهی تریدنی والکانه مشکلی اخلاقی بلکه ماهیت طبقاتی دارد. انقلاب جهانی نیازمند گروههایی است که به قدرت طبقاتی کارگران و طبقه تاریخی که این طبقه اجتماعی به عهده دارد، باور دارند.

برنامه حداقل ادعائی

زمانیکه سرمایه‌داری هنوز دوران شکوفایی خود را می‌گذراند و بورژوازی همچنان نقش انقلابی در جامعه ایفا می‌کند، امکان تحمیل اصلاحات به بورژوازی وجود داشت. برنامه‌های احزاب کارگری که در آن مقطع به احزاب سوسیال دموکراتیک معروف بودند از دو بخش تشکیل می‌شد، برنامه حداقل یعنی خواسته‌های کوتاه مدت، به عبارت دیگر تحمیل رفهم به بورژوازی و برنامه حداکثر یعنی سوسیالیسم. با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، که معروف به عصر انقلابات کمونیستی یا جنگ‌های امپریالیستی است، دیگر امکان تحمیل اصلاحات پایدار به سرمایه‌داری وجود ندارد و انقلاب پرولتری در دستور روز پرولتاریا قرار می‌گیرد و برنامه حداقل و حداکثر مفهوم خود را از دست می‌دهد. با حداقل توضیحاتی در رابطه با برنامه حداقل و حداکثر به تهمت‌های سخیف تریدنی والکا برمی‌گردیم.

"بر اساس فعالیت‌های برخی گروه‌ها، بیشتر این طور به نظر می‌رسد که هدف آن‌ها نه ایجاد یک جامعه‌ی واقعی مبارزه (که به صورت برنامه‌ریزی شده متمرکز باشد، اما لزوماً به صورت عملی نه)، بلکه تشکیل یک «حزب» است، و آن هم یک حزب توده‌ای. به عنوان مثال، می‌توان در فعالیت‌های جمع‌ها و پلتفرم‌های «هیچ جنگی جز جنگ طبقاتی» تلاشی برای ایجاد نوعی «برنامه‌ی حداقلی» مشاهده کرد که تا حد ممکن افراد بیشتری بتوانند بدون تشدید تفاوت‌ها و خاص‌گرایی‌های عناصر

مختلف به آن پیوندند؛ به این ترتیب، نمی توان آن‌ها را چیزی جز دفاتر جذب نیرو به حساب آورد. در این رویه‌ها می توان امتیازهایی به کسانی داد که از نظر برنامه‌ای شفاف نباشند، به طوری که بتوانند بعد توده‌ای را به فعالیت‌هایشان اضافه کنند. اما از نظر ما، ما دقیقاً می خواهیم عکس این کار را انجام دهیم.^{۲۳۸}

منظور نقل و قول بالا رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست است. تشکیل حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین‌المللی یکی از اهداف همه گروه‌های کمونیست چپ است، چرا که بدون تشکیل حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین‌المللی امکان پیروزی انقلاب کمونیستی وجود ندارد. تشکیل حزب نه اراده‌گرایانه بلکه محصول شرایط خاصی از مبارزه طبقاتی است که در آن سازمان‌ها و گروه‌های موجود قادر نیستند نیاز مبارزه طبقاتی را برآورد سازند و تشکیل حزب جهانی در دستور روز قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر مقطعی که آگاهی طبقاتی پرولتاریا به سطحی تکامل یافته تا انترناسیونال کمونیستی خود را برای پیروزی انقلاب کمونیستی تشکیل دهد.

ادعای تشکیل حزب توده‌ای توسط رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست در تداوم جعلیات مواضع کمونیست‌ها توسط تریدنی والکا است. اتفاقاً تغییر نام از «دفتر برای حزب انقلابی» به گرایش کمونیست انترناسیونالیست، کاری بسیار به جا بود، این تغییر نام در عین حال که جهت‌گیری سیاسی و تشکیلاتی گرایش کمونیست انترناسیونالیست را بهتر نشان می‌دهد، در عین حال جلو سواستفاده گروه‌هایی چون تریدنی والکا را نیز می‌گیرد.

^{۲۳۸} گزارشی از پراگ.

تهمت برنامه حداقل به رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست نیز تهمتی سخیف است، ظاهراً تریدنی والکا از تهمت زدن خسته نمی‌شود. برنامه حداقل نه برای جمع کردن نیرو بلکه برای تحمیل رفرم به بورژوازی در دوران شکوفائی سرمایه‌داری بود. گرایش کمونیست انترناسیونالیست معتقد به انقلاب جهانی کمونیستی برای به زیر کشیدن سرمایه‌داری است، نه تلاش برای تحمیل رفرم به بورژوازی. گرایش کمونیست انترناسیونالیست اگر نگوئیم صدها صفحه حداقل ده‌ها صفحه در نقد برنامه حداقل نگاشته است.^{۲۳۹} چنین تهمتهایی گرایش کمونیست انترناسیونالیست را تضعیف نمی‌کند بلکه صرفاً پرت و پلاگویی تریدنی والکا را می‌رساند.

مسئله برنامه حداقل را که توضیح دادیم به رویکرد «هیچ جنگی مگر جنگ طبقاتی» می‌رسیم. ما این رویکرد رفقا را درست ارزیابی نمی‌کنیم و منتقد آن هستیم و در مقابل بر مبارزه طبقاتی پرولتاریا تاکید می‌کنیم. اگر چه مشخصاً «هیچ جنگی مگر جنگ طبقاتی» را مورد نقد کنکرت قرار نداده‌ایم ولی در مباحثه‌ای که با رفقای حزب کمونیست بین‌الملل داشته‌ایم به آن اشاره کرده‌ایم. به لحاظ دیالکتیکی، رویکرد اشتباه رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست در رابطه با «هیچ جنگی مگر جنگ طبقاتی» را چنین ارزیابی می‌کنیم: رشد طبقه کارگر خطی نیست، به تبع آن شاهد گرایش‌های متفاوتی درون طبقه کارگر هستیم. لذا اولاً باید این تفاوت‌های سیاسی را پذیرفت، ثانیاً این تفاوت‌ها را از طریق

^{۲۳۹} برای مثال، رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست در اوایل دهه ۱۹۸۰ برنامه حداقل اتحاد مبارزان کمونیست سلف کمونیسم کارگری را به نقد کشیدند.

پلمیک سیاسی پیش برد. ما در راستای شفافیت فضای سیاسی پلمیک‌های زیادی را با گرایش‌های متفاوت کمونیست چاپ انجام داده ایم و در آینده نیز انجام خواهیم داد.

یکی از نکات ضعف و ابهام‌سازی ابتکار «هیچ جنگی جز جنگ طبقاتی»، به معنای آن است که رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست به عنوان یک جریان انترناسیونالیستی به گروه‌هایی چون تریدنی والکا هویتی می‌دهند که فاقد آن هستند، آنها ملغمه‌های از چپگرایی با آنارشیزم منتها با رادیکالیسم کلامی هستند. تدوین این کتاب و در معرض دید عموم قرار دادن عملکرد گروه‌هایی چون تریدنی والکا بی‌افقی ابتکاری چون «هیچ جنگی جز جنگ طبقاتی» را نیز می‌رساند. دفاع از ارزش‌ها و سنت پر افتخار کمونیست چپ، گروه‌های کمونیست چپ را که در اقلیت مطلق هستند قوی می‌کند و هر گونه امتیازدهی به چپگرایان، آنارشیزم‌ها و یا ملغمه‌ای از آنها کمونیست‌ها را نه قوی بلکه تضعیف می‌کند.

قرارداد برست-لیتوفسک

اکثریت کسانی که خواهان قتل سلمان رشدی بخاطر نوشتن کتاب آیه‌های شیطانی هستند، اصلاً این کتاب را نخوانده‌اند.^{۲۴۰} حتی کسی که برای اولین بار فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد، یعنی خمینی، خودش کتاب را نخوانده بود، چون کتاب به فارسی در آن مقطع ترجمه نشده بود و خمینی به غیر از زبان‌های فارسی و عربی به زبان‌های اروپائی آشنائی نداشت. دیگران چیزهایی برای او در رابطه با کتاب تعریف کرده بودند و او هم نه بخاطر باور دینی بلکه در راستای منافع امپریالیستی خود، مطرح شدن به عنوان رهبر مسلمین جهان و کسب هژمونی، فتوای قتل رشدی را صادر کرد.

تریدنی والکا در رابطه با بی‌دانشی خود در رابطه با قرارداد برست-لیتوفسک و مواضع کمونیست چپ این چنین دُرَفشانی می‌کند:

"به‌طور کلی، همه‌ی گروه‌های به‌اصطلاح «کمونیسم چپ» خواستار پیمان برست-لیتوفسک هستند، یا به‌طور ساده‌تر از آن حمایت می‌کنند (پیمانی که در واقع خنجری بر پشت پرولتاریا در روسیه، آلمان و اتریش-مجارستان بود؛ چیزی که برخی آن را «خیانت» می‌نامند!)."^{۲۴۱}

^{۲۴۰} ضارب سلمان رشدی تنها ۲ صفحه از کتاب آیه‌های شیطانی را خوانده بود.

^{۲۴۱} گزارشی از پراگ.

حکایت دوستان تریدنی والکا بی‌شبهت به فتوای قتل سلمان رشدی به خاطر نگارش کتاب آیات شیطانی نیست. آن‌ها با شنیدن چند جمله و بدون کمترین اطلاعی از محتوای پیمان برست-لیتوفسک، به سرعت حکم خیانت کمونیست‌های چپ را صادر کردند و با حماقتی آشکار، وانمود کردند که بر تمامی ابعاد مسئله مسلط‌اند. با این حال، یک تفاوت اساسی میان این دو وجود دارد. فتوای خمینی پیامدهای عمیق و مرگباری به همراه داشت و زندگی بسیاری را دستخوش خشونت و ناامنی کرد. در مقابل، فتوای تریدنی والکا چیزی جز تبدیل شدن او به سوژه‌ای برای طنز و تمسخر به همراه نداشت.

بگذارید دوستان تریدنی والکا را در دنیای متوهم‌شان رها کنیم و به بررسی زمینه‌های مادی پیمان برست-لیتوفسک و مواضع کمونیست‌های چپ در آن مقطع و همچنین مواضع بعدی کمونیست‌های چپ در رابطه با پیمان برست-لیتوفسک پردازیم.

در جنگ جهانی اول دو بلوک قدرتمند امپریالیستی در مقابل هم صف آرایی کرده بودند. یک سوی صف را متفقین تشکیل می‌دادند که ائتلافی از روسیه، بریتانیا و فرانسه بود و سوی دیگر را متحدین که ائتلافی از آلمان، امپراطوری اتریش-مجارستان و امپراطوری عثمانی بود. تا سال ۱۹۱۵ و در میدان جنگ متحدین برتری نظامی بیشتری کسب کرده بودند، اما با ورود آمریکا به جنگ موازنه قدرت به نفع متفقین سنگین‌تر شد. در فوریه ۱۹۱۷ موج سهمگین انقلابی منجر به سرنگونی تزار و روی کار آمدن کرنسکی گردید، اما کرنسکی همچنان به تعهدات جنگی خود وفادار ماند.

اکثریت عظیم جمعیت روسیه خواهان پایان جنگ بودند و حزب بلشویک تصمیم قاطعی به عملی کردن این خواست مردم داشت. بلشویک‌ها از ابتدای جنگ خواهان آتش

بس فوری، پیمان صلح بین‌المللی بدون پرداخت غرامت و بدون الحاق سرزمین‌های دیگران بودند. این خواست بلشویک‌ها با مخالفت شدید دولتهای انگلیس و فرانسه روبرو بود و سفیران انگلیس و فرانسه از کرنسکی می‌خواستند که بلشویک‌ها را سرکوب کند.

پیروزی انقلاب اکتبر به مفهوم عدم تعهد به پیمان‌های امپریالیستی و اتحاد نظامی امپریالیستی بود. بلشویک‌ها اعلام کردند پیمان‌های استعماری را یک‌جانبه ملغی خواهند کرد و به تبع آن نیروهای خود را از جمله از ایران بیرون کشیدند. بلشویک‌ها همچنین اعلام کردند اسناد محرمانه را انتشار خواهند داد و در این زمینه تروتسکی اعلام داشت «لغو دیپلماسی محرمانه و پنهانی، نخستین و مهم‌ترین شرط یک سیاست خارجی صادقانه، مردمی و واقعاً دموکراتیک است»^{۲۴۲} با انتشار قراردادهای محرمانه توسط بلشویک‌ها، مشخص شد که متفقین قصد داشتند، امپراتوری اتریش-مجارستان را تجزیه کنند. بلشویک‌ها خواهان صلح عادلانه، بدون الحاق و پرداخت غرامت بودند، لذا فراخوانی برای همه ملت‌ها جهت شرکت در کنفرانسی برای انعقاد صلح "عادلانه و دموکراتیک" ارسال شد و توسط دومین کنگره شوراهای تصویب گردید.

برای بورژوازی فرانسه و بریتانیا وحشت انقلاب نمایان شده بود و این مسئله امکان‌سازش بین متفقین با نیروهای محور را بیشتر می‌کرد. در چنین شرایطی این سوال در برابر بلشویک‌ها قرار داشت آیا در انتظار صلح بمانند تا انقلاب جهانی گسترش پیدا کند یا آنکه از طریق انعقاد قرارداد صلح به گسترش انقلاب جهانی کمک کنند؟

^{۲۴۲} بیانیه تروتسکی پیرامون انتشار معاهدات محرمانه.

از آنجائی که به درخواست بلشویک‌ها برای کنفرانس صلح، دولتهای امپریالیستی پاسخی نداده و به جنگ ادامه دادند، لذا بلشویک‌ها ناچار شدند مشکلات ناشی از این جنگ امپریالیستی را طبق مهلتی که لنین و اکثریت بلشویک‌ها توصیه کرده بودند با اعلام آتش بس به ارتش آلمان و اتریش - مجارستان حل کنند.

در درون بلشویک‌ها دو موضع در این زمینه وجود داشت: صلح فوری یا گسترش انقلاب از طریق جنگ انقلابی. لنین از صلح بی درنگ برای بدست آوردن فضایی جهت تنفس دفاع می‌کرد و کمونیست‌های چپ به نمایندگی بوخارین خواهان جنگ انقلابی و مخالف صلح بودند. کمونیست‌های چپ معاهده صلح را بعنوان خیانت به انقلاب جهانی ارزیابی می‌کردند و خواهان جنگ انقلابی بر علیه آلمان بودند. کمونیست‌های چپ واهمه داشتند که آلمان شرایط غیر قابل قبولی را به کشور شوراهای تحمیل کند که با اصول سوسیالیسم انقلابی مغایرت داشته و زمینه رشد فرصت طلبی را فراهم سازد. هم لنین، هم تروتسکی و هم کمونیست‌های چپ پیروزی نهایی پرولتاریای روسیه را در گسترش انقلاب جهانی می‌دیدند.

تروتسکی بعنوان وزیر امور خارجه دولت انقلابی احتمال می‌داد که آلمان‌ها شرایط غیر قابل پذیرشی برای صلح مطرح سازند که دولت انقلابی ناچار به جنگ انقلابی شود. تروتسکی بر این باور بود که با امضاء نکردن فوری معاهده صلح و کش دادن مذاکرات و گفتگوها هم فرصتی پیدا خواهد شد تا سیاست جنگ طلبی امپریالیست‌ها افشاء شود و هم اینکه به پرولتاریای اروپا ثابت می‌شود که دولت انقلابی تسلیم نمی‌گردد بلکه

در نتیجه شرایط اجبار تن به صلح می دهد، لذا این مسائل منجر خواهد شد طبقه کارگر در دیگر کشورها وارد جدال های طبقاتی بشوند.

مذاکرات صلح از دسامبر ۱۹۱۷ در برست - لیتوفسک شروع شد، تروتسکی برای مذاکراتی که رهسپار برست - لیتوفسک می شد، چمدانی پر از جزوه و اعلامیه با خود برد و جلو چشم دیپلمات های آلمانی بین سربازان آلمانی پخش کرد. آلمانی ها شروط سختی را پیش روی هیئت مذاکره کننده شوروی گذاشته بودند.

تروتسکی پس از بازگشت از مذاکرات صلح، گزارش ماموریت خود و همچنین نتیجه گیری هایش را اعلام داشت: نه صلح، نه جنگ تا با خرید وقت انقلاب آلمان بتواند گسترش پیدا کند. تروتسکی در رابطه با صلح موضعی بین لنین و کمونیست های چپ داشت، اما در نهایت به نفع موضع لنین، حرکت کرد. لنین برای قبول شرایط آلمان به کمیته مرکزی فشار می آورد و بوخارین بعنوان نماینده کمونیست های چپ خواستار جنگ انقلابی بود. پیشنهاد لنین، صلح فوری ۱۵ رای، پیشنهاد تروتسکی ۱۶ رای و پیشنهاد بوخارین ۳۲ رای آورد. زیرا کسانی که حق رای نداشتند، در رای گیری شرکت کرده بودند، در نتیجه کمیته مرکزی خود را موظف به نتایج رای گیری ندانست. سرانجام کمیته مرکزی به قطعنامه پیشنهادی تروتسکی رای داد یا به عبارت بهتر به تروتسکی این اختیار را داد تا سیاست خویش را در مذاکرات پیش ببرد که در جمله زیر خلاصه می شود:

"ما از جنگ دست می کشیم و قرارداد صلح را امضاء نشده میگذاریم - ما ارتش را از بسیج بیرون می آوریم."

آلمانی‌ها متوجه سیاست تروتسکی شدند و آتش بس را لغو کردند و در فوریه ۱۹۱۸ حملات جدیدی را علیه دولت انقلابی سازمان دادند. آلمانی‌ها ظرف دو هفته بخش‌های قابل توجهی از روسیه را اشغال کردند و پیروزی‌های قابل توجهی بدست آوردند و تا نزدیکی‌های پتروگراد پیشروی کردند. بالاخره تحت فشار تصمیمات لنین پیمان صلح با شرایطی بسیار بدتر از قبل امضاء شد.

نگرانی اصلی کمونیست‌های چپ که در اطراف بوخارین، پیاتاکوف، اوسینسکی و... جمع بودند، این بود که قرارداد برست - لیتوفسک وقوع انقلاب در آلمان را به تاخیر بیندازد، لذا باور داشتند کارگران به جای اینکه به جنگ انقلابی برای گسترش انقلاب جهانی متعهد باشند به یک صلح ناخوشایند تن داده بودند. با وجود نیت و انگیزه انترناسیونالیستی کمونیست‌های چپ، موضع لنین با نیازهای انقلاب جهانی بیشتر مطابقت داشت. پرولتاریای حاکم و پیروز نمی‌تواند از طریق زور و سرنیزه انقلاب خود را صادر کند بلکه انقلاب پرولتری هر کشور مبارزه آگاهانه پرولتاریای آن کشور بر علیه سرمایه‌داری خودی می‌تواند گامی در پیشروی انقلاب جهانی است. یکی از مثالهای واضح آن پیشروی ارتش سرخ در لهستان در سال ۱۹۲۰ است که باعث گردید پرولتاریای لهستان به دامن بورژوازی خودی بیفتد. پیروزیهای نظامی پرولتری در یک سنگر نمی‌تواند جایگزین حرکت آگاهانه و سیاسی کارگران شود. آزاد کردن کارگران سایر کشورها به طریق جنگ انقلابی در تضاد با ماهیت انقلاب پرولتری و نقش تاریخی پرولتاریا است و

در انقلاب های بورژوایی است که انقلاب را به زور سرنیزه و از طریق جنگ گسترش می دهند. تاسیس اترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۱۹ که در آن بلشویکها نقش مهمی ایفا کردند، مشارکت و نقش بیشتری در انقلاب جهانی داشت تا «جنگ انقلابی».

رزا لوکزامبورگ و تلاش برای انقلاب کمونیستی

در فضای سیاسی، گاه گاهی با نوعی سر و صدا و غوغا بر پا کردن مواجه می‌شویم که در ظاهر، با تندترین و آشتی‌ناپذیرترین الفاظ، علیه سرمایه‌داری فریاد می‌زنند؛ اما در عمل، چیزی جز تداوم وضعیت موجود را رقم نمی‌زنند. می‌توان به شدیدترین شکل ممکن به نظام بردگی مزدی حمله لفظی کرد، گرد و خاک بسیاری به پا کرد، و جنگی تمام‌عیار در حوزه تبلیغات به راه انداخت، بی‌آنکه گامی واقعی در مسیر مبارزه طبقاتی علیه این نظام توحش برداشته شود. در حقیقت، چنین عملکردی نه تنها هیچ مبارزه‌ای علیه نظام بردگی مزدی انجام نمی‌دهد بلکه شبانه روز مشغول خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر است. این نوع فعالیت‌ها در نهایت، به بهترین شکل ممکن، در خدمت نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرند؛ نظامی که این افراد، به ظاهر، علیه آن مبارزه می‌کنند. این گروه‌ها و محافل نه تنها تهدیدی برای سرمایه‌داری نیستند، بلکه به دوام و تثبیت آن نیز یاری می‌رسانند.

تریدنی والکا در حماقت خود، تلاش کرده رزا لوکزامبورگ را نیز بی‌اعتبار کند، البته دشمنی با رزا لوکزامبورگ از ویژگی‌های چنین گروه‌ها و محافلی است^{۲۴۳}. تریدنی والکا چنین دُرفشانی می‌کند:

^{۲۴۳}البته گاه گاهی بعضی از این‌ها سعی می‌کنند، مثلاً با دفاع از رزا لوکزامبورگ او را در مقابل لنین قرار دهند ولی در مجموع دشمنی واحدی در قبال مارکسیست‌ها دارند.

"در نهایت، اگر بخواهیم جمله‌ای از رزا لوکزامبورگ (!!!)^{۲۴۴} را بازنویسی کنیم، می‌توانیم فعالیت به‌اصطلاح «چپ زیمروالد» را این‌گونه خلاصه کنیم: «یک زیمروالد بد بهتر از هیچ زیمروالدی است!»^{۲۴۵}

ما شعار چپ زیمروالد نه به صلح داخلی بلکه جنگ داخلی و عملکرد آن را بررسی کردیم و نیازی به تکرار مجدد آن نمی‌بینیم. مارکسیسم مذهب نیست و مارکسیست‌ها نیز باوری به قداست ندارند و نقد یکی از سنتهای رایج در مارکسیسم است. مارکسیست‌ها از نقد وحشتی ندارند، منتها یک دیوار چینی نقد را از جعلیات، وارونه‌سازی و لجن‌پراکنی تمایز می‌سازد.

رزا لوکزامبورگ در مقطع کنفرانس زیمروالد به جناح چپ جناح میانه‌رو تعلق داشت. رزا لوکزامبورگ با وجود آن که خیلی زود شروع به نقد کائوتسکی کرد به عنوان

^{۲۴۴} محافل یا گروه‌هایی که ترکیبی از همه چیز هستند جز کمونیسم، فارغ از زبانی که به آن سخن می‌گویند یا گویشی که به کار می‌برند، ناتوانی‌شان در ارائه استدلال‌های مستند و منطقی به شیوه‌های خاصی از رفتار زبانی بروز می‌کند. به‌جای پاسخ‌های دقیق و منطقی، این افراد از ابزارهایی نظیر استفاده مکرر از علامت‌های سوال و تعجب بهره می‌گیرند، گویی این نشانه‌های تکراری می‌توانند کمبود عمق فکری را بپوشانند. این روش‌ها، همانند ردیف کردن بی‌هدف تیرهای چراغ برق (!!!) یا قلاب‌های جرثقیل (؟؟؟)، نه تنها پوچی محتوای ارائه‌شده را آشکارتر می‌کنند، بلکه به جای تمرکز بر استدلال‌های مستدل، نوعی نمایش هیجانی و سطحی را جایگزین بحث‌های عمیق می‌سازند. به این ترتیب، به جای پرداختن به ماهیت واقعی مسائل، توجه را به جلوه‌های ظاهری و بی‌ارزش جلب می‌کنند. ظاهراً «تریدنی والکا» این شیوه را از گروه فقید «گروه کمونیست انترناسیونالیست» به ارث برده و ادامه داده است.

^{۲۴۵} گزارشی از پراگ.

یکی از چهره‌های برجسته جنبش کارگری آلمان بود که مدت زمان زیادی طول کشید تا بند ناف خود را از جسد مرده (سوسیال دمکراسی) ببرد، به همین دلیل هم وقتی حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) شکل گرفت، آن به عنوان یک سازمان جوان و با تجربه کم ظاهر شد. یکی از فاکتورهای اساسی در شکست انقلاب آلمان، یک ناپختگی کلی طبقه کارگر آلمان در سازمان‌یابی و ناتوانی انقلابیون آلمان در ساختن حزب انقلابی مسلح به تئوری و آماده برای روبرو شدن بر موج مبارزات کارگری در مقطع مناسب بود. اما بر عکس انقلابیون آلمان، انقلابیون روسیه در این زمینه شفاف بودند.



بر خلاف حقارت تریدنی والکا در تحقیر رزا لوکزامبورگ، رزا لوکزامبورگ توسط سگان شکاری سوسیال دموکرات در حالی به خون

غلتیده شد که مشغول سازماندهی انقلاب کمونیستی در آلمان بود. رزا لوکزامبورگ درگیر جنگ طبقاتی واقعی بود، در حالیکه تریدنی والکا درگیر جنگ تبلیغاتی آن هم از نوع مبتذل، آن هم با توسل به جعل مبتذلیات است. جعل اعتراضات هواداران حکومتی به اعدام شیخ نمر در عربستان و معرفی آن به عنوان تظاهرات ضد دولتی، پوشاندن عکس خامنه‌ای و معرفی آن به عنوان اعتراض ضد دولتی، معرفی باند جنایتکار ارتش آزاد سوریه که توسط ترکیه، آمریکا و غیره تشکیل شده بود، همچون گاردهای سرخ، قیاس شورش اسلامگرایان همچون قیام پرولتری کمون پاریس و دهها مورد دیگر «جنگ تبلیغاتی» تریدنی والکا آن هم با توسل به جعلیات و به تبع آن خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر

است. تفاوتها بسیار ساده است، اگر آنها فقط یک کلمه را تغییر دهند، کار ما راحت میشود، کلمه تبلیغاتی را جایگزین کلمه طبقاتی کنند، جنگ تبلیغاتی بهتر این دوستان را توصیف میکند.



رزا لوکزامبورگ، مبارزی بی‌بدیل در نبردهای طبقاتی، تا واپسین دم برای آرمان پرولتاریا جنگید. او و کارل لیکنخت، از رهبران انقلاب آلمان، در برابر توطئه‌های

بورژوازی ایستادگی کردند. دشمنان طبقه کارگر، هراسان از پیشروی انقلاب پرولتری و در تلاش برای سرکوب جنبش انقلابی، مردم را به خیانت و لو دادن محل اختفای این قهرمانان ترغیب کردند.

در آفیش‌هایی که به دیوارهای برلین نصب کرده بودند، خواهان قتل این رهبران پرولتاریا شدند. مضمون آفیش‌ها کاملاً روشن بود:

«اگر صلح، کار و نان می‌خواهید داشته باشید، رزا لوکزامبورگ و کارل لیکنخت را بکشید.»

والدمار پابست، رئیس «لشکر گارد سواره نظام» که فرمان قتل‌ها را صادر کرده بود، بعداً در رژیم نازی‌ها و بعد از آن در جمهوری فدرال به خدمت خود ادامه داد. سال‌ها بعد در اهمیت کاری که انجام داده بود یعنی سرکوب انقلاب آلمان و به تبع آن نجات سرمایه‌داری و در نکوهش آلمانی‌ها چنین گفت:

"این آلمانی‌های احمق می‌بایست برای احترام در برابر من و نوسکه تا زانو خم شوند. خیابان‌ها و میادین پس از ما باید به یاد ما نامگذاری شوند!"^{۲۴۶}

بین روزا لوکزامبورگ و لنین بر سر یک سری مسائل اساسی اختلاف نظر وجود داشت و این اختلاف نظری حتی به جدل بین آنها تبدیل شد^{۲۴۷}، با این وجود لنین معتقد بود که روزا لوکزامبورگ یک عقاب بود و یک عقاب خواهد ماند و زندگی و آثار او منبع الهام‌بخشی برای تربیت نسلی از کمونیست‌ها خواهد بود و چنین گفته بود:

"عقاب‌ها ممکن است زمانی پایین‌تر از ماکیان پرواز کنند اما ماکیان هرگز به بلندای عقاب‌ها نمی‌رسند. روزا لوکزامبورگ در مورد استقلال لهستان اشتباه کرد. او در سال ۱۹۰۳ در ارزیابی خود از منشویسم دچار اشتباه شد. او در تئوری انباشت سرمایه اشتباه می‌کرد... (او بیشتر این اشتباهات را در پایان سال ۱۹۱۸ و اوایل سال ۱۹۱۹ پس از آزادی از زندان تصحیح کرد) اما با وجود اشتباهاتش، او یک عقاب بود و برای ما یک عقاب می‌ماند. و نه تنها کمونیست‌های سراسر جهان یاد او را

^{۲۴۶} آلمان در سال ۱۹۱۸-۱۹ از نوسکه تا هیتلر

^{۲۴۷} در اختلافات نظری در بخشی از آنها حق با لنین بود و در بخش دیگری حق با روزا لوکزامبورگ. در رابطه با تکامل سرمایه داری، مفهوم امپریالیسم، مسئله ملی حق با روزا لوکزامبورگ بود در رابطه با سازمان انقلابی، جدیت در برش از سوسیال دموکراسی و غیره حق با لنین بود.

گرامی خواهند داشت، بلکه شرح حال و کلیات آثار او به مثابه درسنامه‌های مفیدی برای تربیت نسل‌های بسیاری از کمونیست‌ها در سراسر جهان عمل خواهد کرد.^{۲۴۸}

برخلاف آرزوهای قاتلان این رهبر پرولتاریا، روزا لوکزامبورگ در نبردهای طبقاتی زنده است. شیخ روزا لوکزامبورگ همچنان در گشت و گذار است. این اخگر در آخرین مقاله‌اش تحت شرایط سرکوب در رابطه با نظم سرمایه چین می‌گوید:

"نظم در برلین حاکم است. گزمه‌های احمق! «نظم» شما بر شن بنا شده است. از همین فردا انقلاب از نو با سر و صدای بسیار قامت راست خواهد کرد تا شما را بیش از هر زمان بترساند و در بوق خود خواهد دمید که:
بودم، هستم، خواهم بود."

^{۲۴۸} یادداشت‌های لنین.

چه کسانی انترناسیونالیست هستند؟



انترناسیونالیسم یکی از اصول بنیادین مبارزه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی است. این اصل که بر پایه همبستگی جهانی کارگران در برابر سرمایه‌داری شکل گرفته، نه تنها راهبردی عملی، بلکه ضرورتی تاریخی برای سرنگونی سرمایه‌داری

و برقراری کمونیسم محسوب می‌شود. هرگونه تجزیه یا محدود کردن مبارزه طبقاتی به مرزهای ملی، به تضعیف جنبش و در نهایت شکست آن می‌انجامد. سرمایه‌داری سیستمی جهانی است که از طریق گسترش بازارها، صدور سرمایه و بهره‌کشی از نیروی کار در مقیاس بین‌المللی به حیات خود ادامه می‌دهد. امپریالیسم به‌عنوان مرحله نهایی این نظام، نشان‌دهنده این است که تمامی دولت‌ها صرف نظر از بزرگی و کوچکی شان امپریالیستی هستند و مقابله با سرمایه‌داری تنها در سطح جهانی امکان‌پذیر است. در برابر جهانی‌شدن سرمایه، پیروزی کارگران تنها از طریق همبستگی بین‌المللی و مبارزه مشترک فراتر از مرزهای ملی میسر است. شعار «**کارگران جهان متحد شوید!**» که توسط مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست مطرح شد، نه صرفاً یک فراخوان، بلکه ضرورتی استراتژیک برای تحقق اهداف انقلابی است.

جنگ‌های امپریالیستی معمولاً تحت پوشش مفاهیمی چون دفاع از ملت، دموکراسی یا امنیت ملی به کارگران تحمیل می‌شوند. در چنین شرایطی، موضع‌گیری انترناسیونالیستی، آزمونی جدی برای هر سازمان یا فرد انقلابی است. وظیفه یک سازمان انقلابی در زمان جنگ، افشای ماهیت طبقاتی آن و دعوت از کارگران به مقاومت علیه بورژوازی خودی و جهانی است. این به معنای مخالفت قاطع با هر گونه مشارکت در جنگ‌های امپریالیستی است. لنین در زمان جنگ جهانی اول تأکید کرد که چنین جنگ‌هایی فرصتی برای تبدیل جنگ میان ملت‌ها به جنگ طبقاتی و سرنگونی نظام سرمایه‌داری هستند.

همان‌طور که مانیفست کمونیست تأکید می‌کند: **کارگران وطن ندارند.** این جمله به چه معنا است؟ وطن به معنای مرزهای جغرافیایی برای طبقه کارگر اهمیتی ندارد، چرا که منافع آن‌ها فراتر از ملیت‌ها و مرزهای جغرافیایی است. کارگران در سراسر جهان باید علیه جنگ‌ها و استثمار مبارزه کنند و به جای جنگ برای منافع امپریالیستی، در راستای منافع طبقاتی خود تلاش کنند. تنها همبستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر می‌تواند به این چرخه‌ی استثمار و ویرانی پایان دهد.

در زمان جنگ، گروه‌های سیاسی ماهیت طبقاتی و میزان تعلق خود به انترناسیونالیسم را بهتر نشان می‌دهند. بیشتر این‌ها زمانی که انترناسیونالیسم دروغین‌شان گوش فلک را کر می‌کرد، با وقوع جنگ کارگران را گوشت دم توپ در تنش‌های امپریالیستی می‌کنند و این عملکردشان با توجیهاتی نظیر «دفاع از میهن»، «مبارزه با فاشیسم»، «حفظ استقلال ملی» یا حتی با رادیکالیسم کلامی مانند «دفاع از شورش پرولتری» و «دفاع

از انقلاب» صورت می‌گیرد. تاریخ نشان داده است که بسیاری از احزاب کارگری و سوسیالیستی در زمان جنگ جهانی اول به حمایت از جنگ پرداختند و کارگران را به عنوان گوشت دم توپ به میدان‌های نبرد فرستادند و برای همیشه به اردوی بورژوازی پیوستند. احزاب استالینیست قبل از جنگ جهانی دوم برای همیشه به کمپ سرمایه پیوستند و در جریان جنگ جهانی دوم تروتسکیست‌ها با گوشت دم توپ کردن کارگران در جنگ امپریالیستی برای همیشه به اردوی سرمایه پیوستند.

افشای ماهیت امپریالیستی جنگ و تبیین این واقعیت که جنگ‌ها در عصر امپریالیسم بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی سرمایه‌داری هستند، وظیفه انترناسیونالیست‌ها، کمونیست چپ است. در عصر انحطاط سرمایه‌داری، اجتناب از جنگ‌های امپریالیستی غیرممکن است و تنها طبقه کارگر جهانی از طریق مبارزه طبقاتی می‌تواند به مقابله با این جنگ‌ها برخیزد. انترناسیونالیسم به‌عنوان ستون فقرات مبارزه طبقاتی، تنها راه رهایی کارگران از سلطه سرمایه‌داری است. در زمان جنگ، این اصل بیش از پیش اهمیت یافته و آزمونی واقعی برای انقلابیون محسوب می‌شود. تنها از طریق وفاداری به اصول انترناسیونالیستی و مبارزه بی‌امان علیه تمامی اشکال سرمایه‌داری است که طبقه کارگر قادر خواهد بود سرمایه‌داری را سرنگون کرده و جامعه‌ای بی‌طبقه و کمونیستی بنا کند.

کمونیست چپ تنها سنت سیاسی است که در طول تاریخ پر افتخار خود به انترناسیونالیسم وفادار بوده، کارگران را گوشت دم توپ در تنش‌های امپریالیست نکرده و خون کارگران را در دستان خود ندارد، به همین خاطر است که در بخشی از فراخوان کمونیست چپ چنین نوشته شده است:

"فقط پرولتاریای بین‌المللی متحد می‌تواند به این قتل‌عام‌های فزاینده و منافع امپریالیستی که در پس آنها قرار دارد، پایان دهد. این راه حل منحصر به فرد، انترناسیونالیستی، که توسط تعداد انگشت شماری از کمونیست‌های چپ زیمروالد ابداع شد، در اکتبر ۱۹۱۷ زمانی که مبارزه طبقه کارگر انقلابی رژیم سرمایه‌داری را سرنگون کرد و قدرت طبقاتی سیاسی خود را ایجاد کرد، تأیید شد. اکتبر با نمونه مثال خودش، الهام بخش یک جنبش انقلابی گسترده‌تر و بین‌المللی شد که منجر به پایان جنگ جهانی اول شد.

تنها جریان سیاسی که از شکست این موج انقلابی جان سالم به در برده و دفاع مبارزه‌جویانه از اصول انترناسیونالیستی را حفظ کرده، کمونیست چپ بوده است. در دهه ۱۹۳۰، این خط اساسی طبقه کارگر را در طول جنگ اسپانیا، جنگ چین و ژاپن حفظ کرد، در حالی که سایر جریان‌های سیاسی مانند استالینیست‌ها، تروتسکیست‌ها یا آنارشیت‌ها اردوگاه امپریالیستی خود را انتخاب کردند که به این درگیری‌ها دامن زد. کمونیست چپ در طول جنگ جهانی دوم انترناسیونالیسم خود را حفظ کرد در حالی که جریان‌های دیگر در کشتار امپریالیستی که به عنوان مبارزه بین «فاشیسم و ضد فاشیسم» و/یا دفاع از «اتحاد شوروی» شکل گرفته بود، شرکت کردند.^{۲۴۹}

^{۲۴۹} فراخوان کمونیست چپ

با این توضیحات به تریدنی والکا برمیگردیم. تریدنی والکا در دنیای مالیخولیایی خود مدعی شده است که انترناسیونالیست‌های راستین، یعنی کمونیست‌های چپ، در عمل به اصول انترناسیونالیسم پایبند نیستند. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که کمونیست‌های چپ در طول تاریخ پرافتخار کمونیسم چپ، تنها سنت سیاسی است که به انترناسیونالیسم وفادار مانده است. تریدنی والکا ادعا کرده است، بله، فقط ادعا می‌کند:

"ما به وضوح و بدون ابهام تأکید می‌کنیم که هیچ‌یک از سازمان‌هایی که آشکارا به یکی از خانواده‌های ایدئولوژیک تعلق دارند - خانواده‌هایی که در عمل انترناسیونالیست نیستند (به آن معنایی که ما درک می‌کنیم!) اما با این حال در سطح بین‌المللی سازماندهی می‌شوند، به‌طور عملی «انترناسیونال» تشکیل می‌دهند و ادعا می‌کنند که مبارزه پرولتاریا را هدایت می‌کنند (چه این خانواده‌های «کمونیستی»، «مارکسیستی» یا «آنارشیستی» باشند) - دعوت نشده‌اند: نه جریان کمونیست بین‌المللی، نه گرایش کمونیستی انترناسیونالیستی، نه شاخه‌های فرعی آن‌ها، نه احزاب کمونیست بین‌المللی مختلف، نه اتحادیه بین‌المللی کارگران، نه انترناسیونال فدراسیون‌های آنارشیستی، و نه هیچ‌یک از این قبیل سازمان‌ها..."^{۲۵۰}

ابتدا باید تأکید کرد مارکسیسم ایدئولوژی^{۲۵۱} نیست بلکه آگاهی طبقاتی پرولتری است. ما از این مسئله می‌گذریم. اگر تریدنی والکا گروه‌های کمونیست چپ را

^{۲۵۰} گزارشی از پراگ.

^{۲۵۱} برای این دوستان توصیه می‌شود به جای تلاش برای بی‌اعتبار کردن کمونیست‌های چپ، بروند و ایدئولوژی آلمانی اثر مشترک مارکس و انگلس را بخوانند و کمی در رابطه با مارکسیسم آگاهی پیدا کنند.

انترناسیونالیست راستین قلمداد می‌کرد، آنموقع ما در ماهیت پرولتری آن گروه‌های کمونیست چپ بازنگری می‌گردیم.

تریدنی والکا با عوامفریبی تمام ادعا کرد ارتش آزاد سوریه که توسط ترکیه و آمریکا و شرکایشان ساخته شد توسط سربازان فراری و پرولتاریای غیر نظامی در برابر سرکوب نیروهای سرکوبگر سوریه شکل گرفته است و آن را با گاردهای سرخ مقایسه کرد که قبلاً بررسی کردیم. شورش اخوان المسلمین به همراه دیگر اسلامگرایان که با حمایت مادی، نظامی، لجستیکی عراق و اردن در راستای منافع امپریالیستی‌شان را قیام پرولتاریا قلمداد کرد و شورش حما را با قیام پرولتری کمون پاریس مقایسه کرد. جد سیاسی شما یعنی گروه کمونیست انترناسیونالیست که مدتی است به زباله‌دان تاریخ رهسپار شده، توحش و جنایات انجام گرفته توسط باندهای جنایتکار شیعی، سنی، ناسیونالیست، القاعده، جهادیون و غیره را جنگ چریکی پرولتاریا قلمداد می‌کرد. این لیست را می‌توان طولانی کرد.

تریدنی والکا و گروه‌های شبیه به آن، صلاحیت صحبت کردن در رابطه با انترناسیونالیسم را ندارند. با این حال، سوال این است: آیا اگر گروه‌های کمونیست چپ قتل عام کارگران را مانند جد سیاسی شما اقدام پرولتری قلمداد کنند برای مثال مخرب‌ترین انفجار، در بازار صدره، زمانی که کارگران در حال ترک محل کار بودند و مینی‌بوس‌هایی که برای بردن آنها آمده بودند در اثر بمب‌گذاری منفجر شدند و حداقل ۱۲۷ کارگر در آتش سوختند را عملیات قهرمانانه پرولتری ارزیابی کنند، آن موقع انترناسیونالیست واقعی خواهند بود؟

لیستی از جنگ‌های امپریالیستی ارائه می‌شود که کمونیست‌های چپ در طول تاریخ

خود در همگی آن‌ها به انترناسیونالیسم پرولتری وفادار مانده‌اند:

- جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)
- جنگ اسپانیا (۱۹۳۶)
- جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵)
- جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳)
- جنگ ویتنام (۱۹۵۵-۱۹۷۵)
- جنگ شوروی در افغانستان (۱۹۷۹-۱۹۸۹)
- جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸)
- جنگ خلیج فارس (۱۹۹۰-۱۹۹۱)
- جنگ رواندا (۱۹۹۰-۱۹۹۴)
- جنگ بوسنی (۱۹۹۲-۱۹۹۵)
- جنگ کوزوو (۱۹۹۸-۱۹۹۹)
- جنگ افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۲۱)
- جنگ عراق (۲۰۰۳-۲۰۱۱)
- جنگ سوریه (از ۲۰۱۱ تا کنون)
- جنگ یمن (از ۲۰۱۴ تا کنون)
- جنگ روسیه و اوکراین (از ۲۰۲۲ تا کنون)

کمونیست چپ

مارکسیسم بیانگر بلوغ طبقه کارگر و بازتاب عروج طبقه کارگر به مثابه یک طبقه اجتماعی در تحولات جامعه است که نه از طریق طغیان و یا شورش بلکه با برنامه سیاسی و از طریق انقلاب اجتماعی می‌خواهد رسالت تاریخی خود را، واژگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب جهانی کمونیستی و جایگزینی سرمایه‌داری با «دیکتاتوری پرولتاریا» و سپس حرکت بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی بجا آورد.

برخلاف انترناسیونال اول، احزاب متشکل در انترناسیونال دوم بر پایه مارکسیسم و تحت عنوان احزاب سوسیال دموکراتیک در انترناسیونال دوم متشکل شده بودند. از آنجائیکه هنوز سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط (عصر امپریالیسم) نشده بود، هنوز انقلاب کمونیستی در دستور روز پرولتاریا قرار نداشت، لذا مبارزه برای اصلاحات و بهتر شدن شرایط زندگی طبقه کارگر بخش مهمی از وظایف احزاب سوسیال دموکرات را تشکیل می‌داد. با عروج رفرمیسم در درون احزاب سوسیال دموکرات، جناح چپ سوسیال دموکراسی در دفاع از مارکسیسم شکل گرفت که از شناخته شده‌ترین چهره‌های آن می‌توان به لینین در روسیه، رزا لوکزامبورگ در آلمان، پانه کوک در هلند و بوردیگا در ایتالیا اشاره کرد.

با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود که جنگ جهانی اول از نشانه‌های بارز آن بود، عصر جنگ‌های امپریالیستی و انقلابات کمونیستی شروع شد. جنگ جهانی اول

باعث شد اکثریت قاطع احزاب سوسیال دموکرات به مواضع طبقه کارگر خیانت کنند و کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی کنند و به تبع آن برای همیشه به اردوی سرمایه پیوندند. تنها بلشویک‌ها و اقلیت‌های بسیار کوچکی در کشورهای دیگر به مواضع پرولتری در جریان جنگ جهانی اول وفادار ماندند.

کنفرانس زیمروالد در سال ۱۹۱۵، اولین واکنش بین‌المللی جنبش کارگری در برابر خواست سرمایه‌داری در مشارکت جنگ جهانی بود که در مقام پاسخگویی به کشتار و وحشیگری جنگ جهانی اول شکل گرفت. در اینجا بود که نطفه بین‌الملل سوم گذاشته شد. به همین دلیل زیمروالد بخشی از میراث کمونیست چپ است. در زیمروالد، ۳۸ نماینده از یازده کشور بی‌طرف و در حال جنگ به دورهم گردآمده بودند تا همبستگی بین‌المللی خود را به اثبات برسانند. اما شرکت‌کنندگان در کنفرانس آنطور که قطعنامه‌هایشان نشان می‌دهد، در باره اهداف خود کمتر وحدت نظر داشتند.

جناح چپ زیمروالد، اقلیت کوچکی را شامل می‌شد که به دور لنین گرد آمده و اینک برای اولین بار بعنوان مدافع سوسیالیسم بین‌المللی که فقط جنبه روسی نداشت پا به میدان گذاشته بود. بر همین اساس در کنفرانس زیمروالد موضع شکست‌گرایانه لنین در برابر همه حکومت‌های در حال جنگ اتخاذ گردید و از ملت‌های مختلف خواسته شد که "جنگ امپریالیستی را به جنگی داخلی مبدل سازند". این کار ضرورت تشکیل بین‌الملل تازه‌ای را اعلام می‌داشت.

جریان کمونیستی در درون سوسیال دموکراسی نه تنها پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را برافراشت بلکه با رهبری اعتراضات و اعتصابات کارگری و همچنین رهبری

قیام‌های کارگری افق موج انقلاب جهانی را گشود. انقلاب شکوهمند اکتبر در روسیه پیروز شد و انقلاب در دیگر کشورها از آن جمله در آلمان در جریان بود.

اگر چه ضرورت بین‌الملل از سال ۱۹۱۵ مطرح شده بود، متأسفانه اقدام جدی در برپائی آن انجام نگرفته بود. سرانجام در سال ۱۹۱۹ کمونیست‌ها با گسست از جناح رادیکال سوسیال دموکراسی، کنگره افتتاحیه انترناسیونال کمونیستی را با هدف نابودی سرمایه‌داری و ایجاد دیکتاتوری بین‌المللی کارگران (از طریق شوراهای کارگری) شکل دادند. احزاب متشکل در انترناسیونال کمونیستی برای تمایز خود از سوسیال دموکرات‌ها خود را کمونیست نامیدند.

برآمد موج انقلاب جهانی موجب عروج کمونیست چپ شد، اگر چه کمونیست چپ یک نگرش انترناسیونالیستی و یک رویکرد جهانی بود، با این وجود در کشورهایی که سنت مارکسیستی قوی بود یعنی در روسیه، آلمان، هلند، ایتالیا و بریتانیا، کمونیست چپ برجسته تر از دیگر کشورها بود.

شکست موج انقلاب جهانی که با شکست انقلاب آلمان و قتل‌عام سیستماتیک پیشروان طبقه کارگر آلمان شروع شد، موجب ایزوله شدن انقلاب اکتبر شد. آخرین اخگرهای موج انقلاب جهانی در سال ۱۹۲۶ در بریتانیا با سرکوب اعتصاب عمومی و با بخون کشیدن قیام پرولتاریای شانگهای در سال ۱۹۲۷ خاموش گردید. ایزوله شدن انقلاب اکتبر موجب افزایش فرایند فساد تدریجی در زمینه انترناسیونالیسم پرولتری و انحطاط قدرت پرولتری (قدرت شورایی) در روسیه شد. حزب بلشویک روز به روز بیشتر در دستگاه دولتی ادغام می‌شد و نتایج خود را در شوراها، کمیته‌های کارخانه، ارتش سرخ و

... نشان می‌داد. ایزوله شدن و عواقب شکست موج انقلاب جهانی افول فعالیت توده‌های کارگر را بدنبال داشت. به تبع آن فعالیت در درون پارلمان، اتحادیه‌های کارگری، توسل به «مردم مشرق زمین» جهت مقابله با رشد امپریالیسم و از همه مهمتر سیاست ایجاد جبهه واحد توسط کمیترین تجویز شد. کمونیست چپ که در جریان عروج انقلاب جهانی شکل گرفته بود و جناح چپ جنبش کمونیستی را تشکیل می‌داد با توجه به شرایط جدید وظیفه خطیر دفاع از اهداف و آرمان‌های پرولتری را به عهده گرفت و خود را مدافع حقیقی مارکسیسم و تداوم مارکسیسم ارزیابی کرد. کمونیست‌های چپ (انترناسیونالیست‌ها) از بلغارستان تا آلمان، از روسیه تا آمریکا، از بریتانیا تا هلند، از ایتالیا تا... به دفاع از مواضع کمونیستی پرداختند.

با شروع علائم شکست موج انقلاب جهانی و در واکنش به شکست موج انقلاب جهانی، نگرشی در درون جنبش کارگری شکل گرفت که به کمونیسم شورایی معروف شد. برخلاف کمونیسم چپ که از اوج‌گیری انقلاب جهانی نشأت گرفت و بیانگر قوت پرولتاریا است، کمونیسم شورایی از حضيض و فرود انقلاب جهانی شکل گرفت، لذا برخلاف کمونیسم چپ، کمونیسم شورایی بیانگر ضعف پرولتاریا بود. با این وجود کمونیسم شورایی در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با وجود یک رویکرد ایده‌آلیستی به تاریخ پرولتاریا و با وجود گیج سری‌ها توانست به مواضع پرولتری وفادار بماند.

با شروع دوران ضد انقلاب، احزاب «کمونیست» به احزاب ملی دگردیسی کردند و این بار احزاب «کمونیست» برای همیشه به اردوی بورژوازی پیوستند و چپ دستگاه سیاسی سرمایه را تشکیل دادند. در کشورهایی که جنبش انقلابی به بالاترین و عالی‌ترین

مقطع آن ارتقاء یافته بود و حالا در حال شکست و پس نشینی بود همچون روسیه، آلمان و ایتالیا، کمونیست‌های چپ به خشن‌ترین وجه سرکوب، تبعید یا به شکل وحشتناکی ایزوله شدند. کمونیست چپ روسیه نقش مهمی در دفاع از مفهوم پرولتری دیکتاتوری پرولتاریا،



میاسنیکوف کارگز فلز و کمونیست چپ نفر وسطی

مفهوم انقلاب جهانی، نفی جبهه واحد و غیره ایفا کرد. متاسفانه سرکوب لجام گسیخته ضد انقلاب، نسلی از کمونیست‌ها، سازندگان و خالقان انقلاب شکوهمند اکتر را سر بر خاک افکند و کمونیست چپ روسیه نتوانست در این مسیر تداوم یابد و به یک سنت ماندگار تبدیل شود.

کمونیست چپ آلمان و هلند نقش مهمی را در دهه ۲۰ میلادی در مقابل انحطاط انترناسیونال کمونیستی ایفا کرد و در نتیجه به **یک قطب** در دفاع از مواضع انقلابی تبدیل شد. کمونیست چپ آلمان و هلند درک بسیار روشنی در مورد اتحادیه‌های کارگری، پارلمانتاریسم، جنبش‌های ملی و غیره داشت. متاسفانه، پس از دهه ۲۰ میلادی چپ آلمانی و هلندی نتوانست بعنوان یک قطب از مواضع کمونیستی و پرولتری دفاع کند و بخشی از آن شروع به توسعه و تکامل موضعی کرد که به رد روش و متد مارکسیستی می‌انجامید و **حتی از مواضع انقلابی عقب‌نشینی کرد** و پس از آن افتخار دفاع از مواضع انقلابی در مقابل ضد انقلاب نصیب کمونیست چپ ایتالیا شد.

توضیحات مختصری در رابطه با زمینه شکل‌گیری کمونیسم چپ و ضرورت وجودی آن بیان کردیم، اما تریدنی والکا ادعا می‌کند کمونیسم راست، چپ و میانه ندارد و کمونیسم مبارزه برای نابودی دولت است:

"چیزی به نام «کمونیسم چپ»، «کمونیسم راست» یا «کمونیسم میانه» وجود ندارد. کمونیسم در عمل انقلابی‌زنانی و مردانی تعریف می‌شود که برای نابودی دولت مبارزه می‌کنند و بنابراین از دیدگاه نابودی ارتش، ملت‌ها، نهادهای مدیریتی سرمایه‌داری، سرمایه و کار و غیره ایستاده‌اند."^{۲۵۲}

با تعریف تریدنی والکا از کمونیسم، تمامی چپ‌گرایان کلام رادیکال، از استالینیست‌ها گرفته تا مائوئیست‌ها، از تروتسکیست‌ها تا کمونیسم کارگری، از آنارشیست‌ها تا گروه‌های ماجراجو، کمونیست محسوب خواهند شد. ما وارد بحث تئوریک در رابطه با اینکه کمونیسم چیست نمی‌شویم، فقط در یک جمله کوتاه می‌گوئیم که کمونیسم مبارزه برای نابودی دولت نیست بلکه کمونیسم جنبش طبقاتی پرولتری است. تریدنی والکا همانطوریکه دیگر حوادث اجتماعی را جعل و وارونه می‌کند، تلاش می‌کند تا تاریخ کمونیست چپ را نیز وارونه کند:

^{۲۵۲} گزارشی از پراگ.

"ما با اصطلاح «کمونیسم چپ» که برای نام‌گذاری نیروهای انقلابی برخاسته از دوره ۱۹۱۷-۱۹۲۱ به کار می‌رود، موافق نیستیم، حتی اگر این یک نام‌گذاری تاریخی باشد که به تجلی تاریخی گسست‌ها از سوسیال دموکراسی اشاره دارد. آن‌هایی که توسط ضدانقلاب به‌عنوان «کمونیست‌های چپ» نامیده شده‌اند، در بیشتر موارد، کمونیست‌های واقعی و تنها کمونیست‌های اصیل آن دوره بوده‌اند. از نظر برنامه‌ای (علیرغم اصطلاحات رایجی که توسط تاریخ‌نگاری تجدیدنظرطلب تحمیل شده)، آن‌ها هیچ وجه مشترکی با کسانی که در طول مبارزاتشان همواره با آن‌ها مخالفت کرده‌اند، ندارند.^{۲۵۳}"

اولاً نام‌گذاری کمونیست چپ توسط ضدانقلاب انجام نگرفته بلکه ریشه آن به جناح چپ کنفرانس زیمروالد بر می‌گردد.

ثانیاً ضدانقلاب در آن مقطع نیروهای بورژوازی، ارتش سفید و غیره بودند که شامل حامیان امروزی‌شان با هر گونه ریتوریکی نیز شامل می‌شود.

ثالثاً کمونیست چپ مختص نیروهایی نیست که در بازه زمانی ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ فعال بودند، پس از ۱۹۲۸ کمونیسم یعنی کمونیسم چپ.

^{۲۵۳} گزارشی از پراگ.



تنها سخنرانی های قهرمانانه رفیق بوردیگا،

سخنگوی کمونیست چپ ایتالیا، در طول ششمین

جلسات وسیع اجرایی انترناسیونال کمونیستی که

بین ۱۷ فوریه و ۱۵ مارس سال ۱۹۲۶ برگزار شد،

میتواند وارونه سازی تریدنی والکا را در معرض دید عموم قرار دهد. سخنگوی کمونیست چپ در طی جلسات وسیع اجرایی کمیترون با شجاعت، تیز بینی و شفافیت مارکسیستی انحطاط سیاسی کمیترون را که با «تاکتیک جبهه متحد»، «دولت کارگری»، «سیاست بلشویزه کردن»، منع فراکسیون در انترناسیونال کمونیستی و... شروع شده بود محکوم کرد. انترناسیونالیستی که در نشست حضوری استالین را متحیر کرد.



فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا در دهه ۳۰ میلادی در

تبعید حول نشریه بیلان ضمن پابندی به اصول اساسی

انترناسیونالیسم در مقابله با خطر جنگ به ترازنامه شکست موج

انقلاب جهانی و به ویژه انقلاب روسیه پرداخت. جنگ در

اسپانیا آزمون بزرگی برای کمونیست چپ بود که توانست هر

دو جبهه را امپریالیستی ارزیابی کند، کاری که لنین در جنگ

جهانی اول کرده بود و کارگران را دعوت به مبارزه طبقاتی کرده بود. در جریان جنگ جهانی دوم، کمونیست چپ تنها جریانی بود که هر دو جبهه را امپریالیستی ارزیابی کرد و بر ضرورت مبارزه طبقاتی در هر دو سوی جبهه تاکید کرد و مورد آزار و اذیت از سوی هر دو جبهه قرار گرفت.

شروع جنگ جهانی دوم «کمونیسم شورائگری» را از صحنه سیاسی محو کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، جریانات و یا مبارزانی سعی کردند که به مواضع «کمونیسم شورائگری» سروسامان بدهند که بشدت از آنارکوسندیکالیسم، مدرنیسم، آنارشیزم، آزادیخواهی، کارگرایی، آنتی فاشیزم و غیره تاثیر پذیرفته بودند. به عبارت بهتر بعد از جنگ جهانی دوم، از «کمونیسم شورایی» به «شورائگری» دگردیسی کرد که بیشتر به آنارشیزم نزدیک بود تا به «کمونیسم شورایی» اولیه. لذا جنگ جهانی دوم خط تمایز «کمونیسم شورایی» از «شورائگری» است.

بررسی‌های این کتاب در پرتو حوادث واقعی نشان می‌دهد که صرف یک سری انتقادات به چپ‌گرایان و یا حتی جنگ انداختن به یک سری مواضع انقلابی و پرولتری بدون درک دیالکتیکی آنها، نه تنها منتهی به مواضع کمونیستی نخواهد شد بلکه به اغتشاش فکری هر چه بیشتر با بلاغت دیگری منتهی خواهد شد و همان عملکرد چپ سرمایه را ایفا خواهد کرد. حتی مخرب‌تر از آن یک مانعی خواهد شد، برای مبارزان یا محافظی که به دنبال مواضع کمونیستی و انترناسیونالیستی هستند و سرانجام نیز منتهی به سرخوردگی مبارزان خواهد شد. سراب صرفاً یک فریب طبیعت نیست که در شرایط معین جوی، چشم انسان دچار خطای دید می‌شود. این فریب در فضای سیاسی خود را خطرناک‌تر از طبیعت نشان می‌دهد. کمونیزم کارگری با انتقادهای به ظاهر رادیکال خود به چپ، نوعی سراب کاذب بوجود آورد که موجب سرخوردگی نسلی از انسان‌ها شد، حالا گروه‌هایی چون تریدنی والکا، سوای از نسخه‌های متفاوت آن، که ملغمه‌ای از چپگرایی و آنارشیزم هستند، در تقلا هستند تا همان مسئله را در مقیاس کوچکتر انجام دهند.

چپگرایی که سوی از نسخه‌های متفاوت‌شان، سوی از گویش‌های متفاوتی که دارند و یا سوی از این که به چپگرایی خود دوز آنارشیسم، یا شورآگرایی یا هر دو را اضافه می‌کنند و باز هم سوی از اینکه چه برچسب یا تیکتی روی خود می‌چسبانند، نه تنها سرابی بیش نیستند، نه تنها نمی‌توانند یک مرجعی برای مبارزات طبقه کارگر باشند بلکه به اغتشاش فکری در طبقه کارگر نیز دامن می‌زنند و موجب سرخوردگی مبارزان در فضای سیاسی می‌شوند. چنین گرایشاتی مبارزه کارگران را سترون می‌کنند و از همه مهمتر طبقه کارگر را از وظیفه تاریخی خود، انقلاب جهانی کمونیستی دور می‌سازد.

بر خلاف چنین گرایشات یا محافل سوی از نسخه‌های متفاوت‌شان و یا سوی از گویش‌های متفاوتی که دارند، کمونیسم چپ با وجود ابهامات، گیج‌سری‌ها و حتی اشتباهاتی که در طول تاریخ پرافتخار خود مرتکب شده است، همواره به مواضع و اهداف پرولتاری وفادار بوده و همچون قطب‌نمایی مسیر را در نبردهای طبقاتی نشان داده و مرجعی برای مبارزات طبقه کارگر بوده است. کمونیسم چپ تاووم حقیقی مارکسیسم در صد سال گذشته بوده و به بخشی از حافظه تاریخی پرولتاریا تبدیل شده است.

کمونیسم چپ بخصوص به زبانهای انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی مطالب غنی و ارزشمندی دارد. ما تمام مبارزان و محافلی را که به نوعی خودشان را متعلق به چپگرایی، شورآگرایی، آنارشیسم و یا ملغمه‌ای از آنها هستند، سوی از نسخه‌های آن و یا گویش‌های آن می‌دانند، تشویق می‌کنیم که با جریانات کمونیست چپ در کشورهای مختلف وارد بحث و گفتگو بشوند. همانطوریکه گفته شد، چنین محافل و گروهها سرابی بیش نیستند، به جای اینکه بخشی از یک جنبش ناسیونالیستی باشید، به جای اینکه عملکردتان بخشی از

چپ سرمایه باشد، به جای اینکه با بلاغت ضد سرمایه‌داری ابهام‌آفرینی و ایجاد اغتشاش فکری در درون طبقه کارگر کنید که نتیجه‌اش نه رهایی بردگان مزدی بلکه تداوم توحش سرمایه است، با گرایشات کمونیست چپ وارد مباحثه و حتی جدل شوید. به جای اینکه به سرخوردگی سیاسی منتهی شوید، بخشی از مبارزه انترناسیونالیستی بالنده شوید. به پیشروی کمونیسم چپ یاری رسانید تا با دخالت فعال و انترناسیونالیستی در مبارزه طبقاتی، در خدمت ارتقاء مبارزه طبقاتی در مقیاس انترناسیونالیستی قرار بگیرید. در راستای شکل‌گیری حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین‌المللی کوشا باشید، چرا که بدون حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین‌المللی امکان وقوع انقلاب جهانی کمونیستی وجود ندارد. همه تلاشها در راستای حکم تاریخی طبقه کارگر است. اگر طبقه کارگر به حکم تاریخی خود، یعنی به زیر کشیدن سرمایه‌داری از طریق انقلاب جهانی کمونیستی عمل نکند، نابودی بشریت حتمی است.

صدای انترناسیونالیستی

دی ۱۴۰۳

ضمیمه آ:

پیش نویس قطعنامه نمایندگان جناح چپ کنفرانس زیمر والد

جنگ جهانی که طی یک سال گذشته اروپا را ویران کرده است، جنگی امپریالیستی است که به منظور بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی از جهان، بازارهای صادراتی، منابع مواد خام، حوزه‌های سرمایه‌گذاری و غیره... به راه افتاده است. این جنگ محصول توسعه سرمایه‌داری است که جهان را در یک اقتصاد جهانی به هم متصل می‌کند، اما در عین حال وجود گروه‌های سرمایه‌داری دولتی در مرز جغرافیای ملی با منافع متضاد را مجاز می‌دارد.

اگر بورژوازی و دولت‌ها سعی دارند با مطرح کردن مسئله لزوم مبارزه برای استقلال ملی، ماهیت جنگ جهانی را پنهان کنند، این صرفاً برای گمراه کردن پرولتاریاست، زیرا این جنگ برای سرکوب ملت‌ها و کشورهای خارجی به راه افتاده است. افسانه‌های مربوط به دفاع از دموکراسی به همان اندازه دروغین است، که پنهان کردن ماهیت جنگ جهانی زیرا امپریالیسم به معنای سلطه بی‌رحمانه سرمایه بزرگ و ارتجاع سیاسی است.

امپریالیسم تنها با غلبه بر تناقضاتی که آن را به وجود می‌آورد قابل شکست است، یعنی از طریق سازمان‌دهی سوسیالیستی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که شرایط عینی آن هم‌اکنون آماده است. در آغاز جنگ، اکثریت رهبران کارگری این تنها شعار ممکن در برابر امپریالیسم را مطرح نکردند.

در آغاز جنگ جهانی، با تعصب ناسیونالیسم، پوسیده از فرصت طلبی، آن‌ها به پرولتاریا و اصول سوسیالیسم در مقابل امپریالیسم خیانت کرده و در نتیجه مبارزه واقعی برای منافع روزمره پرولتاریا را رها کردند.

میهن پرستی اجتماعی و امپریالیسم اجتماعی، موضع آشکارا اکثریت میهن پرست رهبران سابقاً سوسیال دموکرات در آلمان بود و همچنین جناح بینابینی حزب سوسیال دموکرات حول کائوتسکی که خود را مخالف نشان می‌داد، و مواضع مشابه در فرانسه و اتریش و در انگلستان و روسیه بخشی از رهبران (هایندمن، فایان‌ها، اتحادیه کارگری گرایان، پلخانف، روبانویچ، گروه ناشازاریا) که به آن اعتراف دارند، دشمنی خطرناک‌تر برای پرولتاریا نسبت به مبلغان بورژوای امپریالیسم هستند؛ زیرا با سوءاستفاده از پرچم سوسیالیسم می‌توانند کارگران ناآگاه را گمراه کنند. مبارزه بی‌رحمانه علیه امپریالیسم اجتماعی، نخستین شرط برای بسیج انقلابی پرولتاریا و بازسازی انترناسیونال است.

وظیفه احزاب سوسیالیست، همچنین اپوزیسیون سوسیالیستی در احزاب کشورهای سوسیال امپریالیستی کنونی، این است که توده‌های کارگر را به مبارزه انقلابی علیه دولت‌های سرمایه‌داری برای تصرف قدرت سیاسی و سازمان‌دهی سوسیالیستی و رهبری جامعه فراخوانند.

سوسیال دموکرات‌های انقلابی بدون کنار گذاشتن مبارزه هر چند گام کوچک در چارچوب سرمایه‌داری برای هر اصلاحی که پرولتاریا را تقویت کند، بدون چشم‌پوشی از هیچ ارگان سازمان‌دهی و تبلیغ استفاده کنند باید از تمامی مبارزات و تمامی اصلاحات

مطرح در برنامه حداقل ما برای تشدید این بحران جنگی و هر بحران اجتماعی و سیاسی سرمایه‌داری بهره ببرند تا این بحران‌ها را سکویی برای حمله بر پایه‌های سرمایه تبدیل کنند. با پیش‌برد این مبارزه تحت شعار سوسیالیسم، توده‌های کارگر را در برابر شعارهای سرکوب یک ملت توسط ملت دیگر، که در واقع حفظ سلطه یک ملت بر ملت دیگر است و در غوغای الحاق‌های جدید بیان می‌شود، مصون خواهند کرد؛ و آن‌ها را از وسوسه‌های همبستگی ملی که پرولتاریا را به میدان‌های جنگ کشانده است، ناشنوا خواهند ساخت.

نشانه این مبارزه، مبارزه علیه جنگ جهانی برای پایان سریع کشتار ملت‌هاست. این مبارزه مستلزم رد اعتبارات جنگی، خروج از کابینه‌ها، افشای ماهیت سرمایه‌داری و ضدسوسیالیستی جنگ از تریبون‌های پارلمان‌ها، در ستون‌های مطبوعات قانونی و در صورت لزوم غیرقانونی، شدیدترین مبارزه علیه میهن‌پرستی اجتماعی، و استفاده از هر حرکت مردمی ناشی از نتایج جنگ (فلاکت، تلفات سنگین و غیره) برای سازمان‌دهی تظاهرات خیابانی علیه دولت‌ها، تبلیغ همبستگی بین‌المللی در سنگرها، تشویق اعتصابات اقتصادی، و تلاش برای تبدیل آن‌ها به اعتصابات سیاسی تحت شرایط مساعد است.

شعار این است نه صلح داخلی بلکه جنگ داخلی!

در مقابل تمام توهّمات مبنی بر اینکه می‌توان از طریق هرگونه تصمیم‌گیری دیپلماتیک یا دولتی، اساس صلح پایدار و آغاز تسلیح‌زدایی را به وجود آورد، ایستاد. سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی باید بارها به توده‌های مردم بگویند که تنها انقلاب اجتماعی می‌تواند صلح پایدار و رهایی بشریت را به ارمغان آورد.

ضمیمه ب:

تحریف حوادث تاریخی توسط نهادهای امنیتی بریتانیا:

- این کتاب به بررسی چگونگی تحریف تاریخ کارگری در انگلستان و تأثیرات آن بر سیاست‌های اجتماعی می‌پردازد.

Thompson, Edward P. *The Making of the English Working Class.* New York: Vintage, 19۶۶.

- این کتاب به بررسی نقش نهادهای امنیتی بریتانیا در تاریخ‌نگاری دوران جنگ سرد می‌پردازد و به تحریف حوادث تاریخی می‌پردازد.

Wright, Anthony. *The Secret State: Whitehall and the Cold War.* London: Collins, ۱۹۸۶.

- این کتاب تلاش‌های گزارش‌نمده بریتانیا برای ایجاد روابط با اخوان المسلمین در مصر پس از سقوط مبارک، مداخله نظامی در کنار نیروهای شورشی لیبی که شامل عناصر طرفدار القاعده هستند، و اتکای مداوم به بنیادگراترین دولت منطقه، عربستان سعودی، برای حفاظت از منافع خود در خاورمیانه را آشکار می‌کند. این کتاب تاریخ پنهان همکاری بریتانیا با گروه‌های اسلامی تندرو و تروریستی را فاش می‌سازد.

Curtis, Mark. *Secret Affairs: Britain's Collusion with Radical Islam*

تحریر حوادث تاریخی توسط نهادهای امنیتی آمریکا:

در زیر فهرستی از برخی مواردی که نهادهای امنیتی ایالات متحده برای تحریر حوادث تاریخی به انتشار نسخه‌های تحریر شده در کشورهای مختلف اقدام کرده‌اند، ارائه شده است. این فهرست شامل کتاب‌ها، مقالات و مجلات است:

جنگ ویتنام

Herring, George C. *America's Longest War: The United States and Vietnam, ۱۹۵۰-۱۹۷۵*. ۱۹۹۶.

Prados, John. *Vietnam: The History of an Unwinnable War, ۱۹۴۵-۱۹۷۵*. ۲۰۰۹.

کودتای ۱۹۵۳ در ایران

Kinzer, Stephen. *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*. Wiley, ۲۰۰۳.

Cottam, Richard W. *Iran's Foreign Policy: A Political Economy of International Relations*. ۱۹۹۲.

برنامه‌های مخفی سیا

Rid, Thomas. *Active Measures: The Secret History of Disinformation and Political Warfare*.

Trento, Joseph J. *The Secret History of the CIA*.

نهادهای امنیتی و جنگ سرد

Callanan, James. *Covert Action in the Cold War: US Policy, Intelligence and CIA Operations*.

Blum, William. *Killing Hope: US Military and CIA Interventions Since World War II*.

جنگ‌های آمریکایی در خاورمیانه

Packer, George. *The Assassins' Gate: America in Iraq.* ۲۰۰۵.

Woodward, Bob. *State of Denial: Bush at War, Part III.* ۲۰۰۶.

جنگ کره

Heller, Francis. *The Korean War: A ۲۵-Year Perspective.* ۱۹۹۵.

Fehrenbach, T.R. *This Kind of War: A Study in Unpreparedness.*

تحولات در آمریکای لاتین

Grandin, Greg. *Empire's Workshop: Latin America, the United States, and the Rise of the New Imperialism.*

Miller, Nicholas. *The United States and the Overthrow of the Allende Government in Chile.*

پروژه کنترل ذهن در سطح عالی (MKUltra)^{۲۵۴}

^{۲۵۴} MKUltra یک پروژه سری بود که توسط آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اجرا شد. هدف این پروژه انجام آزمایش‌های کنترل ذهن بر روی انسان‌ها بود. این پروژه به صورت غیرقانونی و بدون اطلاع یا رضایت افرادی که تحت آزمایش قرار می‌گرفتند، انجام شد و از تکنیک‌های مختلفی مانند استفاده از مواد مخدر (مخصوصاً LSD)، هیپنوتیزم، شوک الکتریکی، محرومیت حسی، و روش‌های دیگر برای تغییر رفتار و کنترل ذهن افراد استفاده می‌کرد. هدف اصلی پروژه این بود که تکنیک‌هایی را برای کنترل ذهن و به دست آوردن اطلاعات از افراد توسعه دهد. به‌ویژه در دوره جنگ سرد، CIA به دنبال راه‌هایی برای مقابله با نفوذ شوروی و پیشرفت‌های روان‌شناسی آنها در زمینه شستشوی مغزی بود.

این پروژه شامل آزمایش بر روی هزاران نفر، از جمله بیماران بیمارستان‌های روانی، زندانیان، و حتی شهروندان عادی بود. بسیاری از این آزمایش‌ها تأثیرات مخربی بر سلامت روان و جسمی شرکت‌کنندگان

Marks, John. *The Search for the Manchurian Candidate: The CIA and Mind Control.*

D. J. Grogan. *The CIA's Mind Control Program: The Secret History of MK-Ultra.*

تحریف تاریخچه نژادپرستی در آمریکا

Sullivan, Patricia. *Lift Every Voice: African American Oratory.*

Benson, Michael. *The Invention of the White Race.*

تحریف حوادث تاریخی توسط نهادهای امنیتی فرانسه:

در زیر فهرستی از کتاب‌ها، مقالات و منابعی که به تحریف حوادث تاریخی توسط نهادهای امنیتی فرانسه پرداخته‌اند، ارائه شده است. این منابع شامل تحلیل‌هایی در مورد نحوه تحریف تاریخ به وسیله نهادهای دولتی و امنیتی فرانسه در زمینه‌های مختلف از جمله استعمار، جنگ‌ها و حوادث داخلی است:

این کتاب به تحریف تاریخ جنگ الجزایر و تأثیر آن بر حافظه جمعی مردم فرانسه و الجزایر می‌پردازد.

Stora, Benjamin. *La Gangrène et l'oubli: La mémoire de la guerre d'Algérie.*

داشتند. بعد از افشای بخش‌هایی از این پروژه در دهه ۱۹۷۰ و انجام تحقیقات توسط کنگره آمریکا، بسیاری از جزئیات این پروژه فاش شدند و پروژه رسماً متوقف شد. این پروژه به‌عنوان یکی از بدنام‌ترین موارد سوءاستفاده دولت آمریکا از قدرت خود در زمینه تحقیقاتی، همواره یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در تاریخ معاصر این کشور باقی مانده است.

در این مقاله، نویسنده به چگونگی استفاده از تاریخ جنگ الجزایر به عنوان ابزاری سیاسی در فرانسه می‌پردازد.

Rousseau, Henry. *La mémoire de la guerre d'Algérie: un enjeu politique.*

این کتاب به بررسی ساختارهای قدرت در جامعه فرانسوی و تأثیر آنها بر تحریف تاریخ می‌پردازد.

Bourdieu, Pierre. *La domination masculine.*

این کتاب به بررسی روایت‌های مختلف از جنگ الجزایر و چگونگی تحریف آنها توسط نهادهای دولتی می‌پردازد.

Bensa, Alain. *La guerre d'Algérie: une histoire partagée.*

در این مقاله، نویسنده به بررسی روایت‌های تاریخی جنگ الجزایر و نقش دولت فرانسه در تحریف آن می‌پردازد.

Canning, Richard. *The Role of the French Government in the Algerian War: A Review of Historical Narratives.*

این کتاب به بررسی نحوه تحریف حافظه تاریخی جنگ الجزایر توسط نهادهای مختلف در فرانسه می‌پردازد.

L'Estoile, Benoît. *La guerre d'Algérie et la mémoire.*

مقاله‌ای که به تحلیل تأثیر میراث استعمار بر حافظه جمعی و نحوه تحریف آن در فرانسه می‌پردازد.

Gensburger, Sarah. *L'héritage colonial dans les mémoires contemporaines: le cas de la guerre d'Algérie.*

فوره در این کتاب به نقد تحریفات تاریخی توسط نهادهای مختلف، از جمله نهادهای امنیتی فرانسه، می‌پردازد.

Furet, François. *L'Atelier de l'histoire.*

این کتاب به تحلیل نحوه شکل‌گیری و تحریف حافظه جمعی از جنگ الجزایر می‌پردازد.
Gauthier, Thierry. *La guerre d'Algérie dans la mémoire collective.*

حوادث تاریخی توسط نهادهای امنیتی آلمان:

در زیر فهرستی از نهادهای امنیتی آلمان و برخی موارد تحریف حوادث تاریخی که آنها انجام داده‌اند، به همراه منابع مربوطه آمده است:

سرویس اطلاعات فدرال آلمان و تحریف تاریخ (Bundesnachrichtendienst)

Garrison, William. *The BND: The German Secret Service and its Role in History.*

سرویس امنیت داخلی آلمان و تحریف تاریخ (Verfassungsschutz)

Wiegrefe, Klaus. *Germany's Domestic Intelligence Service and the Narrative of National Identity.*

آرشیو دولتی آلمان و تحریف تاریخ

Boockmann, Hartmut. *The Federal Archives and the Politics of Memory in Germany*.

بررسی تحریف تاریخ در رسانه‌های آلمان

Rusch, Harold L. *The Media and the War: The German Experience in World War II*.

تحریف تاریخ در نظام آموزش آلمان

Erl, Astrid. *Memory in Culture*.

پوشش خبری تحریف شده از مهاجران و پناهجویان

Tanious, Rene. *The Portrayal of Refugees in Public and Private German News Reporting: A Case Study on the Cologne Broadcasts*

سیاست‌های تحریف تاریخ در آلمان

Waller, James. *Historical Distortion and Memory Politics in Contemporary Germany*.

بررسی روایت‌های نژادی و نژادپرستانه در آلمان

Eigen, Sara. *The German Invention of Race*

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه‌داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط خود شده است و تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است. تنها این طبقه اجتماعی است که می‌تواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بربریت سرمایه‌داری پایان دهد.
۳. بعد از آنکه سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود گردید، اتحادیه‌های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگان‌های نظام سرمایه‌داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه‌ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
۴. در عصر انحطاط و گندیدگی سرمایه، شرکت در نمایش انتخاباتی و سیرک‌های پارلمانی تنها در جهت تقویت توهمات دمکراسی است. سرمایه‌داری دمکراسی و سرمایه‌داری دیکتاتوری دو روی همان سکه، بربریت سرمایه‌داری هستند.
۵. تمامی جنبش‌های ملی، ضد انقلابی و بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده نظام در اختلافات امپریالیستی است.
۶. علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، به ویژه شکست انقلاب آلمان می‌باشد که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و در نهایت منجر به انحطاط آن شد.

۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیست‌ها، مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و آنارشیزست‌های رسمی و غیره، دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می‌کنند.
۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه‌ای از بربریت سرمایه‌داری بوده و سرمایه‌داری دولتی هستند.
۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمان‌های انقلابی تنها می‌توانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند و وظیفه‌شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه **رهبری سیاسی** - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایشات سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درس‌هایی که سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه‌های خود را در اتحادیه کمونیست‌ها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیون‌هایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیون‌های هلندی - آلمانی و **بویژه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا** می‌داند و از سنن کمونیست چپ دفاع می‌کند.

صدای انترناسیونالیستی منتشر کرده است!

کارگران ضد سرمایه‌داری
تجلی بی‌افقی شوراگرایی

شوراگرایی

صدای انترناسیونالیستی

آب در خوابگاه مورچگان:
بی‌هویتی کمونیست‌های چپ
یا هویت جعلی گرایش نفو کار مزدی

КОМУНИСТЪ

کمونیست ارگان کمونیست چپ روسیه ۱۹۱۸

صدای انترناسیونالیستی

چپ‌گرایی در نقش
شوراگرایی دگرگونی‌یافته

Councilism
LEFTISM

صدای انترناسیونالیستی

مائوئیسم
فرزندخلف استالینیم

صدای انترناسیونالیستی

کمونیسم کارگری
وجدان رادیکال چپ سرمایه

در دفاع از مارکسیسم

صدای انترناسیونالیستی

تروتسکی و تروتسکیسم
چگونه تروتسکیسم
در جناح چپ سرمایه ادغام شد

در دفاع از مارکسیسم

صدای انترناسیونالیستی

منشور مطالبات حداقلی یا
منشور مهار مبارزه طبقاتی

ندبه باد مبارزه طبقاتی

صدای انترناسیونالیستی

در دفاع از
کمونیست چپ

КОМУНИСТЪ

کمونیست ارگان کمونیست چپ روسیه ۱۹۱۸

صدای انترناسیونالیستی

انقلاب آلمان

ترجمه ای از صدای انترناسیونالیستی
جریان کمونیست بین‌المللی